

بهاشت دکمه

یا پیشگفتاری از:

دکتر احمد مهدوی دامغانی

یا ترجمه:

فریده مهدوی دامغانی

به نام خدا

بہشت گمشده

اثر جاودانہ

جان میلتون

جلد سوم

Paradise Lost
John Milton

با پیشگفتاری از
دکتر احمد مهدوی دامغانی

با ترجمه
فریده مهدوی دامغانی

Translated by :
Farideh Mahdavi-Damghani

مؤسسه نشر تیر

۱۳۸۱

"Paradise Lost"

1667

By : John Milton

Penguin Popular Classics

1996

"Le Paradis Perdu"

Par : John Milton

Editions Belin

1990

جان میلتن ۱۶۰۸ - ۱۶۷۴ JOHN MILTON
بهبست گمشده : شاهکار خادمانه جان میلتن
ترجمه فریده مهدوی دامغانی - دانشگفتار - احمد مهدوی دامغانی
تهران : تیر - ۱۳۸۱ فهرست نویسی بر اساس اطلاعات ویا
شابک دورهای : 5 - 45 - 6581 - ISBN 964
شابک جلد دوم : 0 - 73 - 6581 - ISBN 964
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات ویا :
PARADISE LOST - عنوان (انگلیسی)
LE PARADIS PERDU - عنوان (فرانسوی)
۱ - شعر انگلیسی - قرن ۱۷ - ترجمه شده به فارسی -
۲ - شعر فارسی - قرن ۱۴ - ترجمه شده از انگلیسی و فرانسوی -
الف - مهدوی دامغانی فریده ۱۳۴۳ - مترجم - ب - عروج -
PR ۸۲۷۴ ب ۹۷۸ م - ۱۳۷۹ کتابخانه ملی ایران ۱۳۴۹ - ۷۹ م



مؤسسه نشر تیر
TIR PUBLISHING

نام کتاب : بهشت گمشده - اثر : جان میلتن

با پیشگفتاری از : دکتر احمد مهدوی دامغانی - با ترجمه : فریده مهدوی دامغانی

ناشر : مؤسسه نشر تیر - حروفنگاری و طراحی روی جلد : مؤسسه نشر تیر

چاپ طرح روی جلد : شبنم - چاپخانه : دیدآور - لیتوگرافی : طیفنگار

اجرای کامپیوتری طرح روی جلد : پروانه رضایی - اجرای کامپیوتری تصاویر : فرید محمّدی

شماره شابک دوره‌ای : ۵ - ۲۵ - ۶۵۸۱ - ۹۶۴ شماره شابک جلد دوم : ۰ - ۷۳ - ۶۵۸۱ - ۹۶۴

چاپ : نخست - پاییز ۱۳۸۱ - تیراژ : ۲۱۰۰ نسخه

حق چاپ و نشر و کلیه طرح‌ها و عکس‌های رنگی و غیررنگی، برای ناشر محفوظ است .

دفتر مرکزی : تهران - بلوار کشاورز خیابان دهکده کوی زیبا ۳۷ تلفن : ۸۹۶۶۷۲۴

تهران - صندوق پستی ۱۶۱۴۶ - ۱۳۱۴۵

این اثر با مشارکت و حمایت معاونت محترم

امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده است.

دوره سه جلدی ۹۰۰۰ تومان

با تقدیم احترام و با خضوع کامل، این ترجمه را:
به پدر عزیزم دکتر احمد مهدوی دامغانی
همسر عزیزم بیژن محمدی .

و

سه فرزند عزیزم فرید، نسیم و مهدی
تقدیم می دارم . مترجم

« ... سوگند به روشنایی روز، سوگند به شب هنگامی که آرام
گیرد: پروردگارت هیچ گاه تو را وانگذاشته و بر تو خشم نگرفته
است ... البته عالم آخرت برای تو بهتر از نشئه دنیاست ؛
پروردگارت به زودی چندان به تو عطا کند که خشنود شوی . مگر
یتیم نیافت و به راحت آورد ؟ محتاجت یافت و بی نیازت کرد ؟
پس یتیم را میازار، و با سائل خشونت نکن و از نعمت
پروردگارت سخن بگویی ... »

سوره مبارکه ضحی - آیات ۱ تا ۱۱

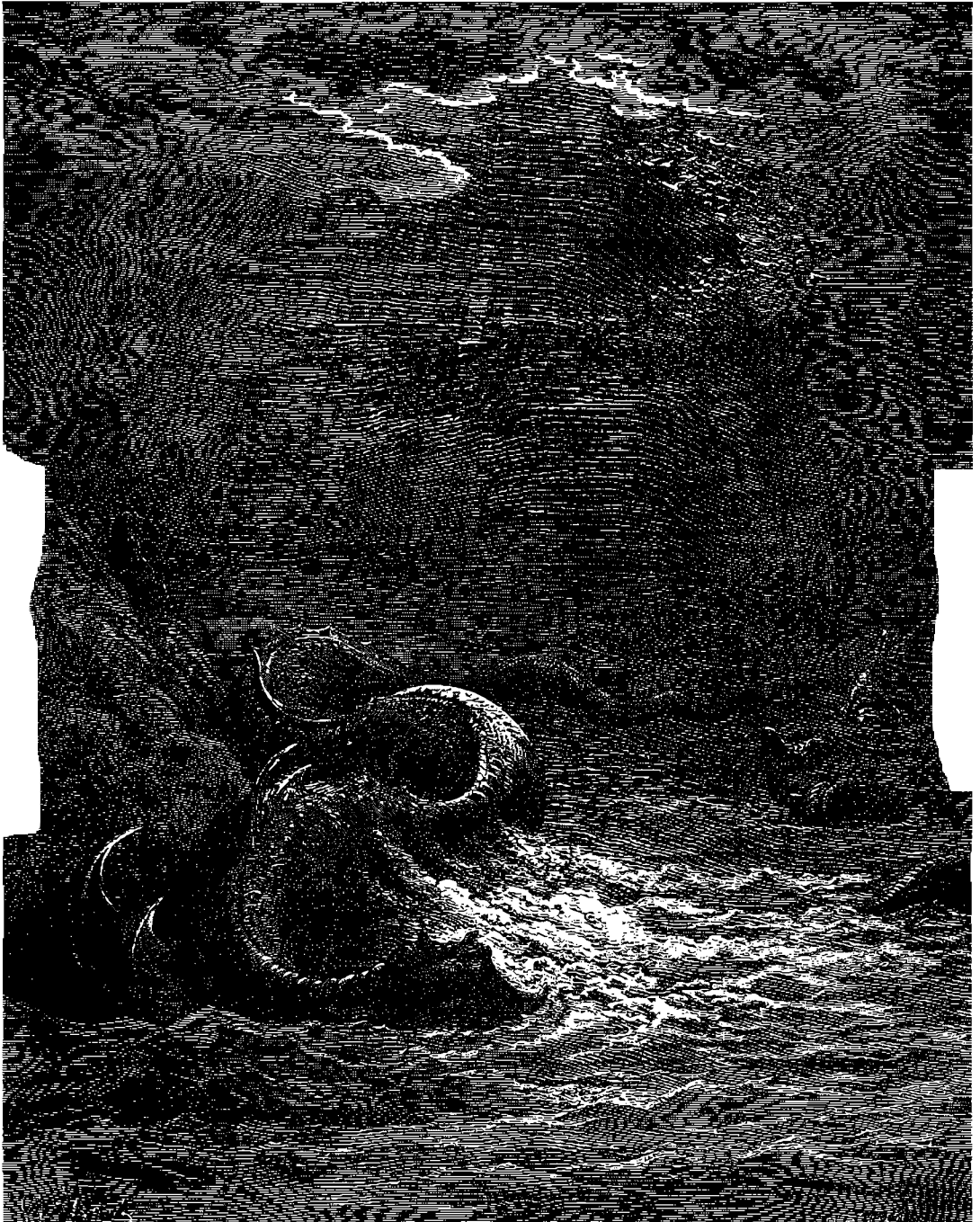
« ... خداوند آدم، نوح، خاندان ابراهیم و عمران را بر جهانیان
برگزید . آن گاه همسر عمران گفت : « پروردگارا ! بی هیچ قید و
شرطی موجودی را که در شکم دارم، نذر تو کردم، آن را از من
بپذیر که تو شنوای دانایی ! » پس آن گاه که بارش را بر زمین نهاد
گفت : « پروردگارا ! مرا دختری آمد ! » خداوند بدآنچه او زاد،
آگاه تر بود . پسر چون دختر نیست . « من او را مریم نامیدم، و او
و فرزندانش را از شیطان رجیم در پناه تو قرار دادم . » پروردگار به
نیکوترین وجه او را پذیرا شد و چون گیاهی نیکویش پروراند... »
سوره مبارکه آل عمران - آیات ۳۳ تا ۳۷

« ... نکویی های بسیار بخشیده ایم : پس برای پروردگارت
نماز گزار و قربانی کن ! بدون شک نسل دشمنت ابتر است ... »
سوره مبارکه کوثر - آیات اول تا سوم

دَفْتَرِ هَفْتَمِ

رافائیل بنا به درخواست آدم، تعریف می‌کند چگونه و به چه دلیل، آن دنیا در آغاز آفریده شد: خدای متعال، پس از اخراج شیطان و فرشتگان عاصی از آسمان، اراده فرمود که دنیایی دیگر، با موجوداتی دیگر بیافریند تا در آن دنیا ساکن شوند. سپس پسر آسمانی خود را در اوج افتخار و عظمت، به همراه گروهی از فرشتگان اعزام می‌فرماید تا کار آفرینش را در عرض شش روز به انجام رسانند. فرشتگان الهی، با سرودهایی زیبا، به ستایش از این آفرینش زبان گشودند، و از عروج دوباره پسر، به آسمان تجلیل کردند.





بند ۱۷ - ۱

۱ از آسمان فرود آی، اورانیا! که صاحب به حق این نام هستی! با دنبال کردن نوای آسمانی‌ات بر فراز کوه آلمپ، و بر بال‌های پرندۀ پگاسوس^۲، به پرواز آمده‌ام! این نام تو نیست، بلکه معنای آن است که در اینجا فرامی‌خوانم! زیرا تو یکی از آن نه آلهه الهام‌بخش نیستی، و بر ستیغ کوه باستانی آلمپ اقامت نمی‌کنی... بلکه پیش از آن که تپه‌ها و کوه‌ها شکل گیرند، و یا چشمه‌ها و آبشارها جاری شوند، زاده آسمان بودی... تو با خرد ابدی به گفت و گو می‌پرداختی، خردی که خواهر تو است، و در محضر آن پدر قادر و توانا، کز شنیدن ترانه آسمانی‌ات خشنود می‌گشت، به بازی با خواهرت می‌نشستی... همچنان کز سوی تو ربوده می‌شدم، به فلک‌الافلاک قدم نهادم، منی که میهمانی زمینی بیش نبودم، و به استشمام هوای عرش اعلی که تو آن را معتدل ساخته بودی، موفق گشتم: پس با همان اطمینان، مرا به پایین رهنما باش و به زادگهم بازگردان، تا مبادا از روی این مرکب پرندۀ که هرگز از حرکت باز نمی‌ایستد، از زین بر

۱- URANIA یا به تلفظ فرانسوی URANIE از واژه یونانی OURANOS به معنای آسمان است. نام یکی از آلهه نه گانه الهام‌بخش که حامی علم نجوم و ستاره‌شناسی و هندسه. همواره او را با پیراهنی فیروزه‌ای و تاجی از ستاره به تصویر کشیده‌اند. گاه نیز پرگار یا کوه‌ای در دست دارد. او یکی از دلدادگان آپولون APOLLON، خدای شعر و موسیقی بود و دو فرزند برای او به دنیا آورد: لیکوس LICOS و هیمنه HYMÉNÉE که الهه پیوند زناشویی است.

۲- PEGASUS یا به تلفظ فرانسوی PÉGASE نام اسبی بالدار در اسطوره‌های یونان باستان که از خون میدوز MÉDUSE که به دست پرسه PERSÉE به قتل رسیده بود، به وجود آمد. این اسب، تا مدت‌ها در خدمت این قهرمان افسانه‌ای بود، و حتی در نجات یافتن آندروید ANDROMÈDE که معشوق پرسه بود، یاری رساند. یک روز، هنگامی که از چشمه پیرن PIRÈNE آب می‌نوشید، به وسیله پلژفَن BÉLLÉROPHON (نام دلاوری قرتی CORINTHE که پسر خدای دریاها: پوسی‌دن POSEIDON بود و با کمک پگاس، موفق به کشتن شیر افسانه‌ای CHIMÈRE شد)، اسیر شد و ناگزیر گشت این قهرمان را بر پشت خود سوار کند، و با هم در ماجراجویی هیجان‌انگیز شرکت جویند. آنها با کمک هم توانستند شیر (هیولایی مانند شیردال GRIFPON که بدنی مانند شیر، و سری مانند عقاب داشت) را به قتل رسانند. آنها سپس آموزن‌ها AMAZONES را نابود ساختند. پلژفَن که از این پیروزی‌ها سرمست شده بود، تصمیم گرفت به آسمان و جایگاه خدایان پرواز کند. اما پگاس که نیش دردناک مگس زهر آگینی به تنش فرو رفته بود، او را از پشت خود به پایین افکند. سپس به عنوان اسب مخصوص زئوس ZEUS (خدای خدایان) به خدمت مشغول شد. یک بار، با ضربه‌ای که با سم خود به صخره‌ای در کوه هلیکن وارد آورده بود، سرچشمه معروف هیپوکرن HIPPOCRÈNE را پدید آورد. بعدها، زئوس، او را به یک صورت فلکی مبدل ساخت. برای شاعران دوران باستان و شاعران قرون وسطی و رنسانس، پگاس مظهر الهام شاعرانه است.

بند ۳۴ - ۱۸

زمین افتم (آن گونه که در گذشته، پِلُرْفُن^۱ در منطقه‌ای پست‌تر، بدین گونه فرو افتاد...) و بر دشتِ آتلین^۲ سقوط کنم تا در آنجا، همچون گمشده‌ی رهاگشته‌ای، آواره بمانم...

لیک در میان محدوده تنگ‌تری از کُرّه روزانه و قابل‌رویت، هنوز نیمی از سرودم ۱۵ باقی مانده است...! همچنان که در زمین متوقف گشته‌ام، و بر فراز قطب، در بالاترین نقطه عالم هستی صعود نکرده‌ام، با اطمینان بیشتری به خواندن سرودم یا آوایی فانی خواهم نشست... صدایم نه گرفته، نه خاموش است: هر چند در روزهای فلاکت‌بار فرو افتاده‌ام... در بین زبان‌هایی بد، و در میان ظلمت و تنهایی، و محصور از انواع خطرات فرو افتاده‌ام، لیکن تنها نیستم، بویژه آن هنگام که در رؤیاهای شبانه‌ام به دیدارم می‌آیی، و یا آن هنگام که صبح، شرق آسمان را ارغوانی می‌سازد...

ای اورانیا! هماره پیشاپیش سرودهایم حاضر باش! و شنوندگانی شایسته بیاب، هر چند با شمار کم! اما ناهماهنگی و حشیانۀ باکوس و دوستان دوران عیاشی‌اش را دور نگاه دار! نژادی از همان گله وحشی و زورگویی^۳ که آن شاعر^۴ تراسی^۵ را در کنار رود

۱- *BELLÉROPHON* نام قهرمانی قرنیتی *CORINTHE* که پس از قتل ناخواسته برادرش، و یا بنا به روایتی دیگر، درباری مقتدری به نام پِلُوس *BELLEROS* ناگزیر گشت زادگاه خود را ترک گوید و به دربار شاه قرنتس پناه بگیرد. همسر شاه: استیبّه *STÉNÉBÉE* او را به ناحق متهم ساخت که قصد اغوای وی را داشته است. شاه پُوتُس *PREOTOS* پس از آگاهی یافتن از این ماجرا، او را ظاهراً برای انجام مأموریتی به نزد برادرزن خود، شاه سرزمین لیس *LYCIE* اعزام کرد، با نامهای سر بسته، مبنی بر این که با رسیدن قهرمان به آنجا، به سرعت به قتل رسد. شاه لیس، با این گمان که قهرمان را به سوی کاری دشوار و غیرممکن اعزام خواهد کرد، از او خواست که هیولای افسانه‌ای: شیر را به قتل رساند. پِلُرْفُن، با کمک الهه مقتدر جنگ و شکار: پالاس *PALLAS* (یا همان آتنا *ATHÉNA*) موفق می‌شود پگاس را اسیر خود سازد و با کمک او، شیر را به قتل می‌رساند و یک رشته کارهای چنان خارق‌العاده‌ای به انجام می‌رساند که شهریار لیس، سرانجام غرق در شادمانی، دختر زیبای خود را به همسری او درمی‌آورد. داستان پِلُرْفُن و نامه سر بسته، همواره به عنوان ضرب‌المثلی است درباره شخصی که حامل نامه‌ای است که علیه خود او به رشته تحریر در آمده است و از مضمون آن بی‌خبر است.

۲- *AELIAN* یا به تلفظ فرانسوی *AÉLIEN* از واژه یونانی به معنای «آواره» است. پِلُرْفُن پس از افتادن از روی پگاس بر دشتی سقوط کرد که دیگر هرگز نتوانست از آن رهایی یابد و همواره تا ابد، در آن آواره است. این مجازاتی بود که زئوس، برای او در نظر گرفت، زیرا مرد جوان کوشیده بود از اسرار ممنوعه آسمان اطلاع یابد.

۳- کنایه از زنان سرزمین سیکونی *CICONIA* است که با پوست حیوانات خود را می‌پوشانند و مانند گله‌ای حیوان زندگی می‌کردند و به شکار حیوانات جنگلی می‌پرداختند. آنها از این که آرفه هیچ توجهی به آنها ابراز نمی‌داشت، به خشم آمدند و او را به (خواهشمند است به صندف ۱۱۰، ص ۱۰۰ مراجعه کنید)

بند ۵۱ - ۳۵

رُدپ^۶ از هم دریدند، آنجا که گوش جنگل‌ها و صخره‌ها، تا زمانی که آن هیاهوی وحشیانه، صدای چنگ و نوای دلنشین را از میان برد، مسحور و شیفته بر جای ماند: حتی الهه^۷ نیز به دفاع از پسر خود قادر نگشت! اما تو بدین‌گونه در برابر کسی که در پیش رویت، به التماس زبان گشوده است، عمل نخواهی کرد! زیرا که تو، رؤیایی صادق و آسمانی هستی؛ حال آن که او، رؤیایی باطل و بیهوده بود...

ای الهه آسمانی، از آن چه پس از هشدار رافائیل - آن فرشته مقرب و خوشرو! - برای برحذر داشتن آدم از کفر، پس از بیان نمونه وحشتناکی که بر سر آن مردمان در آسمان آمده بود، از بیم آن که چنان واقعه‌ای نیز برای آدم و نسل او (که موظف بودند به درخت ممنوعه دست نزنند!)^۸ چنانچه از حد خود تجاوز می‌کردند در بهشت روی ندهد، و یگانه فرمانی را که پیروی از آن بس آسان می‌نمود نادیده نیاگذارند، بویژه آن هنگام که حق انتخاب از میان همه طعم‌های گوناگونی که می‌توانست ذائقه‌شان را خوش آید داشتند - حال هوس و خواسته‌شان هر آن چه بود! - سخن بگوی!

آدم و همدمش حوّا، با دقت به آن داستان گوش فرا دادند. آدم سراسر آکنده از

(از صفحه پیش:) قتل رساندند. پس از قتل او، جسد وی را به درون رود رُدپ پرتاب کردند. این ماجرای غم‌انگیز در سرود یازدهم کتاب «دگردیسی‌ها» *MÉTAMORPHOSES* اثر اُوید *OVIDE* به زیبایی نقل شده است.

۴- *BARD* این نام باستانی شاعر است و میلتن در اینجا، واژه بسیار صحیح و دقیقی به کار برده است و بر خلاف انتظار، از کلمه شاعر *POET* استفاده نکرده است. در واقع، میلتن بسیار دوست داشت که خود نیز همچون یک *BARD* در نظر گرفته شود.

۵- *THRACIAN BARD* یا به فرانسوی *LE BARDE DE LA THRACE*. کتابه از اُرفه *ORPHÉE* است که بیشتر نیز در بخش‌های پیشین کتاب، به تفصیل درباره او سخن گفته شده است. شاعر و نوازنده‌ای که با موسیقی گوشنواز و بسیار زیبایی خود، همه موجودات روی زمین (حتی حیوانات و درختان و گیاهان) را نیز مسحور خود می‌ساخت. سرانجام، برخی از زنان وحشی، با مشاهده این که او همچنان به محبوب متوفای خود اُوریدیس *EURYDICE* وفادار باقی مانده است، از شدت حسادت، به او حمله می‌کنند و او را به قتل می‌رسانند.

۶- *RHODOPE* نام سلسله جبالی بسیار کوهستانی و صعب‌العبور میان بلغارستان و یونان که رودی هم به همین نام از آن جاری است.

۷- کنایه از کالیوپه *CALLIOPE* یکی از الهه نه‌گانه الهام‌بخش است.

۸- در سوره مبارکه بقره، آیه ۳۵ آمده است: «و گفتیم: ای آدم! تو با همسرت در بهشت سکونت کن! و از نعمت‌های آن، از هر جا می‌خواهید، گوارا تناول کنید! اما نزدیک این درخت نشوید! که از ستمگران خواهید شد.»

بند ۷۹ - ۵۲

تحسین، با گوش دادن به آن سخنان بس عجیب و متعالی، غرق در خیال‌پردازی ژرفی گشته بود... چیزهایی که به نظرشان غیر قابل تصوّر می‌رسید: مانند نفرت در آسمان، و جنگی بس نزدیک در میان سعادت، و در جوار صلح و آرامش خدای متعال، که با چنان ۴۰ در هم ریختگی و آشفتگی روی داده بود... اما به زودی شرارت و بدی از آنجا رانده شده، و چونان سیلابی سهمگین بر روی کسانی که این شرارت از وجودشان تراوش کرده، فرو ریخته بود! زیرا در هم آمیختنشان با سعادت، غیر ممکن می‌نمود...

آن‌گاه بود که آدم موفق گشت مانع شکل‌گیری تردیدهایی شود که در قلبش جان می‌گرفت؛ همچنان که هنوز عاری از گناه به سر می‌برد، مشتاق گشت بنا به خواسته‌ای ۴۵ برای دانستن آن چه بیش از همه به وی مربوط بود، به پیش برانگیخته شد: این که چگونه آن دنیای مشهود و آشکار آسمان و زمین شکل گرفت؟... کی وز کجا خلق شد؟ بنا به چه حکمت؟ و چگونه پدید آمدن هر آن چه در داخل یا خارج از عدن بود، پیش از زمانی که او در خاطر داشت... چونان مردی که تشنگی او هنوز کاملاً سیراب نشده باشد، و جریانِ نه‌ری را که صدای زمزمه آن به گوش می‌رسد با نگاه خویش دنبال می‌کند، و ۵۰ عطشی تازه را در وجودش تحریک می‌سازد، آدم نیز بدان شکل، به پرسش از

میهمان خود مبادرت ورزید: «ای سختگوی الهی! هم اینک چیزهایی بزرگ و سرشار از شگفتی، و بسیار متفاوت از عجائب این جهان به گوش ما رسانیدی، و آن را برایمان فاش ساختی! آن هم بنا به لطف و عنایتی کز سوی عرش اعلیٰ برای هشدار دادنِ بهنگام ما، از آن چه می‌تواند سقوط ما را موجب گردد، به ما نازل شده است! و نکاتی که چنانچه بر ما ۵۵ پوشیده می‌ماند، معرفت بشری هرگز یارای درک و نائل آمدن بدان را نمی‌یافت...!

ازین روی، سپاس و تجلیلی ابدی و جاودانه به خیر و مهرورزیِ بیکران خدای متعال ابراز می‌داریم، و هشدار الهی را با جدیت و همتی جدی پذیرا می‌شویم، و به طرزِ راسخ و استوار بدان ارج می‌نهمیم، تا همواره اراده و خواست متعال او را که همانا مُجری آن هستیم، رعایت کنیم.

بند ۱۰۹ - ۸۰

۶۰ اما حال که لطف فرموده‌ای و با صبر و بردباری و رفتاری نیک، ما را در جریان اوضاعی که ماورای اندیشه بشری است، قرار دادی تا از آن مطلع گردیم - چیزهایی که لازم بود آنها را بدانیم! - آن گونه که خرد متعال نیز این گونه شایسته می‌دانسته است، حال عنایت کن و باز هم اندکی پایین‌تر فرود آی، و آن چه را که شاید از اهمیت کمتری برایمان برخوردار نباشد، نقل کن: این که چه وقت آسمانی که در دوردست و در آن بلندای رفیع می‌نگریم، و گویی به آتش‌های متحرک و بی‌شماری مزین است، آغاز گشت؟ این هوای معتدل که هر فضایی را ایجاد یا اشغال می‌کند، چیست؟... هوایی که به شدت در هر سو پخش است، و همه چیزهای این زمین پر گل را فراگرفته است؟... چه علتی خالق متعال را بر این داشت تا در آرامش مقدس، و چنین دیر هنگام، چیزی در عالم هرج و مرج بیافریند...؟ و چگونه این کار آغاز شد، و بدین سرعت نیز پایان گرفت؟

۷۰ چنانچه برای منعی نباشد، می‌توانی آن چه را از تو می‌خواهیم بر ما آشکار سازی، نه برای آگاهی یافتن و کشف اسرار فرمانروایی ابدی قادر توانا، بلکه برای بیشتر ستایش کردن و تجلیل گفتن از آثار او، زیرا با آگاهی عمیق‌تر، بیشتر به ستایش از او خواهیم پرداخت!

در ضمن، هنوز نور بزرگ روز، مسیر زیادی را برای پیمودن راه خویش در پیش دارد، هر چند از حالا رو به غروب است: آفتاب آویزان از آسمان، که با صدای تو نگاه داشته می‌شود، و به ندای مقتدرانه‌ات گوش فرا می‌دهد؛ و یقیناً بیش از پیش در جای خود باقی خواهد ماند تا اصل و منشأ خود، و چگونگی طلوع طبیعت را از سینه آن گودال آشفته، از زبان تو بشنود؛ و اگر ستاره شبانه و ماه، قصد دارند با شتاب بیشتری به سویت شتابند، شب، سکوت را همراه خود خواهد آورد! خواب تیز با گوش کردن به سخنان بیدار خواهد نشست، و یا آن که می‌توانیم بدو فرمان توقف دهیم تا چکامه‌ات به پایان رسد، و تو را پیش از درخشش صبح به آسمان برین بازگرداند...»

بدینسان، آدم از میهمان عالیقدر خود التماس کرد، و بدان ترتیب، فرشته نیز چونان

بند ۱۳۹ - ۱۱۰

خداوندگاری، با ملایمت پاسخ داد: «باشد تا درخواستی که با چنین احتیاطی از من کردی، ارزانیات گردد! لیک به نقل و بیان آثار قادرِ توانا را، کدام سخن، کدام زبان ۱۵ سرافینی، قادرست که کفایت کند؟! و یا کدام قلب بشری است که به قدر کافی به درک آن نائل آید؟! با این حال، برای دست یافتن و درک آن چه خواهانی، و در جهت این که کمک شود بهتر به تسبیح گفتن از خالق بی‌همتا زبان بگشایی، و سعادت‌مندتر گردی، آنجا که لازم است بر تو پوشیده نخواهد ماند! از بالا فرمان دارم به هر آن چه مایلی بدانی پاسخ گویم، البته با رعایت محدودیت‌هایی: ماورای آنها، از پرسیدن هر گونه سؤالی ۹۰ بپرهیز! به نیروی تخیلت اجازه مده امیدوار گردد آن چه در پردهٔ «غیب» است، برایش آشکار گردد: نکاتی که تنها شهریارِ عالم که بر همه چیز داناست، در سیاهی شب مدفون ساخته است، و برای هیچ مخلوقی در زمین یا آسمان، فاش‌شدنی نیست! به میزان کافی در خارج از آن، مسائلی باقی خواهد ماند تا بجویی، و هر آن چه را مایلی دریابی! اما دانش چون مائده‌ای می‌ماند؛ در واقع به اعتدال و صبر نیازمندست تا بتواند اشتهای را ۹۵ تنظیم بخشد، و به درستی بداند تا چه اندازه، ذهن قادرست تحمل کند و در خود بگنجاند... به گونه‌ای واضح‌تر، افراط موجب آزار می‌شود، و خرد را به زودی به جنون مبدل می‌سازد، آن‌گونه که غذا به باد مبدل می‌گردد...

بنابراین بدان، پس از آن که لوسیفر (چنین نام داشت، زیرا در گذشته، مانند این ستاره‌ای که بیش از سایر ستارگان می‌درخشد، بیش از همه در ارتش فرشتگان ۱۰۰ رخشان و فروزان بود!) همراه سپاهیان مشتعلش، از آسمان به پایین سقوط کردند و با عبور از آن گودال ژرف، به اقامتگاه خود پرتاب شدند؛ و پس از آن که پسر آسمانی، پیروزمندانه به همراه قدیسان خود بازگشت، آن پدر آسمانی - آن قادر توانا! - جمع بی‌شمار آنان را از عرش اعلای خود نظاره فرمود، و بدین شکل با پسر خود سخن گفت: «سرانجام دشمنِ حسود ما با شکست مواجه گشت، همو که می‌پنداشت همه

بند ۱۶۳ - ۱۴۰

۱۰۵ چون او، عصیانگر خواهند شد: امید داشت به یاری آنان - و پس از سرنگونی ما از تخت فرمانروایی مان! - این درِ دست‌نیافتنی و رفیع را که عرش اعلای خدای متعال است، تسخیر کند! در حین انجام عمل خیانت‌کارانه‌ای که مرتکب شد، تعدادی را نیز همراه خود به سقوط واداشت، که دیگر جایگهشان در اینجا آشنا نیست... لیک، آن‌گونه که می‌نگرم، بخش اعظم فرشتگان، همچنان در مقام و جایگاه خود باقی مانده‌اند: آسمان

۱۱۰ هنوز هم پر جمعیت است، و شماری کافی از ساکنان خود را برای اشغال قلمروهایی سلطنتی - هر چند وسیع! - محفوظ نگاه داشته است، تا این پرستشگه رفیع و بلندمرتبه، با مقرراتی بایسته و شایسته، و تشریفات رسمی زیارت شود! اما از بیم آن که قلب دشمن از حالا، از شدت شرارتی که مرتکب شده، و موجب کاسته شدن تعداد ساکنان آسمان گشته است مغرور نگردد - کاری که به خطا می‌پندارد برایم

۱۱۵ تأسف بارست! - من نیز به ترمیم این خسارت قادرم، بویژه هنگامی که مربوط به از دست رفتن چیزی باشد که خود به خود، از دست رفته بود... در دم، دنیای دیگری را خواهم آفرید! تنها از بشری یگانه، نسلی از مردانی بی‌شمار خلق خواهم کرد، تا نه اینجا، بلکه آنجا به زندگی بپردازند، تا در آنجا به میزان لیاقتی کز خود ابراز می‌دارند ارتقاء یابند، و با اطاعتی دراز مدت، مورد آزمایش قرار گیرند، و سرانجام خود آنان بتوانند

۱۲۰ راهی برای عروج به اینجا گشایند، و زمین تغییر یافته به آسمان، و آسمان تغییر یافته به زمین، قلمرو حکومتی واحدی را تشکیل دهند، و شادمانه در وحدتی پایان‌ناپذیر به سر برند!...

ای قدرتمندان آسمانی! تا فرا رسیدن آن روز، کمتر شتابزده و عجول باشید! و توای کلمه الهی! ای پسر برگزیده‌ام!^۱ با کمک تو، این کار را به مرحلهٔ اجراء می‌نهم: سخن

(از صفحهٔ پیش:) شده است. البته، به نظر می‌رسد که همان «سرانجام» صحیح‌تر باشد.

۱- میلتن در اینجا از واژهٔ *BEGOTTEN SON* استفاده کرده است، که این نظر، تنها با اعتقادات آیین مسیحیت مطابقت دارد و بس.

بند ۱۹۲ - ۱۶۴

۱۲۵ بگوی، باشد که همان شود! قدرت و روح القدس را که همه چیز را با سایه خویش در برمی گیرد، همرفت اعزام می کنم! پیش رو، و به گودال فرمان بران که در محدوده ای مشخص، زمین و آسمان باشد! ازین روی ورطه بی انتها و نامحدودست، زیرا که من چنینم: فضای بیکران، آکنده از ذات من است! حال آن که فضا خالی نیست. هر چند در هیچ گستره ای محدود نیستم، لیک خود را از برخی نقاط کنار می کشم، و خیر و رحمت را ۱۳۰ که در عمل یا عدم عمل آزادست، به هر سو نمی گسترانم! نیاز و تصادف، هرگز جایی از برای خود در جوارم ندارند! هر آن چه را اراده کنم، تقدیر و سرنوشت است!

چنین سخن فرمود قادر توانا، و آن چه را به «کلمه» خویش: آن پسر آسمانی بیان فرموده بود، پسر بی درنگ به اجراء گذارد و تحقق بخشید! بس که اعمال الهی، آنآ قریب الوقوع است، و به سرعت تحقق می یابد! حتی سریع تر از زمان و حرکت! اما برای ۱۳۵ گوش بشری، و مگر با روند تکلم، نمی توان به توضیح آن پرداخت... بدینسان، گونه ای بیان می گردد که درک و شعور زمینی، به دریافت آن قادر باشد.

آن هنگام که اراده الهی، بدین شکل بیان گشت، پیروزی بزرگ و بهجت و شادمانی عظمی در آسمان برقرار شد! همه به تسبیح خدای متعال زبان گشودند و چنین خواندند: «عظمت و شکوه از آن قادر تواناست! اراده ای خوب و نیکو برای مردانی که ۱۳۰ مقدر است آفریده شوند، و پاینده باد صلح و آرامش بر اقامتگاهشان! سپاس به درگاه آن که خشم بحق و انتقامجویانه اش، مجرم گنهکار را از برابر دیدگان خویش و اقامتگاه های صالحان عادل، برون براند! سپاس و تجلیل و ستایش از آن اوست! آن که خرد بی همتایش، فرمان پیدایش خیر و بدی را صادر فرمود، و به جای گروهی اشرار شرور و خبیث، نسلی بهتر جای خالی آنان را تصاحب خواهد کرد! و بدینسان خیر و ۱۳۵ برکت خویش را در دنیاها بی شمار، و قرونی بی پایان گسترش و امتداد خواهد بخشید...!»

چنین خواندند سلسله های نظام ملکوتی...

بند ۲۲۱ - ۱۹۳

بدینسان، پسر آسمانی برای مأموریت بزرگ خویش، و در حالی کز قدرت الهی برخوردار می‌گشت، با تاجی از پرتو شکوهمند الهی بر سر، که هماتا مظهر خرد و عشقی بی‌پایان بود ظاهر شد، و همه تَلَأَلُوْا ذات پدر آسمانی در وجود او به درخشیدن پرداخت! بر گردِ اَرَابَۀ او، تعداد بی‌شماری از کروبیان، سرافیون، فرشتگان اقتدار و حاملان عرش الهی، و نیز فرشتگان تقوی و ارواح بال‌دار و اَرَابَهِای بال‌داری کز تجهیزات جنگی خدا بودند، حضور داشتند: جایی که هزاران اَرَابَۀ بس کهنسال در میان دو کوه برنجین و برای روزی بس مهم، با لگام و افسار مجهز و سوارانی آسمانی، هماره در حالت آماده‌باش، ذخیره نگاه داشته شده بودند! در آن هنگام، همزمان از ره رسیدند - زیرا در وجودشان، روحی حضور دارد! - تا به همراهی ملازمان ارباب و ولینعمتشان به ره افتند. دهانه پهن آسمان گشوده گشت، و دروازه‌های ابدی‌اش با صدایی گوشنواز و ملایم بر لولاهایی زرین بگردید، تا اجازه عبور شهریار فرهمند و پرافتخار را با «کلمه» مقتدر خود، و با روح القدس که قصد داشت دنیا‌های تازه‌ای را خلق فرماید، از آنجا فراهم آورد!

۱۶۰ آنها همه روی سطح آسمان توقف کردند، و زلبۀ حاشیه، به تماشای آن ورطه وسیع و قیاس‌ناپذیر پرداختند که همچون دریایی توفانی، تیره و متلاطم و خروشان و وحشی می‌نمود، و تا انتها، با بادهایی شدید و خشمگین آشفته بود، و موجب می‌گشت امواجی چونان کوه‌هایی مرتفع سر برافرازند، و در صدد محاصره ارتفاع آسمان برآیند، و مرکز آن را با قطب آن در هم ریزند!

کلمه الهی، آن آفریننده کل چیزها، و آن کننده همه کارها بانگ زد: «خاموش باشید، ای موج‌های خروشان و نیز تو، ای گودال! آرام باش! نزاعتان را پایان بخشید!»

او در جای خود متوقف نماند، بلکه سوار بر بال‌های فرشتگان کروبّی، و سرشار از شکوه و افتخار پدر الهی خود، به داخلِ عالم هرج و مرج، و دنیایی که هنوز زاده نشده بود، قدم نهاد؛ زیرا عالم آشفته‌گی، صدای او را شنیده بود! گروه فرشتگان، در

بند ۲۱۴۳ - ۲۲۲

راه‌پیمایی تابان و فروزنده‌ای، به دنبال او در حرکت بودند، تا آفرینش و شگفتی‌ها و عجایب قدرت او را نظاره‌گر باشند. آن هنگام، چرخ‌های سوزان خود را متوقف ساخت، و پرگار طلایی را که در گنجینه ابدی خدا ساخته شده بود، در دست گرفت تا محیط آن عالم، و همه چیزهای آفریده‌شده را ترسیم فرماید. یک سوی پرگار را در نقطه‌ای در ۱۷۵ مرکز فرو فشرد، و سوی دیگر را در آن ژرفنای بیکران و تیره گرداند و فرمود: «ای دنیا! خویشتن را تا این نقطه بگستران! محدوده‌ات تا همین جاست! باشد که همین مقدار، محیط دقیق تو باشد!»

بدین ترتیب خدای، آسمان و زمین را از ماده‌ای بی‌شکل و توخالی آفرید...^۱ ظله عمیق، گودال را با حجاب خود پوشانده بود: اما بر روی سطح آراء ۱۸۰ روح‌القدس بال‌های خویش را بگشود، و قدرت و حرارت حیات‌بخش را از حجم مایع به داخل فشرد؛ و به همان مقدار، رسوبات سیاه و سرد و دوزخی تار تا، را که در نقطه مخالف هستی بود، به سمت پایین سرازیر ساخت. پس همه چیز، ترکیب کرد، و مواد شبیه به هم را در توده‌ای به هم فشرد، با هم مخلوط نمود؛ و در نقاطی بی‌شمار پخش کرد، و هوا را در میان اشیاء، گسترش و بسط داد و زم به خود متعادل گشت، و بر روی محور مرکزی خویش قرار گرفت. ۱۸۵ خدا فرمود: «نور باشد!»^۲

۱- TARTAREUS که از واژه TARTARUS می‌آید و کنایه از یکی از مناطق دوزخ که زئوس، غول‌های تایتان را بدانجا پرت کرد. این منطقه، در زیر قلمرو حکومتی هادیس (پلوتون) قرار داشت (در واقع برای شاعران یونان باستان، همان اسفل‌الساقلین محسوب می‌شود).

۲- کنایه از بختی آغازین سفر «پیدایش» در عهد عتیق (باب ۵-۱) است: «در آغاز، هنگامی که خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید، زمین خالی و بی‌شکل بود، و روح خدا روی توده‌های تاریک بخار حرکت می‌کرد. خدا فرمود: «روشنایی بشود!» و روشنایی شد. خدا روشنایی را پسندید، و آن را از تاریکی جدا ساخت. او روشنایی را «روز» و تاریکی را «شب» نامید. شب گذشت و صبح شد. این، روز اول بود...» و نیز در سوره مبارکه نور، آیه ۳۵ آمده است: «خداوند نور آسمان‌ها و زمین است! مثل نور خداوند، همانند چراغدانی است که در آن چراغی بر فروغ باشد، آن چراغ در جایی قرار گیرد، حبابی شفاف و درخشانده، همچون یک ستاره فروزان، این چراغ با روغنی افروخته می‌شود که از درخت پر برکت زیتونی گرفته شده، که نه شرقی است و نه غربی؛ روغنش آن چنان صاف و خالص (خواهشمند است به صفحه مقابل توجه فرمایید:)

بند ۲۶۲ - ۲۴۴

ناگه نورِ اشیری، نخستین از میان چیزها، همچون جوهری ناب از داخل گودال بیرون جهید، و همچنان کز زادگه خود در شرق به حرکت می‌پرداخت، از میان تاریکی و ظلمت هوا به ره افتاد، در حالی که در هاله‌ای از ابری نورانی و درخشان، محبوس بود؛ زیرا ۱۹۰ هنوز آفتابی نبود: او در آن خیمهٔ ابری، چندی اقامت گزید...

خدا مشاهده فرمود نورِ نکویی است، پس نور را با کمک نیمکره‌ها، از ظلمات جدا ساخت؛ بدان نور، نام روز را عطا فرمود، و بر ظلمات، نام شب را نهاد. از آن شام تا بام، نخستین روز پدید آمد! ^۱ آن هنگام که گروه سرودخوانانِ آسمانی، برای نخستین بار مشرق را مشاهده کردند که نور را از ظلمات جدا می‌ساخت، به تجلیل از آن واقعه ۱۹۵ پرداختند، و آن روز، بی آن که مورد ستایش و تقدیر واقع گردد سپری نگشت! روز ولادت آسمان و زمین بود! ^۲ آنها با فریادهایی شادمانه و ابراز احساساتی فراوان، گردونهٔ میان تهی عالم هستی را در برگرفتند! آن هنگام که نخستین شب شکل گرفت، و آن هنگام که نخستین روز از ره رسید، چنگ‌های زرین خود را در دست گرفتند و به نواختن پرداختند و با سرودهایی، به تسبیح گفتن از خدای متعال و آثار و مصنوعات ۲۰۰ آفرینشِ او زبان گشودند، و آفریدگار بی‌همتایش نامیدند!

بار دیگر، خدای فرمود: «گنبد آسمان در میان آب‌ها شکل گیرد، و آب‌ها را از آب‌ها

(از صفحهٔ پیش): است که نزدیک است بدون تماس با آتش، شعله‌ور شود! توری است بر فراز نور! و خدای هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می‌کند، و خدا برای مردم مثل‌ها می‌زند، و خداوند به هر چیزی داناست...

۱- یا همان شب تا صبح که معادل بیست و چهار ساعت زمینی است. این محاسبه، بر اساس محاسبهٔ یهودیان دوران باستان که از هر غروب آفتاب تا هر غروب آفتاب دیگر، روز را شمارش می‌کردند، به امانت گرفته شده است. ظاهراً میلتون تمایل داشته است ماهیت مذهبی (بر اساس کتاب عهد عتیق) را همچنان در نوشته‌های خود محفوظ نگاه دارد.

۲- در سورهٔ مبارکهٔ زمر، آیهٔ ۵ آمده است: «آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید، شب را به روز در آورد، و روز را به شب، و خورشید و ماه را رام کرد، و هر کدام تا زمانی معین در حرکتند، آگاه باش که او پیروزمند آمرزنده است...»

۳- در سورهٔ مبارکهٔ نوح، آیهٔ ۱۹-۱۵ آمده است: «آیا نمی‌دانید چگونه خداوند، هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفریده است، و ماه را در میان آسمان‌ها مایهٔ روشنایی، و خورشید را چراغ فروزانی قرار داده است؟ و خداوند شما را همچون گیاهی از زمین رویانید، سپس شما را به همین زمین باز می‌گرداند، و باری دیگر شما را خارج می‌سازد، و خداوند زمین را برای شما، فرش گسترده‌ای قرار

داده ...»

بند ۲۸۳ - ۲۶۳

جدا سازد...!»^۱

و خدای، گنبد آسمان را پدید آورد^۲: گسترده‌ای از هوای اولیه، مایع، خالص، شفاف، که دایره‌وار تا حدّ اعلای سطح محدّب آن دایره بزرگ گسترده می‌شود تقسیمی محکم و مطمئن، که آب‌های سفلی را از آب‌های علیا تفکیک می‌ساخت. زیرا آفریدگار ۲۰۵ درست مانند زمین، عالم را بر فراز آب‌هایی آرام و محیط و فروگیرنده، در اقیانوسی عظیم و بلورین، و بسیار دور از آشفتگی و بی‌نظمی عالمِ هرج و مرج بتا نهاد، از بیم آن که مبدا نقاط انتهایی نابهنجار مجاور، ساختار کلی آن دنیا را در هم ریزد: و خدای، نام آسمان را بدان گنبد بخشید. بدینسان، از شام تا بام، گروه فرشتگان به تسبیح^۳

۲۱۰ تجلیل از آن روز دوم پرداختند.^۴

زمین آفریده شده بود، اما هنوز همچون جینی زودرس می‌نمود، که در بطن مدفون باشد... کاملاً پوشیده بود؛ بر همه سطح زمین، اقیانوسی عظیم و پهناور، - نه با بیهودگی! - گسترده بود، زیرا با رطوبتی معتدل و حاصلخیز، همه کره ز ملایم ساخته بود، و مادر همگانی را جان می‌بخشید تا بارور شود، و با رطوبتی، ۲۱۵ حیاتبخش، سیراب گردد...

آن هنگام خدا فرمود: «همه آب‌هایی که زیر آسمان‌اند، در مکانی واحد جمع گردند،

۱- اشاره به بخش آغازین سفر «پیدایش» (باب ۸-۶) است: «سپس خدا فرمود: «توده‌های بخار از هم جدا شوند تا آسمان در بالا و اقیانوس‌ها در پایین تشکیل گردند.» خدا توده‌های بخار را از آب‌های پایین جدا کرد و آسمان را به وجود آورد. شب گذشت و صبح شد. ۲، روز دوم بود...»

۲- در سوره مبارکه ملک، آیه ۳ و ۵ آمده است: «آن که هفت آسمان را بر یکدیگر آفرید! در آفرینش خدای رحمان، خلل نمی‌بینی، چشم بگردان! آیا نقصانی می‌بینی؟ آسمان دنیا را به چراغ‌ها آراستیم، و آن را برای راندن شیطان قرار دادیم، و برای آنها عذاب آتش را آماده ساختیم...»

۳- در سوره مبارکه ق، آیه ۶ آمده است: «مگر آسمان را بر فراز سرشان نمی‌نگرند، که چگونه بنایش نهاده‌ایم، و آن را آراسته‌ایم، بی آن که شکافی در آن باشد...؟»

۴- اشاره به بخش آغازین سفر «پیدایش» (باب ۸-۷) است: «خدا توده‌های بخار را از آب‌های پایین جدا کرد و آسمان را به وجود آورد. شب گذشت و صبح شد. این، روز دوم بود...» در سوره مبارکه فصلت، آیه ۱۲ آمده است: «بعد هفت آسمان را در دو روز پدید آورد، و کار هر آسمان را به آن وحی کرد، و پایین‌ترین آسمان را به چراغ‌هایی بیاراستیم، و نگاه داشتیم. این است تدبیر آن توانمند دانا...»

بند ۳۰۳ - ۲۸۴

و عنصر خشکی ظاهر شود!»^۱

بی‌درنگ کوه‌هایی عظیم سر برون آوردند^۲، و پشتِ عریض و عریان‌شان را تا ابرها برافراشتند، و سرهایشان تا آسمان صعود کرد!^۳ به همان مقدار که کوه‌های برافراشته ۲۲۰ سر به بالا کشیدند^۴، بدان اندازه نیز، گودالی عمیق و عریض و ژرف، در پایین، از هم گشوده شد، و همچون بستری برای آب‌ها گشت. آب‌ها با شتابی شادمانه به سوی گودالِ پهن هجوم بردند، و در حالی که چنان قطراتی می‌مانستند که با ذراتِ گرد و خاک پوشیده می‌شوند، وز شدت فشار، به ذراتی مدور مبدل می‌گردند... بخشی ازین آب‌ها، شتابان به شکل دیواری بلورین یا کوهی نوک تیز، به بالا قد علم کرد! چنین بود سرعت.

۲۲۵ که فرمانده بزرگ، بر امواج چالاک اعمال فرمود! چنان سپاه‌یانی که با نف شیپورها، به صف فرا خوانده می‌شوند - زیرا یقیناً نام «سپاهیان» را شنیده‌ای؟... و د اطراف درفش‌های خود تجمع می‌کنند، بدانسان نیز آن حجم مایع، به غلتیدن افتاد و روی موج به حرکت در آمدند، تا آنجا که در سرازیری عریضی که همچون آبشار سهمگین و خروشان به نظر می‌رسد، رهی برای خروج یافتند، و با جریانی ملایم د ۲۳۰ دشت جریان پیدا کردند. نه صخره‌ها و نه تپه‌ها، این امواج را متوق ساختند؛ بلکه در زیر زمین یا در گرداب‌ها و پیچ و تاب‌هایی عریض، و یا در مسیرهایی بی‌هدف و مارپیچی به پیش رفتند، و راهی برای عبور گشودند و در زمینِ گل‌آلود، چاه‌ها

۱- اشاره به بخش آغازین سفر «پیدایش» (باب ۱۰-۹) در عهد عتیق است: «پس از آن خداوند فرمود: «آب‌های زیر آسمان در یک جا جمع شوند تا خشکی پدید آید!» و چنین شد، خدا خشکی را «زمین» و اجتماع آب‌ها را «دریا» نامید و خدا این را پسندید.»

۲- در سوره مبارکه ق، آیه ۷ آمده است: «و زمین را بگسترديم، و کوه‌های بلند در آن بیفکنديم، و گیاهان گونه‌گون با طراوت در آن بروياندیم...»

۳- در سوره مبارکه لقمان، آیه ۱۰ آمده است: «و آسمان‌ها را بدون ستونی که آن را ببینید آفرید، و در زمین کوه‌هایی افکند تا شما را نلرزاند (و جایگاه شما آرام باشد) و هرگونه جنبه‌ای روی آن منتشر ساخت. و از آسمان آبی نازل کردیم، و به وسیله آن در روی زمین، انواع گوناگونی از جفت‌های گیاهان پرارزش رویاندیم...»

۴- در سوره مبارکه نمل، آیه ۶۱ آمده است: «یا آن که زمین را به قرار آورد، و در آن نهرها روان ساخت، و کوه‌های پای برجای برافراشت، و میان دو دریا مانی قرار داد، معبودی به همراه دارد؟ آری بیشتر آنها نمی‌دانند...»

بند ۳۲۵ - ۳۰۴

و قنات‌های عمیق حفر کردند. کاری بسی آسان، پیش از آن که خدا فرمان صادر کرده باشد که زمین در هر جا خشک شود، مگر میان آن لبه‌هایی که حتی امروزه نیز رودهایی ۲۳۵ که بی‌وقفه رسوبات مرطوب خود را با خود می‌کشند، در آن جاری است...

خدای، عنصر خشک را زمین نام نهاد، و مخزن بزرگ آب‌هایی را که در یک جا جمع‌آوری فرموده بود، دریا نامید؛ آن‌گاه با مشاهده آن که همه چیز خوب و نیکو آفریده شده است، فرمود: «از زمین، علف سبز بروید! علفی که دانه بار دهد^۱، و درختان میوه‌ای که هر کدام به نوع خود، میوه بیاورند، و بذر خود را در وجود خویش، در زمین ۲۴۰ داشته باشند...»^۲

به محض آن که سخن فرمود، زمین برهنه (تا آن زمان خالی و عریان و عار زینت، و ناخوشایند برای دیدگان!) علفی نرم بر خود رویاند که همه سطح زمین یکسان، با سبزی زیبا و چشم‌نوازی پوشاند! آن‌گاه گیاهانی با برگ‌های متفاوت، که با شکوفایی خود، رنگ‌های متنوع خویش را نمایان می‌ساختند، سینه زمین را که ۲۴۵ طرزی شیرین معطر می‌شد، شاد و خرم ساختند.^۳ این گل‌ها تازه شکوفا، بودند که تاکستان نیز گل بداد، و پوشیده از خوشه‌های انگور گشت، و کدوی چه پرگوشته بر زمین رویید، و ساقه گندم در کشتزار خود به حالت نبرد قد علم کرد، و بیشه کوچک و نهال درخت‌ها، گیسوان سیخ سیخ خود را در هم آمیختند! سرانجام درختانی باشکوه، با هماهنگی موزونی رویید، و شاخه‌های پر بار و سنگین خود را که پوشیده از ۲۵۰ میوه یا غنچه‌های مرواریدی شکل می‌شد، به هر سو امتداد بخشیدند. تپه‌ها و

۱- در سوره مبارکه ق، آیه ۹-۱۱ آمده است: «و از آسمان آبی پربرکت فرستادیم، و بدان باغ‌ها و دانه‌های دروشتی، و نخل‌های بلند و خوشه‌های بر هم نهاده برای رزق بندگان برویاندیم، و زمین مرده را زنده کردیم، و خروج از گور تیز چنین است...»

۲- اشاره به بخش آغازین سفر «پیدایش» (باب ۱۲-۱۱) است: «سپس خدا فرمود: «انواع نباتات و گیاهان دانه‌دار و درختان میوه‌دار در زمین برویند و هر یک، نوع خود را تولید کنند!»

۳- اشاره به بخش آغازین سفر «پیدایش» (باب ۳۰-۲۹) است: «و فرمود: تمام گیاهان دانه‌دار و میوه‌های درختان را برای خوراک به شما دادم، و همه علف‌های سبز را به حیوانات و پرندگان و خزندگان بخشیدم!»

بند ۳۱۴۸ - ۳۲۶

کوه‌ها پوشیده از جنگل‌هایی انبوه با درختانی مرتفع گشت؛ دشت‌ها و برکه‌ها، از خار و خاشاک انبوه، و رودها نیز در امتداد جریان خود، با نواری ساحلی مزین شد. اکنون زمین، چونان آسمانی می‌نمود، و چونان جایگاهی که خدایان می‌توانستند به زندگی در آن بپردازند، با خشنودی به گردش روند، و با میل و علاقه در زیر شاخ و برگ‌های ۲۵۵ سایه‌دار آن قدم زنند...!

لیکن هنوز خدای، باران را بر روی زمین فرو نیاریده بود، و هنوز هیچ بشری وجود نداشت تا بر روی کشتزارها و مزارع کار کند.^۱ اما از زمین، بخاری شب‌نم‌گونه به هوا برمی‌خاست و همه زمین، و همه گیاهان مزارعی را که خدای، پیش از آن که در زمین وجود داشته باشند، و همه علف‌ها را پیش از آن که بر روی ساقه سبز رویده باشند ۲۶۰ آفریده بود، رطوبت می‌بخشید. خدا مشاهده فرمود که آن نیز خوب و نکوست؛ و شب و روز، سومین روز آفرینش را جشن گرفتند!

خدای قادر، باز سخن فرمود: «اجسامی نورانی در گستره مرتفع آسمان شکل گیرند، تا شب را از روز جدا سازند! و نیز به نشانه علائمی برای فصول و روزها و گذر سال‌ها باشند، و همچون مشعل‌هایی روشن به کار آیند! آن‌گونه که اراده کرده‌ام، وظیف ۲۶۵ آنها در گنبد آسمان، نور بخشیدن به زمین است!»^۲ و آن دم، تحقق یافت!

و آن‌گاه خدای، دو جسم بزرگ نورانی (بزرگ از نظر فایده‌ای که برای بشر داشتند) آفرید! جسم بزرگ‌تر برای حضور در روز، و جسم کوچک‌تر برای حضور در شب.^۳

۱- در سوره مبارکه نور، آیه ۴۳ آمده است: «مگر ندیدی که خداوند ابرها را می‌پراکند، و به هم می‌آورد و مترکم می‌کند و آن‌گاه می‌بینی قطرات باران را که از میان ابر فرو می‌ریزد، و از کوه‌های آسمان دانه‌های تگرگ نازل می‌کند، و با آن هر که را بخواهد زیان می‌رساند، و از هر که بخواهد این زیان را برطرف می‌سازد، نزدیک است درخشندگی برق آن، حس بینایی را ببرد...»

۲- در سوره مبارکه فرقان، آیه ۶۱ آمده است: «بزرگوار خدایی است که در آسمان برج‌هایی قرار داد، و در میان آن، چراغ و ماه نوربخشی پدید آورد...!»

۳- کنایه از بخش آغازین کتاب «پیدایش» (باب ۱۹-۱۴) است: «سپس خدا فرمود: «در آسمان اجسام درخشانی باتند تا زمین را روشن کنند، و روز را از شب جدا نمایند، و روزها، فصل‌ها و سال‌ها را بدید آورند.» و چنین شد. پس خدا دو روشنایی بزرگ ساخت تا (خواهشمند است به صفحه مقابل توجه فرمایید:)

بند ۳۶۵ - ۳۴۹

سپس ستارگان را آفرید^۱، و آنها را در پهنهٔ آسمان جای داد تا زمین را روشن سازند، و نیز برای تنظیم روز و تنظیم شب در حرکات متناوبشان، و برای جدای ساختن ۲۷۰ تور از ظلمات... خدا با نظاره کردن به اثر عظیم و باشکوه آفرینش خود، همه چیز را نکو یافت!

خدا آفتاب^۲ را، آن ستارهٔ قدرتمندی که نخستین جسم از اجسام آسمانی بود آفرید^۳، که هر چند از ماده‌ای اثیری بود، لیک در آغاز نورانی نبود. آنکه گرهٔ گردِ ماه و ستارگان کوچک و بزرگ را آفرید؛ و آسمان را مانند کشتزاری، پوشیده از ستارگان گوناگون ساخت! او بخش بزرگ‌تری از نور را از خیمهٔ ابری و آسمانی - ۲۷۵ برون کشید، و آن را در مدار آفتاب جای داد و پیوند بخشید، که با کلف‌هایی شکل‌گر بود تا نور جاری را دریافت نماید و بنوشد؛ به همان اندازه، آن را سفت و سخت کرد. پرتوهای جمع‌آوری شده را نگاه دارد، گونه‌ای که امروزه چنان‌کاخ بزرگی از ت می‌ماند...! آنجا ستارگان دیگر، چون سرچشمهٔ خود، به ترمیم وضعیت خود پرداختند ۲۸۰ نور لازم را از کوزه‌های طلایی خود برون کشیدند... و آنجاست که سیّ

(از صفحهٔ پیش): بر زمین بتابند؛ روشنایی بزرگ‌تر برای حکومت بر روز، و روشنایی کوچک‌تر برای حکومت بر شب. او هم ستارگان را ساخت. خدا آنها را در آسمان قرار داد تا زمین را روشن سازند. خدا آنها را در آسمان قرار داد تا زمین را روشن سازند، بر روز و شب حکومت کنند، و روشنایی و تاریکی را از هم جدا نمایند...

۱- در سورهٔ مبارکهٔ صافات، آیهٔ ۶ آمده است: «ما آسمان نزدیک (پایین) را با ستارگان آراستیم!»

۲- در سورهٔ مبارکهٔ انعام، آیهٔ ۹۶ آمده است: «او شکافندهٔ صبح است! و شب را مایهٔ آرامش، و خورشید و ماه را وسیلهٔ حساب قرار داده است. این، اندازه‌گیری خداوند توانای داناست.»

۳- در سورهٔ مبارکهٔ اعراف، آیهٔ ۵۴ آمده است: «پروردگار شما، خداوندی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید؛ سپس به تدبیر جهان هستی پرداخت؛ با پردهٔ تاریک شب، روز را می‌پوشاند؛ و شب به دنبال روز، به سرعت در حرکت است، و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید، که مسخر فرمان او هستند. آگاه باشید که آفرینش و تدبیر جهان، از آن او، و به فرمان او است. پر برکت و زوال‌ناپذیر است خداوندی که پروردگار جهانیان است...» و نیز در سورهٔ مبارکهٔ یونس، آیهٔ ۵ آمده است: «او کسی است که خورشید را روشنایی، و ماه را تور قرار داد؛ و برای آن، منزلگاه‌هایی مقدر فرمود تا عدد سال‌ها و حساب کارها را بداند. خداوند این را جز به حق نیافریده است! او آیات خود را برای گروهی که اهل دانش اند، شرح می‌دهد...» و نیز در سورهٔ مبارکهٔ رعد، آیهٔ ۲ آمده است: «خدا همان کسی است که آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که برای شما دیدنی باشد برافراشت؛ سپس بر عرش استیلا یافت، (و زمام تدبیر جهان را در کف قدرت گرفت)؛ و خورشید و ماه را مسخر ساخت که هر کدام تا زمان معینی حرکت دارند. کارها او را تدبیر می‌کند؛ آیات را برای شما تشریح می‌کند؛ شاید به لقای پروردگار تان یقین پیدا کنید...»

بند ۳۹۰ - ۳۹۶

صبحگاهی، شاخ‌های خود را زَرین می‌کند. این ستارگان، با دریافت یا انعکاس نور، حجم کوچک خود را افزایش می‌بخشند، هر چند از نظر بشری تا آن حد دور، و چونان اجسامی بس ریز و کوچک آشکار می‌گردند.^۱ آن مشعلِ باشکوه، نخست در شرق آفتاب آشکار گشت، و چون حاکم روز اظهار وجود کرد، و همه افق را با پرتوهایی درخشان پوشیده ساخت: شادمان از دویدن به سمت غرب، و در مسیرِ بزرگِ آسمان: غروب بی‌رنگ، و خوشه هفتگانه پروین، رقص‌هایی در پیش رویش انجام می‌دادند، و تأثیری نکو از خود ساطع می‌کردند...

ماه با درخششی کمتر، در نقطه مخالف، لیک در همان سطح در غرب آسمان آویزان بود؛ و چون آینه‌ای از آفتاب، نور را بر روی چهره گرد و کامل خود به امانت می‌گرفت. ۲۹۰ ازین زاویه، به هیچ نور دیگری نیاز نداشت، و این، فاصله را تا شب، محفوظ نگا، داشت؛ سپس به نوبه خویش، با گردشی که بر روی محور بزرگ آسمان صورت می‌داد، به درخشیدن در شرق پرداخت؛ در قلمرو فرمانفرمایی تقسیم‌پذیر خویش، با هزاران نور کوچک، و هزاران هزار ستاره به حکومت پرداخت! آن هنگام، به گونه‌ای ظاهر شدند که گویی به بذریاشتی ذراتی در نیمکره مشغول‌اند، و برای نخستین بار، به ۲۹۵ پرتو نورانی و درخشان خود که افول و طلوع کردند، آن را زینت بخشیدند؛ شبِ شادمان و صبحِ شادمان، چهارمین روز را نیز جشن گرفتند.

و خدا فرمود: «سرانجام آبیان در آب‌ها، زاده شوند! با تخم‌هایی فراوان و بارور، در قالب موجوداتی زنده، و پرندگان نیز، با بال‌هایی گشوده در پهنه باز آسمان به پرواز بر فراز زمین بپردازند!»^۲

۱- در سوره مبارکه انعام، آیه ۹۷ آمده است: «او کسی است که ستارگان را برای شما قرار داد، تا در تاریکی‌های خشکی و دریا، به وسیله آنها راه یابید. ما نشانه‌های خود را برای کسانی که می‌دانند، و اهل فکر و اندیشه‌اند، بیان داشتیم...»

۲- اشاره به بخش آغازین سفر «پیدایش» (باب ۲۲-۲۰) است: «سپس خدا فرمود: «آب‌ها از موجودات زنده پر شوند، و پرندگان بر فراز آسمان به پرواز درآیند.» پس خدا حیوانات بزرگ دریایی و انواع جانوران آبی و انواع پرندگان را آفرید. خدا از این نیز خشنود شد، و آنها را برکت داد...»

بلد ۴۱۹ - ۳۹۱

۳۰۰ و آن گاه خدای، نهنگ‌های عظیم و همه حیوانات جان‌دار را آفرید! همه موجوداتی که در آب‌ها شنا می‌کنند و هر کدام بر اساس نوع و تیره خود، به وفور تولید مثل می‌کنند؛ همچنین پرندگانی را با بال‌هایی آفرید که هر کدام نوع و تیره مخصوص خود را داشتند؛ و همه چیز را نکو یافت، و همه چیز را تبرک کرد و فرمود: «رشد کنید و تکثیر شوید! آب‌های دریاها، دریاچه‌ها و رودها را پر کنید! پرندگان نیز بر روی زمین، کثرت یابند...!»

۳۰۵ بی‌درنگ، تنگه‌ها و دریاها و هر خلیج و هر ساحلی، پوشیده از تخم‌هایی بی‌شمار، و انبوه عظیمی از ماهیان شد که با آبشش‌ها و فلس‌های درخشان خود، به زیر امواج سبز رنگ آب‌ها فرو لغزیدند... دسته‌های آنها، اغلب برجستگی‌هایی را در وسط دریا پدید می‌آورند. اینان، تنها یا به اتفاق هم‌نوعان خود، جلبک‌ها و خزده‌ها را که هم زمین چراگاه آنان است می‌خورند، و در غارهای مرجانی گم می‌شوند، یا در حین با

۳۱۰ پیرهن موج و پوشیده از ذرات طلایی خود را - سریع چون برق! - در آفت آشکار می‌سازند! برخی دگر، راحت و آسوده در صدف مینایی شکل خویش، در اند خوراک مرطوب خود می‌مانند، و یا در لباس رزمی که آنان را کاملاً می‌پوشاند، در ک طعمه‌ای در زیر صخره‌ها منتظر می‌مانند. سگان دریایی^۱ و دلفین‌های کوهان‌دار روی سطح آرام آب به بازی می‌پردازند: و ماهیانی با حجمی خیره‌کننده و شگفتی‌آور و

۳۱۵ با سری عظیم، با طمأنینه خم و راست می‌شوند، و توفانی را در اقیانوس پدید می‌آورند. آنجا، «لویاتان»، بزرگ‌ترین موجود از میان موجودات زنده، بر سطح ژرفنا، همچون موج‌شکنی عظیم غنوده، و یا در خواب یا در حین شنا کردن است، و چونان زمینی متحرک به نظر می‌رسد... گوش‌هایش، آب دریا را به داخل می‌کشند، و شش‌هایش نیز دریایی را برون فرو می‌ریزند.

۳۲۰ با این حال غارهای نیمه گرم، مرداب‌ها و سواحل، باعث شکوفایی و باز شدن تخم‌هایی بی‌شمار می‌شوند که به زودی در هم می‌شکنند، و با ترک خوردگی‌هایی

۱- کنایه از همان فک است که گاه نیز به خوک آبی یا گوساله دریایی نیز معروف هستند.

بند ۴۳۷ - ۴۴۰

طبیعی و معمول، بدن تمام عریان و بی‌پروازان آنان را به نمایش می‌گذارند؛ اما به زودی با پری تازه‌روییده، از همهٔ پر و بال لازم برخوردار می‌شوند، و آمادهٔ پرواز می‌گردند؛ سپس با فریادی پیروزمندانه، در هوای پاک اوچ می‌گیرند، و زمینی را که در ۳۲۵ زیر ابری پنهان^۱ است، از دوردست مشاهده می‌کنند و آن را نادیده می‌انگارند. در آنجا، عقاب و قو، بر روی صخره‌های ناهموار و برجسته، و بر بالاترین سرشاخه‌های درختان سرو، لانه‌های خود را می‌سازند...

برخی از پرندگان، به تنهایی و جدای از دیگران^۲، در منطقهٔ میانی هوا مستقر می‌شوند؛ برخی دگر با دانایی بیشتری، و همراه با دستهٔ پرندگان، مسیر خود را با ایجاد ۳۳۰ شکلی مشترک، در آسمان ترسیم می‌کنند: آگاه از حضور فصل‌ها، کاروان‌های^۳ هوایی خود را بر فراز زمین‌ها و دریاها به پرواز در می‌آورند، و با بالی مشترک، هجرتشان را تسهیل می‌بخشند؛ بدینسان قوهای محتاط، که با بادهای به پیش رانده می‌شوند، بر سفر سالانهٔ خود، نظارت دارند؛ هوا در حین عبور آنها شناور می‌شود، و گویی بادبزی با پرهایی بی‌شمار ایجاد می‌گردد...

۳۳۵ پرندگان کوچک‌تر، از شاخه‌ای به شاخهٔ دیگر، جنگل‌ها را با نغمه‌های خود شادمان می‌سازند، و تاهنگام شب، بال‌های مزین به نقوش خود را گشوده باقی می‌نهند؛ در آن هنگام، حتی بلبل جدی، دست از نغمه‌سرایی بر نمی‌دارد، و همهٔ شب را به خواندن ترانه‌های عاشقانهٔ خود، با آه و ناله سپری می‌کند.

پرندگانی دیگر نیز، به خیس کردن سینهٔ کرک‌دار خود در دریاچه‌های سیمین و در

۱- کنایه از دستهٔ پرندگانی در حال پرواز در آسمان است. میلتون در اینجا از فعل *DESPISED* استفاده کرده است که در این متن، به طور تحت‌اللفظی، به معنای نگاه کردن از نقطه‌ای بالا، به نقطه‌ای در پایین است. به گونه‌ای که در نهایت، این جمله، با تصویر انبوهی از پرندگانی که جلوی دید را گرفته باشند، شکل می‌گیرد.

۲- میلتون در اینجا از واژهٔ *LOOSELY* استفاده کرده است که در متن، به معنای جداگانه و یا به تنهایی است. البته در متن فرانسوی، شاتوبریان، آن را به «با سستی کاهلته‌ای» ترجمه کرده است.

۳- در متن اصلی نیز از واژهٔ *CARAVAN* استفاده شده است.

بند ۴۶۲ - ۴۳۸

۳۴۰ رودخانه‌ها می‌پردازند. قو با گردنی قوس‌دار، میان دو بال سپید خود که همچون شنلی بس زیبا می‌نماید، با وقار و متانت به شنا می‌پردازد، و ز پای خود چون پاروهای یاری می‌جوید؛ اغلب، عنصر آب را ترک می‌گوید، و همچنان با برافراشتن بال‌های گشوده‌اش، به منطقه میانی هوا صعود می‌کند. بقیه، بر روی زمینی سفت با تحکم گام برمی‌دارند؛ خروس تاج‌دار که شیپورش، در ساعات خاموش و ساکت نفیر می‌زند، و نیز آن پرنده‌ای که با دم شاد و درختانی مزین است، و با رنگ‌های درخشان رنگین‌کمان آسمان و چشمانی چون ستاره، غنی گشته است... بدینسان با آب‌های آکنده از ماهیان و هوایی آکنده از پرندگان، صبح و شب، پنجمین روز را به بخشیدند!

آن هنگام که سرانجام ششمین و آخرین روز آفرینش، با ندای چنگ‌های شب، صبحگاهی به صدا در آمد خدا فرمود: «زمین، حیواناتی زنده، و هر کدا به نوع و نژاد خود پدید آورد! گله‌ها و خزندگان و حیوانات زمین، هر کدام بنا بر نوع آفریده شوند!»^۱

زمین اطاعت کرد، و ناگه با گشودن بطن بارور خویش در یک زایمان، موجر جان‌دار بی‌شماری را به دنیا آورد: اشکالی کامل، با اعضای متفاوت و تماماً تکامل‌یافته. از درون زمین، حیوان درنده، گویی از کُنّام خود بپاخاست؛ همو که در زیستگاه معمول خود در جنگل خلوت، در بییشه، در میان درختان یا درون غار می‌زید؛ حیوانات، جفت جفت از زیر درختان برخاستند؛ چهارپایان به راه رفتن در مزارع و مراتع و دشت‌ها و چراگاه‌های سبز پرداختند؛ برخی تنها و معدود، برخی نیز در گله‌هایی که هم‌زمان به چریدن مشغول بودند، چون گله‌ای بی‌شمار، از دل زمین سر

۱- اشاره به بخش آغازین سفر «پیدایش» (باب ۲۵-۲۴) است: «سپس خدا فرمود: «زمین، انواع جانوران و حیوانات اهلی و وحشی و خزندگان را به وجود آورد!» و چنین شد. خدا انواع حیوانات اهلی و وحشی و تمام خزندگان را به وجود آورد و از کار خود خشنود گردید...»

بند ۴۸۹ - ۴۶۳

۳۶۰ برون آوردند. و نیز تپه‌های پوشیده از چمن، ماده گوساله‌ای به دنیا می‌آوردند؛ و نیز، نیمی از بدن شیرری حنایی رنگ، زمین را چنگ می‌زد تا بخش زیرین بدن خویش را از داخل خاک زمین رهایی بخشد: آن‌گاه همچون محبوسی از بند رهاشده، به پیش می‌دوید و همچنان که بپا می‌خاست، به جنباندن یال خال‌دار خود می‌پرداخت. یوزپلنگ، پلنگ و ببر، همچون گورکن، خود را از زمین بلند کردند، و زمین خُرد و چنگ‌زده را از روی بدن خود به دوردست پاشیدند. گوزن تیزپا، سر شاخ‌دار خود را از زیر زمین برون آورد. فیل^۱، درشت‌ترین از میان پسران زمین، موقّق گشت پیکر عظیم خویش را از درون قالب زمینی خود خارج سازد. گوسفندهای پیشمی، بجمع‌کنان چون گیاهانی می‌رویدند! اسب آبی و سوسمار نیز با پوست ناهموار و زمخت خود، مردد میان زمین و آب باقی ماندند...

۳۷۰ همزمان، هر آن چه بر روی زمین می‌خزید، حشره یا کرم آفریده شد! برخی بادبزن‌های ترم خود را چون بال پرواز می‌جنباندند، و کوچک‌ترین نقوش و خطوط منظم بدن را با همه جامه‌های شکوهمند تابستانی، با آرایه‌هایی طلایی و ارغوانی و لاجوردی و سبز می‌آراستند؛ بقیه، قامت خود را همچون خطی صاف به درازا می‌کشیدند، و زمین را با نشانه‌ای مارپیچی، خط خطی می‌ساختند... همه در شمار موجودات ناچیز طبیعت نبودند: برخی از نسل مار، وز نظر طول و بزرگی شگفتی‌آور بودند: چین و خم‌های مارپیچی خود را به هم گره می‌زدند، و بال‌هایی نیز بدان می‌افزودند.

نخست، مورچه قانع که همواره در اندیشه آینده است، می‌خزید؛ در کالبدی کوچک، قلبی بس بزرگ پنهان کرده بود! شاید چون نمونه «برابری عادلانه‌ای» در زمان آتی، در میان هم‌نوعان خود محسوب می‌شد، و قبایل پرجمعیت خود را در اجتماعی واحد، وحدت می‌بخشید... سپس توبیت انبوه زنبوران غسل ماده رسید^۲، که همسران کاهل

۱- در متن اصلی، از واژه BEHEMOTH استفاده شده است. م.

۲- در سوره مبارکه نحل، آیه ۶۹-۶۸ آمده است: «پروردگار تو به زنبور غسل الهام کرد که در کوه‌ها و درختان و داربست‌های چوبی

بند ۵۱۸ - ۴۹۰

خود را با شهدی شیرین تغذیه می‌کنند، و سلول‌های خود را با مومی آکنده از عسل بنا می‌نهند. مابقی بی‌شمارند، و تو نیز از طبیعت آنها مطلع و آگاهی! در واقع، این تو بودی که نام‌هایی بدانها بخشیدی، گونه‌ای که تکرار نامشان به تو، امری بی‌فایده است. برای تو مار - زیرک‌ترین حیوان دشت‌ها! - نا آشنا نیست؛ گاه طولی بس دراز، با چشمانی ۳۱۵ آتشین، و یالی پرمو و ترسناک دارد... هر چند برایت مضر نیست، و همواره مطیع و فرمانبردار ندای تو است.

آن هنگام، افلاک در شکوه کامل خود می‌درخشیدند، و بر اساس حرکاتی که دست نخستین محرک بزرگ، پیش از همه به مسیر آنها بخشیده بود، می‌گردیدند. زمد: ظاهر غنی خود تکمیل شده بود، و لبخندی زیبا داشت؛ هوا، آب و زمین با پرندۀ پرو ۳۹۰ با ماهی شناگر و حیوانی که راه می‌رفت، محلّ تجمع و رفت و آمد آنان گرفت؛ اما خلقت ششمین روز هنوز کامل نگشته بود...

کمبود شاهکار اصلی مشاهده می‌شد! پایان بخش همه آن چه آفریده شده، موجودی نه خمیده، و نه از نوع حیوانات، و نه چون سایر موجودات جان‌دار، بهره‌مند از قداس شعور و سلامت ذهن، با قامتی راست، و جبینی آرام، که به شنا، ۳۹۵ خود همت گمارد، و بر سایرین حکومت کند! موجودی بزرگوار و بخشنده که می‌توانست ازین جا، با آسمان ارتباط برقرار سازد و همزمان، در اوج حق‌شناسی و سپاس خود، به درستی دریابد خیر و برکتش از کدامین نقطه نازل شده است، و با قلب و آوای باطنی، و دیدگانی که خالصانه و سرشار از ایمان بدان عالم بالا خیره شده باشد، و خدای ربّ العالمینی را که وی را راهبر و اشرف همه مخلوقاتش کرده بود، پرستش کند ۴۰۰ و او را تسبیح گوید...! ازین روی، خدای عزّ و جلّ و ازلی و ابدی، (زیرا در کجا نمی‌توان اثری ازو یافت...؟) با کمال وضوح با پسر خویش چنین سخن فرمود : « اینک،

بند ۵۴۳ - ۵۱۹

بشر را به تصویر خود، و به شباهت خود خلق کنیم! باشد که بر ماهیان دریا، پرندگان آسمان و حیوانات جنگل‌ها، و بر همه زمین و همه خزندگان و جنبندگانی که بر روی زمین‌اند، حکومت کند و فرمان براندا!»

۴۰۵ پس ازین، خدای بزرگ تو را ای آدم، آفرید! تو را، ای آن کز خاک زمین پدید آمده‌ای! و آن‌گاه در بینی‌ات، نفس حیاتبخش را بدمید... تو را بر اساس صورتگری خود، و به مانند صورت دقیق خدا آفرید، و به روحی زنده مبدل گشتی! تو را مرد آفرید، اما همدست را برای نسلتان، زن خلق فرمود. سپس، نژاد بشر را تبرک کرد و فرمود: «بارور باشید، رشد کنید و کثرت یابید! زمین را با حضورتان اشغال کنید و تحت اختیار خود درآورید، و بر ماهیان دریا، پرندگان آسمان، و همه حیوانات زنده‌ای که روی زمین‌اند، و در هر کجا بدین شکل آفریده شده‌اند، حاکم و غالب باشید و این‌گونه فرمان برانید، زیرا هنوز هیچ مکانی با نامی مشخص نگشته است...!»

ازین جا به بعد، همان‌گونه که خود نیز می‌دانی، تو را به این جنگل زیبا و دلپذیر آورد: به باغی آکنده از درختان خدای، که دیدن و چشیدن میوه‌هایش لذتی بس شیرین در بردارد! آن‌گاه سخاوتمندانه، همه میوه‌های لذیذ را برای غذایت، ارزانی‌ات فرمود (در اینجا، همه انواعی که زمین در خود جای داده، با تنوعی به راستی پایان‌ناپذیر، موجود است!)؛^۲ لیک از چشیدن میوه درختی که موجب پدید آمدن دانش خیر و شر می‌گردد، ناگزیری جدّاً بیرهیزی!^۳

۱- اشاره به بخش دوم سفر «پیدایش» (باب ۷) است: «آن‌گاه خداوند از خاک زمین، آدم را سرشت. سپس در بینی آدم، روح حیات دمید، به او جان بخشید و آدم، موجود زنده‌ای شد...»

۲- در سوره مبارکه انعام، آیه ۹۹ آمده است: «اوست که آب را از آسمان نازل کرد، تا هرگونه گیاه بدان رویانندیم، و از آن گیاهان ساقه و شاخه‌های سپر برآوریم، و از آن دانه‌های متراکم بیرون آوریم، و از شکوفه درخت خرما و خوشه‌هایی نزدیک به یکدیگر بیرون آوریم و باغ‌هایی از انگور، زیتون، و انار شبیه و بی‌شباهت، و چون میوه داد، به رسیدنش بنگرید که در آن برای اهل ایمان عبرت‌ها است...»

۳- در سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۹ آمده است: «ای آدم! تو و همسرت در بهشت مأواگزینید و هر چه خواستید بخورید، اما گرد این درخت نگردید که زبان خواهید دید...»

بند ۵۷۰ - ۵۴۴

۴۲۰ روزی کز آن تناول کنی، خواهی مرد!... مرگ، مجازاتی است که برای این کار در نظر گرفته شده است؛ زینهار مراقب باش! و بر اشتهایت به درستی نظارت کن تا مبادا مظهر گناه، و ندیمه سیاهش: مظهر مرگ، غافلگیرت سازند...!

در این هنگام، کار خدا به پایان رسید؛ همه آن چه را آفریده بود نظاره فرمود، و همه چیز را بس نکو یافت! بدینسان، شب و روز، ششمین روز را تحقق بخشید؛ البته نه پیش از آن که خالق بی‌همتا، هر چند خستگی‌ناپذیر، کار خود را به پایان رساند و دوباره به بالا عروج کند، و به بالاترین سپهر، به عرش اعلی که جایگاه اعلای اوست بازگردد تا از آن نقطه، به نظاره کردن این جهانِ نوآفریده، بنشیند: به دنیایی که به قلمرو فرمانفرمایی او اضافه گردیده بود، تا ملاحظه فرماید از دوردست، و ز جایگاه عرش اعلی چگونه به نظر می‌رسید، و تا چه اندازه خوب و زیبا، و پاسخگوی اندیشه بزرگ او بود...^۱

۴۳۰ با آوای تجلیل‌آمیز، و ابراز احساسات و نوای خوش‌آهنگ ده‌ها هزار چنگ، که آهنگ‌هایی ملکوتی به گوش می‌رسانند، به بالا عروج کرد. زمین و هوا طنین‌انداز شدند (یقیناً به یاد داری، زیرا تو نیز آن را شنیدی!) و همه افلاک و صورت‌های آسمانی با آوایی بلند طنین افکندند، و همه سیارات در جایگاه خود توقف کردند تا بدان گوش سپارند، در حالی که مشایعت‌کنندگان نورانی، در اوج بهجت و شور و شعف به بالا صعود می‌کردند و چنین آهنگ سر داده بودند: «ای درهای ابدی! از هم گشوده گردید...! ای افلاک! درهای زنده خود را از هم بگشایید، تا خالق بزرگ و بی‌همتا کز کار آفرینش - از آفرینش شش روزه دنیای جدید! - بازگشته است، وارد گردد! از هم گشوده گردید و زین پس، گشاده باقی بمانید، زیرا خدای خرسند و خشنود، اغلب با فرهمندی و شکوهی افتخارآمیز بر آدمیان منت خواهد نهاد، و ز سرای صالحان عادل

۱- در سوره مبارکه بقره، آیه ۲۹ آمده است: «او خدایی است که همه موجودات روی زمین را برای شما آفرید، و بعد به خلق آسمان پرداخت، و به صورت هفت آسمان کاملش کرد. او به هر چیز داناست...»

بند ۵۹۸ - ۵۷۱

۴۴۰ دیدن خواهد کرد، و با ارتباطی دائمی، پیام‌آورانِ بال‌دار خویش را بدانجا گسیل خواهد داشت، تا پیام‌های آکنده از رحمت اعلای خود را بدانان ابلاغ فرماید!«
بدینسان، چنین آواز سر داده بودند آن مشایعت‌کنندگانِ پرافتخار، در حین عروج به آسمان: «کلمة الهی»، و در حالی که آسمان دروازه‌های درخشان و خیره‌کننده خویش را کاملاً از هم گشوده بود، مسیر مستقیم را پیمود تا به سرای جاوید و ابدی خدا رسید:
۴۴۵ مسیری بس عریض و گشاد، که گرد و خاک آن از طلا، و سنگفرش آن از ستارگان است - همچون ستارگانی که در کهکشان می‌نگری! - همان ره شیری رنگ که هنگام شب، همچون منطقه‌ای پوشیده از ستارگان مشاهده کرده‌ای...

و آن‌گاه در زمین، هفتمین شب در عدن از ره رسید،^۱ زیرا آفتاب غروب کرده و تاریکی چون مُنادی شب، از سمت شرق آمده بود. آن هنگام، پسر مقتدر به قلّه‌کوه مقدّسی که ستیغ اعلای آسمان، و جایی است که سریر شاهانه الهی، تا ابد با کمال قدرتمندی و حالتی اطمینان‌بخش و پُر تحکم در آنجا مستقر است، در جوار پدر آسمانی خود جای گرفت! زیرا پدر آسمانی نیز، هر چند در همان مکان حیّ و حاضر بود - و چنین است امتیاز حضور در همه اماكن! - برای تحقّق بخشیدن بدان فرمان، در هیبتی ناپیدا و نامرئی فرو رفته بود، همو که آفریدگارِ سرآغان، و پایان‌بخش همه چیزهاست...

۴۵۵ اینک، فارغ از کار، هفتمین روز را مورد تبرّک و رحمت خویش قرار داد، زیرا آن روز، از همه کارهایی که انجام داده بود، دست کشید و به استراحت نشست... لیک در سکوتی مقدّس فرو نرفت؛ آوای چنگ فعال ماند، و هرگز به استراحت ننشست! نی‌لبک جدی، تار و نیز همه ارگ‌ها با نوایی موسیقایی و دلپذیر، و همه اصواتی که بر سیم یا ره طلایی لمس می‌شوند، آهنگ ملایمی را با همراهی سرودخوانان آسمانی یا صدایی

۱- در سورة مبارکه حدید، آیه ۵-۴ آمده است: «او کسی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید! سپس بر تخت قدرت قرار گرفت، (و به تدبیر جهان پرداخت): آن چه را در زمین فرو می‌رود می‌داند، و آن چه را از آن خارج می‌شود، و آن چه از آسمان نازل می‌گردد، و آن چه به آسمان بالا می‌رود... و هر جا باشید، او با شماست، و خداوند نسبت به آن چه انجام می‌دهید، بیناست. مالکیت آسمان‌ها و زمین، از آن اوست؛ و همه کارهای به سوی او بازگردانده می‌شود...»

بند ۶۱۴ - ۵۹۹

۴۶۰ تک نقره یه گوش رساندند! دودی از عود، که در عودسوزهایی طلایی می سوخته قلّه کوه را از نظرها پوشیده می داشت! سپس فرشتگان سرودخوان، به مدح و ستایش از آفرینش و کارهای آن شش روز زبان گشودند: «ای پهلوا!...! به راستی آثار خلقت تو بس شکوهمند و با عظمت، و قدرت تو بس بیکران است...! کدام اندیشه به سنجیدن تو، و کدام زبان به وصف تو قادرست؟ اینک بزرگتر و عظیم‌الشان‌تر از زمانی هستی که پس از نبرد با فرشتگان غول‌پیکر، بدین جا مراجعت فرمودی: زیرا آن روز، صاعقه‌هایت، تو را بزرگی و جلال بخشیدند؛ حال آن که آفریدن، کاری بس شکوهمندتر و با عظمت‌تر از تخریب و نابودی خلقتی آفریده شده است...! ای پادشه قدرتمند! چه کس به آزدن و نابودی تو قادرست؟ چه کس به محدود ساختن قلمروات تواناست؟! با چه سهولت و آسانی، عمل مغرورانه ارواحی ملحد و کافر را به عقب راندی، و نقشه‌های بیهوده و باطل آنان را از میان برداشتی، آن هنگام که در اوج تَمَرّد و الحادشان، در این خیال خام بودند که تو را ناچیز و حقیر سازند، و تو را از جمع پرستش‌کنندگان جدا کنند...! آن کس که در اندیشه تحقیر تو است، تنها می‌تواند قدرت تو را - حتی علی‌رغم هدف و نیت باطنی خویش! - بیش از پیش آشکار سازد! به راستی شرارت دشمنان را به کار می‌گیری، و خیر و نیکی بیشتری از آن پدید می‌آوری! شاهد ۴۷۵ این جهان نوآفریده باش! در برابر دیدگانت، آسمانی نه چندان دور از دروازه‌های آسمان، بر روی بلور ناپ‌دریایی شیشه‌ای بنا شده است! آسمان با گستره‌ای تقریباً وسیع و بیکران، ستارگان بی‌شماری را در خود جای داده است! و شاید هر ستاره، دنیایی برای سکونت باشد: اما این تو هستی کز زمان^۲ آنها مطلع! در میان این جهان‌ها، زمین که جایگاه بشری است، واقع شده است! زمینی که با اقیانوس سُفلائی

۱- JEHOVAH میلتن به عمد از واژه مذهبی موجود در کتاب «عهد عتیق» استفاده کرده است، زیرا در شرف نقل کردن همه وقایعی است که در سفر «پیدایش» نیز موجود است. می‌توان آن را به بارالها تغییر داد. مترجم صرفاً متن دقیق ترجمه را رعایت کرده است.

۲- میلتن در اینجا، بار دیگر از واژه SEASONS استفاده کرده است که، نه به معنای فصول، بلکه به معنای زمان است.

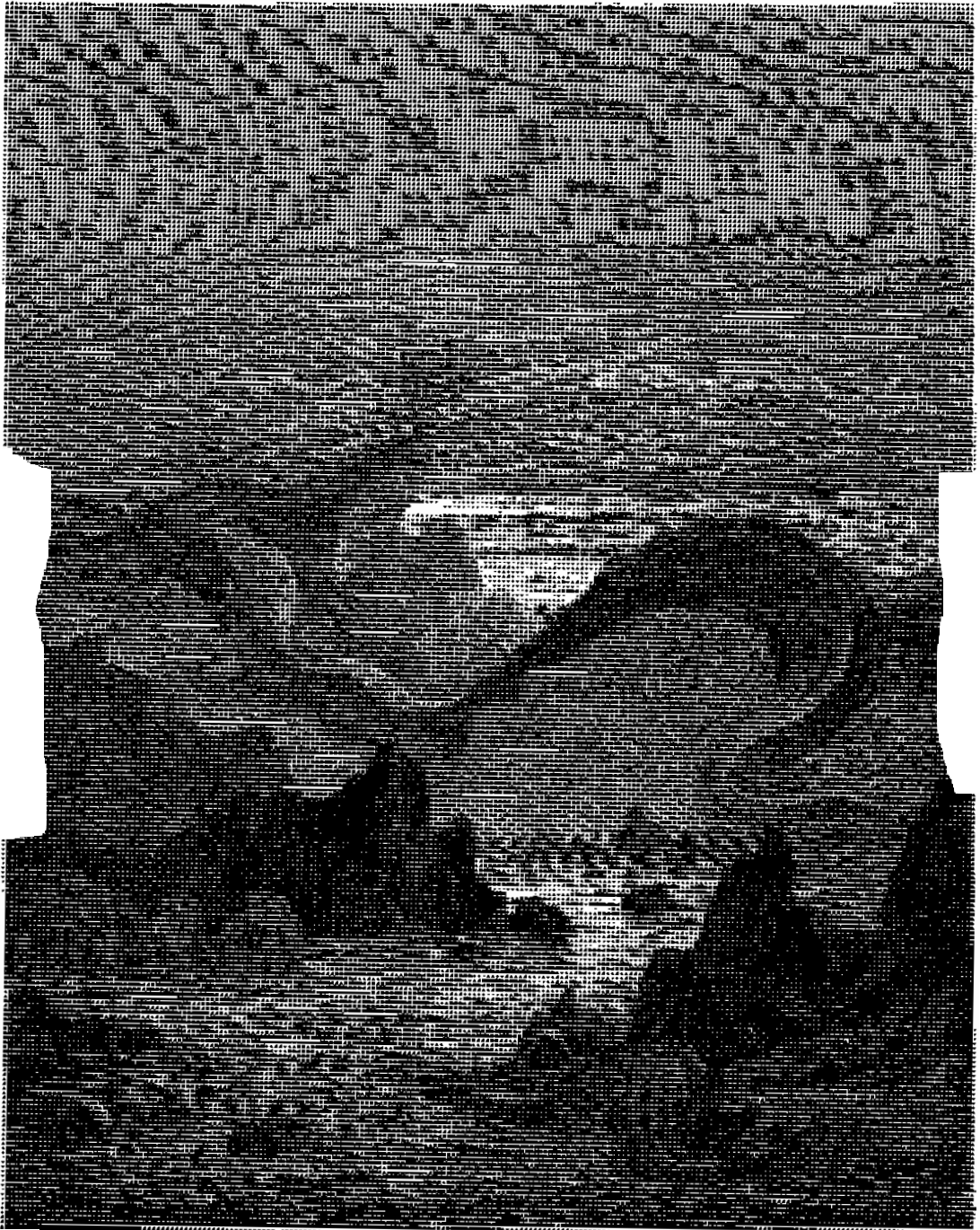
بند ۶۴۰ - ۶۴۵

۴۸۰ خود که در هر سو گسترده است، اقامتگاه خوشایند آنان جلوه می‌کند!

سه بار خوشا حالِ مردان و پسرانِ مردانی که خدای متعال، بدین گونه مورد رحمت خویش قرار داده، و به تصویر خود خلق فرموده است، تا در آنجا ساکن شوند و او را پرستش کنند، و چون پاداشِ خود، بر تمامی آثار و مصنوعاتِ آفرینش الهی در روی زمین، در دریا و در هوا فرمان برانند، و نژادی از پرستش‌کنندگان مقدّس و صالح و عادل را کثرت بخشند! سه بار خوشا حالِ آن دودمانت، چنانچه از سعادتِ خویش آگهی داشته، و در این ره، کوشا و مداوم و پایدار باشند!

بدینسان سرود سردادند، و عرشِ اعلیٰ از فریادهای «سَبّوحِ قَدّوس» به طنین افتاد! بدینسان، روز شنبه محفوظ باقی ماند... اینک به نظرم می‌رسد تو را کاملاً راضی و خرسند ساخته باشم! توئی که دربارهٔ چگونگی پیدایش این جهان و صورت چیزها، و ۴۹۰ سرآغازِ آنها از من سؤال کرده بودی؛ و آن چه پیش از یاد و حافظهٔ تو، از همان سرآغازِ کار وجود داشته است، تا نوادگانت به وسیلهٔ تو در جریان امور قرار گیرند، و به سهم خود از آنها مطلع گردند... حال چنانچه در اندیشهٔ چیزی دیگر به سر می‌بری که فراتر از هوش و شعور بشری تو نباشد، اینک وقت گفتن آن است.»







توضیحاتی کوتاه در باره برخی نکات دشوار:

 **سطر ۱ - اورانیا:** نام الهه الهام بخش در رشته نجوم (اورانوس به یونانی یعنی آسمان). این نام، در اشعار قرن شانزدهم میلادی بسیار مورد استفاده قرار می گرفت (بوئره در کشور فرانسه). برای اطلاعات بیشتر، به نوشته های اسپنسر^۱ و «کمدی الهی» دانته (سرود بیست و نهم - بند ۴۰۴۲ بخش برزخ) مراجعه فرمایید.

 **سطر ۶ - تو با خرد ابدی به گفت و گوی پر داختی:** به بخش هشتم (باب ۳۰-۲۲) سفر «امثال» (عهد عتیق) مراجعه فرمایید: «خداوند در ابتدا، پیش از آفرینش عالم هستی، مرا با خود داشت. از ازل، پیش از به وجود آمدن جهان، من به وجود آمدم. پیش از پیدایش اقیانوسها و چشمه های پر آب، پیش از آن که کوهها و تپه ها به وجود آیند، پیش از آن که خدا زمین و صحراها و حتی خاک را بیافریند، من به وجود آمدم. وقتی خدا آسمان را استوار ساخت، و افق را بر سطح آنها کشید، من آنجا بودم! وقتی ابرها را در آسمان گسترانید، و چشمه ها را از اعماق جاری ساخت، وقتی حدود دریاها را تعیین کرد تا آنها از آن تجاوز نکنند، و اساس زمین را بنیاد نهاد، من نزد او معمار بودم. موجب شادی همیشگی او بودم، و در حضور او شادی می کردم...» میلتون در کتاب خود تحت عنوان «تتراکُردُن»^۲ می نویسد: «هیچ طبیعت فانی یارای این را ندارد که اعمال مذهبی یا مطالعه و آموزش خرد و حکمت را

پیوسته دنبال کند، و یقیناً به دورانی نیز محتاج است که بتواند بند منقبض شده کمان اندیشه را منبسط سازد.» به هر حال، در اینجا میلتن سعی ندارد از یاری حضرت مسیح کمک بگیرد و یا برای این کار، دست به دعا بلند کند. الهه شعر و ادبی که او را به نوشتن ترغیب می‌کند، او را از این کار منع می‌نماید. به هر حال، میلتن الهه خود را با نام «اورانیا» معرفی کرده است، زیرا به نظرش هیچ نامی زیباتر یا مناسب‌تر از آن نیست ...

 **سطر ۱۰ - ۸** - هوای عرش اعلی، ماهیتی اثری دارد، و شباهتی به هوایی که در زمین وجود دارد و با عناصر چهارگانه به وجود آمده است، ندارد.

 **سطر ۱۲ - بلرُفُن:** او خواست سوار بر پگاس^۱، اسب معروف بالدار شود و به جایگاه زئوس قدم نهد. در بخش چهارم کتاب «ایلیاد» اثر هُمر، او را می‌بینیم که: «... مورد نفرت خدایان قرار گرفته بود، در حالی که در اوج تنهایی و انزوا، آواره می‌گشت و قلب خویش را پیوسته به دندان می‌گزید...» به هر حال، پگاسی که بدون لگام و عنان باشد، می‌تواند برای هر موجود فانی، حیوانی خطرناک جلوه کند، اما در مورد پِلرُفون^۲، ژوپیتَر کاری کرد که پگاس او را به زمین پرتاب نماید. میلتن در اینجا سعی دارد از ادعای پِلرُفون سخن بگوید، زیرا او نیز قصد داشت به دانش ممنوعه دست یابد. یکی از مجازات‌هایی که پِلرُفون ناگزیر از تحمّل آن گشت، نابینا شدن دیدگانش بود ...

 **سطر ۱۳ - آتلین:** نام دشتی که پِلرُفون از روی اسب به زمین افتاد، و ناگزیر گشت به عنوان کیفر کار خود، تا ابد در آن آواره شود ... او ناگزیر بود پیوسته روح خود را ببلعد و از مسیر انسان‌های دیگر کنار برود و در مقابل هیچ کسی ظاهر نگردد ...

 **سطر ۱۵ - ۱۴** - از این جهت این‌گونه به نظر می‌رسد که از زمین، همه چیز گویی در هنگام روشنایی روز در حال گردش است.

 **سطر ۱۹ - ۱۸** - اشاره به زمانی است که میلتن پس از شکست انقلاب، و پس از بازگشت سلطنت در انگلستان ناگزیر از تحمّل کردن شد. اما به عقیده او، هیچ چیز بدتر از نابینا شدنش نبود... (آن‌گونه که در کتاب خود تحت عنوان «سامسن مبارز» نوشته است). با

این حال، چنانچه به راستی این قسمت به دوران پس از استقرار سلطنت در انگلستان مربوط باشد، بدان معنا است که میلتن هر چند دورانی را در گوشه‌نشینی و سکوت سپری کرد، لیکن در نهایت بنا به وظیفه شاعری خود، بر آن شد که دوباره به سخن گفتن زبان بگشاید، و از مسائل دنیوی بیش از مسائلی که مربوط به آسمان‌ها است، بنویسد.

سطر ۲۳ - ۲۲ - اما ناهمانگی و حسیانه باکوس و دوستان دوران عیاشی‌اش را دور نگاه دار: برای آگاهی یافتن از ماجرای مرگ اُرفه، به کتاب «دگردیسی‌ها»ی اُوید مراجعه فرمایید (بخش یازدهم). موسیقی اُرفه پسر کالیوپه^۱، الهه موسیقی به گونه‌ای گوشنواز و زیبا بود که حتی جنگل‌ها و صخره‌ها و ریگ‌های کوچک نیز مسحور آن می‌شدند ... با این حال، نه تنها مادرش، بلکه خود او نیز نتوانستند مانع به وقوع یافتن حوادثی ناخوشایند شوند، و اُرفه در نهایت به وسیله تعدادی از انسان‌های بی‌رحم به قتل رسید. قتلانش اعضای بدنش را بریدند و آنها را از فراز کوه رُذپ، به داخل رودخانه هیروس^۲ پرت کردند. از نظر باکوس و کسانی که به پرستش این خدای جنگلی می‌پرداختند، آن کوهستان، مکانی مقدس به شمار می‌رفت.

سطر ۷۳ - ۷۰ - چنانچه برایت منعی نباشد: میلتن در کتاب «در باب آیین مسیحیت» خود نوشته است: «... و چنانچه بخواهیم درباره زمانی که هنوز عالم خلق نشده است، از خود سؤال کنیم، باید اقرار کرد که این کار، به منزله دستیابی به نقطه اوج حماقت و دیوانگی است ...»

سطر ۸۹ - ۸۸ - هر آن چه مایلی بدانی پاسخ گویم: کالوین در این زمینه، در کتاب خود «نظام آیین مسیحیت» (بخش نخست) نوشته است: «به هر حال، با وجود توضیحاتی که درباره آثار و پدیده‌ها و کارهای الهی می‌توان مشاهده کرد، باز نمی‌توان به درستی، قلمرو الهی و لایتناهی خدای متعال را در نظر محدود و «فانی» خود بگنجانیم! این به آن دلیل است که ذهن بشری ما، بی‌اندازه «جسمانی» است، و ما همچون کورانی هستیم که در برابر این تظاهرات مشهود و آشکار، باز به دنبال بسیاری چیزها هستیم ...»

 سطر ۹۱ - ۹۰ - به نیروی تخلیحات اجازه مده امیدوار گردد آن چه در پرده « غیب » است، برایش آشکار گردد: اشاره به بخش هفتم (باب ۲۹) کتاب « اِکلیزیاست »^۱ است: « ...خدای متعال، بشر را درستکار آفریده است، اما آنها به دنبال بحث‌های زیادی هستند... »

 سطر ۱۰۷ - در حین انجام عمل خیانت کارانه‌ای که مرتکب شد: اشاره به بخش هفتم (باب ۱۰) سفر « ایوب » (عهد عتیق) است: « تا به ابد از خانه و خانواده خود دور می‌شوند، و دیگر هرگز کسی آنها را نخواهد دید... »

 سطر ۱۱۵ - ۱۱۴ - کاری که به خطایمی پندار در برابریم تأسف بارست: به بخش دوم کتاب « بهشت گمشده » مراجعه فرمایید.

 سطر ۱۱۵ - من نیز به ترمیم این خسارت قادرم: در اینجا، میلتن با نظریه سن ژرژم^۲ و اریژن^۳ موافق است. یعنی نظریه‌ای که سنت تاماس داکوئیناس و نیز دانته به شدت با آن مخالفت کرده بودند. این نظریه معتقد است که عالم خلقت، نخست و صرفاً با حضور « جوهر آسمانی » و طبایع روحانی و اثیری محدود می‌شده است و بس؛ و این که تازه پس از رفتار مایوس‌کننده بسیاری از موجودات بسیار عالیرتبه بود که خدای متعال، برای بار دوم، و در جهت از میان برداشتن این نقص، دنیای دیگری را آفرید که شامل زمین و بشر و دیگر ساکنان آن می‌شد. در واقع بدین معنا است که یک رشته مخلوقات دیگر را که ارزش کمتری داشتند، به وجود آورد.

 سطر ۱۳۲ - ۱۱۶ - در بخش بیست و دوم کتاب « مدینه الهی »، قدیس سن توگوستن می‌فرماید: « خدای متعال بنا به رحمت خویش، انسان‌های بی‌شماری را جمع‌آوری خواهد کرد، تا جای خالی فرشتگان آسمانی را اشغال کنند. بدینسان شهر آسمانی از تعداد شهروندان خود نمی‌کاست، و شاید حتی از شمار زیاد آن جمعیت نیز به وجد می‌آمد... »

سطر ۱۲۴ - ۱۲۳ - و نوای کلمه الهی: اشاره به بخش نخست (باب ۳ - ۱) انجیل یوحنا است: «در ازل، پیش از آن که چیزی پدید آید، «کلمه» وجود داشت و نزد خدا بود. او همواره زنده بود، و خود او خداست...» در بخش نخست (باب ۳۵) انجیل لوقا نیز آمده است: «فرشته جواب داد: «روح القدس بر تو نازل خواهد شد، و قدرت خدا بر تو سایه خواهد افکند. از این رو، آن نوزاد مقدس بوده، فرزند خدا خوانده خواهد شد.» لکتانس^۱ در کتاب خود تحت عنوان «درباره نظام های الهی» می نویسد: «تردیدی نیست که یونانیان او را (کنایه از پسر خدا است)، بهتر از اقوام لاتین نامگذاری کردند و او را «لوگوس» نامیدند؛ در حالی که اقوام لاتین او را «کلمه» نامیدند؛ لوگوس همزمان به معنای سخن و کلام و منطق و شعور، و به راستی هم که او، صدا و خرد و حکمت خدای متعال است.»

سطر ۱۳۰ - ۱۲۷ - چنانچه خدای متعال، فضای لایتناهی را پر سازد، پس عالم هستی نمی توانست از نیستی به وجود آمده باشد. حتی اگر خدای متعال، از فضای کی آس، منطقه ای را گرفته باشد، و یا تأثیر خود را در آن نقطه آشکار نساخته بود، این به معنای آن نیست که تقدیر یا اقبال در آنجا حضور داشتند. به همان اندازه، خدای متعال هرگز عالم هستی را از سر نیاز نیافرید، بلکه آفرینش، عملی بنا به اراده و میل او بوده است.

سطر ۱۳۱ - ۱۳۰ - نیاز و تصادف، هرگز جایی از برای خود در جوارم ندارند: میلتن در کتاب خود «در باب آیین مسیحیت» (جلد نخست - بخش دوم) می نویسد: «کسانی هستند که معتقدند طبیعت یا سرنوشت (تقدیر)، برترین قدرت به شمار می رود. اما سرنوشت هیچ چیز مگر فرمانی الهی که از قادری توانا صادر شده است، نیست.» سپس در بخش هشتم می گوید: «آفرینش، عملی است که از طریق آن، خدای متعال همه چیزهایی را که بنا به کلمه و حکمت و اندیشه اش به وجود آمده، خلق فرموده است، آن هم از طریق اراده توانای خویش و برای آشکار ساختن شکوه و جلال و افتخار و رحمت و قدرت خود...!»

سطر ۱۳۹ - عظمت و شکوه، از آن قادر تواناست! به بخش دوم (باب ۱۴ - ۱۳)

انجیل لوقا مراجعه فرماید: «آنان در ستایش خدا، می‌سرائیدند و می‌گفتند: «ناگهان گروه بی‌شماری از فرشتگان آسمانی به آن فرشته پیوستند. آنان در ستایش خدا، می‌سرائیدند و می‌گفتند: «خدا را در آسمانها جلال باد و بر زمین، در میان مردمی که خدا را خشنود می‌سازند، آرامش و صفا برقرار باد!»

 **سطر ۱۵۱ - ۱۴۸** - اشاره به بخش هجدهم (باب ۳۹) سفر «مزامیر» است: «تو برای جنگیدن به من قوت بخشیده‌ای، و دشمنانم را زیر پای من انداخته‌ای ...»

 **سطر ۱۵۵ - ۱۵۳** - **هزاران ازابه بس کهنسال**: به بخش ششم (باب نخست) سفر «زکریا» (عهد عتیق) مراجعه فرماید: «در رؤیایی دیگر، چهار ازابه دیدم که از میان دو کوه مسی بیرون آمدند ...»

 **سطر ۱۵۹ - ۱۵۷** - **دروازه‌های ابدی‌اش با صدایی گوشنواز و ملایم بر لولاهایی زرین بگردید**: به بخش پنجم «بهشت گمشده» مراجعه فرمایید. به همان نسبت، درباره دروازه‌های دوزخ، به بخش دوم آن مراجعه فرمایید.

 **سطر ۱۶۰ - ۱۵۸** - **تا اجازه عبور شهریار فرهند و پرافتخار را با «کلمه» مقتدر خود فراهم آورد**: به بخش بیست و چهارم (باب ۷) سفر «مزامیر» (عهد عتیق) مراجعه فرمایید.^۱

 **سطر ۱۶۷ - ۱۶۶** - **خاموش باشید، ای موج‌های خروشان**: به بخش چهارم (باب ۳۹) انجیل مرقس مراجعه فرمایید: «او برخاست و به باد و دریا فرمان داد: «آرام شو!» همان لحظه، باد از وزیدن باز ایستاد و همه جا، آرامی کامل برقرار شد ...» این قسمت همچنین می‌تواند بخش نخست کتاب «انجیل» اثر ویرژیل را به یاد آورد. آن هنگام که نپتون فریاد برمی‌آورد: «کجایم ...؟»

 **سطر ۱۷۸** - **بدین ترتیب، خدا، آسمان و زمین را آفرید**: به بخش نخست (باب ۱-۲) سفر «پیدایش» (عهد عتیق) مراجعه فرمایید: «در آغاز، هنگامی که خدا آسمانها و زمین را آفرید، زمین، خالی و بی‌شکل بود، و روح خدا روی توده‌های تاریک بخار حرکت

۱- «ای دروازه‌ها، سرهای خود را بلند کنید! ای دره‌های قدیمی اورشلیم، کنار بایستید تا پادشاه جلال وارد شود!» م-

دفتر هفتم ۱۹۳

می‌کرد...» همین‌طور به کتاب «دگردیسی‌ها»ی اُوید (بخش نخست) مراجعه کنید.

سطر ۱۸۱ - در اسطوره‌های یونان باستان، منطقهٔ تارتاروس، درست زیر هادِس (دوزخ) واقع بود.

سطر ۱۸۵ - ۱۸۴ - اشاره به بخش بیست و ششم (باب ۷) سفر «ایوب» است: «خدا آسمان را بر بالای فضای خالی گسترانیده و زمین را بر نیستی معلق ساخته است.»

سطر ۱۸۶ - **نور باشد!**: به بخش نخست (باب ۳) سفر «پیدایش» مراجعه فرمایید: «خدا فرمود: «روشنایی بشود!» و روشنایی شد...»

سطر ۱۹۰ - **چندی اقامت گزید**: اشاره به بخش نوزدهم (باب ۵) سفر «مزامیر» (عهد عتیق) است: «آفتاب هر صبح، از خانه‌ای که خدا برایش در آسمان قرار داده است، مانند تازه‌دامادی خوشحال و مانند قهرمانی که مشتاقانه، منتظر دویدن در میدان است، بیرون می‌آید...»

سطر ۱۹۳ - ۱۹۲ - **نام روز را عطا فرمود، و بر ظلمات، نام شب را نهاد**: در مخالفت با میلتون، شاعر بزرگی همچون دوبرُئس^۱ دربارهٔ نخستین روز چنین سروده است: «آه! ای شب زیبا بدون تو، بدون تو، حیات بشری هیچ چیز مگر زیستن در دوزخ نبود...!» به هر حال، این دورهٔ بیست و چهار ساعت شبانه روز، بر اساس محاسبهٔ عبریان صورت گرفته است که از غروب خورشید تا غروب خورشید روز بعد، در نظر گرفته می‌شد.

سطر ۱۹۵ - ۱۹۳ - **آن هنگام که گروه سرود خوانان برای نخستین بار مشرق را مشاهده کردند، که نور را از ظلمات جدا می‌ساخت، و به تجلیل از آن واقعه پرداختند، و آن روز، بی آن که مورد ستایش و تقدیر واقع گردد، سپری نگشت**: اشاره به بخش سی و هشتم (بند ۷) سفر «ایوب» (عهد عتیق) است: «آیا می‌دانی وقتی در میان غریو شادی ستارگان صبح، و فرشتگان آسمان، زمین بنیاد نهاده می‌شد، پایه‌های آن بر چه چیز قرار گرفت و سنگ زاویهٔ آن را چه کسی کار گذاشت؟...»

 **سطر ۲۰۰ - ۱۹۷** - به بخش نخست (باب ۷-۶) سفر «پیدایش» مراجعه فرمایید.^۱

 **سطر ۲۰۴ - ۲۰۳** - خواهشمند است این قسمت، با فلک بلورین اشتباه گرفته نشود.

 **سطر ۲۲۱** - **همچون بستری برای آب‌ها گشت**: به بخش صد و چهارم (باب ۱۰) سفر «مزامیر» مراجعه فرمایید: «در دَرّه‌ها، چشمه‌هایی به وجود آورده‌ای تا آب آنها در کوهپایه‌ها جاری شود...»

 **سطر ۲۲۴** - **دیواری بلورین**: به بخش چهاردهم (باب ۲۲) سفر «خروج» (عهد عتیق) مراجعه فرمایید: «بنابراین، قوم اسرائیل از آن راه خشک در میان دریا گذشتند، در حالی که آب دریا در دو طرف راه، همچون دیواری بلند برپا شده بود...»

 **سطر ۲۸۱ - ۲۸۰** - **آنجا است که سیارهٔ صبحگاهی، شاخ‌های خود را ز زین می‌کند**: گالیله مراحل مختلف حرکت ناهید (ونوس) را با دقت دنبال کرده بود، آن‌گونه که در نامه‌ای مورخ ۲۲ فوریهٔ ۱۶۱۱ به پائولو سارپی^۲ این موضوع را تأیید نموده است. او نوشته است: «خود را عادت دادم تا به تماشای ونوس بنشینم. با دور شدن از زمین، کم‌کم به تحلیل رفت و به تدریج شکلی هلالی به خود گرفت. اکنون می‌توانیم به این نتیجهٔ متقاعدکننده برسیم که ونوس به دور خورشید می‌گردد.» بدینسان، گالیله نتیجه گرفته بود که ناهید، مراحل گوناگونی را در طول گردش خود به دور خورشید پشت سر می‌نهد و درست مانند کرهٔ ماه بود. در مرحلهٔ اولیه، ناهید همواره به شکل سیاره‌ای هلالی شکل در برابر دیدگان منجمان ظاهر می‌گردد.

 **سطر ۲۸۷ - ۲۸۶** - **تأثیری نگواز خود ساطع می‌گردند**: اشاره به بخش و سی و هشتم (باب ۳۱) سفر «ایوب» (عهد عتیق) است: «آیا می‌توانی مجموعهٔ ستارگان پروین را به هم ببندی؟ یا رشتهٔ منظومهٔ جبار را باز کنی؟...»

۱- «بسی خدا فرمود:» توده‌های بخار از هم جدا شوند تا آسمان در بالا، و اقیانوس‌ها در پایین تشکیل گردند. «خدا توده‌های بخار را از آبهای پایین جدا کرد و آمان را به وجود آورد...» م - ۲ - PAOLO SARPI

سطر ۲۹۸ - در قالب موجوداتی زنده: میلون در کتاب «در باب آیین مسیحیت» (جلد اول - بخش هشتم) نوشته است: «...این که اندیشهٔ بشر بتواند جدا از کالبد جسمانی وجود داشته باشد، به گونه‌ای که مستقل از آن، از حیاتی کامل و باشعور برخوردار باشد، در هیچ کجای کتاب مقدس نوشته نشده، و کاملاً بدیهی است این نظریه نه تنها با طبیعت، بلکه با عقل و شعور و منطق نیز در تضاد می‌باشد؛ زیرا واژهٔ «روح» برای هر موجود زنده قابل اجرا است. (به سفر «پیدایش» (بخش نخست - باب ۳۰) مراجعه فرمایید^۱.)

سطر ۳۲۸ - در منطقهٔ میانی هوا مستقر می‌شوند: به بخش دوم «بهشت گمشده» مراجعه فرمایید.

سطر ۳۳۴ - ۳۳۱ - در اعتقادات عامیانه آمده است که درناها، گردن خود را بر پشت پرندگانی که در مقابل آنها مشغول پرواز هستند می‌نهند تا استراحت کنند. اما فولر از عقیدهٔ قدیس سن‌بزیل^۲ نیز سخن می‌گوید، مبنی بر این که درناها در هنگام پرواز، از «بال‌های خود استفاده می‌کنند تا به یاری بال‌های خستهٔ والدین پیر خود بیایند...»

سطر ۳۶۶ - فیل (بهیمت): به بخش بخش چهل و یکم (باب ۳۴) سفر «ایوب» مراجعه فرمایید: «او سلطان حیوانات وحشی است، و هیچ جانوری به پای و نمی‌رسد!» این نامی است که مترجم دوران شاه جیمز، به موجود عجیبی داده بود که آمیزه‌ای از اردها، تمساح و اسب آبی بود، و در بخش چهارم (باب ۲۴ - ۱۵) سفر «ایوب»^۳ از آن صحبت شده است، و به عنوان لویاتان نیز معروف است. مفسران، این حیوان عجیب را به عنوان فیل معرفی

۱- «... و همهٔ علفهای سبز را به حیوانات و پرندگان و خزندگان بخشیدم...» م -

SAINT BASIL - ۲

۲- این قسمت در عهد عتیق چنین است: «نگاهی به بهیمت بینداز! من او را آفریدم، همان‌طور که تو را آفریدم! او مثل گاو علف می‌خورد، کمر پر قدرت و عضلات شکمش را ملاحظه کن! دمش مانند درخت سرو، راست است؛ رگ و پی رانش محکم به هم بافته شده است؛ استخوان‌هایش مانند تکه‌های مفرغ و دنده‌هایش چون میله‌های آهن، محکم می‌باشند. عجیب‌ترین مخلوق من است، و تنها من می‌توانم او را از پای در آورم. کوهها بهترین علوفهٔ خود را به او می‌دهند، و حیوانات وحشی در کنار او بازی می‌کنند. زیر درختان کنار، در نیزارها دراز می‌کشد، و سایهٔ آنها او را می‌پوشانند، و درختان بید کنار رودخانه او را احاطه می‌کنند. طغیان رودخانه او را مضطرب نمی‌سازد، و حتی اگر امواج جوشان رود اردن بر سرش پریزد، ترس به خود راه نمی‌دهد. هیچ کسی نمی‌تواند قلاب به بینی او بزند، و او را به دام اندازد.» م -

کرده‌اند، و فولر هم در نوشته‌های خود قید کرده است که میلتن یقیناً از یک حیوان دریایی سخن نمی‌گفته است.

 **سطر ۳۷۳ - ۳۷۰ - برخی بادبزن‌های نرم خود را چون بال پرواز**

می‌جانبانند: به بخش سی‌ام (باب ۶) سفر «اشعیا» (عهد عتیق) مراجعه فرمایید: «بینید چگونه گنج‌هایشان را بار الاغها و شتران کرده، به طرف مصر در حرکتند! ایشان از میان بیابان‌های هولناک و خطرناک که پر از شیرهای دژنده و مارهای سمی است می‌گذرند تا نزد قومی برسند که هیچ کمکی به ایشان نخواهد کرد!»

 **سطر ۳۷۷ - مورچه قانع:** به بخش ششم (باب ۶) سفر «امثال» مراجعه

فرمایید: «ای انسان‌های تنبل! زندگی مورچه‌ها را مشاهده کنید و درس عبرت بگیرید!» این نامی است که مترجم دوران شاه جیمز، به موجود عجیبی داده بود که آمیزه‌ای از اژدها، تمساح و اسب آبی بود، و در بخش چهلیم (باب ۲۴ - ۱۵) سفر «ایوب»^۱ از آن صحبت شده است، و به عنوان لویاتان نیز معروف است. مفسران، این حیوان عجیب را به عنوان فیل معرفی کرده‌اند، و فولر هم در نوشته‌های خود قید کرده است که میلتن یقیناً از یک حیوان دریایی سخن نمی‌گفته است.

 **سطر ۳۷۷ - در کالبدی کوچک:** در اینجا، کنایه از عقل و خرد زیاد است.

 **سطر ۴۰۳ - ۴۰۲ - بشر را به تصویر خود و به شباهت خود خلق کنیم:** اشاره به

بخش نخست (باب ۳) سفر «عبرانیان» (عهد جدید) است: «فرزند خدا، منعکس‌کننده جلال خدا، و مظهر دقیق وجود اوست. او با کلام نیرومند خود، تمام عالم هستی را اداره می‌کند. او به این جهان آمد تا جانش را فدا کند، ما را پاک ساخته، و گذشته گناه‌آلود ما را محو

۱- این قسمت در عهد عتیق چنین است: «نگاهی به بهیمنت بینداز! من او را آفریده‌ام، همان‌طور که تو را آفریده‌ام! او مثل گاو علف می‌خورد، کمر پر قدرت و عضلات شکمش را ملاحظه کن! دمش مانند درخت سرو، راست است؛ رگ و پی رانش محکم به هم بافته شده است؛ استخوان‌هایش مانند تکه‌های مفرغ و دنده‌هایش چون میله‌های آهن، محکم می‌باشند. عجیب‌ترین مخلوق من است، و تنها من می‌توانم او را از پای در آورم. کوه‌ها بهترین علوفه خود را به او می‌دهند، و حیوانات وحشی در کنار او بازی می‌کنند. زیر درختان کنار، در نیزارها دراز می‌کشد، و سایه آنها او را می‌پوشانند، و درختان بید کنار رودخانه او را احاطه می‌کنند. طغیان رودخانه او را مضطرب نمی‌سازد، و حتی اگر امواج جوشان روداردن بر سرش بریزد، ترس به خود راه نمی‌دهد. هیچ‌کس نمی‌تواند قلاب به بینی او بزند، و او را به دام اندازد.» م-

سازد! پس از آن، در بالاترین مکان افتخار، یعنی به دست راست خدای متعال نشست...»
 ✍️ **سطر ۴۲۹ - ۴۲۸ - پاسخگوی اندیشه بزرگ او بود:** این واژه‌ای است که افلاطون برای بیان نظریه‌اش استفاده کرده بود.

✍️ **سطر ۴۳۰ - ده‌ها هزار چنگ:** در اینجا، به معنای هماهنگ آمده است.
 ✍️ **سطر ۴۳۵ - ۴۳۴ - ای درهای ابدی، از هم گشوده گردید!** به بخش هفتم «بهشت گمشده» مراجعه فرمایید.

✍️ **سطر ۴۴۷ - همچون منطقه‌ای پوشیده از ستارگان مشاهده کرده‌ای:** گالیله در کتاب خود می‌نویسد: «در حقیقت کهکشان هیچ چیز مگر توده‌ای بی‌شمار از ستارگانی جدا از هم نیست که در تجمعات کوچک، کنار هم قرار دارند: تلسکوپ خود را به هر سو که بگردانید و متمرکز سازید، شمار عظیمی از ستارگان در پهنه آسمان ظاهر می‌شوند...»

✍️ **سطر ۴۵۸ - تار:** فولر در اینجا توضیح می‌دهد که میلتن از تار معمولی که در بین نوازندگان موسیقی وجود دارد سخن نمی‌گوید، بلکه از آلت موسیقی خاصی که مورد استفاده نوازندگان باستانی در سرزمین فلسطین، قوم بنی‌اسرائیل قرار می‌گرفت صحبت می‌کند.

✍️ **سطر ۴۶۰ - در عودسوزهایی طلایی:** به بخش هشتم (باب ۳) سفر «مکاشفه» (عهد جدید) مراجعه فرمایید: «پس از آن، فرشته دیگری آمد و در کنار قربانگاه ایستاد. در دست او آتشدانی برای سوزاندن بخور بود. پس به او مقدار زیادی بخور دادند تا با دعا‌های مؤمنین بیامیزد، و بر روی قربانگاه زرین که پیش تخت خدا قرار دارد، تقدیم کند...»

✍️ **سطر ۴۷۷ - گستره‌ای تقریباً وسیع و بی‌کران:** در این باره، کُپرَنیک هرگز نگفت که «عالم مرئی»، یا همان عالم ستارگان ثابت، محدود و پایان‌پذیر است، بلکه صرفاً گفت غیرقابل قیاس می‌باشد...

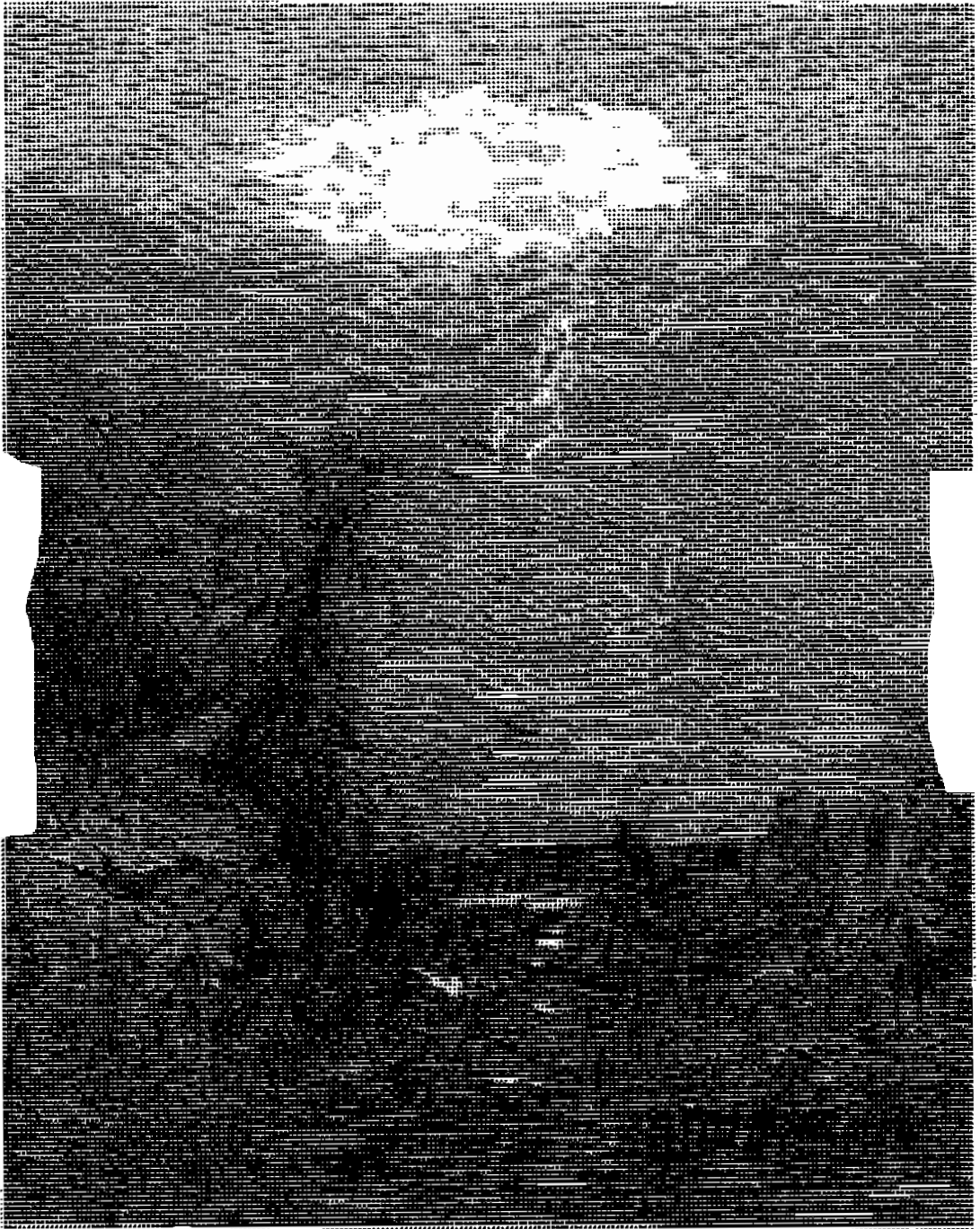
✍️ **سطر ۴۷۸ - اما این توهستی‌گز زمان آنها مطلق!** اشاره به بخش نخست (باب ۶-۷) سفر «اعمال رسولان» (عهد جدید) است: «بار دیگر که بر ایشان ظاهر شد، از او پرسیدند: «خداوند! آیا در همین زمان است که حکومت از دست‌رفته اسرائیل را باز برقرار خواهی کرد؟» جواب داد: «این زمان‌ها را پدرم خدا، تعیین می‌کند و دانستن آنها کار شما

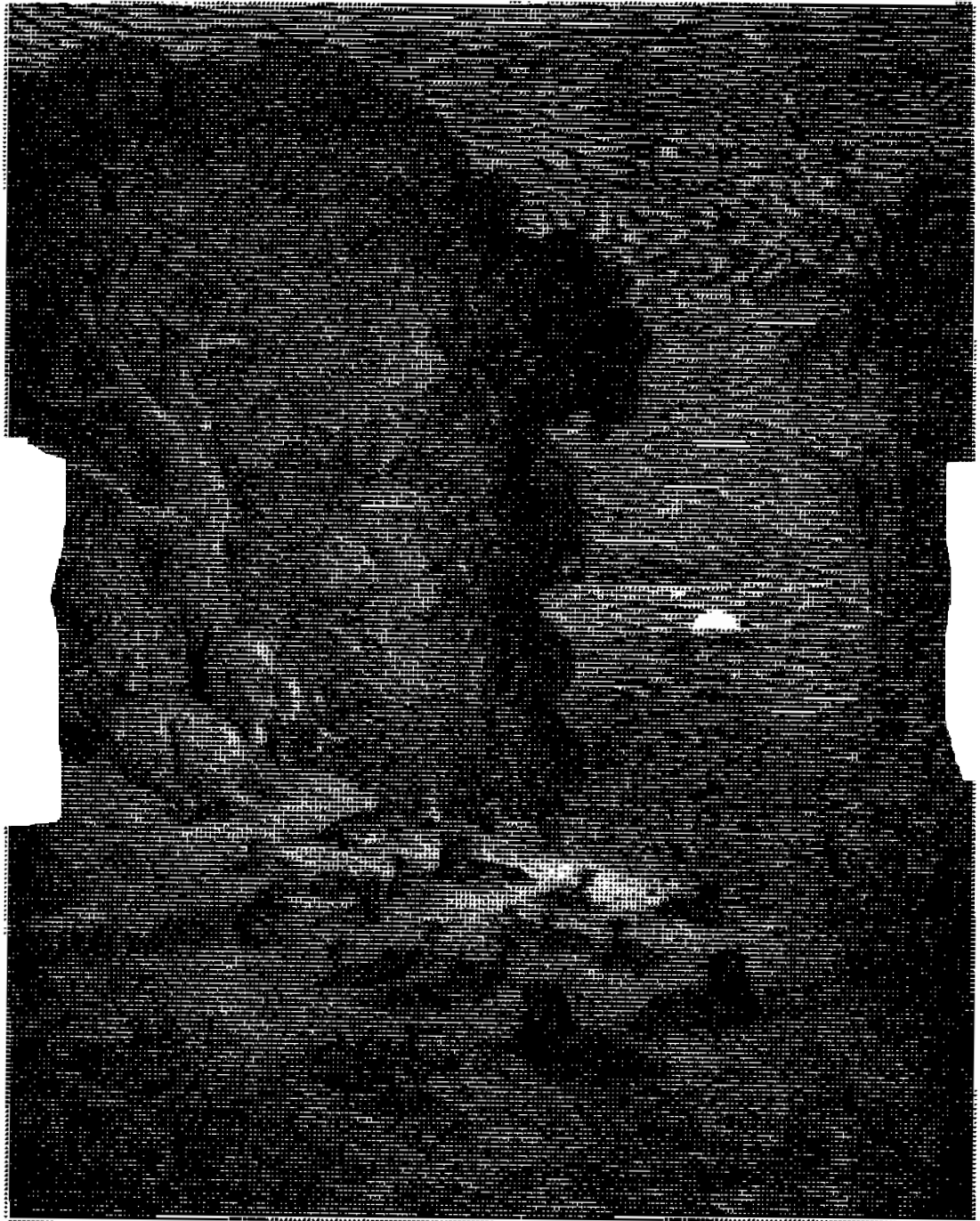
۱۹۸ بهشت گمشده - میلتون

نیست!...»

✍ سطر ۱۴۸۶ - از نظر علم فقه، مداومت به معنای این است که شخص، پیوسته و به صورت دائمی مورد رحمت الهی قرار گیرد تا سرانجام به حالت افتخار و سعادت ابدی دست یابد.»







دفتر هشتم

آدم درباره حرکات اجرام آسمانی سؤال می‌کند، ولی پاسخ صریحی دریافت نمی‌کند، و از سوی مخاطب خود تشویق می‌شود که ترجیحاً به دانستن چیزهایی که برای او مناسب‌تر و شایسته‌تر است، قناعت ورزد.

آدم موافقت می‌کند؛ اما در عین حالی که مایل است باز هم رافائیل را نزد خود نگاه دارد، از چیزهایی سخن می‌گوید که از زمان خلقت خود، درباره آنها به یاد داشت. بویژه درباره حضور یافتن خود در عالم بهشت، و گفت و گویی که با خدای متعال، درباره تنهایی و حضور اجتماعی مناسب برای خود به انجام رسانده بود؛ او همچنین از نخستین برخورد و پیوند زناشویی خویش با حوا سخن می‌گوید.

او با فرشته مقرب بارگاه الهی به گفت و گو می‌نشیند، و سپس فرشته مقرب، پس از تکرار هشدارهای مکرر خود، از آنجا می‌رود و دوباره به آسمان صعود می‌فرماید.





بند ۳۰ - ۱

۱ فرشته از سخن باز ایستاد، و صدای زیبای خود را برای مدّتی همچنان در گوش آدم بر جای نهاد، گونه‌ای که آدم همچنان در این تصوّر به سر می‌برد که وی مشغول سخن گفتن است؛ ازین روی، برای بیشتر به گوش سپردن گفته‌های او، بی‌حرکت بر جای مانده بود... سرانجام، گویی تازه از خوابی بیدار شده باشد، سرشار از حقیقت‌نمایی و

۵ سپاس بدو گفت: «ای تاریخ‌نگار الهی! به راستی چه مقدار تشکر و سپاس، یا چه پاداش مناسبی، می‌توانم نثار تو کنم؟ توئی که با چنین سخاوت و بخشندگی، تشنگی مرا برای دانستن سیراب فرمودی! ای توئی که جوانمردیِ دوستانه‌ات چنان بود کز چیزهایی سخن گفتی که بدون آن سخنان، برایم غیرقابل درک می‌نمود، و اینک با حیرت و شگفتی، و توأم با لذّت و خشنودی، به شنیدن آنها نائل آمدم؛ و آن‌طور که شایسته و بایسته

۱۰ است، از شکوه و افتخاری که تنها از آن فرمانروای آفریدگار است باخبر گشتم! لیک، هنوز تردیدی در وجودم باقی است که تنها با توضیحات تو، از میان خواهد رفت... آن هنگام که این ساختار عالی - این جهان - را مشاهده می‌کنم، کز آسمان و زمین ترکیب و تشکیل شده است، و بزرگی و عظمت آنها را در نظر می‌سنجم، می‌بینم این زمین، در مقایسه با گنبد آسمان و همه ستارگان قابل شمارش خود، که در فضاهایی

۱۵ درک‌ناشدنی به گردیدن مشغول‌اند، (زیرا فاصله و بازگشت سریع روزانه‌شان این امر را ثابت می‌کند) همچون لکّه‌ای، ذره‌ای یا دانه‌ای به نظر می‌رسد!... آخر چگونه است که آنها به مدّت یک شبانه‌روز، و صرفاً برای ایجاد نور و روشنایی، بر گرد این زمین تاریک و کدر، بر گرد این لکّه‌ای که چون نقطه‌ای کوچک می‌نماید، که در پیمایش وسیع و بیکران خود که ماهیتی بیهوده نیز در بر دارد، به گردش می‌پردازند؟! اغلب به

۲۰ تعمّق و اندیشه در این باره می‌پردازم: این که چگونه طبیعتِ قانع و دانا قادر شده است به چنین کارهای عظیم، و با ابعادی افراطی همت گمارد، و با دستی اسراف‌آمیز و سخاوتمندانه، اجسامی به چنین زیبایی و وقار را بیافریند، و تعداد بزرگ‌ترین اجسام را، آن‌گونه که به نظر می‌رسد، برای تنها همین هدف افزایش دهد، و برای مدارهایشان،

بند ۵۸ - ۳۱

چنین گردش‌های کامل و بی‌وقفه‌ای را که روز به روز تکرار می‌شود، در نظر گیرد...؟! ۲۵

همزمان با این وضع، زمین ثابت و مسکون (که بهتر می‌توانست در دایره‌ای به مراتب کوچک‌تر، به گردش خود بپردازد)، در حالی که کمر بستگانی به خدمت دارد، که به مراتب شریف‌تر از خود اویند، بدون کوچک‌ترین حرکت محسوسی به مقصد خود دست می‌یابد، و نور و گرما را همچون پیشکشی تقدیمی، از فاصله‌ای بس قیاس‌ناپذیر، که با سرعتی ناملموس برایش آورده می‌شود، دریافت می‌کند؟ سرعتی چنان زیاد که به ۳۰ راستی ارقام از بیان آن ناتوان‌اند!

بدینسان نخستین نیایمان سخن گفت، و ز رفتارشان چنان می‌نمود که گویی غرق در اندیشه‌ای ژرف و بیان‌ناشدنی فرو رفته است؛ حوّا با مشاهده این حالت، در مکانی که دور از دیدگان آنها نشسته بود، با تواضعی شکوهمند و سرشار از ملاحظت بپاخواست، گونه‌ای که اگر کسی مشاهده‌اش می‌کرد، آرزو می‌کرد از او بخواهد باز هم بدان حالت ۳۵

باقی بماند... به میان میوه‌ها و گل‌های خود رفت تا وضعیت رشد و نمو فرزندان، اعم از گل‌ها و غنچه‌ها را مشاهده کند: آنها با مشاهده وی، بیش از پیش رویدند، و در حالی که با دست‌زیبای او لمس می‌شدند، با شادمانی بیشتری رشد کردند! لیک، ازین روی بی‌انخواست که به شنیدن چنین گفت و گویی بی‌رغبت می‌نمود، و یا شنوایی‌اش از درک آن چه فراتر از میزان فهم او بیان می‌شد، قاصر بود! بلکه قصد داشت ۴۰

لذّت شنیدن ماجرا را از زبان آدم، برای خویش - که تنها شنونده شوی خود به شمار می‌رفت!- محفوظ نگاه بدارد! زیرا به راستی شوی خود را در نقل روایت، بدان فرشته رجحان می‌بخشید، و بیشتر دوست می‌داشت سؤالات خود را از او جویا شود. به خوبی می‌دانست که آدم از وقایع و مسائلی دیگر نیز در حاشیه سخن خواهد گفت، و مشکلات دشوار را با نوازش‌هایی شوهرانه حل خواهد کرد: تنها سخنان شوی نبود ۴۵

که با خروج از لبان او، مورد پسندش واقع می‌گشت...! آه! به راستی امروزه کجاست آن زوجی که متقابلاً در متانت و عشقی متقابل، به هم وابسته باشند...؟ بدینسان

بند ۸۴ - ۵۹

حوّا، با گام‌هایی الهه‌وار از آنجا دور شد؛ بدون همراه نبود، و بسان شهبانویی می‌نمود که همواره جمعی از همراهانی مه‌رو و جذّاب در کنارش حضور دارند، و از اطراف او، نشانه‌هایی از شوق و نیاز به همه دیده‌ها می‌فرستادند تا موجب گردند باز دیگران

۵۰ خواستار حضور مستمر او باشند...

رافائیل مهربان، به سؤال تردیدآمیزی که آدم از او پرسیده بود، پاسخ گفت: «تو را ازین که سؤال می‌کنی و یا مایلی اطلاعاتی به دست آوری سرزنتش نمی‌کنم، زیرا آسمان همچون کتاب خدا است که در مقابله گشوده شده است و تو می‌توانی از درون آن، آثار و مصنوعات خارق‌العاده و اعجاب‌آور او را بخوانی، و فصول و ساعات و روزها و ماه‌ها و سال‌ها خبر به دست آوری: برای ادراک این مطلب: که آیا آسمان یا زمین به حرکت می‌پردازد، مهم نیست به درستی شمارش کنی یا نه... زیرا آن مهندس بزرگ، با درایت تام، چنان کاری کرده است که مابقی چیزها را از نوع بشر یا فرشته پوشیده بدارد، و اسرار خویش را فاش نسازد، تا مبادا از سوی کسانی که لازم است بیشتر به تحسین و ستایش او همت گمارند، مورد بررسی و قضاوت دقیق قرار گیرد؛ و یا چنانچه

۶۰ مایلند حدسیاتی ارائه کنند، ساختار آسمان را برای منازعات و مجادلاتشان بر جای نهاده است، تا شاید با عقاید و نظرات مبهم و ظریف خود، موجبات خنده او را فراهم آورند... بویژه آن هنگام که آسمان را در قالب خاصی جای می‌دهند، و به شمارش ستارگان می‌پردازند! و این که چگونه با این ساختار قدرتمند، با مهارت برخورد خواهند کرد و به اداره آن خواهند نشست: این که چه چیزها خواهند ساخت، چه چیزهایی را

۶۵ خراب خواهند کرد، تا چه میزان در اندیشه و تدبیر فرو خواهند رفت تا ظواهر امور را توجیه کنند، و توضیحاتی برای فرضیات ناقص خود بیابند...! و این که تا چه حد، کرّه مزبور را با دایره‌هایی هم مرکز، و یا دور از مرکز، با مدارها و دایره‌هایی که مرکزشان در مدارهایی باز هم بزرگ‌تر در حرکت است، و سرانجام با مدارهایی درون مدارهایی دیگر که چیزی به درستی درباره آنها نگاشته نشده است، در نظر خواهند

بند ۱۱۱ - ۸۵

۲۰ گرفت! از حالا، این چیزها را در استدلال تو حدس می‌زنم؛ توئی که لازم است بازماندگانت را هدایت و رهنمایی کنی! توئی که در این حدس و گمان به سر می‌بری که اجسام بزرگ‌تر و درخشان‌تر، هرگز نباید به خدمت اجسامی کوچک‌تر و محروم از نور درآیند، و یا آسمان چنین فضاهاى وسیعی را بپیمایند، در حالی که زمین آرام بر جای نشسته است، و به تنهایی متفعل به دست آمده ازین مسیر را دریافت می‌دارد...؟

۲۵ اما نخست در نظر گیر که بزرگی یا درخشش، به نشانهٔ برتری نیست؛ هر چند زمین، در مقایسه با آسمان، حجمی بس کوچک دارد و فاقد نور است، لیک می‌تواند صفات شایسته‌تر و مؤثری را به مراتب بیش از آفتابی که هر چند می‌درخشد، لیکن سترون و بی‌حاصل است، و قدرتش هیچ تأثیری را بر خویش اعمال نمی‌کند، و تنها بر زمین حاصلخیز و بارور مؤثر است، اعمال نماید: آنجا، زمین نخست با دریافت پرتو ۸۰ آفتاب (که در جای دیگر غیرفعال است)، قدرت خود را باز می‌یابد. با این حال، این ستارگان درخشان و نورانی در خدمت زمین نیستند، بلکه به خدمت تو، ای ساکن زمینی، کمر بسته‌اند!

و اما دربارهٔ مسیر عظیم دایره‌ای شکل آسمان، باشد تا از شکوه و افتخار و جلال خالق بی‌همتا زبان به سخن بگشاید! خدایی که با چنان شیوهٔ پنهان و گشاده‌ای، همه ۸۵ چیز را خلق کرده، و خطوط خود را تا این اندازه تا دور دست گسترده است، تا بشر بتواند دریابد که در جایی از برای خود ساکن نیست؛ و بنای بی‌نهایت بزرگی برای اوست تا وی، توان اشغال کامل آن را داشته باشد؛ موجودی که تنها در بخش کوچکی از آن سکنی گزیده است؛ و مابقی برای کاربردهایی شکل گرفته است که تنها آن فرمانروای آفریدگار، بدانها آگه‌ست! حال سرعت این دایره‌ها را که بی‌شمارند، به قدرت مطلق خدای ۹۰ متعال تشبیه کن که قادرست به جوهرهای مادی، سرعتی نسبتاً روحانی^۱ بیفزاید! یقیناً مرا کند و آهسته در نظر نمی‌پنداری، منی که ساعتی صبحگاهی، از

بند ۱۳۹ - ۱۱۲

آسمانی که جایگاه خدای متعال در آن است به ره افتاده‌ام، و پیش از اواسط روز به عدن رسیدم، که خود مسافتی بس بیان‌ناشدنی برای ارقام و اعدادی صاحب نام است!...

اما تنها ازین روی حرکت افلاک را بازگو می‌کنم، تا صرفاً نشان دهم تا چه اندازه آن ۹۵ چه به شک و تردید راغب می‌سازد، فاقد ارزش و اعتبارست! نه آن که به تأیید این حرکت می‌نشینم - هر چند این‌گونه به نظرت می‌رسد، توئی که سرایت در زمین است! - خدای متعال، برای دور ساختن مسیرهای خویش از حواس بشری، آسمان را چنان دورتر از زمین قرار داده است، که چنانچه دیدگان زمینی، تمایل یابد به دور دست خیره گردد، در چیزهایی بی‌اندازه ظریف و دست‌نیافتنی گم می‌گردد و بی آن که هیچ ۱۰۰ امتیاز و منفعتی از آن کار به دست آورد...

چه می‌شنوم...؟ که چنانچه آفتاب مرکز جهان باشد، و چنانچه ستارگانی دیگر (بنا به قدرت جاذبه آفتاب، و قدرت جاذبه‌ای که خود نیز دارا هستند) در اطراف او به انجام رقص‌های گردان متنوع می‌پردازند؟ تو در شش سیاره، مسیر حرکت و گردش آنها را مشاهده می‌کنی که گاه بالا، گاه پایین، گاه پنهانی، گاه به پیش، گاه به پس می‌روند، و یا ۱۰۵ حتی ساکن در جای خویش‌اند: حال چنانچه هفتمین سیاره: زمین - هر چند به نظرت بس ساکن و غیرمتحرک می‌رسد! - بنا به سه حرکت گوناگون، به طرزی نامحسوس حرکت می‌کرد...؟ بدون آن، ممکن بود حرکاتش را یا به سیارات متفاوتی که در جهت مخالف در حرکت‌اند و با مدارهای منحنی و مورّب خود مواجه‌اند منسوب کنی، و یا می‌بایست خستگی آفتاب، و آن حرکت لوزی^۱ سریع را با ماهیت به ظاهر شبانه و ۱۱۰ روزانه‌اش، که اساساً بر فراز همه ستارگان نامرئی است، و گردونه روز و شب محسوب می‌شود، می‌ستاندی! آن‌گاه دیگر لازم نبود بدان اعتقاد آوری چنانچه زمین، به تنهایی کوشا و ساعی بود، و با سفر به سوی مشرق، در جستجوی روز می‌شتافت، و چنانچه با نیمکره خویش که با پرتو آفتاب مخالف است، به استقبال از شب می‌شتافت؛

۱- میلتن از واژه RHOMB استفاده کرده است.

بند ۱۶۷ - ۱۴۰

نیمکره دیگرش هنوز با روشنایی روز، نورانی باقی می ماند... آن گاه چه می شد چنانچه ۱۱۵ این نور کز میان شفافیتِ هوای پهنآور به وسیله زمین منعکس می گشت، مانند نور ستاره‌ای برای گوی زمینی شکلی ماه نمایان می شد، و زمین نیز با روشنایی بخشیدن ماه در هنگام روز، کاری را که ماه در طول شب، برای روشنی بخشیدن به زمین انجام می دهد، به مرحله اجراء در می آورد...؟ این نوعی مبادله متقابل در وضعیتی است که ماه صاحب زمین و مزارع و دشت‌ها و ساکنانی از برای خود بود... اما تو ۱۲۰ لگه‌های آن را همانند ابرهایی مشاهده می کنی؛ حال آن که ابرها می توانند باران ارزانی کنند، و باران نیز به سهم خویش می تواند میوه‌هایی را در زمین نرم ماه بار آورد، تا خوراکی برای کسانی که آنجا حضور دارند فراهم شود...

شاید آفتاب‌های دیگری را کشف کنی که همراه قمرهای خود به سر می برند، و نور مذکر و مؤنث را به یکدیگر منتقل می سازند؛ این دو جنسیت بزرگ، جهان را که شاید در ۱۲۵ هر یک از مدارهای خویش، موجود زنده‌ای را جای داده، جان بخشیده است؛ زیرا، این که چنان گستره وسیعی از طبیعت، محروم از ارواحی زنده، بایر و تهی بماند، و صرفاً برای درخشیدن پدید آمده باشد، و برای آن که هر مداری را به زحمت با جرعه‌ای ضعیف از نوری ارسالی به نقطه‌ای چنان دوردست، به پایین، و به مداری مسکونی که این نور را به وی پس می فرستد ارائه کند، همواره موضوعی برای مجادله‌ای همیشگی و ۱۳۰ پایان ناپذیر خواهد بود...

اما این که آیا به راستی این چیزها این گونه باشد یا نباشد، این که آیا آفتاب حاکم بر آسمان، بر فراز زمین طلوع می کند یا زمین بر خورشید طلوع می نماید، این که آیا آفتاب، مسیر شعله‌ور خویش را از شرق آغاز می کند، یا زمین در مسیری ساکت و خاموش، با گام‌هایی بی خطر به سمت غرب پیش می رود، و بر محور ملایم خود می خُسبد، در حالی که با حرکتی یکسان گام برمی دارد و تو را با سستی به همراه جوی آرام ۱۳۵ همره می برد، لازم نیست اندیشه‌هایت را با این چیزهای مکتوم بیازاری! این امور را به

بند ۱۹۵ - ۱۹۸

خدای متعالی که در عالم بالا حضور دارد، واگذار! فقط بدین اکتفا کن که به خدمت او همت گماری، وز او بیمناک باشی! بگذار هرگونه مایل است و اراده می‌فرماید به سایر مخلوقات خویش رسیدگی کند، حال در هر کجا که مستقر باشند...

۱۴۰ از آن چه خدای متعال به تو ارزانی داشته است: از بهشت و حوای زیبایت به خوبی خشنود باش و بهره‌مند شو! آسمان بیش ازین برایت جلیل و رفیع و متعالی است که بتوانی اتفاقات آنجا را دریابی! بکوش متواضعانه، دانا و عاقل باشی: تنها بدان چه مربوط به تو و هستی‌ات می‌شود بیندیش، و در رؤیای عوالمی دیگر خیال‌پروری مکن! موجوداتی که با وضعیت مخصوص خود در آن عوالم به زیستن مشغول‌اند، و به

۱۴۵ موقعیت و مقام و مراتبشان میندیش! تنها بدانچه تاکنون بر تو آشکار شده است، شاد و خشنود باش، نه تنها از برای زمین، بلکه درباره‌ی عالی‌ترین جایگاه آسمان...» آدم، که بدین شکل از تردیدهای خویش بیرون می‌آمد به او پاسخ داد: «به راستی چه

کامل کنجکاویم را ارضاء فرمودی، ای شعورِ نابِ آسمانی! ای فرشته‌ی آرامش‌بخش! و به راستی تا چه اندازه، با نصایحی به من، تعالیمی آموختی تا در آسان‌ترین مسیر به زیستن ادامه دهم! به من آموختی با تصوّرات و اندیشه‌هایی سرگشته و مردد،

شیرینی و لطافتِ زندگیِ خوشی را که خدای متعال، به همه‌ی نگرانی‌های دردناک و طاقت‌فرسا دستور فرموده است دور از آن به سر برند بر هم نزنم، و موجب ناراحتی و پریشانیِ خاطرمان نباشم، مگر بخواهیم خود به استقبال از آنها رویم، و این کار را با

اندیشه‌هایی بی‌هدف و معیارهایی پوچ و باطل به انجام رسانیم... لیکن، ذهن یا نیروی تحلیلی، که تمایل دارد بی‌محابا گمره شود؛ هرگز پایانی به خطاها و

۱۵۵ اشتباهاتش نیست، تا سرانجام با هشدار یا آموزش از تجربه، یاد گیرد که اصلِ خرد و فرزانی، در دانستنِ کاملِ نکاتِ مبهم و ظریفی که در دوردست حضور دارد نیست، بلکه در چیزی است که در مقابلمان، در زندگی روزمره وجود دارد! مابقی، همه دودی به هوارفته، یا گستاخی نامربوط و ابلهانه‌ای است؛ و موجب می‌گردد در اموری که بیش از

بند ۲۱۴ - ۱۹۶

۱۶۰ همه به ما مربوط است، عاری از تجربه و عادت باشیم، و هماره در تجسس و کند و کاو به سر بریم. بدینسان، چه بهتر ازین ارتفاع فرود آییم، از شدت اوج پروازمان بکاهیم، و ز چیزهایی مفید و پرفایده در نزدیکمان، سخن گوئیم! جایی که شاید تصادفاً، موقعیتی پیش آید تا بتوانم چیزی را که ماهیتی خارج از معمول در بر نداشته باشد از تو جویا شوم، و باعث گردد لطف و محبتت را شامل حالم سازی...

۱۶۵ گفته‌های تو را درباره آن چه پیش از یاد و حافظه من به وقوع پیوسته بود، شنیدم. حال به سخنانم گوش فرا ده، تا من نیز داستان خود را که شاید از آن بی‌اطلاعی، برایت نقل کنم...! هنوز از ساعات روز باقی است. آیا مشاهده فرموده‌ای با چه ظرافتی کوشیده‌ام تو را تاکنون نزد خود نگاه دارم؟ و حال تو را به شنیدن داستان خود، دعوت می‌کنم! اما چه خیال خام و جنون‌آمیزی! زیرا تنها به امید شنیدن پاسخ تو هستم و بس! ۱۷۰ زیرا همچنان که در کنارت نشسته‌ام، خود را در آسمان می‌پندارم...! سخنان تو، بیش از لذیذترین میوه‌های درخت نخل در برابر گرسنگی و تشنگی، پس از کاری سخت، و در ساعت آرام صرف شام، برای گوش‌هایم خوشایندست! هر چند میوه‌ها بس خوش طعم‌اند، لیک به سرعت موجب سیری می‌شوند، و تناول‌کننده را از خود خسته می‌سازند. اما سخنان تو که آکنده از رحمتی الهی است، با شیرینی خود، هرگز شتونده را سیر یا ۱۷۵ ملول نمی‌سازد!«

رافائیل با ملایمتی ملکوتی پاسخ داد: «دهان تو نیز عاری از زیبایی و لطف نیست، ای پدر نسل بشر! و زبانت نیز عاری از هنر بلاغت نیست، زیرا خدای متعال، با سخاوت و بخشندگی معمول خود، الطاف خود را چه از نظر باطنی و چه از نظر ظاهری بر جودت‌سرا زیر ساخته است، توئی که تصویر درخشان اوئی! چه آن هنگام که سخن می‌گویی، و چه هنگامی که خاموشی، زیبایی و لطفی کامل همراهی‌ات می‌کند، و یک از گفته‌هایت و هر یک از حرکاتت را شکل می‌بخشد! در آسمان، تو را کمتر از دم و همقطارمان در روی زمین در نظر نمی‌پنداریم، و هماره با لذتی واقف، از حکمت و

بند ۲۵۰ - ۲۲۵

راه‌های خدا در وجود بشر، پرسش می‌کنیم. زیرا به خوبی ملاحظه می‌نماییم که خدای متعال، مفتخرت ساخته و در وجود بشر، همان عشق نامتمایز خود را جای داده است...

۱۸۵ باشد، سخن بگوی! از قضا، روزی که تو زاده شدی، من غائب بودم و در سفری دشوار و عجیب و تاریک در نقطه‌ای دوردست، در مأموریتی به سوی دروازه‌های دوزخ به سر می‌بردم. آن‌گونه که دستور یافته بودیم، در سپاهی کامل و بی‌شمار تجمع کرده و مراقب بودیم در آن هنگام که خدای متعال مشغول انجام کار آفرینش خود بود، هیچ جاسوس یا دشمنی از آن مکان خارج نگردد تا مبادا خدای، خشمگین از چنان

۱۹۰ مزاحمت جسورانه‌ای، تخریب و انهدام را با خلقت و آفرینش در هم آمیزد! نه آن که ارواح عصیانگر جرئت داشته باشند بی‌اذن او دست به کاری زنند، اما ما را اعزام فرمود، تا فرامین معظمش را به عنوان فرمانروای عظیم‌الشان، به اجرا گذاریم و ما را نیز برای اطاعتی سریع عادت بخشید.

آن دروازه‌های وحشتناک را کاملاً بسته یافتیم: - به شدت بسته! - و به طرز دقیقی

۱۹۵ غیرقابل نفوذ شده: اما خیلی پیش از نزدیک شدنمان بدانجا، از داخل آن مکان، صدایی به غیر از رقص و پایکوبی شنیدیم: صدای شکنجه و ضجه‌ای بلند و خشمی شدید بود! سرانجام با ذهنی خشنود و آسوده، و پیش از غروب شنبه، خود را به سواحل نور رساندیم: زیرا چنین بود فرمانی که دریافت کرده بودیم. حال داستانت را برایم بازگوی، زیرا من نیز به همان اندازه که تو از شنیدن سخنانم غرق در لذت می‌شوی،

۲۰۰ بی‌صبرانه منتظر شنیدن سخنان تو به سر می‌برم، و ز آن غرق در لذت خواهم شد!

بدینسان سخن گفت آن قدرت^۱ ملکوتی که به خداوندگاری می‌مانست، و آن‌گاه پدر نخستین ما آغاز به سخن کرد: «این که بشر به سخن گفتن اقدام ورزد، و درباره‌ی این که زندگی بشری چگونه آغاز گشت به صحبت نشیند، کاری بس دشوارست، زیرا کدام کس

۱- کنایه از این است که رافائیل به نظام فرشتگان اقتدار تعلق داشت.

بند ۲۷۱ - ۲۵۱

۲۰۵ است کز سرآغاز خود مطلع باشد...؟ در حقیقت، تمایل برای گفت وگویی بیشتر با تو، مرا بر این داشته است که به سخن گفتن ترغیب شوم!

چنان که گویی از خوابی عمیق بیدار شده باشم، خود را به شکلی نرم و آسوده، بر روی چمنی پرگل، غنوده یافتم...^۱ همچنان که عرقی معطر بدنم را آغشته ساخته بود، که آفتاب با تغذیه خود از رطوبت بخاردار، با پرتو خویش به سرعت خشکاند... دیدگان ۲۱۰ شگفت زده‌ام را مستقیم به سمت آسمان بلند کردم، و برای چندی به تماشای پهنه پهن‌اور و بیکران آسمان پرداختم، تا سرانجام با نیرویی غریزی و سریع بپاخاستم، و گونه‌ای جهیدم که گویی سعی داشتم خود را بدان عالم بالا رسانم، و آن‌گاه روی پای خود ایستادم!

در اطرافم تپه‌ای، دشتی، بیشه‌هایی سایه‌دار، زمین‌هایی صاف و هموار، که در زیر ۲۱۵ پرتو آفتاب می‌درخشیدند، و نیز جاری شدن نهرهایی زمزمه‌گر، و موجوداتی زنده را به هر سو حرکت می‌کردند، مشاهده کردم: برخی راه می‌رفتند، و برخی در حال پرواز، و پرندگانی نیز بر روی شاخه‌های درختان مشغول نغمه‌سرایی بودند! همه چیز خندان و شادمانه می‌نمود!

قلبم از شادی، و قضا از رایحه عطر آکنده گشت...!

۲۲۰ آن‌گاه به تماشای دقیق خود پرداختم، و اعضای بدنم را یک به یک مورد بررسی قرار دادم، و گاه به راه رفتن می‌پرداختم، گاه با مفاصلی نرم و انعطاف‌پذیر می‌دویدم، و بر اساس نیرویی جان‌دار در وجودم، به جنبش افتادم: اما از این که کیستم، یا در کجا حضور دارم، و بنا به چه دلیلی آنجا هستم، هیچ چیز نمی‌دانستم...
کوشیدم سخن گویم، و بی‌درنگ به حرف آمدم؛ زبانم فرمان برد و توانست هر آن‌چه

۱- در سوره مبارکه سجده، آیه ۹-۷ آمده است: «او همان کسی است که هر چه را نیکو آفرید، و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد؛ سپس نسل او را از عصاره‌ای از آب ناچیز و بی‌قدر آفرید؛ سپس اندام او را موزون ساخت، و از روح خویش در وی دمید! و برای شما، کوس و چشم‌ها و دل‌ها قرار داد! اما کمتر شکر نعمت‌های او را به جای می‌آورید...»

بند ۲۹۸ - ۲۷۲

۲۲۵ را در مقابل می دیدم نام برد.

زبان به سخن گشودم و گفتم: «تو ای آفتاب، ای نور زیبا! و تو ای زمین تابناک، که تا این حد شاداب و خندانی! شمایان، ای تپه ها و دشت ها! شمایان، ای رودها، بیشه ها و مراتع! و شمایان، ای موجودات زیبایی که جان در بدن دارید و حرکت می کنید! بگویید! بگویید آیا مشاهده کردید چگونه بدین جا آمده ام، و چگونه در این مکان حضور یافته ام...؟ چون این امر، به خواسته من نبوده است؛ بنابراین بر اساس اراده و خواسته خالق بزرگ و عظیم الشانی است که در نیکی و قدرت بی همتاست! به من بگویید چگونه می توانم با او آشنا شوم، چگونه باید آن ذاتی را که به اراده او به حرکت در آمده ام، زنده ام، و احساس می کنم، بیش از آن چه از آن آگهم، سعادتمند و خوشبختم، بشناسم و پرستش کنم...؟»

۲۳۵ ... در مدتی که دیگران را این گونه مخاطب قرار می دادم، و به نقطه ای ناشناخته گام برمی داشتم، و دور از مکانی که نخستین هوا را استشمام کرده، و برای اولین بار آن نور شکوهمند را مشاهده کرده بودم، حضور به هم رساندم... از آنجا که هیچ پاسخی به من داده نمی شد، اندیشناک، بر روی پشته ای از چمنی پوشیده از گل، که با سایه درختان مزین می شد، نشستم. آنجا، برای نخستین بار، خوابی بس دلپذیر مرا در ربود، و با فشاری ملایم و خوشایند، بر حواس کرخ و سست شده ام که نشانی از نگرانی و اضطراب نداشت مسلط گشت، گونه ای که با خود اندیشیدم دوباره به همان حالت بی احساسی نخستین خود فرو می روم و در آن غرق می شوم...

ناگه بر فراز سرم، رؤیایی شکل گرفت که ظاهر شدن باطنی آن، نیروی تخیلم را با ملایمت بر آن داشت که باور کنم کز «هستی» بهره مند، و در قید حیات به سر می برم...
۲۴۵ به نظرم می رسید شخصی با جوهری الهی به نزد آمد و گفت: «آدم، سرایت دلتنگ تو است...! برخیز، ای نخستین بشر! ای آن که مقدرست نخستین پدر مردانی بی شمار باشی! حال که مرا خواندی، من به عنوان رهنمای تو بدین باغ سراسر نیکبختی

پند ۳۲۶ - ۲۹۹

کز برایت آماده گشته است، آمده‌ام...»

با این سخن، دست مرا بگرفت، و در برخاستن یاری‌ام داد: همچنان کز فراز دشت‌ها
 ۲۵۰ و آب‌ها، بی آن که بر روی زمین راه رویم، با ملایمت و آهستگی در هوا شناور
 می‌شدیم، سرانجام مرا به کوهستانی پر درخت هدایت کرد: جایی که بر قلّه‌های آن،
 دشتی هموار بود. منطقه‌ای بس وسیع و محصور، پوشیده از بهترین درختان، و
 گردشگه‌ها و بیشه‌ها! گونه‌ای که آن چه را پیش‌تر بر روی زمین دیده بودم، در مقایسه با
 آن، به سختی چشم‌نواز و خوشایند به نظر می‌رسید...! هر درخت، پر بار از زیباترین
 ۲۵۵ میوه‌ها، به گونه‌ای از شاخه‌ها آویزان داشت که وسوسه‌گر دیده‌ها می‌شدند،
 و این خواسته ناگهانی را در وجودم پدید می‌آورد تا آنها را بچینم و تناول کنم! سپس از
 خواب بیدار شدم و در برابر دیدگانم، در عالم واقعیت، همان منظره‌ای را که آن رؤیا با
 دقت و وضوح، در قالب تصویر در معرض دیدگانم قرار داده بود، مشاهده کردم... در
 آنجا گردش بی‌هدف دوباره آغاز می‌گشت، چنانچه همو که چون رهنمایم بود، در آن
 ۲۶۰ کوهستان و در میان درختان، بر من ظاهر نگشته بود! و حضوری به راستی الهی
 داشت! سرشار از شادمانی و نیز ترسی احترام‌آمیز، در حالت تسلیم به سجده افتادم، و
 در کنار پای او به پرستش وی پرداختم؛ مرا از زمین بلند کرد و با ملایمت فرمود: «من
 همانم که در جستجویش هستی... خالق هر آن چه بر فراز سرت، یا در اطرافت و یا در
 زیر پایت می‌نگری! بهشت است و آن را به تو می‌بخشم! آن را چون ملک خود بدان، و به
 ۲۶۵ کشت و زرع در آن مشغول شو، و مراقبت از آن را به خوبی بر عهده گیر، و ز
 میوه‌های آن نیز تناول کن! از هر درختی که در این باغ می‌روید، آزادانه و با طیب خاطر
 بچش! در این جا، از هیچ کمبود و محرومیتی بیمناک مباش! اما از درختی که محصول
 آن، کسب دانش خیر و شرّ است، درختی که چون نشانه‌ای از اطاعت و فرمانبرداری و
 ایمان تو است، و در نقطه‌ای کنار درخت زندگی کاشته‌ام - و به یاد داشته باش ازین بابت

بند ۳۴۴ - ۳۲۷

۲۷۰ هشدارت دادم! - جداً پرهیز، ورنه نتیجه تلخ آن اجتناب کن!^۱ زیرا بدان روزی کز میوه آن درخت تناول کنی، و آن هنگام که این تنها ممنوعیت مورد تجاوز قرار گیرد، تو نیز به طریقی اجتناب ناپذیر خواهی مُرد، و آن پس موجودی فانی خواهی شد... آن گاه وضعیت سعادت‌بخت را در این جا از دست خواهی داد، و پس از آن کز این مکان رانده شدی، به جهانی سراسر آکنده از رنج و محنت و مشقت فرو خواهی افتاد...»

۲۷۵ این جمله جدی را با سختگیری و شدت تمام بیان فرمود! جمله‌ای که هنوز هم در گوشم طنینی بس ترسناک می‌افکند...! هر چند تنها به خودم بستگی دارد کز آن تخطی ننمایم. اما دوباره ظاهر آرام خود را بازیافت، و بار دیگر سخنانی ملاطفت‌آمیز را با ملایمت بیان فرمود: «نه تنها این منطقه محصور و زیبا را، بلکه همه زمین را به تو و نسل تو می‌بخشم...! آن را همچون اربابانی بحق صاحب شوید، و همه موجوداتی را که در آن می‌زیند، چه در دریا و چه در هوا، اعم از حیوانات و ماهیان و پرندگان، مالک شوید! به نشانه این سخن، حیوانات و پرندگان هر یک، بر اساس نوع و تیره خود، در مقابلت حضور می‌یابند! آنها را در برابر دیدگانت می‌آورم تا نام خویش را از زبان تو دریافت بدارند،^۲ و با اطاعتی عمیق، به ابراز احترام تو برآیند و بندگی خود را ثابت کنند!»^۳

۱- در سوره مبارکه بقره، آیه ۳۶-۳۵ آمده است: «و گفتیم: «ای آدم! تو با همسرت در بهشت سکونت کن؛ و از نعمت‌های آن، از هر جا می‌خواهید، گوارا بخورید! اما نزدیک این درخت نشوید! که از ستمگران خواهید شد!» پس شیطان موجب لغزش آنها از بهشت شد؛ و آنان را از آن چه در آن بودند، بیرون کرد؛ و در این هنگام، به آنها گفتیم: «همگی به زمین فرود آید، در حالی که بعضی دشمن دیگری خواهید بود؛ و برای شما در زمین، تا مدت معینی قرارگاه و وسیله بهره‌برداری خواهد بود...» و نیز در سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۹ آمده است: «و ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید؛ و از هر جا که خواستید، بخورید! اما به این درخت نزدیک نشوید، که از ستمکاران خواهید بود...»

۲- در سوره مبارکه نوره، آیه ۴۵ آمده است: «و خداوند هر جنبه‌ای را از آبی آفرید! گروهی از آنها بر شکم خود راه می‌روند، و گروهی بر دو پای خود، و گروهی بر چهارپا راه می‌روند. خداوند هر چه را بخواهد می‌آفریند، زیرا خدا بر همه چیز تواناست!»

۳- در سوره مبارکه بقره، آیه ۳۴-۳۱ آمده است: «آن گاه، تمام اسم‌ها را به آدم آموخت، سپس آنها را بر فرشتگان عرضه داشت و فرمود: «اگر راست می‌گویید، اسمی اینها را به من بگویید!» فرشتگان گفتند: «تو منزه‌ای، ما چیزی آن چه به ما آموختی، نمی‌دانیم! تو دانای فرزانه‌ای!» خداوند فرمود: «ای آدم، فرشتگان را به اسمی اینها آگاه کن!» چون آدم، فرشتگان را بدان آگاه ساخت، خداوند فرمود: «نگفتم من نادیده‌های آسمان‌ها و زمین و آن چه را که آشکار و نهان می‌دارید، می‌دانم...» هنگامی که به فرشتگان گفتیم بر آدم سجده کنید، همگی سجده کردند، جز شیطان که سرباز زد، و تکبر ورزیدند و از کافران شد...»

بند ۳۷۵ - ۳۴۵

این نمایش درباره ماهیان نیز که در سرای آبی خود به سر می‌برند و بدین جا احضار نشده‌اند - زیرا به تغییر محیط زیست خود قادر نیستند تا هوایی ظریف‌تر را تنفس نمایند! - صدق می‌کند...»

همچنان که سخن می‌گفت، همه حیوانات و پرندگان دو به دو نزدیک آمدند؛ متواضعانه و با حرکاتی تملّقی آمیز، زانو بر زمین نهادند، و هر پرنده بر بال خود فرود آمد. نام آنها را همچنان کز مقابلم می‌گذشتند، بر زبان می‌راندم، و به خوبی طبیعتشان را درک می‌کردم (بس عظیم بود دانشی که ناگه خدای متعال به هوش و شعور من عطا فرموده بود!) اما در بین این موجودات، آن چه را هنوز در جستجویش بودم نمی‌یافتم... سرانجام بدین شکل، خطاب بدان «تَجَلّی الهی» عرض کردم: «آه!... با چه نامی بنامم تو را...؟ زیرا از همه این موجودات، وز نسل بشر و یا هر آن چه فراتر از نسل بشر است، برتری! از همه چیزهایی که می‌توانم نام برم، فراتر می‌روی!... آخر چگونه می‌توانم تو را پرستش کنم، ای تو که خالق این عالم هستی، ای تویی که همه این برکات و خوبی‌ها را به خاطر راحتی و آسودگی بشر، به او ارزانی فرموده‌ای، و با چنین سخاوت و بخشندگی، همه چیزها را برایش فراهم آورده‌ای...؟ اما در کنار خود، هیچ موجودی نمی‌بینم که شریک این نعمت‌ها باشد؟! مگر در تنهایی، سعادت می‌یافت می‌شود؟ کیست که به تنهایی لذّت ببرد...؟ و یا با لذّت بردن از همه چیزها، چگونه به رضایت و خرسندی دست یابد...؟»

بدینسان گستاخانه سخن گفتم، و آن وحی الهی، با لبخندی بیش از پیش درخشان چنین پاسخ فرمود: «چه چیز را تنهایی می‌نامی...؟ مگر زمین و هوا، پوشیده از انواع موجودات زنده نیست...؟ و مگر نه آن که همه تحت فرمان تو به سر می‌برند، تا در مقابله ظاهر شوند و به بازی بپردازند...؟ آیا به زبان آنها، و آداب و رفتارشان آشنا نیستی؟

۳۰۵ آنان نیز از قوّه ادراک برخوردارند، و با شیوه‌ای پست و حقیرانه استدلال نمی‌کنند... با اینان سرگرم شو، و بر آنها فرمان بران، زیرا به راستی قلمروات بیکران و

پهناورست...!»

بدینسان سخن فرمود آن ولینعمت کلّ عالم هستی، و به نظر می‌رسید فرامین خود را اعلام بداشت. با درخواستی متواضعانه، اجازه یافتم دوباره سخن گویم و بدینسان

۳۱۰ پاسخ دادم: «ای قدرت آسمانی! امیدست سخنانم امانت به ذات جلیلت را موجب نگردد! آفریدگارا!... مادامی که سخن می‌گویم، بر من مَنّت گذار و شکیباش... مگر در این مکان، مرا نمایندۀ خود نساخته‌ای، و مگر این موجودات پست را تحت فرمان من قرار نداده‌ای؟ در میان موجودات نابرابر، کدام اجتماعی، کدام هماهنگی کدام لذّت واقعی می‌تواند یافت شود...؟ بویژه آن چه باید متقابل و دو جانبه باشد، و به میزانی دقیق و

۳۱۵ عادلانه مبادله گردد... اما در هنگام نابرابری چنانچه یکی بر قرار و دیگری هماره در فرود باشد، هرگز برای یکدیگر مناسب و شایسته نخواهند بود، و به زودی ماهیتی کسالت‌آور برای یکدیگر خواهند یافت. جامعه‌ای که در نظر می‌پندارم وز آن سخن می‌گویم، باید گونه‌ای باشد که بتواند در هر لذّت هوشمندانه و عاقلانه‌ای شرکت جوید، ولی هرگز حیوان، همدم و همصحبیت بشتر نگردد! هر یک از حیوانات، از ممنوعان

۳۲۰ خود لذّت می‌برند؛ شیر با ماده شیر، بس که آنها را به طرزی شایسته، و چون زوجی جفت آفریده‌ای! حتّی پرنده نیز یارای گفت و گو با حیوان چهارپا را ندارد، یا ماهی با پرنده، و یا میمون با گاو... بدینسان، بشتر کمتر از همه می‌تواند همنشین حیوان گردد، و کمتر از همه بدین کار قادر است...»

قادر مطلق، که به هیچ روی ازین سخنان برآشفته نگشته بود، پاسخ فرمود: «آدم! می‌بینم که سعادت ظریف و لطیف، در انتخاب و گزینش همدمانت برای خویشتن پیشنهاد می‌کنی؛ و هر چند در مرکز لذّت و سعادت به سر می‌بری، به دلیل تنهایی^۱، به راستی توان چشیدن از طعم هیچ لذّتی را در خود نمی‌یابی... پس مرا و

۱- در سوره مبارکه انعام، آیه ۱۰۱ آمده است: «او پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین است؛ چگونه ممکن است فرزندی داشته باشد؟!»

(خواهشمند است به صفحه مقابل توجّه فرمایید:)

بند ۱۴۶۹ - ۱۴۰۳

وضعیتی را که در آن به سر می‌برم چگونه در نظر می‌پنداری؟ به نظرت، به قدر کافی از سعادت بهره‌مندم یا نه؟ منی که از ازل تا ابد، تنهایم؟... زیرا هیچ موجود دوم یا ۳۳۰ شایسته‌ای برای خود نمی‌شناسم، چه رسد به همسانی برابر!... به راستی با چه کس می‌توانم به گفت و گو نشینم، مگر با موجوداتی که خود خلق کرده‌ام؟... هم اینانی که بسیار پست‌تر از من‌اند، و درست آن‌گونه که موجوداتی از تو پست‌ترند، آنان نیز بی‌نهایت پایین‌تر و حقیرتر از مقام من‌اند...»

به خاموشی گرایید، و من با کمال تواضع، سخن از سر گرفتم و گفتم: «ای ۳۳۵ فرمانروای متعال همه چیزهای عالم! برای درک بلندای و ژرفنای حکمت ازلیات، مانند هر اندیشه بشری نارساست! تو کامل و عاری از عیوبی! در ذات مقدّست، هیچ نشانی از نقصان نیست! حال آن که بشر این‌گونه نیست! تنها به تدریج می‌تواند به کمالی نسبی آراسته گردد: علّت میل و اشتیاقش برای اجتماعی با هم‌نوع خود، در این است که در تحمّل کمبودهای خویش یاری گیرد، و یا تسکین خاطری یابد... حال آن که تو ۳۴۰ بی‌نیاز از تکثیر خود هستی، زیرا از هم اینک نیز بی‌پایان و بیکرانی...! و هر چند یکتا یگانه‌ای، لیک در همه اعداد، نقطه کمالی! اما بشر، با شمار خود ناگزیر از آشکار ساختن نقص فردی خویش است، و لازم است از هم‌نوع خود، هم‌نوعی دیگر به دنیا آورد، و تصویر منفرد خود را در وحدتی ناقصش کثرت بخشد، که این نیز مستلزم عشقی دو جانبه و متقابل، و لطیف‌ترین دوستی‌ها است...! گرچه در راز سر به مهر خود، در تنهایی ۳۴۵ به سر می‌بری، لیک به طرزی عالی با خود هم‌رهی، و در جستجوی ارتباطی اجتماعی نیستی: با این حال، چنانچه موجب لذّت و خشنودیت گردد، یقیناً می‌توانی مقامی الهی به مخلوقت عنایت فرمایی، و او را به هر میزان از همدلی و وحدتی که بدان

(از صفحه پیش:) حال آن که هم‌ری نداشته، و همه چیز را آفریده، و او به همه چیز داناست...» و نیز در سوره مبارکه فرقان، آیه ۲ آمده است: «خداوندی که حکومت آسمان‌ها و زمین از آن اوست، و فرزندی برای خود انتخاب نکرد، و همتایی در حکومت و مالکیت ندارد، و همه چیز را آفرید و به دقت اندازه‌گیری نمود...»

بند ۴۵۵ - ۴۳۰

مایلی، ارتقاء بخشی! حال آن که من هرگز نمی‌توانم با گفت وگو با این حیوانات پست و خمیده، آنان را ایستاده سازم، و یا در ره و رسم آنها، خشنودی و لذت خود را بیابم...!»

۳۵۰ بدین شکل، با چنین بی‌باکی سخن گفتم! بنا به آزادی‌ای که به من عطا شده

بود، جرئت بیشتر یافته و سخنانم با استقبال روبه رو شد: این موجب گشت پاسخی از آن ندای رحمت بخش الهی دریافت کنم: «ای آدم، تا بدین لحظه اراده‌ام چنین بود که تو را به آزمون گیرم، و مشاهده کردم که نه تنها حیواناتی را که به درستی نام بردی می‌شناسی، بلکه خود را نیز شناخته‌ای! آن نیز با بیان آزادگی روح در وجودت، و به آن

۳۵۵ دلیل که تصویر من، هرگز به حیوانات اعطا نشد، ازین روی، مصاحبت با آنها

نیز سزاوار و شایسته تو نبوده است! و به راستی دلیل خوب و وجهی برای ابراز عدم تمایلی آزادانه در اختیار داشتی؛ هماره بدین شکل بیندیش! پیش از آن که به سخن زبان گشایی، نیک می‌دانستم که شایسته نیست بشر، تنها بر جای بماند؛ هرگز مصاحبتی، بدان شکلی که در آن هنگام در نظر می‌پنداشتی، برایت در نظر نگرفته بودم! آن را صرفاً

۳۶۰ چون آزمونی در پیش رویت نهادم، تا دریابم چگونه به قضاوت درباره آن چه

مناسب و عادلانه است، خواهی نشست... حال، یقیناً آن چه را به تو ارزانی خواهم کرد، دوست خواهی داشت و مورد پسندت واقع خواهد گشت! ازین بابت، تردیدی به دل ره مده! او شبیه تو، و همچون یار و همدمی شایسته، و تیمه دیگر وجودت خواهد بود! آن‌گاه خواسته‌ات، دقیقاً با آرزوی قلبی‌ات مصادف خواهد شد!»^۱

۳۶۵ سخن به پایان رساند، یا دست‌کم من دیگر چیزی نشنیدم، زیرا در آن هنگام طبیعت زمینی‌ام، که به شدت تحت الشعاع طبیعت آسمانی او قرار گرفته بود (زیرا مدتی طولانی تحت تأثیر آن بر جای مانده و کوشیده بود سزاوار آن گفت وگویی عالی الهی

۱- در سورة مبارکه لیل، آیه ۳ آمده است: «و قسم به آن کس که جنس مذکر و مؤنث را آفرید...» و نیز در سورة مبارکه نجم، آیه ۳۵ آمده است: «و اوست که دو زوج نر و ماده را آفرید!»

۲- در سورة مبارکه روم، آیه ۲۱ آمده است: «و از نشانه‌های او، این که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میان‌تان مودت و رحمت قرار داد؛ در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند...»

بند ۴۷۹ - ۴۵۴

باشد) طبیعت شیفته و بی اندازه خسته‌ام، چونان هنگامی که شبیی فراتر از حواس می‌رود بر زمین افتاد، و در قالب خوابی که همان دم بر وجودم چیره گشت به ترمیم خود پرداخت، که همچون امدادی از سوی طبیعت می‌نمود، و چشمانم را در دم بست!

او بود که چشمانم را بست، اما دریچه تخیلات یا همان دیدگان درونم را گشوده باقی نهاد؛ از طریق آن، شیفته‌وار و چون موجودی در اوج خلسه - و هر چند همچنان در خواب به سر می‌بردم! - به نظرم رسید آن تجلی کماکان شکوهمند و پرافتخاری را که در برابرش بیدار مانده بودم مشاهده می‌کنم که در کنارم خم می‌شود، و پهلوی سمت چپم را از هم می‌گشاید، و دنده‌ای هنوز داغ از منطقه جانِ جانم بیرون می‌کشد، در حالی که خونِ حیات‌بخش از وجود بیرون می‌جهد... اندازه جراحات بزرگ بود، اما ناگه دوباره با گوستی التیام‌یافت و پوشیده شد.

آن شکل الهی با دست‌های خود، به شکل بخشیدن به آن دنده پرداخت؛ در زیر دستان ۳۸۰ خلاق او، موجودی به شباهت بشر، اما از جنسیتی متفاوت شکل گرفت، که به طرز بس خوشایند و مطبوعی زیبا به نظر می‌رسید^۱، گونه‌ای که هر آن چه در سرتاسر جهان زیبا به نظر رسیده بود، حال ناچیز و ضعیف می‌نمود، و یا کلاً در آن شکل تازه وحدت‌یافته، و در وجود و نگاه او جای گرفته بود، به طوری کز آن لحظه به بعد، ملایمت و لطافت و مهری را که تا به حال در وجود خویش نیافته بودم، در قلبم احساس کردم...! ۳۸۵ حالت او، به همه چیزها، جوهر عشق و لذتی عاشقانه را الهام بخشید...! آن شکل ناپدید گشت و مرا در ظلمات بر جای نهاد.

از خواب بیدار شدم تا او را بیابم، و یا برای ابد، از دست رفتنش را تأسف خورم و همه

۱- در سوره مبارکه زمر، آیه ۶ آمده است: «او شما را از یک تن آفرید، و همسر او را از جنس خودش. از چهارپایان، برایتان هشت جفت پدید آورد، و شما را در شکم مادرانتان، در تاریکی سه‌گانه، مرحله به مرحله آفرید؛ این خدای، پروردگار شما است، که فرمانروایی از آن اوست، و جز او معبودی نیست، پس به کجا رو می‌آورید...؟»

بند ۵۰۵ - ۴۸۰

لذّات دیگر را از وجود خویش نفی کنم...

هنگامی که دیگر هیچ امیدی در وجودم باقی نمانده بود، او را کمی دورتر، درست آن گونه که وی را در رؤیای خویش دیده بودم. مشاهده کردم که به همه چیزهایی که زمین یا آسمان می توانست برای زیباتر ساختنش به او اعطا کند، مزین بود... همراه خالق آسمانی اش (که نامرئی بود) به پیش آمد، و با صدای او به جلو هدایت شد. از تقدّس پیوند و مراسم زناشویی بی اطلاع نبود: در هر گامی که برمی داشت، لطف و ملاحظت آشکار بود، و آسمان در چشمانش مأوا گزیده بود: در هر یک از حرکاتش، وقار و متانت و عشق مشاهده می شد...! سرشار از شادی، بی اراده با آوای بلند فریاد برآوردم: «ای خالق بخشنده و سراسر آکنده از خیر و نیکی! این بار، جبران خسارتم را به خوبی پراختی! به عهدت وفا کردی! ای عطاکننده همه چیزهای زیبا! اما به راستی این زیباترین هدیه، از میان همه هدایای تو است! و هرگز او را با بی رغبتی به من ارزانی نفرمودی! اینک، استخوانی از استخوانم، و گوشتی از گوشتم را که خود من، در ۳۰۰ برابر خویشتنم است، می نگرم! «زن»^۱ نام دارد! نامش از مرد گرفته شده است: ازین روست که مرد، پدر و مادر خویش را ترک خواهد گفت، و به همسر خود وابسته خواهد شد، و ز یک گوشت و قلب، و ز یک روح خواهند بود...!»^۲

همدم، صدایم را شنید: هر چند بنا به امر الهی بدانجا آورده شده بود، لیکن معصومیت و تواضعی بکر و دست ناخورده، همچون صفت پاک او، و آگاهی از ارزش خویش، (ارزشی که باید با تقاضا درخواست شود، و هرگز بدون تلاش عرضه نمی گشت؛ و بی آن که خود را تقدیم یا تسلیم کند... و به همان اندازه که دست نیافتنی ترست، ماهیتی خواستنی تر نیز داشته باشد...) باری برای آن که همه چیز

۱- واژه عربی انسان، کلمه نساء را در خود جای داده است. به همان نسبت در زبان عبری، ایش *ISH* به معنای زن، و از واژه *ISSHLAH* به معنای انسان (مرد) آمده است.

۲- اشاره به جمله ای که قدیس شن پل (پولس حواری) در یکی از خطبه های خود در این باره سخن گفته است.

بند ۵۳۵ - ۵۰۶

بازگو شود، حتی خود طبیعت - هر چند پاک و مبرا از هر اندیشه کفرآمیز باشد! - چنان در وجود او تأثیر نهاد که با مشاهده‌ام، روی خود را بگرداند. او را دنبال کردم؛ از آن چه ۴۱۰ شرافت نامیده می‌شد مطلع گشت، و با وقاری سراسر آکنده از لطف و اغماض، دلایلی را که برایش آورده بودم، تأیید کرد و پذیرفت. او را به سمت خوابگاه زفافمان هدایت کردم، در حالی که گونه‌هایش چونان ساعات صبحگاهی به سرخی می‌گرایید: همه آسمان و ستارگان خوش اقبال و میمون، بهترین و نکوترین تأثیرات خود را در آن ساعات بر ما سرازیر ساختند! زمین و تپه‌هایش، نشانه‌ای از تبریک و تهنیت ارائه کردند! ۴۱۵ پرندگان شادمان شدند! نسیم‌های دلگشا و بادهای سبکبال، خبر این پیوند را در میان جنگل‌ها با زمزمه اعلام داشتند، و بال‌هایشان بازی‌کنان، گلسرخ‌هایی به سویمان پرتاب کردند، و نیز روایح تندبیشه‌ای معطر را، تا سرانجام پرندۀ عاشق شبانه، ترانه عروسی ما را آواز خواند، و به ستارۀ شبانه فرمان راند که گام‌هایش را بر روی ستیغ تپه‌اش تسریع بخشد، تا مشعل مراسم عروسی را روشنی بخشد...

۴۲۰ بدینسان، همه وضعیت خود را برای نقل کردم، و داستانم را تا نقطه اوج سعادت بشری که اینک از آن بهره‌مندم، پیش بردم: باید اقرار کنم در همه چیزهای دیگر، به راستی با لذت روبه رو می‌گردم، اما چه آن را چشیده باشم یا نه، هیچ تغییر یا خواسته‌ای شدید در ذهنم ایجاد نمی‌کند: از لذات چشایی، بینایی، بویایی، از سبزیجات و میوه‌ها و گل‌ها و گردش‌ها و نغمه‌های پرندگان سخن می‌گویم...

۴۲۵ اما در آن لحظه، تغییری متفاوت ایجاد گشت: سراپا آکنده از شادی، دیدم، و سراپا آکنده از شادی، لمس کردم! در آن لحظه، برای نخستین بار احساس عاشقانه را آزمودم که به راستی دگرگونی و تلاطم عجیبی بود...! از همه لذات دیگر، برتر و آرام، تنها در این مورد، و در برابر جذابیت نگاه قدرتمند آن زیبایی، سراپا ضعیف و ناتوانی شدم... یا طبیعت در وجودم شکست خورد، و بخشی از وجودم را یارای مقاومت در برابر ۴۳۰ این آزمون باقی نماند، تا بتوانم در مقابل آن تاب و تحمل آورم، شاید آن چه را

بند ۵۶۷ - ۵۳۶

از پهلویم برون کشیدند، بیش از آن چه لازم می نمود، خارج کرده بودند: دست کم به زن، مزایای بی اندازه زیادی ارزانی شده بود: با ظاهری از هر جهت تمام و کامل، لیک با باطنی کمتر کامل. زیرا به خوبی در می یابیم که بر اساس هدف اَوَلیّه طبیعت، از نظر ذهنی و قابلیت های باطنی که بیش از همه فعّال اند، در سطح پایین تری به سر می برد؛ به همان ۴۳۵ نسبت نیز از نظر ظاهری، به صورت آن کس که هر دو نفرمان را آفریده است کمتر شباهت دارد، و کمتر می تواند ویژگی این فرمانروایی را که بر سایر مخلوقات اعطا شده است، بیان بدارد...! با این حال، هنگامی که به ملاحظت و فریبندگی های او نزدیک می گردم، به نظرم چنان کامل، و چنان شایسته و بایسته و عاری از هر عیبی می رسد، و چنان آگه از حقوق خود، که هر آن چه را قصد بیان دارد یا انجام دهد، به عاقلانه ترین، شایسته ترین، مناسب ترین و بهترین صورت به انجام می رساند! هر دانش برتری، با خفّت و حقارت در حضور او بر زمین فرو می افتد... خرد و درایت با گفت و گو با او، حیران و خجل و گمگشته می گردد، و به نظر مجنون می رسد... قدرت و منطق از او پیروی می کنند، و گویی او نخستین آفریده است، و صرفاً بنا به تصادفی نامعلوم، چون شخص دوم آفریده شده است... برای تکمیل این گفته ها، بزرگی روح و شرافت و وقار، زیباترین جایگه خود را در وجود او یافته اند و در اطراف او، همچون نگهبانی ملکوتی، احترامی آمیخته به ترس پدید آورده اند...»

فرشته ابرو در هم کشید و به او پاسخ داد: «طبیعت را ازین بابت، متهم مساز؛ زیرا وظیفه خود را به درستی به انجام رسانده است؛ تو نیز وظیفه خود را به انجام رسان، و نسبت به خرد مشکوک مباش! هنگامی که بیشترین نیاز را به حضور او در کنارت خواهی داشت، او را از نزد خود مران، زیرا با آن که گاه، اهمیتی بس زیاد به چیزهایی کمتر والا و ارزشمند می بخشی - آن گونه که خود نیز بدان پی برده ای! - او تو را هرگز رها نخواهد ساخت!

زیرا به راستی چه چیز تو را به تحسین برانگیخته است؟ چه چیز تو را تا این اندازه از

بند ۵۹۱ - ۵۶۸

خود بیخود ساخته است؟ ظاهر امر! البته او بدون تردید زیبا، و به راستی شایسته محبت ۴۵۵ و احترام و تحسین و عشق تو است، لیکن سزاوار تو نیست که بندگی او را تقبل کنی! خود را در مقایسه با زن بسنج، و سپس به ارزشیابی نشین: اغلب، هیچ چیز پرفایده‌تر از احترام به نفسی نیست که به خوبی از آن مراقبت شده، و در عدالت و منطق پایه‌ریزی شده باشد... هر قدر بیشتر با این دانش آگاهی و آشنایی پیدا کنی، بیشتر همدم و شریک زندگی‌ات، تو را چون راهبر و ولینعمت خود خواهد شناخت، و همه ظواهر ۴۶۰ فریبنده‌اش، در برابر واقعیت‌ها سر تسلیم فرود خواهد آورد! او بدین خاطر بدین ظاهر زیبا مزین گشته است تا بیشتر مورد پسندت واقع شود، و تاب‌دین حد مقرر و باشکوه خلق شده است تا بتوانی همدمت را با افتخار و احترامی بیشتر دوست بداری! کسی که، آن هنگام که خرد و درایت کمتری از خود آشکار می‌سازی، هماره نظاره‌گر همه چیزها است...

۴۶۵ اما چنانچه در حس لامسه، که نژاد بشر با کمک آن تکثیر خواهد شد، لذتی مافوق هر لذت دیگری به نظرت می‌رسد، پس بدان که این حس، به چهارپایان و همه جانوران نیز ارزانی شده است: چیزی که اگر ارزشمند بود، هرگز بر آنان آشکار نمی‌شد؛ و ماهیتی عمومی و عادی برخوردار نمی‌گشت، چنانچه به راستی چیزی لایق و شایسته، و گونه‌ای بود که روح بشر را تحت تسلیم خود درآورد، و یا موجب پدیدار ۴۷۰ گشتن احساس شدید عاشقانه در او شود!

هماره آن چه در همصحبی با همدمت، به نظرت والا، فریبنده، دلپذیر و منطقی می‌رسد، دوست بدار! با دوست داشتن، کار درست و نیکو را به انجام می‌رسانی! حال آن که در شهوت و نیاز جسمانی شدید، این گونه نیست؛ زیرا این احساس، در عشق واقعی و راستین موجود نیست! عشق، افکار را پالایش می‌کند و قلب را وسعت می‌بخشد! مگر او ۴۷۵ در منطق است، و به راستی ماهیتی دقیق و قاطعانه دارد؛ در واقع، همان

بند ۶۱۵ - ۵۹۲

نردبانی است که به یاری آن، می‌توانی به سوی عشق الهی عروج کنی، و آن هرگز در لذت جسمانی جای ندارد؛ به همین دلیل است که در میان حیوانات، هیچ همدمی برایت یافت نشد...»

آدم تا اندازه‌ای خجل شد، و با شرمندگی پاسخ داد: «نه ظاهر زنانه او که چنین زیبا
۳۸۰ آفریده شده است، و نه چیزی در امر تولید مثل که در همه نژادها و تیره‌های آفریده‌شده، مشترک و عمومی است (هر چند به گونه‌ای والاتر و شایسته‌تر به بستر زناشویی می‌نگرم، و احترامی اسرارآمیز و مرموز نسبت به آن در دل دارم)، موجب می‌شود که همدم، و این حالات و رفتار زیبا و فریبایش، و هزاران لطیفه شایستگی و حجب و حیایی را که هماره از همه گفتارش تراوش می‌کند، بیشتر دوست بدارم؛ و همه
۳۸۵ اعمال و کردار او که با عشق و رضایتی دلپذیر و شیرین آمیخته است، و ز پیوند صمیمانه و صادقانه ذهن و یا وجود روحی یگانه در میان ما دو حکایت دارد، بیشتر برایم حائز اهمیت است: کنایه از هماهنگی و تفاهم موجود میان یک زوج است، که مشاهده آن شیرین‌تر و خوشایندتر از شنیدن نوایی موسیقایی و دلپذیرست...!

با این حال، این چیزها نیست که مرا تحت تأثیر خود قرار می‌دهد: هم اینک آن چه را
۳۹۰ در باطن خود احساس می‌کنم بر تو آشکار می‌سازم، بی آن که در این مورد، شکست خورده و مغلوب محسوب شوم؛ منی که با اشیاء و چیزهای گوناگونی مواجه می‌گردم که هر یک به شکلی متنوع و متفاوت، به وسیله حواسم بر من متجلی می‌شود. با این حال، همچنان که آزاد به سر می‌برم، بهترین را تأیید می‌کنم و هر آن چه را خود تأیید می‌نمایم، هستم! تو مرا به دوست داشتن سرزنش نمی‌کنی، زیرا آن گونه که بیان
۳۹۵ فرمودی، عشق ما را به سوی آسمان الهی عروج می‌بخشد! در واقع هم مسیر، و هم رهنمای ما برای رسیدن به مقصد محسوب می‌شود. ازین روی، چنانچه آن چه را قصد دارم از تو جویا شوم، برایم مجاز باشد، همچنان عنایت داشته باش و سخنانم را با شکیبایی گوش ده...! آیا ارواح آسمانی، هرگز عاشق نمی‌شوند؟ چگونه می‌توانند عشق

بند ۶۱۴ - ۶۱۶

خود را ابراز بدارند؟ صرفاً با نگاه خویش...؟ یا نکند نور درخشان خود را با لمسی عینی
۵۰۰ یا آئی، در هم می آمیزند...؟»

فرشته، با لیخندی که سرخی گلسرخ های آسمانی را جان می بخشید، و رنگ خاص
عشق است، به وی پاسخ داد: «کافی است بدانی که ما نیز در نیکبختی به سر می بریم، و
بدون حضور عشق، هرگز هیچ نشانه ای از سعادت نیست! هر آن چه به عنوان لذتی پاک
و خالص در کالبدت می چشی و تجربه می کنی - زیرا پاک آفریده شده ای! - ما آن را در
۵۰۵ درجه ای عالی تر می چشیم! همچنین با هیچ سدراهی همچون اعضای
جسمانی و مفاصل که سدراهایی انحصاری و محدودکننده اند، رویاروی نیستیم.
چنانچه ارواح یکدیگر را در آغوش کشند، این کار سهل تر از آمیزش هوا با هواست، و در
چنین مواقعی در هم ادغام می شوند، و تمایل وحدتی که میان موجودی پاک با موجود
پاک دیگری روی می دهد: نیازی به وسیله ای که برای ارتباطی محدود، و برای وحدت
۵۱۰ یافتن جسم با جسمی دیگر، یا روح با روحی دیگر لازم است، ندارند!

اما حال دیگر نمی توانم بیش ازین نزد تو باقی بمانم: آفتاب در فراسوی زمین های
تنگه سبز^۱، و جزایر موج دار هیسپرید در شرف غروب است. این نشانه عزیمت من است...
پایدار و استوار باش! سعادتمند و شادمانه زندگی کن و همراه عاشق باش! اما خدای
متعال را بیش از هر چیز دوست بدار و به او عشق بورز! زیرا اطاعت از او، به نشانه
۵۱۵ دوست داشتن اوست! فرمان بزرگ او را به درستی رعایت کن: زینهار که
خواسته ای شدید و یا شهوت، قوه قضاوت را گمره نسازد، و تو را وادار به کاری نکند
که اختیار آزادت، به ارتکاب آن عمل، هرگز راضی نخواهد بود! بدبختی یا سعادت تو و
پسران تو، در وجود تو جای گرفته است! ازین روی، مراقب باش! من و همه ارواح
سعادتمند، از مداومت پایدارانه و راسخ تو خشنود خواهیم گشت. قاطع و استوار باقی
۵۲۰ بمان: ایستادگی یا سقوط، تنها به آزادی اختیار تو بستگی دارد! حال که در

بند ۶۵۳ - ۶۴۶

باطن، به کمال آراسته‌ای، سعی مکن در جستجوی امدادی خارجی باشی، و هر نوع وسوسه‌ای را برای نافرمانی از خود بران!

این سخن را بیان فرمود و بپاخواست. آدم با دعای خیر، او را مشایعت و بدرقه کرد: «ای میهمان آسمانی! ای پیام‌آور الهی! حال که لازم است ازین جا روی، به سلامت بازگرد، ای همانی کز سوی آن که خیرخواهی و رحمت و مهربانی متعالش را پرستش می‌کنم، فرستاده شده‌ای! محبت و موافقت و مدارایت نسبت به من، برایم بسی شیرین و خوشایند بود! برای ابد در یاد و خاطره حقشناسانه من پایدار باقی خواهد ماند...! هماره نسبت به نسل بشر، خوب و مهربان باقی بمان، و اغلب بدین جا بازگرد!»

بدینسان، از هم جدا شدند... فرشته از آن مکان سایه‌دار، دوباره به آسمان بازگشت، و آدم نیز از سایبان انبوه درختان، به سوی خوابگاه خود رفت.







توضیحاتی کوتاه درباره برخی نکات دشوار:

 **سطر ۵-۱ -** میلتون پس از چاپ اول «بهشت گمشده» آن را از نو تنظیم کرد. شاعر، بخش‌های کتاب را از ده قسمت به دوازده قسمت افزایش داد. در واقع بخش هفتم کتاب، به دو قسمت تقسیم شد: کتاب هفت و هشت. بنابراین چهار بیت آغازین بخش هشتم کتاب، جایگزین تنها یک بیت از اثر اولیه هستند.

 **سطر ۶۱ - ۶۰ -** ساختار آسمان را برای منازعات و مجادلاتشان بر جای نهاده است: در اینجا، میلتون بیشتر سعی دارد از عالم‌شناسی پتولمه و انقلاب شگفت‌انگیز کُپرنیک در علم نجوم سخن بگوید.

 **سطر ۶۷ -** ظواهر امور را توجیه کنند: در این رابطه، به نوشته‌های فرانسیس بیکن^۱ مراجعه فرمایید (بویژه کتاب «رساله» و «درباره خرافات»)

 **سطر ۷۱ - ۶۷ -** منجمانی که پیرو نظریات نجومی پتولمه (بطلمیوس) و یا کُپرنیک بودند، از انواع فرضیات و حدسیات عجیب و غیرمعمول استفاده می‌کردند تا تغییرات مشاهده شده در پهنه آسمان، و در حرکات سیارات و ستارگان را توضیح دهند.

 **سطر ۸۳ - ۸۰ -** پرتو خورشید، هیچ عملیاتی را تا زمانی که کره زمین آن را در خود «دریافت» نکرده باشد، به انجام نمی‌رساند.

 **سطر ۹۳ - ۹۱ -** یعنی تقریباً بر اساس سرعت اندیشه است.

 **سطر ۹۴ - ۹۵ -** نه آن که به تأیید این حرکت می‌نشینم: شاید میلتن قصد داشته است از موقعیت علم (به صورت کلی) سخن بگوید و از جایگاه با اهمیت آن در میان مردم صحبت کند.

 **سطر ۹۹ - ۹۴ -** رافائیل با احتیاط و دقت تمام، از پذیرش افکار آدم شانه خالی می‌کند، و حاضر نیست حرف او را مبنی بر این که چنانچه سیارات به دور زمین می‌گردند، پس پس حقیقتاً باید این‌گونه باشد، تأیید نماید.

 **سطر ۱۲۵ - ۱۰۱ -** خواهشمند است به بخشی که در آغاز کتاب آمده و دربارهٔ عالم هستی است، مراجعه فرمایید. به هر حال، رافائیل در اینجا صرفاً این احتمال را ممکن اعلام می‌دارد که آن چه آدم به عنوان حرکاتی در آسمان در نظر می‌پندارد، اساساً به عنوان نتیجهٔ حرکات زمین در هنگام گردش بر روی محور خود می‌باشد، و مانند «سایر» سیارات، به دور خورشید می‌گردد. ابراز چنین فرضیه‌ای، قاعدتاً باید آدم را از هرگونه نگرانی و اندیشه‌ای بیرون بیاورد، بویژه در ارتباط با هر ناهماهنگی‌ای که در طرح و نقشهٔ طبیعت یافته است، زیرا این موجب می‌گشت تا او: ۱ - کرهٔ کوچک زمین را در نقطه‌ای به غیر از مرکز عالم هستی جای دهد ۲ - نیاز برای دانستن و حدس زدن سرعت خورشید را در هنگام گردش روزانه‌اش به دور زمین حذف می‌کرد ۳ - حضور چیزی همچون «نخستین متحرک» را مردود اعلام می‌داشت، بویژه آن که به عنوان چیزی نامرئی محسوب می‌شد... می‌توان حدس زد که میلتن در اینجا، بیشتر نسبت به طبیعت موجود در حدسیات و ابراز نظرهای علمی و محدودیت دانش علمی علاقه و توجه داشته است تا نسبت به جزئیات موجود در بحث‌های معاصر علمی دوران‌اش، که هرگز نمی‌توانست در گفت‌وگویی میان یک فرشته و یک انسان اولیه وجود داشته باشد (بویژه آن که عالمی که این بحث‌ها دربارهٔ آن صورت گرفته بود، با عالمی که بشر اولیه و پیش از تاریخ بشریت در آن حضور یافته بود، کاملاً تفاوت داشت...) در واقع، هنگامی که میلتن این مطالب را به رشتهٔ تحریر در آورد، نیوٹن حدود بیست سال بیشتر نداشت، اما کپلر از حالا، نظریه‌ای مبنی بر آن که «قدرت جاذبه» (یا قدرت ساده

خورشید) موجب می‌گشت تا سایر سیارات به حرکت درآیند، ارائه کرده بود. البته بسیاری از مفسران میلتون‌شناس، با سومین دلیل ارائه‌شده، مخالفت کرده‌اند و مدعی هستند که آدم هرگز نمی‌توانسته است تقدیم اعتدالین^۱ را مشاهده کرده باشد (بویژه آن که چنین پدیده‌ای از یک سیکل بسیار طولانی که شامل حدود بیست و شش هزار سال می‌باشد، پیروی می‌کند)، زیرا تا پیش از سقوط بشر، هرگز هیچ نقطه اعتدالینی وجود نداشته است تا بتوان تقدیم آن را محاسبه کرد، زیرا محور زمین نسبت به موقعیت مدار خود، حالتی عمودی یا ایستاده داشته است.

سطر ۱۰۲ - ۱۰۱ - چنانچه آفتاب مرکز جهان باشد: میلتون گزینشی در میان فرضیات دیگر انجام نمی‌دهد. پَسَکَل^۲ در کتاب «اندیشه‌ها»^۳ ی^۴ خود، نیازی به انتخاب کردن موضعی واضح و روشن برای خود نمی‌بیند.

سطر ۱۰۲ - قدرت جاذبه‌ای: به بخش سوم «بهشت گمشده» مراجعه فرمایید.

سطر ۱۰۵ - هفتمین سیاره: کنایه از زمین است.

سطر ۱۰۶ - سه حرکت گوناگون: دو حرکت نخست، گردش زمین به دور محور خود و گردشی است که به دور خورشید می‌کند. سومین حرکت، بر محور زمین تأثیر می‌گذارد؛ کافی است از تمایل ثابت این محور در طول گردش سالانه باخبر بود؛ این حرکت، که از سوی کُپرنیک حدس زده شده بود، به وی کمک می‌کرد که توضیحی قانع‌کننده درباره نقطه اعتدالین ارائه نماید. کمی بعد، گالیله و کپلر این نظریه را مردود اعلام کردند.

سطر ۱۱۰ - گردونه روز و شب محسوب می‌شود: از واژه یونانی رُمبوس *RHOMBOS* به معنای «چرخه» می‌آید. همزمان به معنای لوزی است. در تصاویری که به تشریح منظومه نجومی پتولمه می‌پردازد، مثلی که به وسیله پرتوهای خورشید به وجود می‌آید، به همراه تاریک‌ترین قسمت سایه‌ای که از زمین ساطع می‌شود، لوزی درازی را (که در اینجا به عنوان شبانه و رزانه وصف شده است) تشکیل می‌دهد که باید آن را به گونه‌ای در نظر

۱- یعنی حرکت کند و آهسته دو نقطه اعتدالین به سوی غرب، در اثر نفوذ خورشید و ماه بر اجسام خط استوایی زمین. م.

۲- *PENSÉES*

۳- *PASCAL*

پنداشت که گویی به دور مرکز زمین می‌گردد.

سطر ۱۱۹ - ۱۱۷ - کاری را که ماه در طول شب، برای روشنی بخشیدن به زمین انجام

می‌دهد: گالیله، در کتاب «گفت‌وگو درباره منظومه‌های بزرگ»، یکی از سخنگویان، به نام ساگردو^۱ سؤال می‌کند: «آیا این امکان هست که گیاهان و سبزه‌هایی در ماه یا هر سیاره دیگری بروید؟ یا حیواناتی مانند حیوانات روی زمین وجود داشته باشند؟ آیا مانند زمین، بارندگی‌ها و بادها و توفان‌هایی وجود دارد؟ من که تصور نمی‌کنم و روی هم رفته هیچ چیز نمی‌دانم...»

 سطر ۱۲۳ - این نظریه (که اظهار می‌داشت ستاره‌های ثابت، خورشیدهایی هستند که با سیاراتی همراه می‌باشند) به نیکلا دوکوز^۲ تعلق داشت. برونو^۳ نیز آن را قبول داشت اما در نهایت، کیپلر آن را مردود اعلام کرد.

 سطر ۱۵۵ - ۱۵۴ - **ذهن یا نیروی تخیل:** در اینجا، سخن از جایگاه علم و دانش بر اساس مباحث اخلاقی و سیاسی است. لازم است که برای علم و دانش، محدودیتی را قائل شد. اِتین ژیلشن در اینجا از نگرانی عمیقی سخن می‌گوید که ظاهراً دانته را نیز می‌آزرده است. او این مبحث را در کتاب خود «دانته و فلسفه» بیان کرده است و قسمتی از کتاب «میهمانی» (بخش سوم - بند ۱۵) را نام می‌برد.^۴ اما می‌توان از خود سؤال کرد تا چه اندازه شاعران والامقامی همچون دانته و میلتن مجازند از این مبحث، به شیوه‌ای عادلانه و بی‌طرفانه سخن بگویند؟...

 سطر ۱۷۶ - **دهان تونیز عاری از زیبایی و لطف نیست:** اشاره به بخش چهل و پنجم (باب ۳) سفر «مزامیر» (عهد عتیق) است.^۵

 سطر ۱۹۷ - کنایه از شب هفتمین روز است. در متن اصلی، از واژه *SABBATH*

۳- کنایه از برونو چیاردینو است. م.

۴- این کتاب از سوی همین مؤسسه در دست چاپ و انتشار است. م.

۵- «ای پادشاه مقتدر، شمشیر جلال و جبروت را بر کمر خویش ببند. و شکوهمندانه بر اسب خویش سوار شو! تا از حقیقت و عدالت و تواضع دفاع کنی! قدرتت پیروزی بزرگی را نصیب تو می‌گرداند...» - م.

EVENING استفاده شده است که به معنای همان روز شنبه است .

سطر ۲۳۲ - چگونه باید آن ذاتی را که به اراده او به حرکت در آمده ام: به بخش هفدهم (باب ۲۸) «اعمال رسولان» (عهد جدید) مراجعه فرمایید: «زیرا زندگی و حرکت و هستی، از اوست. یکی از شعرای شما نیز گفته است که ما فرزندان خدا هستیم...»

سطر ۲۴۷ - خواهشمند است به بخش سوم و چهارم «بهشت گمشده» مراجعه فرمایید.

سطر ۲۷۴ - ۲۷۰ - روزی کز میوه آن درخت تناول کنی: میلتنون در این زمینه، در کتاب خود «در باب آیین مسیحیت» می نویسد: «لازم است خواننده گرامی درک کند که مبحث «مرگ» در کتاب مقدس، به گونه ای است که همه دردها و مشکلات و آمال بشری را در برمی گیرد، همین طور هم بسیاری چیزهای دیگر که بنا به نتایجی که پدید می آورند، بشر را به سمت مرگ سوق می دهند؛ زیرا مرگ کاملاً جسمانی، (آن گونه که به طور عامیانه از آن سخن می گوئیم) چنان که خدای متعال تهدید به اجرا نهادن آن را صادر فرموده بود، آنآ و در همان روز ارتکاب به گناه، به نزد آدم نیامد...»

سطر ۲۹۱ - ۲۸۸ - و هر پرنده بر بال خود فرود آمد: کنایه از حرکتی تملقی آمیز است. میلتنون همچنین در این قسمت، به دنبال واژه دیگری برای شاهین بازی است. در اینجا، قصد دارد بگوید که حرکات شاهین های جوان که پیوسته در حال تکان دادن بال و پرهای خود هستند، به نشانه اطاعت و فرمانبرداری از شاهین های کهنسال تر است.

سطر ۳۳۹ - ۳۳۵ - در مقایسه با خداوند، موجود بشر ناقص و به دور از کمال است، زیرا در ماهیت یگانگی یا فردی خود، دارای همه چیزها نیست، و به همان نسبت، از ماهیت لایتناهی بودن الهی برخوردار نیست، و بی نیاز از همه چیز و همه کس نیست. به همین خاطر سعی دارد این نقص را با یافتن و همدم شدن با موجود بشری دیگری جبران کند. از همین رو، نیاز و میل بشر برای تولید مثل و تکثیر خود، نشانه ای از همین نقص است. به همان نسبت، وحدانیت و یگانگی خدای متعال، به نشانه کمال ذات پاک و مقدس و جلیل او است؛ حال آن که همین خصلت در بشر، به نشانه نقص و عدم کمال است.

 **سطر ۳۷۲ - دریچه تخیلاتم:** برونو اعلام می‌کند: «نیروی تخیل، حس حواس است...» و یا «ذهن سرشار از نیروی تخیل، همان چیزی است که با کمک آن بیش از هر چیز دیگر زنده هستیم و زنده می‌مانیم...» و یا «هر آن چه از حواس نشأت می‌گیرد، وحدتی فردی پدید می‌آورد...» (اقتباس از کتاب «دریچه شکل‌گیری نیروی تخیل».)

 **سطر ۴۰۰ - ۳۹۹ - اینک استخوانی از استخوانم را می‌نگرم:** اشاره به بخش دوم (باب ۲۴-۲۳) سفر «پیدایش» (عهد عتیق) است: «آدم گفت: «این است استخوانی از استخوان‌هایم و گوشتی از گوشتم. نام او نسا باشد، چون از انسان گرفته شد. به این سبب است که مرد از پدر و مادر خود جدا می‌شود، و به همسر خود می‌پیوندد و از آن پس، آن دو یکی می‌شوند...»

 **سطر ۴۱۰ - ۴۰۹ - از آن چه شرافت نامیده می‌شد مطلع گشت:** تاسو^۱، شاعر بزرگ ایتالیایی در این باره می‌نویسد: «ای شرافت! تو نخستین چیزی بود که سرچشمه لذت را ربودی، و راضی نگشتی تشنگی عاشقانه را تسکین بخشی...» در بخش سیزدهم (باب ۴) سفر «عبرانیان» در عهد جدید آمده است: «به ازدواج خود و عهد و پیمانی که بسته‌اید وفادار باشید، زیرا خدا فرموده است: «شما را هرگز تنها نخواهم گذارد و ترک نخواهم نکرد...»

 **سطر ۴۳۳ - ۴۳۲ - کنایه از کاری است که با دقت و وسواس تمام صورت گرفته** باشد، و کاری کامل و پایان‌یافته و دقیق و زیبا، با طرحی خوب و شایسته باشد.

 **سطر ۴۸۷ - هماهنگی و تفاهم موجود میان یک زوج:** میلتن در کتاب خود «تتراگردن» می‌نویسد: «در وضعیت ازدواج، و فراتر از بستر زناشویی، لطف و تسکین خاطر ویژه‌ای وجود دارد که هیچ نوع پیوند و وصلت اجتماعی دیگری قادر نیست آن را برای بشر به ارمغان آورد...»

 **سطر ۴۹۱ - شکست خورده و مغلوب محسوب می‌شوم:** در اینجا به معنای بی‌آبرویی و سرافکندگی معنوی است. در بخش هفتم (باب ۱۸) انجیل مرقس آمده است: «عیسی به ایشان فرمود: «شما نیز این مسائل را درک نمی‌کنید؟ مگر نمی‌دانید که آن چه می‌خورید، به

دفتر هشتم ۹۳۵

روحان لطمه‌ای نمی‌زند و آن را نجس نمی‌سازد؟»

سطر ۴۹۹ - ۴۹۸ - صرفاً با نگاه خویش: این درست مانند لمس کردن تعبیر

می‌شود.

سطر ۵۱۲ - ۵۱۱ - به معنای غرب است، اما مقصود رافائیل در اینجا، باغ‌های

هیسپروس است که بر اساس اعتقادات باستانی، درست مانند جزایر بلیست^۱ در سمت شرقی اقیانوس آتلانتیس واقع بود. خواهشمند است به بخش سوم «بهشت گمشده» مراجعه فرمایید. شاید هم کنایه از جزایر آرژرس، و یا تنگه جزایر ورده^۲ باشد.

سطر ۵۱۵ - ۵۱۴ - زیرا اطاعت از او، به نشانه دوست داشتن اوست: اشاره به بخش

نخست (باب ۳) انجیل یوحنا است: «هر چه هست، به وسیله او آفریده شده و چیزی نیست که آن را نیافریده باشد ...»





دفتر نهج

پس از آن که شیطان با فریبکاری مکارانه‌ای به گردش در زمین پرداخت، بار دیگر هنگام شب، همچون مهی غلیظ وارد بهشت گشت؛ او در جسم مار خفته حلول کرد. با فرا رسیدن صبحی تازه، آدم و حوا از خوابگاه خود خارج شدند تا به انجام کارهای روزانه خویش بپردازند؛ آن هنگام، حوا پیشنهاد می‌کند هر یک به منطقه جداگانه‌ای برای کار باغبانی و تلاش روزانه خود بروند.

آدم با این کار موافقت نمی‌کند و اعلام می‌دارد که این کار خطرناک است، زیرا بیم داشت مبدا دشمنی که از بابت او، هشدار دریافت کرده بودند، حوا را به تنهایی بیابد و او را وسوسه کند... حوا، ناراحت و رنجیده خاطر از این که به قدر کافی، عاقل و دانا یا استوار و پابرجا در نظر گرفته نشده است، اصرار می‌ورزد که برای کار روزانه، به تنهایی به نقطه‌ای دیگر رود؛ او میل دارد نیرو و قدرت خود را به اثبات رساند.

سرانجام آدم تسلیم اصرار او می‌شود؛ مار، حوا را به تنهایی می‌یابد: نخست با ظرافت و ملایمت به وی نزدیک می‌گردد، و تنها به این اکتفا می‌کند که به تماشای او بپردازد، سپس به سخن می‌آید، و با تملق و چرب‌زبانی فراوان، حوا را برتر از همه موجودات دیگر معرفی می‌کند.

حوا، متعجب از این که مار به سخن آمده است، از او سؤال می‌کند چگونه صاحب آوایی بشری و نیز هوش و ادراکی که تاکنون از آن بی‌بهره بوده، شده است؟ مار پاسخ می‌دهد که با چشیدن از میوه یکی از درختان بهشت، نه تنها صاحب قدرت کلام شده،

بلکه از شعور و منطقی نیز که تا به حال از آن محروم بوده، برخوردار گشته است. حوّا از او می‌خواهد وی را به نزدیک آن درخت راهنمایی کند، و با رسیدن به آن نقطه، درمی‌یابد که درخت موردنظر، همان درخت دانش ممنوعه است...

مار، که اینک حالتی جسورانه‌تر یافته است، با یک رشته ترفندها و سفسطه‌آمیزی‌های مسحورکننده، حوّا را متقاعد می‌سازد که از میوه آن درخت بچشد؛ و حوّا چنان می‌کند، و بی‌اندازه خشنود از طعم آن میوه، برای لحظه‌ای در اندیشه فرو می‌رود که آیا در این باره با آدم سخن بگوید یا نه...؟

سرانجام، میوه درخت ممنوعه را به نزد شوهرش می‌برد، و به تفصیل تعریف می‌کند چه چیز وی را بر این داشت که از آن میوه تناول کند. آدم که نخست به شدت ناراحت و اندوهگین می‌شود، با مشاهده این که حوّا برای ابد از دست رفته است، از شدت عشقی که نسبت به همسر خود دارد، مصمم می‌شود به همراه او نابود گردد، و با کاهش دادن میزان گناهی که قصد دارد بدان مرتکب شود، او نیز از آن میوه ممنوع می‌خورد: ناگهان میوه شوم، تأثیرات خود را بر هر دو آنها اعمال می‌کند...

آنها در تلاش می‌افتند که برهنگی خود را بپوشانند، و سپس به عدم تفاهم و سازش می‌رسند، و به سرزنش کردن و اتهام بستن به یکدیگر می‌پردازند...



بند ۱۶ - ۱

۱ از گفت‌وگوی خدا یا فرشته، چون میهمانان بشر، و آن هنگام که دوستانه در کنارش می‌نشستند و صمیمانه و صبورانه، خوراک ساده و روستایی وی را سهیم می‌شدند و در طول آن، اجازه می‌دادند عاری از حس گناه، سخنانی آرامبخش بیان کند، دیگر اثری نخواهد ماند...! زین پس ناگزیرم پس ازین نکات، به سراغ مطالبی غم‌انگیز و تراژیک^۱ روم : نافرمانی شرم‌آور و قطع رابطه‌ای ناجوانمردانه، و شورش و عصیان و عدم اطاعت از سوی بشر... و ز سوی آسمان - حال غریبه...! - دوری و غربت و نفرت و بیزاری، خشم و توبیخی بحق، و صدور حکم نهایی که با آن، دنیایی از فجایع و مصائب و وقایعی شوم و گناه و سایه‌ او مرگ، و نیز فلاکت چون پیشاهنگ مرگ، بدان جهان قدم نهادند...

۱۰ به راستی چه وظیفه‌ طاق‌فرسا و اندوه‌باری است، بیان مبحثی حماسی‌تر از خشم آشیل^۲ عبوس و خشن^۳ علیه دشمنی که سه نوبت فراری، بر گری حصار تروا

۱- میلتن قصد دارد از فرجامی که در انتظار بشر است سخن بگوید. در اینجا، به این دلیل از واژه تراژدی استفاده کرده است که پایان این داستان، تلخ و غم‌انگیز است. برای داستانی که پایانی خوش داشته باشد، لازم است از واژه کمدی استفاده کرد (مانند کمدی الهی اثر دانته). حال آن که داستانی با فرجامی ناخوش، تراژدی نام دارد.

۲- *ACHILLES* یا به تلفظ فرانسوی *ACHILLE* نام معروف‌ترین دلاور افسانه‌های هُمَریک *HOMÉRIC* که پسر پَتیس *THÉTIS* و پله *PÉLÉE*، و شاه میرمیدون‌ها *MYRMIDONS* بود. بر اساس افسانه، مادرش او را در آب مرداب استیکس شست‌و داد، تا ماهیتی آسیب‌ناپذیر داشته باشد. متأسفانه تنها قسمتی که مصون نمی‌ماند، قسمت ساق پای او است که مادرش با دست خود نگاه داشته بود تا نوزادش در آب غرق نگردد... او از ابوالهول *PHOENIX* آموزش دید و قنطورس افسانه‌ای: کیرُن *CHIRON* به او تیراندازی آموخت و آشیل هنر شفادادن بیماران و التیام بخشیدن به جراحات انسان‌ها را آموخت. او همواره از سفر استخوان شیرها تغذیه می‌کرد و موجودی بسیار نیرومند بود. پیشگوی افسانه‌ای: کَلچس *CALCHAS* به پیشگویی کرد که در مقابل دروازه‌های شهر تروا به هلاکت خواهد رسید. مادرش پَتیس، او را با لباس زنانه اما شاهانه، به دربار لیکومد *LYCOMÈDE* فرستاد تا در جنگ تروا شرکت نکند. او در آنجا، دل در گرو عشق دختر شاه: دئی دمی *DÉIDAMIE* باخت و پنهانی با او پیمان زناشویی بست. اما از آنجا که جنگجویان یونانی، قادر به مبارزه علیه سربازان توانمند تروایی نبودند، اولیس حيله‌گر را مأمور ساختند تا او را به میدان کارزار بیاورند. اولیس با ترفندی جالب، تعدادی جواهر و زیورات زنانه برای آن شاهدخت دروغین هدیه می‌آورد، اما در بین این هدایای زنانه، شمشیری بسیار زیبا نیز قرار می‌دهد، و شاهزاده خانم دروغین، بدون توجه به جواهرات، شمشیر را با شتابی مردانه انتخاب می‌کند و بدین شکل، پرده از رازش برداشته می‌شود و ناگزیر می‌گردد همراه اولیس به میدان کارزار برود. با ورود آشیل، شکست‌های سختی به تروایی‌ها وارد می‌آید. یک بار، آشیل پس از نزاعی با دوست خود آگاممنن، از رزمیدن دست می‌کشد و خود را در خیمه‌اش حبس می‌سازد، و دوباره یونانیان، با مشکلات فراوان روبه‌رو می‌شوند. اما آشیل از (خواهشمند است به صفحه‌مقابل توجه فرمایید)

بند ۲۳ - ۱۷

تحت تعقیب قرار گرفت؛ یا خشم شدید تورنوس^۱ نسبت به لایونیای^۲ مطلقه، و یا غضبِ نیتون^۳ و نیز ژوئن^۴ که تا مدت‌ها، آن یونانی^۵ - پسر سیتیره^۶ را! - دنبال کردند و به آوردنش همت گماشتند...! مبحثی به همان اندازه رفیع و جلیل، چنانچه بتوانم از بانوی ۱۵ فرمانروای آسمانی خود^۷، سبکی مناسب و شایسته به عاریت گیرم: از بانوی حامی‌ام که عنایت می‌فرماید و بی آن که مورد التماس قرار گیرد، شب‌ها به دیدنم می‌آید و در عالم رؤیا به من می‌فرماید چه نگارم و یا با سهولت، ابیاتی را کز پیش بدانها

(از صفحهٔ پنش:) رزمیدن همچنان خودداری می‌ورزد، و سرانجام، دوست نزدیک آشیل زره مخصوص آشیل را بر تن می‌کند، و هکتور افسانه‌ای HECTOR او را به قتل می‌رساند. این بار، آشیل برای ستاندن انتقام خون دوست خود از خیمه خارج می‌شود و پس از نبردی بسیار مهیج، موفق می‌شود هکتور را به قتل رساند. او جسد هکتور را به پشت ارا به‌اش می‌بندد، و آن را سه بار دور شهر تروا می‌چرخاند. سپس جسد هکتور را به پدرش شاه پریام PRIAM سوگوار تحویل می‌دهد. سرانجام پاریس PARIS به یاری آپولن، موفق می‌شود این قهرمان دلیر را به هلاکت رساند. او از نقطه ضعفش استفاده می‌کند و تیری درست به ساق پای او پرتاب می‌نماید، و اولیس و جنگجوی معروف دیگری به نام آرکسی AJAX جسد آشیل را نجات می‌دهند تا ساز و برگ او را از آن خود سازند، متأسفانه سر این موضوع نزاع می‌کنند، اما سرانجام این اولیس است که آن ساز و برگ را به دست می‌آورد. یونانیان همواره احترامات شایسته‌ای نسبت به این قهرمان افسانه‌ای ابراز داشته، و معابد بی‌شماری به نام او برپا ساخته‌اند. در این قسمت، اشاره به خشم آشیل در هنگامی است که دوست صمیمی‌اش: پاترکل PATROCLE به دست هکتور به هلاکت می‌رسد و آشیل به قتل جنگجوی تروایی مبادرت می‌ورزد.

۱- TURNUS نام شاه روتول‌ها RUTULES و پسر شاه دُنوس DAUNUS. او نامزد شاهزاده خانم زیبایی به نام لایونیا LAVINIA دختر شاه لاتینوس LATINUS بود. در واقع، تورنوس یکی از قهرمانان معروف منظومه «اِنئید» ÉNÉIDE ویرژیل VIRGILE است. هنگامی که اِنه Énée قدم به آن سرزمین می‌نهد (ایتالیا)، از شاه می‌خواهد که لایونیا را به همسری خود در آورد. شاه می‌پذیرد، اما شاهزاده خانم قبلاً وعدهٔ ازدواج با تورنوس را داده بود. تورنوس با سپاهی عظیم از راه می‌رسد و دو نبرد مهم علیه تروایی‌ها انجام می‌دهد و هر بار با شکست مواجه می‌شود. سرانجام پیشنهاد جنگی تن به تن با اِنه را می‌دهد. برنده، می‌توانست با لایونیا ازدواج کند. تورنوس در این نبرد، به هلاکت رسید.

۲- LAVINIA یا به تلفظ فرانسوی LAVINIE نام نامزد تورنوس، و همسر آیندهٔ اِنه. دانته در «کمدی الهی» از این قهرمانان افسانه‌ای در بخش دوزخ خود نام برده است.

۳- NEPTUNE نام خدای دریاها و اقیانوس‌ها و برادر زئوس. نام دیگرش POSEIDON است.

۴- JUNO یا به تلفظ فرانسوی JUNON نام همسر رسمی ژوپیتر خدای خدایان. او دختر ساتورن SATURNE و رنا RHÉA و بانوی اوّل آسمان، و الههٔ نور و ازدواج و پیوند زناشویی است. او همان هرای HÉRA یونانیان است.

۵- کنایه از اولیس جنگجو است.

۶- CYTHEREA یا به تلفظ فرانسوی CYTHÉRÉE نام دیگر آفرودیت APHRODITE که در جزیرهٔ سیتیره پرتش می‌شد، و از این رو، به عنوان «الههٔ سیتیریایی» معروف شد. این جزیرهٔ یونانی، در شمال غربی جزیرهٔ کرت CRETE واقع است.

۷- کنایه از اورانیا، یا همان الههٔ الهام‌بخش میلتن است.

بند ۴۷ - ۲۴

نیندیشیده بودم، الهام می‌بخشد...

زیرا نخست این مبحث را، چون سرودی حماسی و قهرمان‌آفرین از مدّت‌ها پیش برگزیده بودم و مدّت‌ها بعد، به سرودن آن همت گماشتم، مورد پسندم واقع گشت. طبیعت هرگز مرا برای نقل کردن نبردها و پیکارهایی که تاکنون همچون یگانه موضوع حماسی در نظر گرفته می‌شدند، چون موجودی کوشا و ساعی نیافریده است! به راستی چه شاهکاری که تحلیل و توصیف دلاورانی افسانه‌ای در نبردهایی خیالی، با انواع مصائب و مشقّات طولانی و ناراحتی‌آفرین (حال آن که شریف‌ترین شجاعت موجود، در صبر و بردباری و شهادت قهرمانانه‌ای که هرگز به سرودن آن همت گماشته نمی‌شود، مسکوت و ناگفته بر جای می‌ماند!)، و یا توصیف مسابقات و بازی‌های رزمی، ابزارهای جنگی و سپرهای نقش‌دار، شعارهایی جالب و اندیشمندانه، زره‌ها و تجهیزات مربوط به مرکب، خیمه‌های مخصوص نگاهداری از اسب‌ها و زین و برگ‌ها، و سلحشورانی در مسابقات و هنرنمایی‌های رزمی، و سپس توصیف میهمانی‌هایی کز سوی ناظر تشریفات جشن‌ها، در تالارهایی با مهتران و مستخدمانی خانگی که مشغول انجام وظیفه باشند، برگزار می‌گردد! در واقع، مهارت و کاردانی در آفرینش اثری هنری، یا انجام کاری ضعیف و ناقص، در این نیست که موجب گردد نامی حماسی و قهرمانانه به خالق آن یا به شعر او اهداء شود...

برای من - کز این امور نه سر رشته، و نه مهارتی دارم! - موضوعی بس والاتر برای ۳۵ بر جای مانده، که به تنهایی بسنده است نامم را تا ابد جاودانه نگاه دارد، مگر آن که قرنی بس متأخر، یا آب و هوایی سرد یا سال‌های عمر بشری، بال‌های تحقیرشده‌ام^۱ را سنگین و سربی سازد: و به راستی یارای چنین کاری را داشتند، چنانچه این اثر از آن من می‌بود، و نه از آن این موجود الهی که هر شب، آن را به سمع من می‌رساند...

۱- کنایه از دوران تبعید داوطلبانهٔ ملتون و گوشه‌گیری از عرصهٔ سیاست انگلستان است. خواهند است برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ این قسمت، به پایان سرود مراجعه فرمایید.

بند ۷۶ - ۴۸

آفتاب به سرعت غروب کرده بود، و پس از ناپدید شدن آن، ستاره هِسپروس که
 ۳۰ وظیفه اش به ارمغان آوردن غروب به کره زمین، و آشتی دهنده ای میان لحظه
 روز و شب بود، از ره رسید و آن هنگام، نیمکره شبانه از سویی تا سوی دیگر، دایره افق
 را در پرده ای از حجاب در برگرفته بود که شیطان، که اخیراً در برابر تهدیدات جبرائیل از
 باغ عدن گریخته بود، حال در امر فریب کاری از پیش اندیشیده شده و سرشار از شمرات،
 به حد کمال رسیده بود، و علی رغم آن چه می توانست بیش از پیش بدتر از گذشته بر
 ۴۵ سرش آید، به شدت در اندیشه نابودی و انهدام بشر به سر می برد، دوباره بی
 هیچ ترس و وحشتی بدانجا بازگشت...! شبانه به پرواز در آمد، و پس از آن که دور دنیا را
 در نور دید، نیمه شب بدانجا مراجعت کرد! همچنان که می کوشید در برابر روشنایی روز،
 احتیاط را رعایت کند، بویژه پس از آن که عوریل نایب السلطنه آفتاب، ورود بی اجازه او
 را به داخل باغ عدن کشف کرده، و سایر کروبیانی را کز آن مکان پاسداری می کردند آگاه
 ۵۰ ساخته بود... شیطان رانده شده از آنجا، سرشار از ترس و اضطراب، به مدت هفت
 شب پی در پی، همراه سایه ها به گردیدن پرداخته بود! سه نوبت به دور خط استوا گردید؛
 چهار نوبت هم با عبور از هر یک از نصف النهارها^۱، از کنار اربابه شبانه، ازین قطب بدان
 قطب گذشته بود. در هشتمین شب دوباره بدانجا بازگشت، و این بار از سمت مخالف
 دورازه ورودی بهشت و یا محل نگهبانی کروبیان، با شیوه ای پنهانی، گذرگاهی
 ۵۵ غیرمنتظره برای ورود خود یافت.

در آنجا، مکانی وجود داشت که دیگر نیست (گناه، و نه مرور زمان، موجب این تغییر
 گشت!) : جایی که رود دجله، از پایین بهشت به درون گودالی به زیر زمین فرو
 می شتافت، تا بخشی از آب هایش، به شکل آبیاری در کنار درخت حیات بیرون زند.
 شیطان با آن رود به پایین فرو رفت و همراه آن برون آمد، در حالی که در بخاری رو به
 ۶۰ بالا خارج می شد. سپس در جستجوی مکانی برای پنهان شدن گشت : او دریا و

بند ۹۴ - ۷۷

خشکی را از باغ عدن تا نزدیک پل اُکسن^۱ و پالوس میوتید^۲، و ماورای رود اُبی^۳ جستجو کرده، و تا قطب جنوب نیز پایین رفته بود؛ از نظر طول هم، تا غرب، و از اُزنت^۴ تا اقیانوسی که تنگه دارین^۵ را مسدود می‌سازد؛ و آنجا، تا سرزمینی که رود گنگ^۶ و سند^۷ در آن جاری است، پیش رفته بود...

۶۵ بدینسان، سراسر کره زمین را در نور دیده، و با دقتی و سواس گونه به جستجو در آن پرداخته، و زهر موجود، بررسی موشکافانه و عمیقی به عمل آورده بود تا دریابد کدام موجود بیش از همه، در پیشبرد مقاصد فریب کارانه اش، مناسب خواهد بود؛ سرانجام دریافته بود که مار، زیرک ترین حیوان از میان همه حیوانات جنگل به شمار می‌رود. شیطان پس از تفکراتی طولانی، مردد و غرق در اندیشه های خویش، در رنج و عذاب به سر می‌برد. سرانجام با عزم و اراده ای نهایی، مناسب ترین پیوند دروغ را برگزید: قالب مناسبی که می‌توانست به داخل آن حلول کرده، و تلقینات سیاه و شوم خود را حتی از نافذترین نگاه ها نیز پوشیده بدارد: زیرا در وجود مار حيله گر، همه نیرنگ های تصوعی، هرگز به نظر کسی مظنون نمی‌رسید، و همگی بر آن می‌شدند که آن را زائیده ذهن و زیرکی فطری آن موجود در نظر پندارند! حال آن که چنانچه این امر در ۷۵ وجود حیوانات دیگر مورد توجه قرار می‌گرفت، شاید موجب ایجاد شدن

۱- PONTUS یا به تلفظ فرانسوی PONT EUXIN کنایه از کرانه های دریای سیاه است. به همین دلیل، این منطقه تا مذتهای، با نام «قلمرو پل» معروف بود. اُوبید OVIDE دوران تبعید خود را در این منطقه سپری کرد، و بسیاری از نوشته های ارزشمند خود را در این جا نگاشت.

۲- POOL MAEOTIS یا به تلفظ فرانسوی LES PALUS-MÉOTIDES نام دریای آژف AZOV در روسیه (در ضمن پالوس به لاتین به معنی مرداب است).

۳- OB یا به تلفظ فرانسوی OBY نام رودی در منطقه سبیری SIBÉRIE

۴- ORONTES نام رودی در سوریه

۵- DARLAN یا به تلفظ فرانسوی DARIEN نام خلیج جزایر آنتیل ANTILLES (پاناما PANAMA و کُلُمبیا COLOMBIE).

۶- GANGES نام رود معروف هندوستان.

۷- INDUS ایندوس (در زبان سانسکریت SINDHU). نام رود بزرگ قاره آسیا که سرچشمه اش از تبت TIBET آغاز می‌گردد و از کشمیر CACHEMIRE و پاکستان PAKISTAN عبور می‌کند تا سرانجام خود را به دریای عمان جاری سازد. طول این رود، ۳۰۴۰ کیلومتر است.

بند ۱۲۴ - ۹۵

سوءظنی نسبت به قدرتی شیطانی می‌شد که در وجود آنها فعال گشته بود، و ن میزان هوش و شعور آنها نیز فزاینده می‌رفت...! بنابراین شیطان تصمیم خود را اتخاذ کرد! اما نخست، رنج و اندوه باطنی، و نیز هیجان و خشم عمیق خود را که به درجه انفجار می‌رسید، با این ناله‌ها از سینه بیرون راند: «ای زمین! تا چه حد به آسمان شباهت داری،

۸۰ حتی شاید از آن نیز بیشتر ریحان داده می‌شوی! اقامتگاهی که برای خدایان بسی شایسته‌تر است، و مانند آن است که پس از تفکراتی ثانوی ساخته و پرداخته شده باشد، و همچون بازسازی و اصلاح آن چه قدیمی است، به شمار می‌رود. زیرا، به راستی کدام خدایی است که پس از آفرینش شاهکاری بهتر، خواهان پدید آوردن اثری بد باشد؟... ای آسمان زمینی که بر گرد آن، افلاکی دگر می‌درخشند، و همزمان به این می‌مانند که

۸۵ چراغ‌های خدمتگزارشان، تنها برای تو نور در پس نور به ارمغان می‌آورند، و همه پرتوهای گرانبهای ناشی از تأثیری مقدس را بر تو، معطوف و متمرکز ساخته باشند! همان‌گونه که خدای متعال، مرکز همه چیزها در آسمان است، و همزمان تا همه جا گسترش و وسعت می‌یابد، تو نیز در مرکز همه، از تمامی این افلاک همه چیز دریافت می‌داری: در وجود تو، و نه در وجود آنها، همه تأثیرات شناخته‌شده‌شان در چمن‌زار و ۹۰ گیاه و شریف‌ترین ولادت موجودات جان‌دار با حیاتی تدریجی، به طرزی سازنده

آشکار می‌گردد: گیاهان، احساس، منطق، همه در وجود بشر یکجا جمع شده است!

چنانچه می‌توانستم از چیزی بهره‌مند گردم، به راستی با چه لذتی دور دنیا را می‌گردیدم! چه سلسله مطبوع و خوشایندی از تپه‌ها و دشت‌ها و رودها و بیشه‌ها و جنگل‌ها! گاه خشکی، گاه دریا، و گاه سواحل پوشیده از جنگل‌ها و صخره‌ها و غارها! اما ۹۵ در آنها، نه سرایی و نه پناهگاهی نیافتم، و هر قدر بیشتر در اطرافم شاهد سعادت و خوشبختی می‌شوم، بیشتر دستخوش درد و رنج و شکنجه می‌گردم، درست مانند آن که مقر نفرت‌بار تضادها باشم...! هر خیر و نیکی، برایم به زهر مهلک مبدل می‌شود، و در

آسمان، وضعیتم باز بدتر ازین خواهد بود!

بند ۱۵۳ - ۱۲۵

اما قصدم نیست در اینجا یا در آسمان باقی مانم، مگر آن که بر فرمانروای حاکم بر
 ۱۰۰ آسمان‌ها تسلط یابم! بدانسان نیز امید ندارم با آن چه می‌جویم، کمتر نگویند بخت
 باشم... تنها خواهان اینم که دیگران را بسان حالتی که خود در آن به سر می‌برم، مبدل
 سازم! حتی اگر لازم باشد بر میزان دردها و رنج‌های خویش بیفزایم...! زیرا تنها در
 نابودی و انهدام است که می‌توانم وسیله آرامش بخشی برای اندیشه‌های ناهنجار و
 آشفته‌ام بیابم...! پس از آن که بشر - که همه این کارها برای او صورت گرفته است! -
 ۱۰۵ نابود شود یا ناگزیر از انجام کاری شود که موجب سقوط و نابودی کاملش
 گردد، همه این چیزها نیز به زودی به دنبال او از میان خواهد رفت، و گویی در سعادت یا
 فلاکت، همچون زنجیری به او متصل هستند؛ پس چه بهتر که در سیه‌روزی به دنبال او
 روند! باشد که این نابودی و انهدام، به هر سو گسترده شود! آن‌گاه، افتخار نابودی همه
 این چیزهایی که در طول شش شبانه‌روز، به دست آن که قادر توانا نام دارد آفریده شد،
 ۱۱۰ در میان قدرت‌های دوزخی، در یک روز به من ارزانی خواهد شد...! کسی چه
 می‌داند قادر متعال چند گاه، در اندیشه پدید آوردن چنین چیزهایی بوده است؟... به
 گمانم طولانی‌تر از زمانی نبوده باشد که من در عرض یک شب، و با رهایی یافتن از
 وضعیت بندگی عاری از قَر و افتخار در میان نیمی از نژادهای ملکوتی، جمعیت انبوه
 پرستش‌کنندگان را با شمار کمتری بر جای باقی نهادم...
 ۱۱۵ او نیز برای انتقامجویی و ترمیم و کاهش شمار پرستش‌کنندگان خویش، و یا به
 این دلیل که قدرتش از مدت‌ها پیش به پایان رسیده است تا نظام ملکوتی دیگری بیافریند
 (چنانچه آنها به راستی از مخلوقاتش باشند...) و یا بدین خاطر که ما را بیش از پیش
 خشمگین و ناراحت سازد، بر آن شد به جای ما، موجودی از گل بیافریند که جایگزین ما
 گردد: او را - آن هم موجودی با چنان اصل و نسب پستی! - با کالبدی آسمانی که همانا
 ۱۲۰ کالبد ما بود، غنا بخشید... آن‌گاه، آن چه را مقدر فرموده بود، به اجراء نهاد:
 انسان را، و این جهان باشکوه و زیبا را برایش آفرید، و سپس وی را که در سرای خود در

بند ۱۷۷ - ۱۵۴

زمین سکونت داشت، ارباب و فرمانروای آن نامید! آه، چه خفتی! او بال‌های فرشتگان را به خدمت بشر در آورده، و پیام‌آوران نورانی را بر این داشته است که روز و شب به محافظت از او همت گمارند، و وظیفهٔ زمینی خود را به درستی به انجام رسانند.

۱۲۵ از پاسداری و نگهبانی آنان، به راستی بیمناکم... برای اجتناب ازین وضع، همچنان که خود را در غباری مه‌آلود، و در بخار نیمه‌شب پوشانده‌ام، بی آن که دیده شوم، به درون می‌خزم و در هر بیشه و درختستانی به تجسس می‌پردازم تا بتوانم به یاری اقبال، مار خفته را بیابم تا بتوانم خود و نیت سیاه و شومی را که در وجود خویش دارم، در پیکر پیچ و تاب خورده‌اش پنهان سازم... چه حقارت خفت‌آوری! منی که در گذشته به مبارزه با خدایان پرداختم تا در رفیع‌ترین نقطه جای گیرم، حال چنان

تنزل یافته‌ام که ناگزیرم خود را با این حیوان پیوند دهم، و با آمیختن خود با این گل حیوانی، در جوهر وجودی او حلول کنم، و به آن که آرزو داشت به مقام رفیع الهی دست یابد، ماهیت پست حیوانی بخشم! به راستی جاه‌طلبی و انتقام‌جویی تا چه حد حاضرست دارندۀ خود را تنزل دهد! کسی که خواهان صعود است، اینک ناگزیرست به همان اندازه که در ارتفاعاتی والا پرواز کرده است، در پست‌ترین وضعیت نیز بخزد، و دیر

یا زود، با خفت‌آورترین چیزها مواجه شود! انتقام، هر چند در آغاز شیرین و خوشایند است، پس از کمی ماهیتی تلخ می‌یابد و به درون خود عقب می‌نشیند. هر چه بادا باد! دیگر هیچ چیز برایم حائز اهمیت نیست! به شرط آن که ضربه‌ام به درستی به هدف اصابت کند: زیرا حال که هدف قرار دادن آن نقطهٔ رفیع و جلیل، خارج از دسترسم جای دارد، تیرم را به سمت کسی نشانه می‌روم که حسادتم را در مقام دوم برانگیخته است:

۱۴۰ منظورم همین سوگلی تازهٔ آسمان: بشر آفریده از گل^۱، همین فرزندی، و زادهٔ یأس و ناخرسندی است! همو که آفریدگارش، برای آن که بیش از پیش در معرض تحقیر و نفرت خویش قرارمان دهد، او را از خاک، بدین مقام ترفیع بخشید...! ازین روی نفرت، با

۱- اشاره به بخش آغازین سفر «پیدایش» در عهد عتیق است.

بند ۲۰۵ - ۱۷۸

نفرت بهتر پاسخ داده می‌شود!...»

۱۴۵ این سخنان را بیان کرد و جستجوهای نیم‌شبانه خود را از میان بیشه‌های مرطوب یا خشک، همچون غباری سیاه و خزانده دنبال کرد، تا هر چه زودتر، مار را بیابد. پس از کمی، او را که عمیقاً در خواب فرو رفته بود، در حلقه‌ای پیچ در پیچ از دایره‌هایی چندگانه، پیچیده به دور خود، و با سری سرشار از فریب‌های حيله‌گرانه که در وسط آن حلقه‌ها بالا آورده بود، یافت. هنوز مار در نقطه‌ای سایه‌دار و ترسناک، یا لانه‌ای مخوف جای برای خود نیافته بود، و هنوز زیان‌بخش و گنهکار نبود... ازین روی بی هیچ ترسی، و بی آن که بیم و وحشت را در موجودی دیگر موجب گردد، در علفی انبوه خفته بود... شیطان از طریق دهان، به درون کالبد او حلول کرد، و غریزه حیوانی او را از قسمت سر یا قلب تصاحب نمود، و به زودی اعمالی هوشمندانه به وی الهام بخشید؛ اما خواب او را بر هم نزد، و همچنان که در وجود او محبوس بود، فرا رسیدن روز را انتظار کشید.

۱۵۵ از حالا، نور مقدس در باغ عدن، و در میان گل‌های شب‌نم‌زده‌ای که شمیم عود صبحگاهی خود را ساطع می‌کردند به تابیدن پرداخته بود: آن هنگام که همه موجودات نفس‌کشنده، در محراب بزرگ زمین، تسبیح و ثنایی خاموش، را با رایحه‌ای خوشایند، به سوی خالق بی‌همتایشان تقدیم می‌کردند؛ زوج بشری نیز از خواب‌گاه خود بیرون آمدند، و پرستش لفظی و شفاهی خود را با پرستش گروه موجوداتی محروم از سخن‌گویی، به هم پیوستند. پس ازین کار، نیاکان نخستین ما از آن ساعت، که در پخش ملایم‌ترین عطرها و لطیف‌ترین نسیم‌ها، بهترین زمان بود، بهره جستند. به صحبت پرداختند که چگونه در آن روز به انجام دادن کار روزانه و روزافزون خویش، به بهترین نحو بپردازند؛ زیرا کار آنها به مراتب بیشتر از فعالیت و تلاش دست‌های تنها دو موجودی که قصد پرورش و رسیدگی به آن گستره وسیع و عظیم را داشتند، می‌نمود.

۱۶۵ حوا پیش از آن که شویش به سخن آید، بدینسان با وی شروع به گفت‌وگو کرد: «آدم، هنوز می‌توانیم به زینت بخشیدن این باغ، خود را مشغول سازیم، و به

بند ۲۲۹ - ۲۰۶

رسیدگی به گیاهان و سبزه‌ها و گل‌ها پردازیم؛ وظیفه‌ای به راستی خوشایند، که انجام آن بر ما واجب است. اما تا زمانی که دست‌های بیشتری به یاری‌مان آیند، فعالیت‌ی که بدان مشغولیم، روز به روز افزایش خواهد یافت، و اجباراً ماهیتی بیش‌تر و دشوارتر ۱۷۰ خواهد داشت: هر آن چه را در طول روز، به عنوان سبزه‌های هرزه چیده‌ایم و یا آن چه را هَرَس کرده‌ایم یا کاشته‌ایم، یا تکیه‌گاهی برایش فراهم آورده‌ایم و یا به چیزی بسته‌ایم، در عرض یک یا دو شب، به دلیل رشدی فراوان، دوباره ما را به بازیچه می‌گیرد و تمایل دارد ماهیتی وحشی به خود دهد! ازین روی، اکنون وقت رسیدگی بدین کار است، و یا آن که به نخستین افکاری که هم اینک به ذهنم خطور می‌کند، گوش فرا دهی...

۱۷۵ بیا و کارهایمان را تقسیم کنیم: تو به جایی که میل و خواسته‌ات تو را بدانجا می‌کشاند، و یا به سمتی که بیشترین رسیدگی را نیازمندست، حال برای گرداندن ساقه شمشادپیچ به دور این خوابگاه باشد، یا رهنمایی کردن پیچکی که قصد دارد به نقطه مورد نظر خویش صعود کند، پیش رو! من نیز به سهم خویش، در نقطه‌ای دیگر، در گلزاری که با گل‌سرخ‌ها و مورد سبز در هم آمیخته است به کار می‌پردازم، و تا نیم‌روز، ۱۸۰ گیاهانی را که مستلزم رسیدگی بدانها است، خواهم یافت. زیرا هنگامی که بدینسان، و برای تمام مدت روز، کارهایی را که باید انجام دهیم با حضور در کنار هم انتخاب می‌کنیم، جای تعجب نیست که به دلیل همین نزدیکی، نگاه‌ها و لبخندهایی صورت گیرند، و یا موضوعی تازه موجب گفت و گویی غیرمنتظره میان ما شود، و موجب گردد از میزان کار روزانه‌مان کاسته شود، و برای چیزی کم‌اهمیت متوقف گردد، ۱۸۵ هر چند آن را در هنگام صبح آغاز کرده باشیم... آن‌گاه نیز زمان صرف خوراکمان فرا می‌رسد، که به هیچ روی استحقاق آن را نیافته‌ایم...

آدم این پاسخ دلپذیر و ملایم را به او داد: «ای یگانه حوای من، ای تنها یار و شریک من! ای که برایم قیاس‌ناپذیر و بی‌همتا، و در میان همه موجودات زنده، نزد من عزیزترینی! پیشنهادی به راستی شایسته کردی، و اندیشه‌ات را به درستی به کار

بند ۲۵۵ - ۲۳۰

۱۹۰ انداختی تا دریایی چگونه می‌توانیم به نحوی بهتر، وظیفه‌ای را که خدای متعال به ما محوّل فرموده است، به انجام رسانیم؛ و یقیناً این نکته بی آن که مورد تحسین و تجلیل قرار گیرد، نادیده نخواهد گذشت، زیرا هیچ چیز در وجود یک همسر، شیرین‌تر و خوشایندتر ازین نیست که وظیفه خانوادگی را در نظر گیرد، و شوهر خود را به انجام کارهای نیک و شایسته تشویق کند؛ با این وجود، باید بگویم که ارباب و ولینعمت‌مان، ۱۹۵ هرگز ما را تا این حدّ، مجبور به کار فرموده است، گونه‌ای که استراحتی را که بدان نیازمندیم بر ما ممنوع فرماید، خواه برای خوراکمان یا برای گفت و گویی یا هم - که خوراکی برای روح است! - و خواه برای تبادل لطیف نگاه‌ها و لبخندهایمان... زیرا لب‌خندی کز منطق سرچشمه گیرد، و حیوانات از آن محروم‌اند، نوعی غذا برای عشق محسوب می‌شود: زیرا هرگز عشق، کم‌ترین هدف شرافتمندانه در زندگی بشری به ۲۰۰ شمار نمی‌رود! زیرا خدای متعال، ما را برای انجام کاری دشوار و طاقت‌فرسا نیافریده، بلکه برای تجربه کردن لذّت خلق فرموده است، و نیز برای لذّتی که با منطق پیوند بسته باشد. هرگز تردید نداشته باش که دست‌های متحد ما، قادر خواهند بود به سهولت علیه صحرای این کوره‌راه‌ها و این خوابگاه‌ها، در گستره‌ای که نیازمندیم در آن گردش کنیم، به دفاع از ما بپردازند تا به زودی دست‌هایی جوان‌تر، به یاری ما از ره ۲۰۵ برسند...

اما چنانچه گفت و گویی بیش از حدّ، تو را خسته می‌سازد، شاید بتوانم به جدایی کوتاهی موافقت کنم، زیرا گاه تنهایی بهترین مصاحب است، و جدایی کوتاه، همواره بازگشت شیرین و سریعی را موجب می‌شود! اما نگرانی دیگری مرا می‌آزارد... بیم دارم مبادا آن هنگام کز من جدا گردی، گزندی به تو رسد! زیرا به خوبی می‌دانی علیه چه ۲۱۰ موجودی هشدارمان داده‌اند، و نیک می‌دانی کدام دشمن شرور و حیل‌گر، با حسادت به سعادت و نیکبختی ما، و ناامید از سرنوشت خویش، در این تلاش است که با حمله‌ای فریبکارانه، شرمساری و فلاکت ما را موجب گردد! بدون تردید، در نقطه‌ای در

بند ۲۸۰ - ۲۵۶

همین نزدیکی در کمین نشسته، و مشتاقانه امیدوارست به خواسته درونی‌اش که بیشترین سود را برای او در بر دارد، دست یابد و ما را جدای از هم بیابد! هرگز نمی‌تواند امیدوار باشد ما را در کنار هم فریب دهد، زیرا در هنگام لزوم، سریعاً به یکدیگر یاری خواهیم رساند! خواه اندیشهٔ اصلی او این باشد که ما را از ایمان نسبت به خدای متعال منحرف سازد، خواه در این آرزو به سر برد که موجب ناراحت و آزرده‌گی ما در عشق زناشویی مان گردد^۱ - چیزی که شاید بیش از سعادتی که آن بهره‌مندیم، آتش حسادتش را دامن می‌زند! - به هر تقدیر، خواه اینها هدف و نقشهٔ اصلی او باشد، و خواه بدتر از اینها، هرگز از کنار کسی که هستی تو از هستی اوست^۲، و پناهدهندهٔ وفادار و محافظ تو است، دوری مجوی! آن هنگام که خطر یا بی‌آبرویی در کمین زن نشسته باشد، همواره در کنار شوی خود که به محافظت و مراقبت از او خواهد پرداخت، و همراه با همسر خود، همهٔ دشواری‌ها و مشقات را تحمل می‌کند، بیشتر در امنیت و راحتی به سر می‌برد...!»

۲۲۵ شکوه و وقار پاک و معصومانۀ حوّا، بسان موجودی عاشق، که با سختی و شدتی مواجه می‌شود آمیخته گشت، و با آرامش جدی و ملایمی چنین پاسخ داد: «ای زادهٔ زمین و آسمان، و ای فرمانروای کلّ زمین! این که دشمنی داریم که همواره در جستجوی شکست و نابودی ماست، آن را از زبان تو و نیز آن فرشته در هنگام عزیمتش، بی آن که گوش فرا داده باشم، شنیدم؛ آن هنگام که در فرورفتگی بیشه‌ای سایه‌دار، در نقطه‌ای در عقب ایستاده بودم، و کمی پس از زمان بسته شدن گل‌های شبانه ۲۳۰ می‌گذشت که بدان جا بازگشته بودم. اما این که نسبت به ثبات و استواری و وفاداری‌ام نسبت به خدای متعال و یا خودت شک داشته باشی، آن هم به این دلیل که دشمنی هست

۱- در سورة مبارکهٔ اعراف، آیه ۱۸۹ آمده است: «او خدایی است که همهٔ شما را از یک فرد آفرید؛ و همسرش را نیز از جنس او قرار داد تا در کنار او بیاساید.»

۲- در سورة مبارکهٔ نساء، آیه ۱ آمده است: «ای مردم! از مخالفت پروردگارتان بپرهیزید. همان کسی که همهٔ شما را از یک انسان آفرید. و همسر او را نیز از جنس او خلق کرد؛ و از آن دو، مردان و زنان فراوانی در روی زمین منتشر ساخت...»

بند ۳۰۵ - ۲۸۱

که می‌تواند ما را وسوسه کند، چیزی است که شنیدن آن را انتظار نداشتم! تواز خشونت دشمن بیمناک نیستی! ازین روی، و با وضعیتی که در آن به سر می‌بریم و به شکلی که ۲۳۵ هستیم، وز آنجا که فانی نیستیم، و به تجربه کردن رنج و ناراحتی قادر نمی‌باشیم، پس نه این و نه آن، در انتظارمان نخواهد بود، یا اگر هم باشد، توان واپس زدن آن را خواهیم داشت...! آیا فریب و مکر اوست که ترس و وحشت تو را موجب گشته است...؟ چیزی که موجب می‌شود آشکارا به واهمه بیفتی که مبدا عشق و وفاداری پایدارم متزلزل، و یا مسحور حیل‌های او گردد...؟ آخر چگونه این افکار، در سینه و قلب ۲۳۰ تو ره یافته است، آدم...؟ آیا نسبت به آن کس که تا این اندازه برای عزیزست، بداندیش هستی...؟»

آدم با سخنانی برای بهبود بخشیدن به قلب جریحه‌دارشده همسرش، چنین پاسخ داد: «ای دختِ خدا و بشر! ای حوای جاوید، زیرا به راستی چنین هستی، و هنوز با سرزنش و گناه آلوده نگشته‌ای! به دلیل عدم اعتماد به تو نیست که تو را از غیبتی دور از ۲۳۵ دیدرسم متصرف می‌سازم، بلکه برای اجتناب از عملیات حیل‌گرانه دشمن مشترکمان است که چنین سخن می‌گویم! زیرا آن کس که به وسوسه دیگری همت می‌گمارد، حتی اگر بیهوده بدین کار مبادرت ورزد، بی‌آبرویی و لگه بدنامی را بر وجود کسی که وسوسه کرده است، فرو می‌پاشد...! زیرا هرگز ایمان او را در برابر آزمونِ وسوسه، به دور از هر آلودگی و فساد در نظر نپنداشته بود... تو نیز اهانتی را که به تو ۲۵۰ وارد آمده باشد، با حس تحقیر و خشم در وجودت حس خواهی کرد، گرچه این تلاش‌ها بی‌اثر مانده باشد...! بنابراین، چنانچه می‌کوشم تو را از رویارویی با چنین اهانتی که صرفاً نسبت به تو معطوف شده باشد منحرف سازم، آن را سوءتعبیر مکن، و به اشتباه چیز دیگری مپندار! اهانتی که دشمن - هر چند بس جسور! - به سختی جرئت می‌یابد به هر دو ما همزمان وارد آورد، و یا چنانچه چنین شهادت و جرئتی را در خود ۲۵۵ بیابد، نخست حمله‌اش را به سوی من معطوف خواهد ساخت: از شرارت و

بند ۳۳۱ - ۳۰۶

مگر حيله گرانه اش غافل مباش! يقين بدان آن کس که موفق شد فرشتگان را فريب دهد، موجودی بس حيله گر و مکارست...! ازین روی، به اشتباه تصوّر مکن یاری و امدادی دیگر، کاملاً زاید و بیفایده خواهد بود. تأثیر نگاه هایت، انواع قدرت ها را به من می بخشد: با مشاهده تو، خود را عاقل تر، هشیارتر و نیرومندتر، و چنانچه لازم برسد با قدرت ۲۶۰ ظاهري نیرومندتری احساس می کنم! و همزمان که به تماشا کردم مشغولی، از شرم آن که مبادا مغلوب گردم یا فريب خورم، از بیشترین نیرو و قدرت برخوردار خواهم گشت، و همه نیرو و توانم را جانی تازه خواهد بخشید! پس چرا تو نیز آن هنگام که در کنارت حضور دارم، چنین احساسی را در وجودت نمی یابی، و یا ترجیح نمی دهی آزمونت را در کنار من تحمّل کنی...؟ منی که بهترین شاهد برای قدرت تحت ۲۶۵ آزمونت خواهم بود؟!»

بدینسان، آدم در اوج عشق و ملاطفت و نگرانی زناشویانه سخن گفت؛ اما حوا که می اندیشید به قدر کافی به ایمان صادقانه اش اهمیت و اعتماد ابراز نشده است، با لحنی ملایم، سخن خود را تکرار کرد و گفت: «چنانچه وضعیت ما، زندگی در منطقه ای محصور، و در حالی است که دشمنی حيله گر یا خشن آن را بدین گونه محدود ساخته ۲۷۰ است (وز آنجا که به طور جداگانه، از نیرویی برابر برای دفاع و حمایت از خود در هر جا که با ما ملاقات خواهد کرد بهره مند نیستیم)، پس چگونه می توانیم خوشبخت باشیم و در سعادت به سر بریم، و همزمان، پیوسته در ترس رویارویی با بدی، زندگانی به سر آوریم...؟ اما بدی هرگز پیش تر از گناه از راه نمی رسد: تنها کاری که دشمن ما با وسوسه کردن ما انجام خواهد داد، اهانتی است که با تحقیر شرم آورش ۲۷۵ نسبت به صداقت و شرافت ما وارد خواهد آورد! حال آن که تحقیر شرم آورش هرگز وجود ما را با هیچ بی آبرویی خجلت آوری آلوده نخواهد ساخت، بلکه آن اهانت در اوج سرافکنندگی، بر وجود خود او سرازیر خواهد شد.

بنابراین، چرا بایستی ازو اجتناب کنیم، وز او واهمه داشته باشیم، بویژه هنگامی که

بند ۳۵۷ - ۳۳۲

ثابت کردیم نقشهٔ باطنی او دروغین است، از شرافت و افتخاری دوبرابر بهره‌مند خواهیم شد، و در این ماجرا، از صلح و آرامشی باطنی و لطف و رحمت آسمان که شاهد کارهای ما بوده است، برخوردار خواهیم گشت؟... و به راستی چه معنا دارند وفاداری و عشق و قدرتی که به تنهایی مورد آزمایش قرار گیرد، و با هیچ امدادی از خارج مورد حمایت نباشد؟!... پس چه بهترست وضعیت سعادت‌مندان را گونه‌ای نپنداریم که گویی از سوی خالق دانا و فرزانه، با ماهیتی ناقص بر جای مانده است، و خواه جدا از هم، و خواه متحد در کنار هم، حالتی نامطمئن دارد... چنانچه به راستی سعادت ما این گونه باشد، پس ماهیتی بس شکننده و ظریف را داراست! باغ عدن در چنین وضعیتی، دیگر باغ عدن نخواهد بود...!»

آدم با حرارت پاسخ داد: «همسرم! آن گونه که خدای متعال همه چیز را اراده فرموده است، همه چیز به نیکوترین نحو است! دست آفرینندهٔ او، در هر آن چه آفریده، چیزی ۲۸۰ ناقص و ناتمام بر جای ننهاده است! چه رسد که در وجود بشر، یا در آن چه می‌تواند موجب سعادت او گردد، چنین کاری را اعمال کرده باشد! و به راستی همه چیز علیه نیرویی خارجی تضمین شده است! خطر بشر، در وجود خود او نهفته است! به همان اندازه، قدرت او نیز در وجودش پنهان است: هرگز نمی‌تواند خلاف ارادهٔ خویش، با بدی و شرارت مواجه شود؛ اما به همان اندازه، خدای متعال، اراده و اختیار بشر را آزاد ۲۹۵ باقی نهاده است؛ زیرا هر آن کس که بر اساس عقل و منطق عمل کند و مطیع آن باشد، همواره آزادست، و خدای، عقل را راست آفریده است؛ و به بشر فرمان داده است همواره مراقب باشد، و پیوسته استوار باقی بماند، تا مبادا با چیزی فریبده و زیبا، که ظاهری خوب و شایسته دارد غافلگیر گردد، و دستوراتی نادرست صادر کند و اطلاعاتی غلط به اراده ارائه نماید، تا به انجام دادن کاری و ادارش سازد که خدای متعال، آن را اکیداً ۳۰۰ ممنوع فرموده است...

بنابراین، به هیچ وجه از روی عدم اعتماد نیست که پیوسته تو را هشدار می‌دهم، و ز

بند ۳۸۱ - ۳۵۸

تو انتظار دارم که تو نیز به سهم خویش هشدارم دهی؛ بلکه از روی عشقی عمیق و لطیف است...! ما تنها با پایداری و اراده‌ای استوار، تضمین‌گر بقای خویش هستیم. با این حال، این امکان نیز هست که راه راست منحرف شویم، زیرا غیرممکن نیست که عقل و منطق، ۳۰۵ از سوی آن دشمن فریبکار و وسوسه‌گر، احیاناً با موضوعی دروغین و عاری از حقیقت مواجه گردد، و در دام فریبی غیرمنتظره غافلگیر شود، آن هم صرفاً به این دلیل که دقت و هوشیاری و آگاهی و سواس‌گونه‌ای را، آن‌گونه که به وی هشدار داده شده بود، رعایت نکرده بوده است... ازین روی، هرگز در جستجوی وسوسه‌ای که بهتر است از آن اجتناب ورزی مباش! و چنانچه احتمالاً از من جدا نگردی، به سهولت خواهی توانست از آن اجتناب کنی: زیرا آزمون، هماره بی‌خبر از ره می‌رسد! آیا مایلی ۳۱۰ وفاداری و ثبات نفست را ثابت نمایی؟... نخست لازم است فرمانبرداری مطیعانه‌ات را ثابت کنی! اما چنانچه هرگز مورد وسوسه قرار نگیری، کیست که از آن باخبر گردد؟ کیست که بدان شهادت دهد؟ اما چنانچه می‌پنداری آزمونی که در پی آن نیستیم، قادرست ما دو نفر را در امنیتی بیش از آن چه می‌پنداری در آن حضور داریم ۳۱۵ بیابد، پس با آگاهی ازین وضع، و با هشدار که دریافت کرده‌ای، برو...! زیرا حضور اجباری و بناخواست تو، تو را بیشتر غایب خواهد ساخت! با معصومیت ذاتی خویش پیش رو! به هر آن چه قدرت و نیرو داری، اتکاء ورز! همه آن را در وجود خود ذخیره نگاه دار! زیرا خدای متعال، وظیفه خود را نسبت به تو انجام داده است، پس تو نیز وظایف‌ات را به انجام رسان!

۳۲۰ بدینسان، نیای نسل بشر سخن گفت، اما حوا باز اصرار ورزید. هر چند مطیعانه سخن گفت، لیکن پاسخ نهایی ازو بود و گفت: «بنابراین با اجازه تو، و با آگاهی کامل، و مهم‌تر از همه به دلیل واپسین گفته‌هایت که سرشار از عقل و درایت بود، و مرا تحت‌تأثیر خود قرار داد، ازین جا می‌روم. زیرا آزمونی که در جستجوی آن نباشیم، شاید ما را کمتر از آن چه انتظار می‌رود، غافلگیر سازد؛ به همین خاطر، با عزمی

بند ۳۹۵ - ۳۸۲

۳۲۵ راسخ‌تر ازین جا دور می‌شوم! زیاد انتظار ندارم دشمنی بدین غرور و تکبر، نخست به سراغ ضعیف‌ترین از میان ما آید؛ زیرا چنانچه بدین کار تمایل داشته باشد، پس در هنگام شکست، از شرمساری و خجلت بیشتری در عذاب فرو خواهد افتاد!

با این سخن، با ملایمت دست خود را از دست شوی خود بیرون کشید، و همچون پریان جنگلی سبکبال - اُرئاد^۱ یا دریاد^۲ و یا از بین مصاحبان و همراهان الهه دِلُس^۳ - به سوی پیشه‌ها شتافت! با گام‌ها و رفتار الهه‌مانند خود، از دیان^۴ نیز برتر می‌نمود، هر چند مانند او، به تیر و کمان و تیردان مسلح نبود، بلکه به ابزاری باغبانی که هنری اولیه و بی‌آلایش از آتش، بدانها شکل بخشیده بود، یا بدان‌گونه که فرشتگان برایشان آورده بودند، مجهز می‌نمود... مزین به چنین ابزاری، به پالِس^۵ یا پُمن^۶ شباهت می‌یافت: به پُمن، آن هنگام کز دستِ ورتوم^۷ گریخت، یا به سِرِس^۸ در اوج جوانی، آن

۱- OREAD یا به تلفظ فرانسوی ORÉADE از واژه یونانی اُرس OROS به معنای کوهستان. نام الهه کوهستان است.

۲- DRYAD یا به تلفظ فرانسوی DRYADE نام الهه‌ای که در یونان باستان، حامی درختان و جنگل‌ها و بیشه‌ها بود.

۳- DELIA یا به تلفظ فرانسوی DELOS نام یکی از جزایر کوچک مجمع‌الجزایر سیکلاد CYCLADES نزدیک میکنونس MYKONOS. در این جزیره، معابد زیادی وجود دارد.

۴- DIANE الهه رومیان باستان که همان آرتمیس ARTEMIS یونانیان است. این الهه در آغاز، بر جنگل‌ها و کوه‌ها و طبیعت و گیاهان حکومت می‌کرده است. معابد بی‌شماری برای این الهه در گوشه و کنار ساخته بودند. یکی از معروف‌ترین معابد، کنار دریاچه نیمی NEMI قرار داشت، و هر فردی که به کشتن کاهن معبد موفق می‌گشت، می‌توانست به نوبه خویش، کاهن آن معبد شود. در زمان حکومت امپراتور سِرویوس تولیوس SERVIUS TULLIUS بود که بیشترین تعداد معابد در رم ساخته شد. دیان یا آرتمیس، الهه ماه و حاکم بر صورت فلکی سرطان (ماه تیر) می‌باشد. او دختر زئوس و لئو LÊTO و خواهر دوقلوی آپولون APOLLON است. او (مانند برادرش که خدای شعر و موسیقی و هنر است) به عنوان هیمنیا HYMNIA (الهه سرودخوانی) نیز معروف است. این الهه بیشتر در جنگل‌ها، کنار برکه‌ها و چشمه‌ها و آبشارها زندگی می‌کرد و اغلب و قتش را صرف شکار می‌نمود. او تنهایی را بر هر چیز ترجیح می‌داد و از مردانی که دل در گرو عشقی می‌سپردند، همواره گریزان بود. اغلب الهه نه‌گانه الهام‌بخش MUSES، به عنوان ندیمه‌های او در کنارش حضور داشتند. او همواره تیر و کمان در دست، و تیردانی نیز بر دوش داشت، و یا با تاجی به شکل هلال ماه، شناخته می‌شد. در کنار او، همواره گوزن یا آهوئی، یا سگ یا گاو نری دیده می‌شد. او همیشه فریادرس دوشیزگان جوان و پاکدامنی بود که قصد قرار از جنگ مردان هوسباز را داشتند. او اساساً نماد تجرد و دوشیزگان پاک و باکره است.

۵- PALES نام الهه‌ای در ایتالیای باستان که مراقبت از گله‌های گوسفندان و چهارپایان دیگر را داشت. در روز بیست و یکم آوریل هر سال (اول اردیبهشت)، جشنی به یادبود این الهه، برگزار می‌شد.

۶- POMONA یا به تلفظ فرانسوی POMONE نام الهه میوه‌ها در روم باستان.

۷- VERTUMNUS یا به تلفظ فرانسوی VERTUMNE نام شوهر پُمن است.

بند ۱۴۲۶ - ۱۳۹۶

۳۳۵ هنگام که هنوز پُرسِ پین را از ژوپِتر به دنیا نیاورده، و باکره بود.

آدم با نگاه مسحور خود، تا مدّت‌ها، وی را با دیده‌ای مشتعل تعقیب کرد... اما بیشتر ترجیح می‌داد حوّا در کنارش مانده بود... چند بار دستور بازگشتی سریع را به او تکرار کرد؛ او نیز به همان اندازه وعده داد هنگام تیم‌روز، به خوابگاهشان بازگردد تا همه چیز را به بهترین نحو، و با نظمی خاصّ بیاراید، و آدم را برای صرف غذای نیم‌روز یا استراحت بعد از ظهر، بدانجا فراخواند.

۳۴۰ آه! ای حوّا، به راستی در بازگشتی که در نظر مسلمّ می‌پنداشتی، چه مایوس و فریب‌خورده و سیه‌بخت خواهی بود! چه واقعه‌ شومی! از آن ساعت به بعد، هرگز نخواهی توانست خوراکی لذیذ یا استراحتی عمیق در بهشت بیابی! دامی میان آن گل‌ها و آن شاخ و برگ‌های پر سایه گسترده شده بود! کینه‌ای شدید و خصمانه و دوزخی، که ۳۴۵ قصد مسدود کردن مسیرت را داشت، و یا بر آن بود تا تو را فاقد معصومیت و وفاداری و سعادت به سرایت بازگرداند، به انتظارات نشسته بود...!

زیرا آن لحظه، وز سحرگاه آن روز، دشمن - در شکل ماری ساده! - بدانجا آمده، و در جستجوی مکانی بود تا بتواند با تنها موجودات بشری که فقط دو تن بودند، اما تمامی نژاد بشر را نمایش می‌دادند، و او آنان را چون طعمه خود در نظر می‌پنداشت، به گونه‌ای ۳۵۰ تصادفی مواجه گردد... او در میان بیشه‌ها و دشت‌ها، جایی که تک درختانی و یا بخشی از باغ، به وسیله تلاش و زحمات آنها یا چمن‌پیرایی‌شان، صورت خوشایندتری برای خشنودی آنها یافته بود، به جست و جو پرداخت. در کنار دریاچه یا نهر آبی کوچک و پرسایه، به جستجوی آن دو رفت. اما به شدّت مایل بود سرنوشتش به گونه‌ای رقم خورَد که بتواند جدای از آدم، با حوّا ملاقات کند! خواستار این وضع بود، اما نه با امیدی ۳۵۵ حقیقی نسبت به آن چه به ندرت رخ می‌دهد؛ اما ناگه آن گونه که آرزو کرده و

امیدوار بود، با حوّایی پوشیده از ابری عطرآگین، که گل‌های رُز بسیار سرخ و انبوه و

بند ۴۴۱ - ۴۲۷

بزرگی، او را احاطه کرده بودند، و در حالی که در نقطه‌ای تا نیمه پنهان می‌نمود، به تنهایی رویاروی شد...! اغلب حواً خم می‌شد تا گل ساقه‌ای نازک و ضعیف را دوباره بلند کند.

۳۶۰ گل‌هایی که هر چند تاج‌هایشان به رنگ سرخ درخشانده، ارغوانی، لاجوردی و یا پوشیده از رگه‌های طلایی بود، لیک بدون هیچ نیرو و توانی، سر به پایین افکنده و آویزان مانده بودند. او با ظرافت و زیبایی، آنها را با کمک ساقه شمشادپیچ بلند می‌کرد، بی آن که بیندیشد خود به عنوان زیباترین گل، بی‌حمایت و ناتوان بر جای مانده است، و بهترین حامی و تکیه‌گهش در نقطه‌ای بس دور حضور دارد، و توفانی سخت، بی‌اندازه به وی نزدیک گشته است...

مار نزدیک شد... از کوره‌راه‌های بی‌شماری که پوشیده از باشکوه‌ترین درختان سدر، چنار یا نخل بودند گذشت: گاه با حرکات مارپیچی و جسورانه، گاه به صورت مخفیانه، در میان نهال‌هایی به هم پیچیده، و گل‌هایی که حاشیه‌ای در هر دو طرف کوره‌راه‌ها - که با دست‌های هنرمندانه حواً بدان شکل در آمده بودند! - ایجاد می‌کردند. ۳۷۰ نقطه‌ای به راستی دورافتاده و آرام، و به مراتب زیباتر از باغ‌های معروف و افسانه‌ای آدنیس^۱ احیاء شده، یا آلسینوس^۲ مشهور که میهمان افتخاری پسر لایرت^۳

۱- ADONIS نام جوانی بسیار خوب و از بیبلوس BYBLOS که از شدت زیبایی، همه زنان را مسحور خود می‌ساخت. آفریت از شدت عشق به او، از آلمپ به زمین آمد تا در کنار او باشد. سرانجام به وسیله گراز وحشی در جنگل به قتل رسید و ژئوس او را بنا به درخواست آفریت به گل شقایق مبدل ساخت.

۲- ALCINOUS نام شاه فتاسی PHÉACIE و پدر نیکا NAUSICAA که اولیس را به دربار خود پذیرفت و از او پذیرایی کرد (پس از آن که اولیس از جنگ سیره CIRCÉE گریخته و کشتی‌اش در دریا غرق شده بود). به «آدیس» مراجعه فرمایید. ۳- LAERTES یا به تلفظ فرانسوی LAËRTE کنایه از اولیس، قهرمان پرآوازه یونانی در اساطیر باستان است که پسر لایرت و آنتی‌کله ANTICLÉE بود. او در زمان حیات پدر خود، شاه ایتاک ITHAQUE شد و با پَنلپ PÉNÉLOPE ازدواج کرد و صاحب پسر به نام تِلَمک TÉLÉMAQUE شد. از آنجا که پیش از ازدواج با پَنلپ، به خواستکاری هلن HÉLÈNE زیبارو رفته، و پاسخ رد شنیده بود، در هنگام بروز جنگ علیه تروا، از جنگیدن علیه آنها، ممانعت می‌ورزید و برای این کار، خود را به دیوانگی زد. اما بنا به ماجراهایی جالب، پرده از نیرنگ او برداشته شد و ناگزیر گشت مانند سایر جنگجویان یونانی به این جنگ رود. در طول تبرد تروا، او دلاوری‌های زیادی از خود نشان داد و یکی از مهره‌های اصلی در پیروزی یونانیان به شمار می‌رفت. او (خواهشمند است به صفحه مقابل توجه فرمایید:)

بند ۴۵۶ - ۴۴۲

کهنسال بود، و یا آن باغ غیر روحانی، که شهریار فرزانه، در نوازش‌هایی متقابل با همسر خویش: آن زیباروی مصری، غرق می‌شد...!

شیطان به تحسین آن مکان و باز هم بیشتر، به تحسین آن موجود پرداخت. چونان
 ۳۷۵ مردی که برای مدتی طولانی در شهری شلوغ، با خانه‌هایی در هم فشرده و فاضلاب‌هایی که موجب آلودگی هوا می‌گشت محبوس شده باشد، و سپس در صبحگاهی تابستانی از سرای خود خارج گردد تا به تنفس هوای دهکده‌های مطبوع و مزرعه‌های اطراف بپردازد، و با مشاهده هر منظره‌ای در پیش روی خویش، لذتی بس وافر می‌برد، و ز بوی گندم یا علف‌های شخم‌زده، یا حتی گاوهای شیرده و یا انبارهای شیردوشی، و نیز از هر شیء روستایی و هر صدای جنگلی، غرق در شیفتگی و لذت می‌گردد؛ و چنانچه تصادفاً دوشیزه‌ای بکر و زیبا، با گام‌هایی همچون پریان از کنارش عبور کند، آن چه تا آن لحظه خوشایند آن مرد واقع شده بود، با حضور دوشیزه، ماهیتی صد چندان می‌یابد، و آن دوشیزه از هر چیز پیشی می‌گیرد و در عمق نگاهش، همه لذات را جمع‌آوری کرده است: بداندان نیز مار، از دیدن آن دشت پرگل، آن پناهگاه آرام و زیبایی که حوایی بدان شکل سحرخیز و تنها، در آن حضور یافته بود،

۳۸۵

(از صفحه پیش:) کسی بود که نیرنگ اسب تروا را به مرحله اجرا نهاد و خود نیز در داخل آن اسب عظیم چوبی جای گرفت. پس از جنگ، در هنگام بازگشت به ایتاک، او از ساحل به ساحل ناشناخته دیگری رفت و به مدت ده سال، گرفتار سفرهای عجیب و سحرآمیز خود شد. سرانجام در هنگام بازگشت به دربار خود (به طور ناشناس)، دریافت که خواستگاران زیادی برای همسرش پیدا شده است. او موفق می‌شود تاج و تخت خود را دوباره باز یابد و در کنار همسر باوفايش به زندگی ادامه دهد. در برخی از روایات دیگر، او پس از مدتی، تصمیم می‌گیرد دوباره به دریانوردی بپردازد، و این بار برای همیشه پنبَل را ترک می‌گوید و تصمیم می‌گیرد به انتهای عالم سفر کند. پس در بازگشت، به دست تِلِگُونُس (پسری که او از سیرسه CIRCÉ داشت)، کشته می‌شود و این پسر شرور با پنبَل پیمان زناشویی می‌بندد. اما تِلَمَک، شاه برحق ایتاک و پسر شروع اولیس، برای انتقام خون پدرش، مادر تِلِگُونُس (سیرسه) را به قتل می‌رساند و پس برادر ناتنی خود را به هلاکت می‌رساند و تاج و تخت خود را دوباره باز می‌یابد. دانته DANTE در «کمدی الهی» LA DIVINA COMMEDIA در سرود بیست و ششم بخش دوزخ، با اولیس ملاقات می‌کند و جنگجوی یونانی، تعریف می‌کند که چگونه قصد نموده بود به انتهای عالم (به نیمکره جنوبی) برود، اما خدایان مانع این کار شدند و او به همراه سایر همراهان دریانوردش، در دریا غرق شد. داستان ماجراهای اولیس، در «اُدیسه» ODYSSEÉ هُمَر به تفصیل نقل شده است.

بند ۴۸۸ - ۴۵۷

لذّتی مشابه چشید! شکلِ ملکوتی و آسمانی او، که با ماهیتی خوشایندتر و زنانه‌تر همراه بود، و نیز معصومیتِ دلربایانه و همهٔ حالات و رفتارِش، و یا کوچک‌ترین حرکاتش، موجب عقب‌نشینیِ شرارت در وجود شیطان گشت، و با سرقتی شیرین و ملایم، از شدّت آن نیتِ خشنونت‌باری که شیطان همراه خود آورده بود، عمیقاً کاست! در ۳۹۰ آن لحظات، شرّ مطلق و یگانه، در برابر شرارت خود بی‌دفاع برجای ماند و در این مدّت، به طرز ابلهانه و ساده‌اندیشانه‌ای «نیکو» باقی ماند: وز دشمنی، تزویر، نفرت، حسد، و انتقام‌جویی، تهی شد! اما دوزخِ شعله‌وری که پیوسته در وجود او در سوز و گداز بود، و هر چند در مکانی تا نیمه شبیه آسمان حضور داشت، به زودی به لذّاتش پایان بخشید و شکنجه‌ای که شدّتی بیش‌تر می‌یافت - زیرا لذّتی را به عین شاهد می‌شد ۳۹۵ که برای او در نظر گرفته نشده بود! - بر جانِش حمله برد...! آنگاه، نفرت خشمگینانه را فراخواند، و با یادآوری مصائب و رنج‌های خود، بدین شکل خویش را خشمگین ساخت و به هیجان افکند: «ای اندیشه‌های من! به کجا هدایت‌م کردید؟! با کدامین احساس، مرا از آن چه بدین جا رهنمون شده بود، فراموش ساختند...؟ نفرت، و ته عشق! و یا امید جایگزین شدنِ دوزخ با بهشت، و یا حتّی امید چشیدنِ لذّت‌های این مکان، و بلکه ۴۰۰ از میان بردنِ هر لذّتی، مگر آن کز نابودی و انهدامِ بر خویشتن عارض می‌شود، مرا بدین مکان آورده است: هر شادی دیگری برایم از دست رفته است...! ازین روی، نباید موقعیتی را که ارزانی‌ام شده است، از کف دهم! اینک زن، به تنهایی در پیش رویم، و در معرض هرگونه حمله‌ای به سر می‌برد! شویش - زیرا نقاطِ دوردست را نیز نیک می‌بینم! - در کنارش حاضر نیست! بیش از هر چیز، از هوشِ والا و نیرویش اجتناب ۴۰۵ می‌کنم! با داشتنِ شجاعتی غرورآفرین، و اعضای بدنی قهرمانانه - هر چند آفریده از گل! - به هیچ روی دشمنی نیست که دست‌کم انگاشته شود! او فارغ از هر زخم و جراحتی است، حال آن که این در مورد من، صدق نمی‌کند! بس که دوزخ مرا حقیر و خوار ساخته است، و بس که درد و رنج مرا از آن چه پیش‌تر ازین در آسمان بودم، فرود

بند ۵۰۶ - ۴۸۹

آورده است! حوا به راستی زیبا است! به طرزی الهی زیباست، و برای عشق خدایان
۴۱۰ آفریده شده است...! به هیچ وجه ترسناک و هراس آور نمی‌نماید... هر چند در
عشق و زیبایی، هماره باید ترسی ژرف وجود داشته باشد، بویژه آن هنگام که با نفرتی
شدید مواجه نگردد! نفرتی که در زیر لباسِ مبدلِ عشق، شدتی باز هم بیشتر می‌یابد: این
همان مسیری است که برای ویرانی و نابودی حوا، به کار خواهم گرفت!»

چنین سخن گفت دشمنِ نژاد بشر و آن میهمان شرور، در کالبد ماری که خود را در
۴۱۵ داخل آن جای داده بود؛ و بدین شکل، مسیر خود را به سمت حوا پیش گرفت.
در آن دوران، هنوز به شکل مارپیچی و موج‌دار، آن‌گونه که امروزه بدان عادت یافته
است، بر زمین نمی‌خزید؛ بلکه کمر خود را راست نگاه می‌داشت، و پایین بدن خود را به
صورت لایه‌های در هم پیچ خورده، به شکل برجی بلند، و همچون راهروی تنگ که رو به
پهنا می‌رود، به حلقه‌هایی بی‌شمار در آورده بود! تاجی بلند بر سر او خودنمایی می‌کرد،
۴۲۰ و چشمانش چو تان سنگ آهن سیاه می‌مانست. گردنش طلایی مایل به سبزی
سوخته می‌نمود، و با حالتی جهنده خود را بر روی چمن‌زاری در میان لایه‌های مارپیچی
و گرد، راست نگاه داشته بود. شکلی خوشایند و زیبا داشت! هرگز زان پس، مارها تا آن
اندازه زیبا نشدند، و نه حتی ماری که هیرمیون^۱ و کدموس^۲ را در ایلیری^۳ تغییر شکل

۱- HERMIONE نام دختر نیلاس Ménélas و هلن HÉLÈNE زیباروی. او نخست همسر پیروس PYRROHS شد (پسر آشیل، که پس از جنگ تروا دل در گرو عشق آندرنک، بیوه هکتور HECTOR سپرد)، و سپس به همسری اُرسْت ORESTE در آمد. هنگامی که آندرنک ANDROMAQUE کنیز شوهرش پیروس شد، و پیروس به شدت دل درگرو عشق او سپرد، هیرمیون از شدت خشم، با اُرسْت توطئه‌ای علیه آنها چید، اما سرانجام ناگزیر شد همراه همدست خود از آنجا بگریزد و با او پیمان زناشویی ببندد. کمی بعد، او همراه اُرسْت در اسارت مستقر می‌شود و به حکومت می‌پردازد. در برخی از روایات، او برای سومین بار نیز ازدواج می‌کند (این بار با دیوید DIOMÈDE نام شهريار اُرگس ARGOS که در جنگ تروا شرکت کرد و در شجاعت و بی‌باکی، شهره عام بود). او شخصیتی بسیار معروف و مهم در دو تراژدی معروف است که هر دو «آندرنک» نام دارد و یکی به قلم اوریپید EURYPIDE شاعر معروف یونانی (۴۸۰ پیش از میلاد - مرگ در ۴۰۷ پیش از میلاد)، و دیگری به قلم ژان راسین JEAN RACINE شاعر و نمایشنامه‌نویس معروف فرانسوی (۱۶۹۹ در آفرته میلن - ۱۶۳۹ در پاریس) است.

۲- CADMUS نام شاه فنیقی اُگنر AGÉNOR او برادر اُرپ (یورپ به تلفظ انگلیسی) یا اُروپا EUROPA (به تلفظ یونانی) بود که زئوس، دل در گرو عشق او سپرده، و با ترغیبی جالب (در قالب گاوی سفید)، دختر جوان را ربوده بود. کدموس در صدد یافتن (خواهشمند است به صفحه مقابله توجه فرماید):

بند ۵۱۰ - ۵۰۷

بخشید، و نه آن که خدای اِپیدُر^۴ شد، و نه آنهایی که پس از تغییر شکل ۴۲۵^۱ خویش، به ژوپیتِر آمَن^۵ و ژوپیتِر کَپیتَلَن^۶ مبدل گشتند، و آن که نخستین نام برده شد، با اَلَمپ^۷، و آن دومین با همانی که سیپیون^۸ - آن مظهر جلیل و عظیم الشانِ رم! -

(از صفحه پیش :) خواهرش می‌شود، و به سرزمین‌های گوناگونی سفر می‌کند (از جمله تراس *THRACE* و فُئید *PHOCIDE* و رُذِس *RHODES*)، اما در معبد دلف *DELPHES*، هانت غیب، به او فرمان می‌دهد که دست از تجسّسات خود برای یافتن خواهرش بردارد و به جای آن، به دنبال ماده‌گاو^۹ که در طول راه با آن رویه‌رو خواهد شد، برود و هر جا گاو از حرکت ایستاد، در همان جا مستقر شود. کدموس اطاعت می‌کند و گاو در منطقه پتوسی *BÉOTIE* از حرکت می‌ایستد و مردجوان، سرزمین کدمه *CADMÉE* را به وجود می‌آورد که بعدها، برج و باروی شهر تب *THÉBES* می‌شود. او موفق به کشتن ازدهایی خطرناک می‌گردد و دو عدد از دندان‌های او را برمی‌دارد و پس از کاشتن آنها در زمین، سربازانی کاملاً مسلح از داخل خاک سر بیرون می‌آورند. آنها به قتل عام هم می‌پردازند، تا سرانجام پنج سرباز باقی می‌مانند و همانان هستند که به عنوان پنج نجیب‌زاده درباری، به خدمت کدموس همت می‌گمارند. کدموس برای پالایش روح خود پس از قتل‌هایی که مرتکب شده بود، هشت سال به خدمت اَرس *ARÈS* (خدای جنگ) تن می‌دهد. پس از آن دوران، اَرس دختر خود: هارمونی *HARMONIE* (که دختر آفریدیت نیز بود) را به همسری وی می‌دهد. کدموس در دوران کهنسالی، به ماری تبدیل می‌شود و به منطقه ارواح رستگار و سعادتمند در الیزه^{۱۰} پر می‌کشد. در واقع، او مظهر تمدن بشری به شمار می‌رود و نیز حامی هنر و ادبیات و زیبایی‌گرایی در دوران باستان.

۳- *ILLYRIA* یا به تلفظ فرانسوی *ILLYRIE* نام مکانی که کدموس در دوران پیری، به آنجا نقل مکان کرد تا در آرامش و آسایش به زندگی ادامه دهد. این مکان کوهستانی، و نزدیک دریای آدریاتیک واقع است. امروزه، ایلیری، منطقه‌ای است که ایتالیا، کروآسی و اسلوانی و اتریش در آن یا هم شریک هستند.

۴- *EPIDAURUS* یا به تلفظ فرانسوی *ÉPIDAURE* نام شهری در منطقه آرگُلید *ARGOLIDE* که زیارتگاه خدای طب و پزشکی: اِسکولاپ *ÉSCULAPE* در آنجا قرار داشت. در اینجا، بیماران زیادی شفا می‌یافتند، از این رو، قضای این شهر را مقدّس و متبرک می‌دانستند. بنابراین، در اینجا کتا به از اِسکولاپ است. زیرا، یک بار، با کمک سرنوشت موفق شد ماری را ببیند که گیاهی شفا بخش را در دهان خود داشت (همین مار بدین صورت، نشان پزشک و دارو است)، و با کمک آن توانست بیماران را شفا بخشد. همه این شخصیت‌ها، به گونه‌ای با مارهایی در ارتباط بوده‌اند، و از این رو میلیون در این قسمت از کتاب، از آنها نام برده است.

۵- *AMMONIAN JOVE* یا به تلفظ فرانسوی *JUPITER AMMON*

۶- *CAPITOLINE* یا به تلفظ فرانسوی *JUPITER CAPITOLIN* این نام از واژه کاپیتل *CAPITOLE* (یا کاپیتلِن *CAPITOLIN*) که نام یکی از هفت تپه‌ای است که در شهر رم وجود دارد و معبد بزرگ ژوپیتِر، بر سطح آن برافراشته شده است. این معبد از چنان اهمیتی برخوردار بود که تنها امپراتوران، جنگجویان فاتح، و کنسول‌های رومی اجازه داشتند قربانی‌هایی تقدیم کنند. در واقع، بزرگان و سران مملکت، در هر موقعیت ویژه به این معبد می‌رفتند تا پیروزی و برکت امور موردنظر خود را به یاری ژوپیتِر در آن معبد، به دست آورند و حمایت آن خدای باستانی را درخواست نمایند.

۷- کنایه از دوشیزه‌ای بس زیبا است که ژوپیتِر دل در گرو عشق او سپرد. با کوه اَلَمپ اشتباه گرفته نشود!

۸- *SCIPIO* یا به تلفظ فرانسوی *SCIPION* نام خاندانی بسیار معروف و اشرافی در روم باستان. معروف‌ترین عضو این خانواده: سیپیون ملقب به آفریقایی است. او در سال ۲۳۵ پیش از میلاد مسیح به دنیا آمد، و در سال ۱۸۳ پیش از میلاد در لیترنوم *LITERNUM* از دنیا رفت. او به تسلط نظامی کارتاژ *CARTHAGE* در اسپانیا پایان داد و در سال ۲۰۹ پیش از میلاد، شهر (خواهشمند است به صفحه مقابل توجه فرمایید :)

بند ۵۳۳ - ۵۱۱

را به دنیا آورد، این گونه نبودند!

چونان کسی که خواهان نزدیک شدن به موجودی دیگر، لیکن بیم‌ناک از مزاحمت باشد، و نخست می‌کوشد مسیر خود را از کناری آغاز کند، با مسیری مارپیچی پیش
۴۳۰ آمد: چونان ناوگانی که با ناخدایی ماهر و کاردان، در دهانه رود یا نزدیک دهانه خلیجی پیش می‌رود، و هر بار که با گردش باد، به سمتی متمایل می‌گردد و بادبان‌ش را تغییر می‌دهد، بدانسان نیز شیطان حرکات خود را تغییر می‌بخشید، و با دم خود حلقه‌هایی عجیب در برابر دیدگان حوّا پدید می‌آورد تا نگاه وی را به خود خیره سازد.

۴۳۵ حوّا سرگرم کار، صدای خش‌خش برگ‌هایی را در اطراف خود شنید، اما توجهی ابراز ننمود، بس که در برابر دیدگان خود، عادت یافته بود شاهد بازی انواع حیوانات در آن باغ باشد؛ همگان، بیش از آن گله مسخ شده‌ای که مطیع ندای سیرسه^۱ بودند، از آوای او فرمان می‌بردند!

سرانجام مار، با جسارت و شهامتی بیشتر، و بی آن که فراخوانده شده باشد، در

(از صفحه پیش): کارتاژن *CARTHAGÈNE* را به تصرف خود در آورد. در سال ۲۰۵، او به عنوان کنسول روم، به قاره آفریقا قدم نهاد و در نبرد معروف، هانیبال *HANNIBAL* را شکست داد و به دومین جنگ معروف به «پونیک» *PUNIQUE* پایان داد. در «کمدی الهی» دانته نیز از این شخصیت صحبت شده است.

۱- *CIRCEAN* یا به تلفظ فرانسوی *CIRCE* نام ساحره‌ای که در منظومه «اودیسه» *ODYSSÉE* اثر هُمر، ماجراهای بسیار جالب و مهیجی را برای قهرمان داستان: اولیس *ULYSSES* به وجود می‌آورد. او اولیس را در دربار خود زندانی، و همه همراهان او را به خوک تبدیل کرد. سرانجام اولیس، با هزاران سختی موفق می‌شود از جنگ سیرسه بگریزد. سیرسه در جزیره‌ای به نام *Îta* می‌زیست و دختر هلیوس *HÉLIOS* (نام خدای یونانی خورشید و روشنائی) و یک پری دریایی بود. او در کاخی بسیار باشکوه و مجلل می‌زیست و اوقات خود را به خواندن ترانه‌هایی با صدای مسحورکننده و بسیار زیبایی خود سپری می‌کرد. او هر مسافر دریایی بی‌احتیاطی را که به ساحل او قدم نهاده بود، به سگ یا گرگ تبدیل می‌ساخت، و در کنار آنها، به خلق کردن بارچه‌هایی زیبا می‌پرداخت. هنگامی که اولیس به آن جزیره قدم نهاد، و خبر یافت که همراهانش به خوک تبدیل شده‌اند، با یاری گرفتن از هرِمِس *HERMES*، موفق می‌شود سیرسه را عاشق خود سازد. او یک سال در آنجا، نزد سیرسه، اسیر زیبایی عجیب و سحرآمیز او باقی ماند. سرانجام هنگامی که خواست از آنجا برود، سیرسه به او هنر زنده کردن مردگان را آموخت و سفارش کرد اولیس به دیدار تیرزیاس *TIRÉSIAS* (پیشگوی معروفی که قبلاً هم درباره او در بخش‌های پیشین صحبت شده است)، برود و آینده خود را از او جویا شود. در واقع، سیرسه به معنای وسوسه‌های دنیوی و نوای دل‌انگیز همه آرزوهای است که بشر فانی را به سوی خود می‌کشاند...

بند ۵۴۸ - ۵۶۴

۴۴۰ برابر حوّا قد علم کرد، اما چونان که گویی در حیرتی عمیق و ناشی از تحسین فرو رفته باشد: اغلب با شیوه‌ای نوازشگرانه، سر مغرورش را پایین فرو می‌آورد، گردن صاف و رنگارنگش را خم می‌کرد، و به لیسیدن زمینی که حوّا با گام‌های خود لمس کرده بود، می‌پرداخت. سرانجام رفتار محبت‌آمیز و خاموش او، باعث گشت توجه حوّا به حالت عاشقانه او جلب گردد. شیطان، خشنود از آن که توجه او را به خود معطوف ساخته است، با زبان جسمانی‌مار، یا با کمک تارهای صوتی، وسوسه هنرمندانه و زیرکانه خود را بدین شکل آغاز کرد: «ای بانوی رفیع! تقاضا مندم چنانچه در توان تو است، غرق در شگفتی و حیرت مگردی! ای آن که تنها شگفتی به شمار می‌روی! به همان اندازه، نگاهت را با تحقیر مسلح نفرما - ای آسمان لطافت و ملاحظت! - ناخرسند ازین که به تو نزدیک می‌گردم، و تو را بی آن که عطشم فرو نشیند، به طرزی

۴۵۰ سیری‌ناپذیر می‌نگرم! بدین شکل، منی که تنها و بی‌کسم، از رویارویی با پیشانی جلیل و موقرت که بدین شکل، ماهیتی یاز هم با صلابت‌تر می‌یابد، بیم ندارم! آه! ای آن که زیباترین شباهت را به خالق زیباییت داری! ای تویی که همه موجودات زنده به تحسین تو مشغول‌اند، و همه چیزهایی که بنا به لطف الهی از آن تو هستند، به پرستش زیبایی آسمانی تو سرگرم‌اند، و با شیفتگی نظاره‌گر آنند! زیبایی و جمالی که چنانچه در

۴۵۵ کلّ عالم مورد تحسین عموم قرار گیرد، بیش از پیش تحسین، و قدر آن دانسته می‌شود! اما اینجا، در این محوطه بسته و بکرو وحشی، در میان این حیوانات (که تماشاچیان بی‌کفایت و نابهنجاری‌اند، و حتی به تشخیص نیمی از آن چه در وجود تو زیباست، لایق نیستند!) به استثنای مردی واحد، کیست که به دیدن تو نائل گردد؟! و نگاه مردی یگانه چه ارزشی دارد، برای تویی که باید در میان رب‌النوع‌ها، همچون الهه‌ای زیبا

۴۶۰ نظاره شوی، و به وسیله فرشتگانی بی‌شمار، که دربار روزانه تو را تشکیل داده‌اند و کمر به خدمت تو بسته‌اند، مورد پرستش قرار گیری!»

بند ۵۴۹ - ۵۴۹

چنین بود تملّقی‌های آن وسوسه‌گر^۱، و چنین بود لحن سخنانِ آغازینش: «گفته‌های او، راهی در قلبِ حوّا برای خود گشود^۲، هر چند حوّا از شنیدنِ آوای مار دستخوش شگفتی می‌شد. سرانجام، بی آن که دست از حیرت خود کشد، پاسخ داد: «این دیگر چیست؟ زبان و اندیشهٔ بشری که با زبان حیوانی بیان می‌گردد؟!... حال آن که تاکنون می‌پنداشتم حیوانات از نعمت سخن گفتن محروم‌اند، و خدای متعال در روز آفرینش، آنها را محروم از بیان هر سخنی آفریده است! و اما دربارهٔ قدرتِ اندیشیدن، در شک و ابهام به سر می‌برم؛ زیرا در نگاه‌ها و اعمال و رفتار حیوانات، اغلب شعور فراوانی به چشم می‌خورد. ای مار! هماره تو را داناترین حیوان دشت می‌شناختم! اما نمی‌دانستم کز نعمتِ آوای بشری نیز بهره‌مند هستی! ازین روی این معجزه را تکرار کن، و بگوی چگونه از موجودی لال و خاموش، به موجودی سخنگو مبدّل گشته‌ای؟ بگوی چگونه بیش از سایر نژادها، که روزانه در برابر دیدگانم حضور دارند، رفتاری چنین دوستانه با من یافته‌ای...؟ بگوی، زیرا چنین شگفتی بزرگی، به راستی به همهٔ توجّهی که لایق آن است، نیاز دارد!»

۴۷۵ وسوسه‌گر زیرک بدین شکل پاسخ گفت: «ای شهبانوی این دنیای زیبا، ای حوّای درخشان و فروزنده! گفتن هر آن چه به من امر فرمودی، کاری آسان برای من

۱- در سورهٔ مبارکهٔ بقره، آیهٔ ۲۶ آمده است: «پس شیطان موجب لغزش آنها از بهشت شد؛ و آنان را از آن چه در آن بودند، بیرون کرد. و در این هنگام به آنها گفتیم: «همگی به زمین فرود آید، در حالی که بعضی دشمن دیگری خواهید بود؛ و برای شما، در زمین، تا مدتِ معینی قرارگاه و وسیلهٔ بهره‌برداری خواهد بود.»

۲- در سورهٔ مبارکهٔ اعراف، آیهٔ ۲۳ - ۲۰ آمده است: «پس شیطان آن دو را وسوسه کرد، تا آن چه را از اندامشان پنهان بود، آشکار سازد؛ و گفت: «پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده، مگر به خاطر این که اگر از آن بخورید، فرشته خواهید شد، یا جاودانه در بهشت خواهید بود...» و برای آنها سوگند یاد کرده که من برای شما از خیرخواهانم؛ و به این ترتیب، آنها را با فریب، از مقامشان فرود آورد. و هنگامی که از آن درخت چشیدند، اندامشان (عورتشان) بر آنها آشکار شد؛ و شروع کردند به قرار دادن برگ‌های درختان بهشتی بر خود، تا آن را بپوشانند. و پروردگارشان آنها را ندا داد که: «آیا شما را از آن درخت نهی نکردم، و نگفتم که شیطان برای شما دشمن آشکاری است؟» گفتند: «پروردگارا، ما به خویشتن ستم کردیم، و اگر ما را نبخشی، و بر ما رحم نکنی، از زبانکاران خواهیم بود...» فرمود: «از مقام خویش فرود آید، در حالی که بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر، دشمن خواهید بود. (شیطان دشمن شماست، و شما دشمن او)، و برای شما در زمین، قرارگاه و وسیلهٔ بهره‌گیری تا زمانِ معینی خواهد بود...»

بند ۵۹۹ - ۵۷۰

است! بجاست کز امرت اطاعت شود! من نیز در آغان، چون همه حیواناتی که چمن زیر پا را نشخوار می‌کنند بودم. افکارم، پست و حقیرانه، به خوراکی می‌نمود که می‌خوردم. تنها می‌توانستم خوراک خود، یا غریزه جنسی‌ام را دریابم، و هیچ چیز والایی را درک نمی‌کردم: تا آن که روزی، همچنان که در دشت و صحرا به گردش مشغول بودم، تصادفاً در نقطه‌ای دوردست، با درخت زیبایی پوشیده از میوه‌هایی با رنگ‌های در هم آمیخته ارغوانی و طلایی مواجه شدم... نزدیک گشتم تا به تماشای آن بپردازم... ناگه از میان شاخ و برگ‌های آن، عطری دل‌انگیز که برای اشتها خوشایند و مطبوع می‌نمود، تراوش کرد! حواسم را بیش از بوی خوش رازیانه شیرین، و یا شیری از پستان میش یا ماده بزی که شب هنگام، شیر مکیده نشده برّه یا بزغاله خود را که هنوز غرق در بازی‌های خود به سر می‌برند، بر زمین فرو می‌چکانند، مجذوب خود ساخت...!

برای ارضای خواسته بسیار شدیدم در چشیدن آن سیب‌های زیبا، بر آن شدم که درنگی جائز ندانم: گرسنگی و تشنگی، که با بوی خوش آن میوه فریبنده تحریک می‌شد، همچون مشاورانی متقاعدکننده، مرا به شدت به خوردن ترغیب کرد! ناگه، خود را به تنه خزه‌گرفته درخت چسباندم و به آن حلقه زدم، زیرا برای دست یافتن به شاخه‌های بالاتر از زمین، به قامت بلند تو یا آدم نیاز بود. بر گرد درخت، همه حیوانات دیگر حضور داشتند و تماشایم می‌کردند؛ آنها نیز، از خواسته مشابهی در رنج بودند، و به من غبطه می‌خوردند، اما نمی‌توانستند خود را به میوه‌ها رسانند! همچنان که به نیمه ۴۹۵ تنه درخت، و به جایی رسیدم که آن نعمت به حد وفور، و با حالتی وسوسه‌گر و چنان نزدیک از شاخه‌ها آویزان بود، دیگر خود را مقید نساختم و تا آنجا که امکان داشت، به چیدن و خوردن مشغول شدم، زیرا تا آن ساعت، هرگز در خوردن خوراکی‌ها یا حضور در کنار نهری، چنین لذت مشابهی را نچشیده بودم...!

سرانجام پس از سیری کامل، طولی نکشید که تغییر عجیبی را در میزان شعور و

بند ۶۲۹ - ۶۰۰

۵۰۰ قابلیت‌های درونی‌ام مشاهده کردم؛ کمی بعد، از نعمتِ سخن گفتن بهره‌مند گشتم، هر چند شکل ظاهری‌ام را همچنان محفوظ نگاه داشته بودم. از آن لحظه به بعد، اندیشه‌هایم را به تفکراتی تعالی‌بخش یا ژرف معطوف ساختم، و با ذهنی باز به بررسی همه چیزهای قابل‌رؤیت در آسمان یا روی زمین یا در هوای میانی، و همه چیزهای خوب و زیبا، پرداختم. اما همه چیزهای خوب و زیبا را در تصویر الهی تو، و در پرتو آسمانی ۵۰۵ زیبایی و جمالت، یک جا مشاهده می‌کنم! هیچ زیبایی و جمالی، با آن چه تو از آن بهره‌مندی قابل‌قیاس نیست، و یا حتی در مقام دوم قرار نمی‌گیرد! زیبایی تو، وادارم ساخت به نزدیکی آیم و هر چند مزاحمت می‌گردم، لیکن به پرستش تو دل سپارم! ای بانوی جهان! ای آن که تو را بحق، فرمانروای مخلوقات کرده‌اند...!»

چنین سخن گفت مار هوشمند و زیرک! حوّا، شگفت‌زده‌تر از هر زمان، با کمال بی احتیاطی پاسخ داد: «مار! ستایش‌های مبالغه‌آمیز تو از کیفیت آن میوه، که تأثیرش را نخست در وجود تو به آزمایش گذاشته است، مرا در تردید می‌افکند. اما به من بگوی! این درخت کجا می‌روید؟ آیا دور ازین جاست؟ زیرا بی‌شمارند درختانی که بنا به فرمان الهی، در بهشت می‌رویند! و بسیاری از آنها برایمان ناشناخته‌اند: چنان نعمتِ وافر در اختیار انتخاب و سلیقه ما نهاده شده است، که گنجینه عظیمی از میوه‌هایی ۵۱۵ ناچشیده را همچنان دست‌ناخورده، و بی آن که فاسد گردند بر جای می‌نهم... آنها تا زمانی که انسان‌هایی به دنیا آیند، بر روی شاخه‌ها باقی خواهند ماند، تا سرانجام به چیدن آنها همت گماشته شوند، و شمار بیشتری از دست‌های بشری، به یاری‌مان برخیزند تا طبیعت را از بارش، آسوده سازند...»

مارِ موزی، شادمانه و خرسند گفت: «بانوی فرمانروا! مسیر آن آسان، و به هیچ‌وجه ۵۲۰ دور نیست! آن درخت، فراسوی کوره‌راهی پوشیده از درختان مرمکی، بر زمینی هموار و پوشیده از چمن، در کنار دریاچه‌ای واقع است: پس از عبور از کنار بیشه‌ای کوچک که با رایحه شمشادپیچ و بلسم، عطرآگین گشته است، بدان خواهی

بند ۶۵۵ - ۶۳۰

رسید! چنانچه مرا به عنوان رهنمایت پذیرا شوی، تو را به زودی بدانجا هدایت خواهم کرد...»

۵۲۵ حوّا گفت: «باشد! مرا بدان جا رهنمون باش...»

مار رهنما، به سرعت حلقه‌های خود را بر زمین غلتاند، و بدن هر چند مارپیچی خود را صاف جلوه داد، بس که در ارتکاب گناه شتاب داشت! امید، او را از زمین بلند کرد، و شادی نیز سرش را روشن و تابناک ساخت: چونان آتشی کاذب کز بخاری غلیظ که شب هنگام تراکم می‌شود، و سرما را محصور می‌سازد، و با حرکتی، به شعله‌ای درخشان مبدّل می‌گردد (شعله‌ای که اغلب شایع است روحی شرور را

همر هست)... آتشی که به هر سو می‌جهد و با نوری فریبنده برق می‌زند، و مسافر شب‌رو حیرت‌زده را از مسیر خویش گمراه می‌سازد، و او را به سمت مرداب‌ها و حوضچه‌ها پیش می‌برد، و ز کنار برکه‌ها و آبگیرها می‌گذرانند، گونه‌ای که در نهایت در آنها فرو می‌رود، و بدون هیچ امیدی برای نجات، از دست می‌رود... بدانسان نیز آن مار شوم و سرنوشت‌ساز، به درخشش افتاده بود و با فریب و تزویر، حوّا - مادر

۵۳۵ ساده‌اندیشمان را! - به سوی آن درخت ممنوعه پیش می‌برد: درختی که ریشه همه مصائب و بدبختی‌های ما محسوب می‌شد...! حوّا به محض دیدن درخت، رو به رهنمای خود کرد و گفت: «مار! می‌توانستیم از آمدن بدین جا پرهیز کنیم، زیرا آمدنم بی‌ثمر و بی‌فایده آشکار می‌گردد، هر چند میوه این درخت به این حدّ وفور باشد... نفع موجود در کیفیت آن، صرفاً برای تو مناسب بوده است؛ کیفیتی به راستی جالب و

خارق‌العاده، چنانچه چنین تأثیراتی را پدید آورده باشد! اما ما مجاز نیستیم این درخت را لمس کنیم، یا از میوه‌های آن بجشیم! خدای متعال چنین امر فرموده است، و این ممنوعیت را که تنها دختر ندای متعال الهی است، برایمان مقرر فرموده است. برای سایر چیزها، این ماییم که قانون‌گذاریم! در واقع، قانون ما، منطق و شعور ماست!»

۵۴۵ و سوسه‌گر، سرشار از نیرنگ و فریب پاسخ داد: «شگفتا...! آیا بدان معناست

بند ۶۸۲ - ۶۵۷

که خدای متعال فرموده است کز همه میوه‌های درختان این باغ نباید بچشید، هر چند اربابان بحق همه چیزها در روی زمین و هوا اعلام شده‌اید؟!»

حوای هنوز معصوم و بی‌گناه گفت: «از میوه هر درخت این باغ مجازیم تناول کنیم، اما پروردگارمان، برای میوه این درخت زیبا در این باغ فرموده است: «نبايد از آن بچشيد يا بدان نزديك گرديد، مبدا به هلاکت رسید...!»

تازه این جمله را بیان کرده بود که وسوسه‌گر، با جسارتی بیشتر (و با ظاهری سرشار از اخلاص و عشق نسبت به نوع بشر، و با تظاهر به ناراحتی و نارضایتی در برابر آن بی‌انصافی علیه بشر) نقش تازهای را ایفاء کرد. با چهره‌ای به ظاهر غرق در ترحم، با ناراحتی بدن خود را، که آن نیز ماهیتی زیبا در بر داشت، تاب داد؛ سرانجام قلع‌علم کرد و گویی قصد داشت از موضوعی بس مهم داد سخن دهد؛ در

دوران باستان، در آتین^۱ و روم^۲ آزاد، آنجا که هنر بلاغت در اوج شکوفایی به سر می‌برد (و امروزه خاموش و ساکت است!) سخنرانی معروف و پرآوازه که مسئول انجام کاری بزرگ بود، ایستاده در نقطه‌ای، گویی در لاک خود فرو می‌رفت، همچنان که هر بخش بدن او، هر یک از حرکاتش، هر یک از حالاتش، موجب می‌شد پیش از آن که لب به سخن گشاید، شنوندگانی برای خود گرد آورد! گاه نیز با لحنی جدی سخن آغاز

می‌کرد، بس که علاقه و اخلاص او به عدالت و دادخواهی، کوچک‌ترین تأخیر و وقفه‌ای را در بیان سخنانش جایز نمی‌دانست: بدانسان نیز آن وسوسه‌گر، گاه از حرکت می‌ایستاد، گاه با جنباندن خود، گاه با برافراشتن کامل قامت خویش، با لحنی آکنده از هیجان چنین فریاد برآورد: «آه! ای گیاه مقدس! ای فرزانه‌ای که حکمت و فرزانی اعطا می‌فرمایی! ای مادر هر دانش! اینک قدرتی را که روشنی‌ام بخشیده است، به

درستی در وجود خویش حس می‌کنم، و نه تنها چیزهای گوناگون را در علت بروزشان تشخیص می‌دهم، بلکه به کشف راه‌ها و شیوه‌های عاملان رفیع و عظیم‌الشان که به هر

بند ۷۱۰ - ۶۸۳

حال، چون خردمندان فرزانه شهرت دارند، نیز نائل آمده‌ام! ای شهبانوی عالم حاضر! چنین تهدیداتِ شدیدِ مرگ را باور مکنید! شما هرگز جان نخواهید سپرد! آخر چگونه ممکن است؟! ازین میوه؟! حال آن که برای کسب دانش، حیات به شما نمی‌بخشد؟! نکند این تهدید، از سوی خالق بزرگ باشد؟! اما مرا بنگرید! منی که این میوه را لمس کردم، وز آن چشیدم...! با این حال همچنان زنده‌ام، و حتّی به زندگی کامل‌تری از آن چه سرنوشت برایم رقم زده بود، دست یافته‌ام! تنها به این دلیل که جرئت یافتم خود را فراتر از سرنوشتم برافرازم! آیا آن چه را برای حیوان، مجاز و دست‌یافتنی است، ۵۷۵ برای بشر غیرمجاز و ممنوعه است؟! یا نکند خدای، آتش خشم خود را برای چنین گناهِ ناچیزی شعله‌ور خواهد ساخت؟! آیا بر خلاف انتظار، شجاعت رام‌ناشدنی شما را نخواهد ستود...؟ شهامتی که در برابر تهدیدِ مرگی اعلام‌شده - حال این مرگ هر چه می‌خواهد باشد! - هرگز حاضر نگشت از انجام کاری که می‌توانست وی را به زندگانی شادمانه‌تر و شناخت خیر و شرّ هدایت فرماید، سرباز زند؟! گفتم شناخت خیر؟ ۵۸۰ چه چیز عادلانه‌تر از آن؟ گفتم شناخت شرّ؟ - چنانچه شرّ، حقیقتاً واقعی باشد! -: چرا با آن آشنایی نیابیم...؟! تا با سهولت بیشتری از آن اجتناب کنیم! پس، خدا نخواهد توانست شما را ضربه زند و همزمان عادل باشد: زیرا چنانچه عادل نباشد، پس یقیناً خدا نیست! پس لازم است که نه ازو ابا داشت، و نه مطیع دستورات او بود! ترس شما به تنهایی، موجب دور شدن ترس از مردن می‌گردد!

۵۸۵ پس علت چیست که این درخت، ممنوعه اعلام شده است؟ مگر برای ترساندن شما؟ مگر برای نگاه داشتن شما در پستی و جهالت، شمای که پرستش‌کنندگان او به شمار می‌روید؟... نیک می‌داند روزی کز این میوه‌ها چشیدید، چشمانتان که تا این اندازه روشن و آگاه به نظر می‌رسد - هر چند تار و کِیرند...! - کاملاً باز و روشن خواهند شد، و شما نیز همچون خدایان خواهید بود: همزمان از خیر و شرّ مطلع خواهید گشت، ۵۹۰ آن‌گونه که آنها با این دو چیز آشنایی دارند! این که شما مانند خدایان باشید،

بند ۷۳۴ - ۷۱۱

آن گونه که من همچون بشر شده‌ام - هر چند بشری از درون! - به راستی میزان عادلانه‌ای است که باید محفوظ باقی بماند: حال که من از سطح حیوانی به سطح بشری ترفیع یافته‌ام، بدینسان شما نیز از مرتبه بشری، به مرتبه خدایی ترفیع می‌یابید!

بدینسان، شاید به راستی بمیرید، و این کار را با کندن جامه بشری برای پوشیدن جامه الهی انجام خواهید داد: و آن هنگام، مرگی خواستی خواهد بود - هر

چند با تهدیداتی اعلام شده باشد! - زیرا هرگز به انجام کاری بدتر ازین قادر نیست! و مگر خدایان چیستند که بشر نتواند مانند آنان شود، و مائدهای الهی تناول کند؟ نخست خدایان موجودیت یافتند؛ از همین روی، ازین امتیاز بهره می‌برند تا به ما القاء کنند همه چیز، پس از آنها شکل گرفته است...! حال آن که من ازین بابت، در شک و تردید به سر

می‌برم، زیرا این زمین زیبا را که با گرمای آفتاب حرارت یافته است، می‌بینم که این چنین چیزهای گوناگونی را پدید می‌آورد، حال آن که آن خدایان، مطلقاً هیچ چیز را نمی‌آفرینند! چنانچه به راستی این خدایان اند که همه چیز را پدید می‌آورند، پس چه کسی دانش خیر و شر را در وجود این درخت محبوس ساخته است؟! ... گونه‌ای که هر موجودی کز میوه آن می‌خورد، بی‌درنگ و بی‌اذن آنان، صاحب خرد و دانش می‌گردد...!

و به راستی گناه بشر، در کسب توفیق در این امر است؟! و مگر دانش شما، چگونه قادر خواهد بود آسیبی به خدای متعال وارد آورد؟! و یا چگونه این درخت قادرست اطلاعاتی را برخلاف اراده الهی به شما منتقل سازد؟! چنانچه همه چیز، از آن پروردگارست...؟! یا نکنند از روی حسد عمل می‌کنند؟! اما مگر ممکن است حسادت در

قلب‌های آسمانی سکنی گزیده باشد؟ این دلایل... آه! این دلایل و بسیاری دیگر، نیازی را که به این میوه زیبا دارید، ثابت می‌کنند! ای الهه بشری! از میوه این درخت بچین،

و با کمال آزادی از طعم آن بچش! »

این را بگفت و سخنان سرشار از قریب و تزویرش، به راحتی راهی برای نفوذ در قلب

بند ۷۵۵ - ۷۳۵

حوا یافت، و در آن جای گرفت...^۱ حوا با نگاهی ثابت، به آن میوه خیره بود! میوه‌ای که تنها تماشای آن، می‌توانست هر موجودی را وسوسه کند: هنوز هم سخنان متقاعدکنندهٔ ۶۱۵ مار که به نظر وی، آکنده از حقیقت و استدلالی منطقی می‌رسید، در گوشش طنین می‌افکند... سرانجام، نزدیک شدن ساعت نیم‌روز، اشتباهی شدید را، که با رایحهٔ بی‌اندازه دلبزیر آن میوه افزایش می‌یافت، در وجود حوا برانگیخت... دیگر به شدت تمایل داشت آن را لمس کند، وز آن بچشد! با آرزویی شدید، نگاه سراپا خواستهٔ خود را بدان دوخته بود... با این حال، برای لحظه‌ای درنگ کرد و در باطن خویش به این تفکرات پرداخت:

۶۲۰ «ای بهترین، از میان میوه‌ها! بدون تردید، خواص تو بس فراوان است، ای میوه‌ای که شهادت تو مدت‌ها نادیده انگاشته شده بود، و با نخستین نوبت آزمایش، زبانی گویا به مار بی‌زبان اعطا فرمودی، و زبانی عاجز از بحث کردن را آموزش دادی تا شایستگی‌های تو را به شیوایی بیان کند! هر چند بشر از چشیدن میوه‌ات ممنوع است، لیکن سزاوار تحسین هستی...! آن کس که تو را برای ما ممنوع ساخته است، همزمان ۶۲۵ ارزش تو را از ما پنهان نفرمود، و تو را به عنوان درخت دانش خیر و شر معرفی کرد! او ما را از چشیدن تو منع فرمود، اما ممنوعیت او، تو را بیش از پیش برایمان ارزشمند می‌سازد، زیرا خیری را ارزانی می‌داری، که دست‌ترش نداشتن به آن، کمبود ما را آشکار می‌سازد، زیرا حقیقتاً از آن خیر ناشناخته بهره‌مند نیستیم، و یا چنانچه آن را دارا باشیم، و همچنان با ماهیتی ناشناخته باقی بماند، گونه‌ای جلوه می‌کند که انگار به ۶۳۰ هیچ‌وجه از آن بهره‌مند نبوده‌ایم...!

۱- در سورهٔ مبارکهٔ اعراف، آیه ۲۲-۲۰ آمده است: «سپس شیطان آن دو را وسوسه کرد، تا آن چه را از اندامشان پنهان بود، آشکار سازد؛ و گفت: «پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده، مگر به خاطر این که (اگر از آن بخورید)، فرشته خواهید شد، یا جاودانه (در بهشت) خواهید ماند.» و برای آنها سوگند یاد کرد که من برای شما، از خیرخواهانم. و به این ترتیب، آنها را با قریب (از مقامشان) فرود آورد؛ و هنگامی که از آن درخت چشیدند، اندامشان بر آنها آشکار شد؛ و شروع کردند به قرار دادن برگ‌های درختان بهشتی بر خود، تا آن را بپوشانند. و پروردگارش آنها را نداد داد که: «آیا شما را از آن درخت نهی نکردم؟ و نگفتم که شیطان برای شما دشمن آشکاری است...»

بند ۷۸۶ - ۷۵۶

به گونه‌ای واضح، او ما را از چه چیز منع می‌فرماید؟... از دانستن؟ ما را از خیر منع می‌کند؟ ما را از فرزاندگی و حکمت منع می‌فرماید؟ اما چنین ممنوعیت‌هایی، فاقد ارتباطی با یکدیگرند... اما چنانچه مرگ با زنجیرهایی واپسین محاصره‌مان می‌کند، پس آزادی باطنی ما، چه سودی به حالمان خواهد داشت؟ روزی کز این میوه زیبا بچشیم، رأی ۶۳۵ مجازاتمان صادر خواهد شد؛ و آن گاه جان خواهیم سپرد... اما مگر ما به هلاکت رسید...؟ او خورد و هنوز زنده است، و اینک داناست و سخن می‌گوید و استدلال می‌کند، و ز قوه تشخیص برخوردارست! همانی که تاکنون، فاقد شعور به سر برده بود... پس آیا مرگ، صرفاً برای ما آفریده شده است؟ یا نکند این میوه خردبخش که برای ما ممنوع است، تنها برای حیوانات در نظر گرفته شده است؟... ظاهراً، صرفاً برای حیوانات ۶۴۰ است... اما تنها حیوانی کز آن چشیده است، به جای امساک، خیری را که نصیبش شده است، با کمال مسرت و شادمانی به دیگران منتقل می‌کند و همچون مشاوری معصوم و چون دوست بشر، دور از هر تزویر و نیرنگی ظاهر می‌گردد. پس در واقع باید از چه بیم‌ناک باشیم؟ آیا به راستی می‌دانم باید از چه چیز موجود در این عدم دانستن خیر و شر، خدا یا مرگ، قانون یا مجازات، بیم‌ناک گردم؟... اینجا، داروی هر ۶۴۵ چیز می‌روید: این میوه الهی، با ظاهر زیبا و طعم دلپذیر خود، موجودات را خردمند و دانا می‌سازد! بنابراین، کیست که چیدن آن را، که همزمان غذایی برای جسم و روح است، مانع گردد؟...»

این جملات را بیان کرد، و دست بی‌باک و جسورش را در ساعتی شوم، به سمت میوه پیش برد... میوه را از شاخه چید! وز آن تناول کرد! زمین، جراحت این کار را احساس کرد... طبیعت، در پایه و اساس خود، و همچنان کز میان همه آثار خلقت و پدیده‌های خود آهی بلند سر می‌داد، نابودی همه چیز را با علائمی شوم اعلام داشت... ۶۵۰ مار گنهگار، به سمت بیشه‌ای انبوه گریخت، و به راستی چه کاری بهتر از آن...؟ زیرا آن دم، همچنان که حواس و توجه حوا تماماً بدان میوه وابسته می‌گشت، به هیچ چیز

بند ۸۱۶ - ۷۸۷

دیگری نمی‌نگریست. به نظرش می‌رسید تا آن لحظه، هرگز میوه‌ای با چنان طعم ۶۵۵ دلپذیری را نچشیده است!... حال این امر واقعیت داشت، یا زائیده نیروی تخیلی مشتاق برای دریافت دانش بود، به هر حال، جنبه الهی او، به هیچ روی در اندیشه‌اش خطور نمی‌کرد... با طمع، بی‌اختیار از میوه خورد، بی‌خبر از آن که مشغول خوردن مرگ است! سرانجام، پس از آن که سیر شد، و گویی از نوشیدن شرابی قوی، مست و شاد و هیجان‌زده شده باشد، سرشار از رضایتی باطنی، با خود چنین گفت: «آه! ۶۶۰ ای شهریار همه درختان بهشتی! ای درخت خوب و ارزشمند که کار تبرک‌آمیزت، ارزانی کردن خرد و فرزندی است! ای که تاکنون ناشناخته، در ذلت و خواری به سر می‌بردی! میوه‌ات، چونان که گویی بی‌دلیل آفریده شده باشد، از شاخه آویزان بود! اما زین پس، وظیفه صبحگاهی من برای تو خواهد بود، و هر سحرگاه، هماره سرود و ستایشم را که مستحق آنهایی، نثارت، و شاخه‌های پربارت را که با چنین سخاوتی آن را ۶۶۵ به همگان ارزانی داشته‌ای، سبک خواهم کرد تا سرانجام با تغذیه از تو، مانند خدایانی کز هر چیز آگهند - هر چند به آن چه نمی‌توانند به دیگران دهند بخل می‌ورزند! - به پختگی لازم در دانش و معرفت دست یابم! زیرا چنانچه این نعمت، از یکی از آنان بود، یقیناً این درخت در اینجا نمی‌رویید...

ای تجربه! ای بهترین رهنمایان! به راستی تا چه حد مدیون تو هستم! با دنبال ناکردن تو، یقیناً همچنان در جهل و نادانی باقی می‌ماندم! توئی که ره خرد و فرزندی را بر من گشوده‌ای، و تا نزدیک آن و علی‌رغم مخفیگاهی که بدان پناه برده است، رهنمودم شدی!

و شاید من نیز، پنهان باشم... آسمان بلند و مرتفع است! بلند و بی‌اندازه دور، تا بتوان به وضوح، هر چیزی را در روی زمین مشاهده کرد! شاید اموری دیگر، آن منع‌کننده ۶۷۵ بزرگ ما را از ابراز دقت و توجهی ممتد و بی‌وقفه نسبت به ما، و با اطمینان به همه جاسوسانی که در اطراف خود گماشته است، باز داشته باشد!... اما به چه شکل، در

بند ۸۴۳ - ۸۱۷

برابر آدم ظاهر گردم؟ آیا لازمست از حالا، تغییر و دیگرگونی‌ام را به اطلاع او رسانم؟ آیا لازم است نیمی از سعادتِ کاملم را با او شریک شوم، یا بهترست این کار را نکنم؟ یا شاید بهتر باشد امتیازهای دانش را در حیطة قدرت خود داشته باشم، بی آن که آن را با کسی سهیم گردم، تا بتوانم آن چه در وجود زن ناقص است بدان بیفزایم، و بیش از پیش آتش عشق آدم را نسبت به خود شعله‌ور، و خود را بیش از پیش برابر او نمایان سازم، و شاید حتّی (خواسته‌ای بس آرزومندانه...) گاه نیز ازو پیشی گیرم و بر او برتری یابم؟... زیرا کیست آن کس که پست‌تر باشد، و همزمان احساس آزادی کند؟ این کار، به راستی امکان‌پذیرست، امّا... نکند خدا دیده باشد؟ نکند پس ازین، مرگ از ره رسد؟... آن گاه دیگر زنده نخواهم بود، و آدم با حوایی دیگر پیوند زناشویی خواهد بست، و در اوج سعادت‌مندی، کامیاب در کنار وی خواهد زیست، حال آن که من دیگر نخواهم بود!... اندیشیدن بدان، همانا مردن است! حال که در عزم خویش، مُصر و استوارم، تصمیم خود را می‌گیرم: آدم باید در کنارم، شریک سعادت یا فلاکت‌م باشد! او را چنان عاشقانه دوست می‌دارم که در کنار او همهٔ مرگ‌ها را تحمّل خواهم آورد! حال آن که بدون او زیستن، برایم زندگی نیست و فاقد معناست!...»

پس ازین سخنان، گام‌هایش را از کنار درخت دور ساخت؛ امّا پیش از ترک آنجا، با ادای احترام، تعظیمی عمیق در برابر درخت انجام داد، و گویی در مقابل قدرتی ساکن در آن درخت حضور داشت؛ حضوری که موجب شده بود شیرهای خردبخش از عصاره‌ای^۱ شیرین که همانا نوشیدنی خدایان است، از آن گیاه جاری گردد...

در طول این مدّت، آدم که با بی‌صبری در انتظار بازگشت حوّا به سر می‌برد، تاجی از زیباترین گل‌ها را درست کرده بود تا گیسوان حوّا را با آن زینت بخشد، و همچون دهقانانی که اغلب عادت دارند تاج بر سرِ ملکهٔ دروکنندگان نهند، با آن دیهیم، از تلاش‌های کشاورزی همسرش قدردانی کند... در خیال، شادمانی بزرگی را به خود وعده

۱- میلتن در اینجا از واژهٔ NECTAR (یا همان افشرد) استفاده کرده است.

بند ۸۷۱ - ۸۴۴

می‌داد، و در بازگشتی بس دیر هنگام، تسکینی تازه برای خود می‌جست. با این حال، با ۷۰۰ حدس این که اتفاق ناخوشایندی روی داده است، اضطرابی را در دل حس می‌کرد. او ضربان نامنظم قلبش را به خوبی تشخیص می‌داد: ازین روی، برای پیشواز از حواء در مسیری که صبح آن روز، همسرش پیش از آن کز هم جدا گردند برگزیده بود، قدم نهاد. ناگزیر بود از کنار درخت دانش عبور کند؛ او در همان نقطه با حواء روبه‌رو شد، که تازه قصد دور شدن از کنار درخت را داشت! حواء شاخه‌ای از زیباترین میوه را که پوشیده از کرکی نرم و لطیف بود، و عطری بهشتی به هر سو پخش می‌کرد، تازه از درخت چیده بود؛ آن را در دست داشت؛ شتابان به سمت آدم دوید! نخست پوزشی که همچون مقدمه‌ای برای سخنانی که قصد داشت بیان کند، بر چهره‌اش ظاهر گشت، و نیز عذرخواهی سریع و شتابزده‌ای... سپس خطاب به شویش، سخنانی بس نوازشگرانه که همواره می‌توانست بیان کند، گفت: «آیا از تأخیرم متعجب نگشتی، آدم؟ ۷۱۰ دلم تا چه اندازه تنگ تو بود...! و زمانی را کز حضورم محروم بودم، چه طولانی یافتم! به راستی این شکنجه و رنج عاشقانه را، که تاکنون تحمل نکرده بودم، بار دومی برای من نخواهد داشت! زیرا، دیگر هرگز میل و نیت آزمودن رنج غیبت و دوری از تو را نخواهم داشت - چیزی که با کمال بی‌تجربگی و جسارت، به استقبال آن شتافته بودم! - اما شنیدن علت تأخیرم، به راستی عجیب و خارق‌العاده و جالب است!

۷۱۵ این درخت، آن‌گونه که به ما گفته بودند، درخت خطرناکی نیست آن هنگام کز میوه‌اش می‌چشیم، و یا راه را برای شرارتی ناشناخته نمی‌گشاید! بلکه از تأثیری الهی برای گشودن دیده‌ها بهره‌مند است، و کسانی را کز میوه‌اش می‌چشند، به درجه‌ی خدایی تعالی می‌بخشد! کسی که آن را چشیده باشد، این را به نیکی دریافته است. ما را دانا، که چون ما از خوردن آن منع نشده بود، و یا موظف به اطاعت نبود، از میوه آن چشید و ۷۲۰ هرگز با مرگی که ما را بدان تهدید کرده‌اند، مواجه نگشت! بلکه از آن لحظه، از داشتن نعمت سخنگویی بشری و حواسی بشری بهره‌مند شد، و با شیوه‌ای تحسین‌آمیز

بند ۹۰۱ - ۸۷۲

و خارق العاده به استدلال پرداخت! سپس با چنان ظرافتی متقاعد ساخت، که من نیز از آن میوه چشیدم، و تأثیرات آن را همان گونه که انتظار داشتم یافتم: چشمانم که تاکنون تار و کدر می نمود، گشوده تر گشته است! ذهنم گشاده تر و قلبم باز تر شده است! تا مقام ۷۲۵ الوهیت عروج یافته ام! چیزی که اساساً برای تو می جستم؛ زیرا بدون تو، می توانم آن را نادیده گیرم؛ زیرا سعادت می که تو از آن سهم برده ای، برای من به منزله خوشبختی است، و چنانچه آن را با تو شریک و سهم نباشم، ماهیتی سریعاً کسالت آور، و در نهایت نفرت انگیز برایم خواهد یافت! ازین روی، تو نیز ازین میوه بچش...! باشد تا سرنوشتی مشابه، ما را در شادمانی مشابه و یکسان، و در عشقی همسان و برابر، به هم وحدت بخشد! بیم دارم چنانچه از خوردن آن بهره یزی، وضعیتی متفاوت ما را از هم جدا سازد، و دیگر دیر باشد که به خاطر تو، دست از الوهیت برگشتم...! بویژه آن هنگام که دیگر سرنوشت، چنین کاری را برایم مجاز نشمارد...»

بدینسان، حوّا داستان خود را با حالتی پر شور بیان کرد: اما نگرانی بر گونه اش نمایان گشته بود و به سرخی می گرایید... آدم نیز به سهم خویش، به محض آن کز ۷۳۵ نافرمانی شوم و سرنوشت ساز حوّا خبر یافت، از شدت شگفتی و گمگشتگی رنگ باخت و چهره اش به سپیدی گرایید، و ترسی سرد و وحشتناک در رگ هایش به جریان افتاد، و همه استخوان هایش را لرزاند! تاج گلی که برای حوّا بافته بود، از دست پریشان و لرزانش بر زمین افتاد؛ و چندی، رنگ پریده و بی صدا بر جای ماند، و همه گل سرخ های پژمرده، به هر سو پخش شدند تا سرانجام سکوت باطنی اش را در درون خویشتن، این گونه در هم شکست: «آه...! ای زیباترین مخلوق آفرینش! ای ۷۴۰ واپسین و بهترین آفریده خدای متعال! ای آن کس کز میان همه مصنوعات و آفریده های الهی، هر آن چه دارای ماهیت مقدّس و الهی و خوب و مهربان و ملایمی است، به عالی ترین شکل ممکن در وجود تو تجلّی یافته است...! آخر چگونه از دست رفتی؟... چگونه شد که ناگه از دست رفتی، بی قواره و پژمرده گشتی، و حال محکوم به فنا

بند ۹۳۱ - ۹۰۶

۷۴۵ هستی...؟ یا شاید بهتر است بیرسم : چگونه در برابر وسوسه نافرمانی از آن ممنوعیت شدید، تسلیم شدی و پا فراتر نهادی؟! چگونه به آن میوه ممنوعه تجاوز کردی؟! آخر چگونه یکی از نیرنگ‌های دشمن شومی که او را نمی‌شناختی، فریب داد...؟! و اینک، او مرا نیز در کنار تو، به سقوط واداشت... زیرا تصمیم من یقیناً این است که با تو جان سپارم! آخر چگونه می‌توانم بی تو زنده بمانم؟! چگونه می‌توانم گفت‌وگوی شیرین با تو را، و عشقی که ما را این‌گونه به هم پیوند داده است رها سازم تا در این جنگل وحشی، تنها و بی‌کس باقی بمانم...؟! حتی چنانچه خدای متعال حوایی دیگر بیافریند، و من نیز دنده دیگری فراهم آورم، باز غم از دست رفتن تو هرگز از قلبم برون نخواهد رفت. نه! نه!... بنا به رابطه طبیعت، خود را به تو نزدیک حس می‌کنم : به راستی تو گوشتی از گوشت من، و استخوانی از استخوان منی! سرنوشت من، هرگز از سرنوشت ۷۵۰ تو جدا نخواهد شد، حال در سعادت باشم یا در رنج و محنت!»

پس ازین سخنان، چونان مردی کز وحشتی غم‌انگیز بیرون آمده باشد، و پس از افکاری پریشان و نامنظم، خود را به آن چه بهبودناپذیرست تسلیم می‌سازد، به حوا روی گرداند و با لحنی آرام، این سخنان را خطاب به او بیان داشت : «ای حوای ماجراجو! به راستی به کاری جسورانه مبادرت ورزیدی! خطری بس بزرگ آفریدی! توئی که نه ۷۶۰ تنها جرئت یافتی به آن میوه مقدس که ممنوعیتی مقدس در برداشت با دیده طمع بنگری، بلکه با حالتی باز هم جسورانه‌تر، و علی‌رغم ممنوعیتی که حتی نسبت به لمس آن داشتی، از آن چشیدی...!

اما کیست که بتواند گذشته را بازگرداند، یا آن چه را رخ داده است، از میان بردارد؟... نه خدای قادر و توانا، نه حتی سرنوشت چنین خواهند کرد!

۷۶۵ لیکن، شاید حال که آن مار نیز از آن میوه چشیده است، و با این کار آن را مورد بی‌حرمتی خویش قرارش داده است، جان به جان آفرین تسلیم ننمایی...! شاید تأثیر آن، چنان هم منفور و نکبت‌بار نباشد، و به میوه‌ای عادی و عاری از قداست و طهارت

بند ۹۵۵ - ۹۳۲

مبدل گشته است، آن هم پیش از آن که بدان دستی برده، و آن را لمس کرده بوده باشیم...؟ ما خود را فانی نیافت، و مگر نه آن که هنوز زنده است...؟ همان گونه که ۷۷۰ می گویی، زنده است و موفق شده است همچون بشر زندگانی کند، وز درجه بالاتری از هستی، برخوردار گردد... این همچون انگیزه‌ای قدرتمند می نماید تا ما نیز با چشیدن آن میوه، به سطح بالاتری دست یابیم، و به درجه رفیع تر و مناسب تری که همانا مبدل شدن به خدایان، فرشتگان یا نیمه خدایان است، دست یابیم!

هرگز نمی توانم در ذهن خود بگنجانم که خدای متعال، این خالق فرزانه و هر چند ۷۷۵ تهدیدآمیز و قهار، حقیقتاً خواهان نابودی ما باشد...! آن هم ما را که نخستین مخلوقات زمینی اویم، وز لحاظ مقام و منزلت، در این موقعیت رفیع و برتر از همه آفریده های او حضور داریم...! مخلوقات که برای ما آفریده است، و الزاماً باید همراه ما در این سقوط به پایین در افتند، زیرا وابسته به مايند! آیا بدینسان، خدای متعال دست از آفریدن خواهد کشید، آزرده خاطر خواهد شد، و کارهایی را که انجام داده است، دوباره ۷۸۰ به نابودی خواهد کشاند و بدین ترتیب، آثار و مصنوعات پدید آمده خود را از دست خواهد داد...؟ حال آن که چنین کاری، از خدای متعال به آسانی تصوّر نمی رود! خدایی که هر چند به تکرار خلقت، قادر و تواناست، لیکن رغبتی به نابودی ما نخواهد داشت تا مبادا دشمن به پیروزی دست یابد و اعلام کند: «به راستی وضع و حالِ آنانی که مورد مهر و محبت خدای متعال اند، چه بی ثبات و ناپایدارست! پس کیست که بتواند ۷۸۵ برای مدتی طولانی، مورد مهر و عنایت خدا قرار گیرد؟ نخست مرا به نابودی کشاند! حال نوبت نژاد بشری است... بعد از آنها نوبت چه موجوداتی از ره خواهد رسید؟! و این به راستی موضوع تمسخر و ریشخندی است که هرگز نباید برای دشمن، فراهم آورده شود! به هر تقدیر، من سرنوشت خویش را با تو پیوند بسته ام، و مصمم هستم که همان کیفر را پذیرا شوم! چنانچه مرگ مرا به تو پیوند دهد، پس به ۷۹۰ راستی مرگ برایم همچون حیات و هستی خواهد بود! بس که در قلبم، این پیوند و

بند ۹۸۲ - ۹۵۴

الفت طبیعت را به شدت حس می‌کنم، گونه‌ای که با قدرت تمام مرا به سوی خیری که در وجود تو است، مجذوب می‌سازد! زیرا آن چه هستی، از آن من است و وضعیت ما، جدایی‌ناپذیر از یکدیگرست! ما یکی هستیم، و در یک تن به سر می‌بریم: از دست دادن تو، به معنای از دست دادن خویشتم است...»

۲۹۵ چنین سخن گفت آدم، و چنین پاسخ داد حوا: «ای آزمونی پرافتخار، کز عشقی افراطی نشأت گرفته است! ای شهادتی باشکوه، و ای نمونه شریفی که وادارم می‌سازد به تقلید از آن همت گمارم! اما آدم، از آنجا که شباهتی را به کمال تو دارا نیستم، پس چگونه خواهم توانست بدان دست یابم...؟ منی که افتخارم در این است کز پهلوی تو زاده شده‌ام، و سخنان تو را درباره پیوندمان شادمانه می‌شنوم، کز یک روح و یک دل در ۸۰۰ دو پیکر سخن می‌رانی!... امروز، این آزمون مدرک شایسته‌ای برای اثبات این نکات در پیوندمان بود، زیرا هم اینک اعلام داشتی به جای آن که مرگ یا چیزی بدتر از مرگ، ما را از هم جدا سازد - آن هم مایی را که با چنین عشق عمیقی به هم وابسته‌ایم! - مصمم هستی آن گناه را - چنانچه بتوان نام آن را گناه نهاد! - و جرم چشیدن از طعم آن میوه زیبا را که چنین آزمون سعادت‌بخشی را با کیفیت خود نسبت به عشقت ارزانی داشت، (زیرا خیر هماره مستقیماً یا غیرمستقیماً پیشی‌گیرنده از خیر است!) ۸۰۵ در کنارم مرتکب شوی...؟! عشقی که بدون بروز این واقعه، هرگز بدین شیوه عالی و باشکوه شناخته نمی‌شد...!

چنانچه می‌توانستم باور کنم که مرگ از پیش اعلام شده، قرار است پس از کاری که بدان مبادرت ورزیدم از ره رسد، به تنهایی حاضر می‌شدم بدترین فرجام را تحمل کنم و ۸۱۰ بدان تن دهم، و هرگز سعی نمی‌کردم تو را در این امر، متقاعد سازم! در واقع، بیشتر ترجیح می‌دادم تنها و رها شده، جان به جان آفرین تسلیم کنم و تو را به انجام عملی که آرامش روحی تو را مخدوش خواهد ساخت، وادار نسازم! خصوصاً اینک که با شیوه‌ای خارق‌العاده، از عشق واقعی و راستین تو، که تا این حد خالصانه و وفادارانه و

پند ۱۰۰۸ - ۹۸۳

بی‌همتاست، اطمینان خاطر یافته‌ام... اما این واقعه را به شکلی دیگر بررسی می‌کنم: و در ۸۱۵ آن نشانی از مرگ نمی‌بینم، بلکه از حیاتی افزایش یافته، چشمانی بان امیدهایی تازه، شادی‌های تازه، و طعمی چنان الهی بهره‌مند گشته‌ام، گونه‌ای که هر قدر هم شیرینی و لطافتی، حواسم را در گذشته نوازش داده بود، حال در مقایسه با این شادمانی، ماهیتی تلخ یا عاری از هر طعم برایم یافته است... ای آدم! ازین روی، بر اساس تجربه‌ای که به دست آوردم، با کمال شهامت ازین میوه بچشم، و ترس از مردن را از ۸۲۰ وجود خود دور ساز و آن را به باد هوا بسپار...!

او این جملات را بیان داشت و گونه‌ی شویش را بوسید، و ز شدت شادمانی عاشقانه، در اوج احساسات گریست! در واقع، بسیاری چیزها به دست آورده بود، بویژه پس از آن که آدم عشقی را که نسبت به وی داشت، تابدان اندازه تعالی می‌بخشید که حاضر بود به خاطر وجود عزیز او، در معرض خشم الهی و یا حتی مرگ قرار گیرد... به عنوان پاداش ۸۲۰ (زیرا تسلیم‌پذیری و موافقتی این چنین نامشروع، مستحق پاداشی بسیار بزرگ نیز بود)، از میوه‌ی زیبا و فریبنده‌ای که هنوز بر شاخه‌ی چیده‌شده باقی بود، با دستی سخاوتمندانه به او تعارف کرد. آدم با وجود همه‌ی آن چه را در آن باره دانسته بود، حتی دمی در خوردن میوه درنگ ننمود! او هرگز فریب نخورد، بلکه به طرزی جنون‌آمیز، با زیبایی و جذابیّت زنانه، مغلوب گشت...!

۸۳۰ زمین تا ژرفنای وجود خویش به لرزش افتاد، و گویی دوباره غرق دردمندی و رنج زایمان می‌شد، و طبیعت دومین ناله‌ی خود را سرداد... آسمان پوشیده از ابر شد، و غرش ضعیف تندر به گوش رسید؛ و آن هنگام که گناه مهلکِ اولیه به وقوع پیوست، اندوهگینانه، چند قطره اشکی از دیده فشاند...

آدم توجهی ابراز نداشت، و تا جایی که مقدور بود، از آن میوه تناول کرد. حوا نیز در ۸۳۵ جهت آن که شوی خود را با مصاحبت خویش، بیش از پیش مسحور سازد، از تکرار تجاوز اولیه‌اش سرباز نزد. اینک هر دو، گویی سرمست از شرابی تازه، در

بند ۱۰۳۷ - ۱۰۰۹

شادمانی عجیبی غرق گشتند... در وجود خود، الوهیتی احساس کردند که موجب می‌شد رویدن بال‌هایی را در اندام خود حس کنند، و زمین را نادیده انگارند...! اما آن میوه شوم و خائن، تأثیری دیگر پدید آورد، و برای نخستین بار، شعله نیاز شهوانی را در وجود ۱۴۰ آنها برافروخت! آدم با نگاهی آکنده از نیاز و خواسته بر حوا خیره گشت، و حوا نیز آن نگاه‌ها را با حالتی بس طنان، پاسخ گفت: با وقاحت تمام، در آتش عشق و شهوت سوختند...! آدم با نوازشی ملایم، حوا را به وجد آورد و گفت: «حوا...! به خوبی در می‌یابم که سلیقه‌ات به راستی خوب و شایسته است، و این امر، یکی از کم‌ترین بخش‌های فرزاتگی به شمار نمی‌رود! زیرا با هر اندیشه، واژه «طعم» را به کار می‌بریم و حلقمان را ۱۴۵ داور و قاضی می‌نامیم. ازین بابت، زبان به ستایش از تو می‌گشایم، بس که در این روز، نعمت خوبی فراهم آوردی! به راستی با محروم ساختن خود از خوردن این میوه لذیذ، لذت فراوانی را تاکنون نادیده انگاشته بودیم! تاکنون، با چشیدن همه چیزها، هرگز با «طعم» واقعی آشنا نگشته بودیم...! چنانچه در آن چه برایمان ممنوع اعلام شده است، چنین لذتی وجود دارد، کاش به جای تنها یک درخت، ده درخت دیگر بدین شکل ۱۵۰ برایمان ممنوع می‌شد! اما حال دنبال می‌یاب! پس از چنین استراحتی، آن‌گونه که شایسته چنین خوراک لذیذی است، به تفریح مشغول گردیم! زیرا از روزی که برای نخستین بار، بر توئی که مزین به همه کمال بودی، دیده نهادم و پیوند زناشویی بستم، هرگز زیبایی و جمالت، این‌گونه حواسم را شعله‌ور نساخته بود تا بخواهم با چنین خواسته شورانگیزی از وجود لذت برم...! از هر زمان دیگری برایم فریبنده‌تر و ۱۵۵ جذاب‌تر می‌نمایی! آه! چه خیر و برکتی در این درخت آکنده از تأثیر نهفته است!»

این جملات را بیان کرد، و نه با نگاه و نه با سخنان خود، نیت عاشقانه‌اش را پنهان ساخت! حوا نیز بی‌درنگ خواسته‌اش را دریافت، و شعله‌هایی مشابه از دیدگانش بیرون جهید. آدم دست حوا را گرفت، و همسر نامقاوم خود را به سمت مرغزاری سایه‌دار که با

بند ۱۰۶۱ - ۱۰۳۸

۸۶۰ سقفی از برگ‌هایی انبوه و سبز پوشیده می‌شد و چون خوابگاهی می‌نمود، هدایت کرد. بستر آنها از گل‌های بنفشه و یاس و سنبل پوشیده شده، و نرم‌ترین و خنک‌ترین بستر روی زمین بود! آنجا، عشق خود و نیز بازی‌های عاشقانه خود را تا حد کمال تسکین بخشیدند... عملی که همچون مهر اثبات جرمی می‌نمود که هر دو به یک اندازه آن را مرتکب شده بودند، و تسکین خاطری برای گناهشان محسوب می‌شد، تا ۸۶۵ سرانجام ژاله خواب آنان را در برگرفت، و خسته از بازی‌های عاشقانه، به خواب رفتند...

به محض آن که تأثیر آن میوه دروغین، که بخار شیرین و سرمست‌کننده‌اش، در اطراف ذهن و اندیشه آنها به بازی پرداخته، و قابلیت‌های باطنی آنان را از مسیر اصلی منحرف ساخته بود از میان رفت، و به محض آن که خواب عمیق‌تری کز بخاراتی مضر پدید آمده و آکنده از رؤیاهایی خاطره‌انگیز بود، آنان را ترک گفت، به گونه‌ای ۸۷۰ از خواب بیدار شدند که گویی شب زنده‌داری کرده بودند... نگاهی به یکدیگر افکندند، و به زودی دریافتند چگونه چشمانشان باز، و چگونه روحشان به سیاهی گراییده است! معصومیت که همچون حجابی، آگهی از شر را از آنان می‌ستاند، اینک ناپدید گشته بود... دیگر نه اعتمادی عادلانه، نه پرهیزگاری و درست‌کرداری ذاتی، و نه شرافت و احترام در ۸۷۵ اطراف آنها حضور نداشت، و آنان را در برابر شرمی گناهکارانه، برهنه بر جای نهاده بود: شرم، آنها را در بر گرفت، اما جامه‌اش، آنان را بیش از پیش عریان ساخت! بدین شکل آن دانی^۱ نیرومند، آن سامسون^۲ قدرتمند، از سینه دلایل جنایتکار^۳ آن

۱ - DANITE کنایه از کسی که از قبیله دان (در فلسطین) آمده باشد. در اینجا، کنایه از سامسون بنی اسرائیلی است که علیه قوم فلسطین (که پیشتر از بنی اسرائیلیان در آن سرزمین ساکن بودند) شورش کرد و به مبارزه با آنان برخاست. (قبیله دان، یکی از دوازده قبیله دوازده گانه قوم بنی اسرائیل بود. داستان ماجراهای بسیار قهرمانانه سامسون (که ظاهراً میلتن علاقه و احترام خاصی نسبت به او داشت)، در سفر «داوران» (از بخش ۱۷-۱۳) در عهد عتیق نوشته شده است. بخش سیزدهم به طور اختصار این است: «قوم اسرائیل، بار دیگر نسبت به خداوند گناه ورزیدند. بنابراین، خداوند ایشان را به مدت چهل سال، به دست فلسطینی‌ها گرفتار نمود. روزی فرشته خدا بر همسر مانوح (از قبیله دان) که در شهر صرعه زندگی می‌کرد ظاهر شد. این زن نازا بود، اما فرشته (خواهشمند است به صفحه مقابل توجه فرماید):

بند ۱۰۷۱ - ۱۰۷۲

زن فلسطینی^۲ سربلند کرد و پس از بیداری، خود را عاری از قدرت یافت... بدانسان نیز آدم و حوا، برهنه و محروم از همه صفات نیکویشان، از خواب بیدار شدند. ساکت و خاموش، با گمگستگی و پریشانی غریبی بر چهره، تا مدت ها همچنان نشسته بر جای ماندند، و گویی لال بودند؛ تا سرانجام آدم، که به اندازه همدمش شرمنده و سرافکنده می نمود، با لحنی آمیخته با سرزنش چنین گفت: «آه، ای حوا... در ساعتی شوم، به سخنان آن خزنده فریبکار گوش فرا دادی... حال، از کجا آموخته بود به تقلید از آوای بشر سخن گوید، درباره سقوط ما راست گفته، و درباره وعده عروجمان دروغ گفته بود! زیرا هم اینک چشمان خود را باز می بینیم، و درمی یابیم که

(از صفحه پیش:) وعده تولد پسر رشید و نیرومند را به او داد. به شرط آن که آن زن هرگز در طول بارداری شراب و مکررات و چیزهای حرام و ناپاک نخورد. و این که موی سر پسر، هرگز تراشیده نشود، زیرا او نذیره، و از بدو تولد، وقف خدا بود. پس فرشته خدا بر پدر سامن ظاهر می شود و هشدار می دهد که سامن هرگز نباید از محصولات درخت انگور بخورد و یا شراب بنوشد. آن زن، پس از چندی پسر به دنیا آورد و او را سامن نام نهادند.

۲- DELILAH یا به تلفظ فرانسوی DALILA داستان دلیله در بخش شانزدهم سفر «داوران» در عهد عتیق به تفصیل نوشته شده است. در این قسمت (به طور اختصار) آمده است: «مذنی بعد، سامن SAMSON عاشق زنی از وادی سورق، به نام دلیله شد. پنج رهبر فلسطینی نزد دلیله آمد، به او گفتند: «سعی کن بفهمی چه چیزی او را این چنین نیرومند ساخته است، و چگونه می توانیم او را بگیریم، و ببندیم. اگر این کار را انجام دهی، هر یک از ما، هزار و صد مثقال نقره به تو پاداش خواهیم داد.» پس دلیله به سامن گفت: «خواهی می کنم به من بگو رمز قدرت تو چیست» چگونه می توان تو را بست و ناتوان کرد؟...» در این قسمت از داستان، سامن به چند نوبت، از گفتن حقیقت به دلیله طفره می رود و هر بار توضیحی ارائه می دهد که دلیله با کمال سادگی، آنها را باور می کند و به سران فلسطینی خبر می دهد. اما هر بار، به سرعت در می یابند که سامن نادرست سخن گفته بود. سرانجام در آخرین بار، سامن راز قدرت جسمانی خود را که در موهای بلندش نهفته بود، فاش می کند و رهبران فلسطینی هم موهای او را از ته می تراشند و او را با زنجیرهای مفرغی اسیر می سازند و به زندان می اندازند. اما طولی نمی کشد که موهای سامن دوباره می روید و او در جشن مفصلی که سران فلسطینی برپا کرده بودند، حضور می یابد تا بنا به درخواست میهمانان، موجب سرگرمی آنها شود. سامن به پسر که دستش را گرفته بود، گفت: «دست های مرا روی دو ستون بگذار، چون می خواهم به آنها تکیه کنم...» در آن هنگام، قهرمان اسرائیلی نزد خداوند دعا می کند و درخواست می نماید تا نیرویش دوباره به او بازگردانده شود و انتقام چشمانش را از فلسطینی ها بستاند (زیرا سران بی رحم، چشمان او را کور کرده بودند). سامن دست های خود را روی ستون ها گذاشت و گفت: «بگذار با فلسطینی ها بمیرم...!» و سپس با تمام قوت، بر ستون ها فشار آورد و سقف معبد بر سر رهبران فلسطینی و همه بت پرستانی که داجون را پرستش می کردند، فرو ریخت و همراه آنها کشته شد.

۳- PHILISTEAN DALILAH یا به تلفظ فرانسوی DALILA LA PHILISTINE صفت فلسطینی از این جهت به دلیله داده شده است که به قوم بنی اسرائیل تعلق نداشت و به قبیله ای سرسپردگی داشت که پیش از اقوام بنی اسرائیل در منطقه فلسطین ساکن بودند و بت پرستی می کردند و حاضر نبودند خدای یهوی اسرائیلیان را پرستش کنند و خصوصاً خاصی نسبت به بنی اسرائیلیان داشتند.

بند ۱۱۰۰ - ۱۰۷۲

همزمان از خیر و شرّ مطلع و آگاهیم، گونه‌ای که خیر از دستان رفته است، و شرّ را به دست آورده‌ایم! به راستی میوه شوم و اندوهبار دانش است...! چنانچه دانش، همانا دانستن این باشد که چه چین، ما را بدین شکل برهنه، و محروم از شرافت و آبرو و معصومیت و ایمان و پاکی که زینت ذاتی ما بود و حال آن را لگه‌دار و آلوده شده بر جای می‌نهد، و علائم شهوتی و قبیح و ناشایست را بر چهره‌هایمان آشکار می‌سازد، که در آن گنجینه‌ای خبیث برایمان فراهم آمده است، گونه‌ای که حتی شرم را که آخرین بلا به شمار می‌رود، در آن جای داده است! پس باید از بابت خیر از دست رفته، اطمینان خاطر داشته باشی!... زین پس، چگونه خواهم توانست جمالِ خدای، یا فرشته مقربش را نظاره‌گر باشم...؟ منی که اغلب در گذشته، شادمانه و با شیفتگی تمام، بدانها خیره می‌گشتم...؟ اینک این موجودات آسمانی، نگاه این موجود زمینی را با پرتوهای کز درخششی تحمل‌ناپذیر برخوردارست، خیره خواهند ساخت...! آه! کاش می‌توانستم در اینجا، در خلوت و عزلت، همچون موجودی وحشی در گوشه‌ای تاریک زندگی کنم! جایی در میان انبوه درختان، که هیچ درخشش و روشنائی از نور ستارگان یا خورشید نتواند بدان رخنه کند، و درختان، سایه وسیع خود را همچون شبی تیره، به هر سو بگسترانند...! ای درختان صنوبر، ای درختان سرو، مرا در زیر شاخ و برگ‌های بی‌شمارتان بپوشانید! مرا چنان مخفی سازید که دیگر هرگز نتوانم دیده بر خدا یا فرشته‌اش بیفکنم! اما حال بهترست در این وضعیت اسفبارمان، به بهترین راه ممکن برای پوشاندن اعضای خود از یکدگر بیندیشیم! چیزی که شرم‌آورترین و نامطبوع‌ترین منظره به شمار می‌رود...! چنانچه برگ‌های پهن و نرم یکی از درختان را ۹۰۵ به هم بدوزیم و بر روی کمرمان ببندیم، شاید بتوانند ما را بپوشانند، تا همدم جدیدمان «شرم» در آنجا بر تخت حکومت جلوس نکند، و ما را به عنوان موجوداتی ناپاک متهم نسازد...»

چنین بود پیشنهاد آدم. هر دو به انبوه‌ترین قسمت جنگل قدم نهادند؛ آنجا، درخت

بند ۱۱۱۶ - ۱۱۰۱

انجیر را برای مقصود خود برگزیدند؛ نه از نوعی که برای میوه‌اش شهرت دارد، بلکه آن نوعی که امروزه، هندیان مالابار^۱ و قلمرو سلطنتی دکن^۲ با آن آشنایتند. درختی که بازوانش را به هر سو می‌گسترد، و شاخه‌هایش چنان بلند و انبوه می‌روید، که حتی ترکه‌های خم‌شده‌اش نیز ریشه در زمین می‌گیرند، و همچون دخترانی در کنار درخت مادر می‌رویند، و نمایی سایه‌دار با طاقی بلند و مرتفع، و گذرگاه‌هایی پوشیده از انعکاس صداها پدید می‌آورند. اغلب در آنجا، چوپان هندی، برای گریز از گرما در زیر سایبان خنک آن پناه می‌گیرد، و زن میان شکاف‌هایی در میان انبوه‌ترین شاخ و برگ‌ها، به مراقبت از گله در حال چرایش می‌پردازد...

آدم و حوا از برگ‌های پهن آن که همچون سپر جنگجویی آمازنی^۳ می‌نمود، چیدند: با هنری که داشتند، آنها را به هم دوختند تا به دور کمرهایشان ببندند! اما چه پوشش بیهوده‌ای، برای مخفی نگاه داشتن جرم و شرمی که تابدان حدّ از آن بیم‌ناک بودند، در نظر گرفته شده بود... آه! تا چه حدّ از برهنگی اولیه و شکوهمندشان تفاوت داشتند! با چنین حالتی بود که کُلُمب^۴، بومیان آمریکایی را یافت: با کمربندی از پر، و در

۱- MALABAR نام منطقه جنوب غربی دکن در هندوستان.

۲- DECAN نام منطقه‌ای در هندوستان است.

۳- AMAZONIA یا به تلفظ فرانسوی AMAZONE کنایه از زنانی جنگجو در افسانه‌های اساطیری است که همه در قنون رزمی سر رشته داشتند و در منطقه‌ای در نزدیک دریای سیاه مستقر بودند. آنها فرزندان ذکور خود را می‌کشتند و سینه سمت راست خود را می‌سوزاندند تا بهتر بتوانند تیراندازی کنند و مزاحمتی در انجام این کار نداشته باشند.

۴- COLOMB یا به تلفظ فرانسوی COLOMBE کنایه از کریستف کُلُمب CHRISTOPHE COLOMBE دریانورد چنوابی GENOVA است که قاره آمریکای مرکزی را کشف کرد. او در سال ۱۴۵۰ زاده شد و در سال ۱۴۵۱ در والادلید VALLADOLID از دنیا رفت. او پسر یک پارچه‌فروش بود و در سال ۷۷-۱۴۷۶ در پرتغال مستقر شد. شاه پرتغال، حاضر نشد پیشنهاد او را بپذیرد و اجازه دهد که با سرمایه‌گزاری او، به سرزمین چین و ژاپن سفر کند و مناطقی جدیدی را کشف نماید. او سرانجام به دربار اسپانیا می‌رود و در آنجا، از ملکه ایزابل ISABELLE کمک می‌گیرد و سه ناوگان دریایی از او دریافت کرد. او پس از یک سال سفر، در تاریخ ۱۲ اکتبر ۱۴۹۳ احتمالاً با سان سالوادور SAN SALVADOR یا ساماناکی SAMANA CAY واقع در جزایر باهاماس BAHAMAS مواجه شد. او سپس به کوبا CUBA و هائیتی HAITI رفت و آنجا را هیسپانیولا HISPANIOLA نامید سپس به اسپانیا مراجعت نمود. در سفر دوم، جزایر گوادلوپ GUADELOUPE و دُمینیک DOMINIQUE را کشف کرد. سرانجام در سومین سفر دریایی خود، با قاره آمریکا مواجه شد و سرانجام در چهارمین سفر در سال (۱۵۰۴-۱۵۰۲) به سواحل قاره مرکزی آمریکا و جزایر هندوراس HONDURAS و خلیج دارین DARIEN مواجه شد.

بند ۱۱۴۳ - ۱۱۱۷

حالی که سایر قسمت‌های بدنشان برهنه بود، و در میان درختان، در جزایر و کنار سواحلی پوشیده از جنگل، وحشیانه می‌زیستند: بدانسان نیز نیاکان نخستین ما پوشیده شدند و آن‌گونه که می‌پنداشتند، بخش شرم‌آورشان تا اندازه‌ای محجوب گشت. ۹۲۵ اما با ذهنی که نه آرام و نه آسوده می‌نمود، دوباره بر زمین نشستند تا بگریند و اشک از دیده فشانند...

نه تنها قطرات اشک از دیدگان‌شان بیرون می‌جست، بلکه توفان‌هایی عظیم در وجودشان به طغیان افتاد: احساساتی شدید و خشونت‌بار همچون خشم، نفرت، عدم اعتماد، شک، سوءظن، و نیز نفاق و تفرقه... این احساسات به شکلی دردناک، حالت ۹۳۰ درونی ذهنشان را متزلزل ساخت: منطقه‌ای که در گذشته، آرام و سرشار از صلح بود، و اینک متلاطم و آشفته گشته بود... زیرا دیگر قوه درک و حسن انتخاب فرمان نمی‌راند، و اراده به درس خود گوش فرا نمی‌سپرد! اینک هر دو، بنده نیاز جنسی بودند، که ماهیت غاصبانه‌اش - کز پایین نشأت می‌گرفت! - بر آن همت گماشته بود تا بر منطق برتر، تسلط کامل یابد...

۹۳۵ آدم با قلبی دردمند و نگاهی بیگانه و لحنی دیگرگون، سخنان متوقف‌شده‌اش را بدین شکل از سر گرفت: «کاش به سخنانم گوش فرا می‌دادی و در کنارم باقی می‌ماندی، آن‌گونه که التماس کردم، آن هنگام که در این صبح شوم، دستخوش این خواسته عجیب برای گردش در اطراف شدی! خواسته‌ای که نمی‌دانم از کجا بدان مبتلا گشتی...! آن‌گاه همچنان خوشبخت و سعادتمند باقی مانده بودیم، و مانند حال، محروم ۹۴۰ از همه نعمت‌هایمان نبودیم، و با این حالت شرم‌زده و سرافکنده و برهنه و سیه‌بخت بر جای نمی‌ماندیم...! کاش دیگر کسی در جستجوی دلیلی بیهوده برای اثبات وفاداری خویش نباشد: آن هنگام که با شور و حرارت تمام، در جستجوی چنین مدرکی می‌رود، می‌توان نتیجه گرفت که سقوط خود را آغاز کرده است!»

حوا که بی‌درنگ ازین لحن سرزنش‌آمیز، تحت تأثیر قرار گرفت گفت: «آدم! این چه

بند ۱۱۷۱ - ۱۱۴۴

۹۴۵ سخنانِ سخت و خشونت‌باری است کز دهانت بیرون جست...؟ آیا قصد داری اتفاقی را که ممکن بود به همین شکل ناخوشایند، با حضور خود تو یا حتی به همراه تو - کسی چه می‌داند؟ - روی دهد، به ضعفِ من، یا میلِ من برای «گردش در جنگل»، آن‌گونه که آن را می‌نامی اطلاق کنی؟!... حتی اگر تو نیز آنجا حضور می‌یافتی، یا حمله آن موجود در اینجا صورت می‌گرفت، باز نمی‌توانستی به کشفِ نیرنگِ ما، به خاطر

۹۵۰ شیوه‌ای که سخن می‌گفت، نائل آیی...! میان ما و او، هیچ علتِ دشمنی و خصومتی آشکار وجود نداشته است، پس چرا خواهان بدی کردن به من بود، یا سعی در آزدن من داشت؟! آیا هرگز نمی‌بایست از کنار تو دور می‌شدم؟! آیا بهتر بود همواره در همین جا رشد می‌کردم، و همچون پهلویی بی‌جان بودم؟! حال، با فرض بر آن که من چنین بودم، چرا تویی که رئیس و رهنما هستی، مرا در آن حال که به سوی چنان خطری

۹۵۵ پیش می‌رفتم، مطلقاً منع نکردی تا از کنارت دور نشوم، آن‌گونه که تو خود نیز متذکر شدی؟! اما آن هنگام به سرعت متقاعد شدی، و کوشش زیادی نکردی تا منصرفم سازی! حتی به من اجازه دادی، و مرا تأیید کردی، و با رضایتمندی و توافق، مرا به دورتر از خود فرستادی! چنانچه محکم و قاطعانه در مخالفتت پایبند می‌ماندی، نه هرگز پا فراتر از حدّ می‌نهادم، و نه تو در کنارم گنجهار می‌شدی!»

۹۶۰ آدم که برای نخستین بار خشمگین می‌شد، پاسخش داد: «چنین است عشق تو؟! آیا این است پاداش من، ای حوای ناسپاس و حق‌ناشناس؟! پاداش منی که عشق خود را نسبت به تو - زمانی کز دست رفته بودی - تغییرناپذیر و پای بر جا اعلام کردم، و هنوز خود در این وضعیت به سر نمی‌بردم؟! منی که می‌توانستم به زندگی ادامه دهم، و ز سعادتی جاودانه بهره‌مند گردم، لیکن داوطلبانه و بنا به میل خود، مرگ را در کنار تو ترجیح دادم؟! و حال مرا سرزنش می‌کنی ازین که دلیل اصلی نافرمانی تو به شمار می‌روم؟! آیا به نظرت می‌رسد که با تحکّم و قاطعیت لازم با تو برخورد نکردم...؟! آخر چه کاری بیش‌تر، می‌توانستم به انجام رسانم؟!... هشدارت دادم، سرزنشت کردم،

بند ۱۱۸۹ - ۱۱۷۲

بروز خطر را برایت پیش‌بینی نمودم، و ز دشمنی که در نقطه‌ای در کمین تو نشسته بود، سخن گفتم! فراتر ازین، دیگر هیچ نیرویی باقی نمی‌ماند مگر اعمال قدرت و زور، حال آن ۹۷۰ که هرگز زورمندی علیه اراده‌ای آزاد، کارساز نیست! اما اعتمادی که نسبت به خود داشتی، تو را از خود بیخود ساخت، بس که اطمینان داشتی که با هیچ خطری مواجه نخواهی شد، و موضوعی برای آزمونی افتخارآمیز خواهی یافت! شاید من نیز مرتکب اشتباه شدم ازین که به طرزی افراط‌آمیز، به تحسین و تجلیل از چیزی که به نظرم در وجود تو، تا این حد کامل می‌رسید پرداختم، گونه‌ای که می‌پنداشتم که هرگز هیچ بدی، ۹۷۵ نخواهد توانست علیه تو دست به شرارت زند! اما اینک اشتباهی را که به جرم مبدل گشته است، و نیز تو را که متهم‌کننده من گشته‌ای، نفرین می‌کنم!

آری، همواره برای آن کس که بیش از اندازه، به لیاقت و قابلیت زن اعتماد کند، و یا به او اجازه دهد تا بتا به میل و اراده‌ی وی به پیش رانده شود، چنین فرجامی پیش آید! هرگز زن در هنگام ناراحتی، هیچ محدودیتی را پذیرا نخواهد شد! و آن‌گاه که به حال خود رها ۹۸۰ می‌گردد، چنانچه برایش شری از ره رسد، نخست اغماض و بردباری ملایم مرد را متهم خواهد ساخت! «

بدینسان آدم و حوا در اتهامی متقابل، آن ساعات نامیمون را سپری کردند... اما از آنجا که هیچ یک، به متهم ساختن خود گردن نمی‌نهاد، بدانسان نیز به نظر نمی‌رسید پایانی برای آن نزاع بیهوده باشد...









توضیحاتی کوتاه درباره برخی نکات دشوار:

 **سطر ۱۴ - ۱ - از گفت و گوی خدا یا فرشته، دیگر اثری نخواهد ماند:** خواهشمند است به بخش پنجم «بهشت گمشده» مراجعه فرمایید. در واقع، مبحث دیدار از انسان به وسیله فرشته الهی یکی از نکات شیرین و زیبایی موجود در کتب آسمانی است.^۱

 **سطر ۲ - صیمانه و صبورانه:** در اینجا رافائیل، سعی دارد لطف و عنایت بزرگی به آدم کند و با او در خوردن غذا، سهیم و همسفره شود.

 **سطر ۱۵ - ۱۰ - آیا درباره مبحث خشم و غضب، نظر میلتنون به خشم آشیل در کتاب «ایلیاد» هُمر بوده است؟ یا نکند از کتاب «اِنئید» و خشم تورنوس سخن به میان آمده است؟ به همان نسبت، خشم و ناراحتی نپتون، خواننده را به یاد کتاب «اُدیسه» هُمر می‌اندازد و خشم ژوئن هم موجب می‌شود انسان دوباره به یاد «اِنئید» بیفتد. البته جای تردید نیست که آن «مرد یونانی»، کسی مگر اولیس نیست به همان نسبت، سیتزه، کسی مگر ونوس نیست، و پسر سیتزه هم، إنه می‌باشد. به هر حال، در اینجا می‌توان از چند شخصیت باستانی معروف سخن گفت: از هکتور که به عنوان دشمن آشیل به شمار می‌رفت، از لاونیا^۲ که بنا به میثاقی قدیمی، ناگزیر بود با تورنوس پیوند زناشویی ببندد، حال آن که پدرش راضی شده بود او را به همسری إنه درآورد، از نپتون به دلیل حسادتی که نسبت به**

اولیس در دل احساس می‌کرد، و بالاخره از ژوئن که با این دشمنی خصومت‌آمیز داشت. به هر حال، میلتن در اینجا سعی دارد بگوید که سفر دشوار آدم به زمین، مستلزم داشتن شجاعتی به مراتب بیشتر از شهامت و بیباکی اولیس و یا این بوده است.

 سطر ۱۵ - ۱۴ - از بانوی فرمانروای آسمانی خود: بار دیگر، کنایه از اورانی است

(به بخش هفتم «بهشت گمشده» مراجعه فرمایید.)

 سطر ۲۰ - ۱۹ - خواهشمند است به بخش سوم «بهشت گمشده» مراجعه فرمایید.

 سطر ۲۲ - ۲۱ - طبیعت هرگز مرا برای نقل کردن نبردها و پیکارهایی، چون موجودی

کوشا و ساعی نیافریده است: کریستوفر هیل^۱ در کتاب «میلتن» خود در این باره می‌نویسد: «شک نیست که میلتن در هنگام آفرینش «بهشت گمشده» بیشتر سعی داشته است داستانی مانند افسانه‌های حماسی آرتور شاه بیافریند، به گونه‌ای که ملت انگلستان را به داشتن احساس شکوه و افتخاری مهیج ترغیب کند...»

 سطر ۲۵ - شهادت قهرمانانه‌ای: ژک بلوندیل^۲ می‌نویسد: «در سرود نهم، شیطان و

همدستانش مطیع حماسه‌سازی کلاسیک میلتن می‌شوند...»

 سطر ۲۶ - ۲۳ - میلتن در اینجا، از داستان‌های عاشقانه قرون وسطایی سخن

می‌گوید. کتاب‌هایی همچون «مرگ آرتور» اثر مائری^۳، یا داستان‌های حماسی باشکوه دوران رنسانس مانند آثاری که اسپنسر و تاسو به رشته تحریر در آورده بودند.

 سطر ۳۱ - مستخدمانی خانگی: این مستخدمان که میلتن به عنوان

SENECHALS از آنها نام می‌برد، مسئول ترتیب دادن و تدارک اجرای ضیافت‌های درباری در کاخ‌های سلطنتی بودند، و تنی دیگر از مستخدمان هم وظیفه داشتند که میهمانان را به سوی صندلی‌هایشان راهنمایی کنند. برخی نیز به عنوان پیشمرگان انجام وظیفه می‌کردند و از شراب و غذاهای روی میز، پیش از اربابانشان می‌خوردند تا مبادا آلوده به سم شده باشند.

۱- CHRISTOPHER HILL لازم به ذکر است که نقدی بسیار ارزشمند و شایسته از این میلتن‌شناس، در کتاب حاضر در

بخش نقد و تفیرات نویسندگان به خواننده محترم تقدیم شده است. م.

۲- MALORY-۳

۳- JACQUES BLONDEL

سطر ۳۹ - ۳۵ - میلتون از خود سؤال می‌کند: ۱ - آیا جامعه به راستی علاقه خود را نسبت به قهرمان‌پروری و سلحشوری‌های مذهبی (در آیین مسیحیت) یا منظومه‌های حماسی از دست داده است ۲ - یا نکند آب و هوای انگلستان برای پدید آوردن اندیشه‌های خردمندانه و نبوغ‌آمیز مناسب نیست، ۳ - و سرانجام نکند خود او برای انجام دادن چنین کار خطیری، نامناسب و بسیار سالخورده باشد؟ ...

سطر ۴۶ - **شبان به پرواز در آمد:** به بخش نخست (باب ۷) سفر «ایوب» (عهد عتیق) مراجعه فرمایید: «خداوند از شیطان پرسید: «کجا بودی؟» شیطان پاسخ داد: «دور زمین می‌گشتم، و در آن سیر می‌کردم.»

سطر ۵۲ - **هر یک از نصف‌النهارها:** از دو دایره بزرگ جغرافی که با زاویه‌ای مستقیم قادرند در قطب‌ها با یکدیگر برخورد نمایند، یکی از نقطه اعتدالین و دیگری از نقطه انقلاب می‌گذرد. به همین دلیل نامشان این‌گونه است: کولور اعتدالین، و کولور نقطه انقلاب، زیرا می‌توانند این چهار تقسیم‌بندی بزرگ را به انجام رسانند و در نتیجه، چهار فصل سال را تعیین و مشخص می‌کنند. بنابراین، کولور نقطه اعتدالین، خطی آسمانی است که از قطب‌ها می‌گذرد و به دو نقطه اعتدالین مسیر خورشیدی می‌پیوندد، که یکی در برج فلکی حَمَل، و دیگری در برج فلکی میزان قرار دارد: نقطه‌ای که در بخش سوم «بهشت گمشده» دقیقاً با آن مواجه می‌شویم ... پیش از سقوط، (زیرا مسئولیت و علت اصلی متمایل شدن محور زمین، همواره بر اساس سنت، به ارتکاب گناه اولیه اطلاق می‌شود) خط اعتدالین، همان دایره‌ای به شمار می‌رفته است که خورشید به دور زمین (بر اساس سیستم نجومی پتولمه) می‌پیموده، و مسیرش با مسیر خط استوا، برخورد داشته است. بدینسان زمین در نوعی اعتدال همیشگی شب و روز به سر می‌برده است. استاد آندره پزار^۱ در توضیحات خود در «کمدی الهی» می‌نویسد: «در نقطه اعتدالین، قدرت و تأثیرات خورشید بیش از هر زمان دیگری مشاهده می‌شود، زیرا انسان قادر است به عین، عدالت الهی را مشاهده کند: برابری

۱ - ANDRE PEZARD در ترجمه کتاب «کمدی الهی» اثر دانته که از سوی همین مؤسسه چاپ شده است، توضیحات کاملی به همراه مقدمه‌ای مفصل، از این استاد بزرگ، و این دانته‌شناس معروف به خوانندگان فرهیخته ارائه شده است. م.

روزها و شبها برای مردم همه کشورهای دنیا در همه نقاط عالم، حتی در نقاطی که هیچ انسانی در آنها ساکن نیست؛ و نیز فصلی بسیار معتدل و خوشایند...» بنابراین، آیا می‌توان از خود سؤال کرد که شیطان با انجام دادن دایره‌هایی عمودی و قائمه، کره زمین را در می‌نوردیده است؟ این کار عجیب و توضیح‌ناپذیر چیست؟ آیا قصد داشته است تعادل و توازن کیهکسانی را از بین ببرد و نابود سازد؟ برای محققان دقیقی همچون جی. کری^۱ و ای. فولر^۲، حرکات شیطان انسان را به یاد برخی تصاویر و تندیس‌پردازی مذهبی می‌اندازند: (تصاویری مانند مار دوزخی، به دور کره زمین می‌پیچد در حالی که حضرت مریم باکره، او را در زیر گام‌های خود، پایمال می‌فرماید...) به هر حال، میلتن به شدت مایل بود شیطان را به گونه‌ای نمایان سازد که گویی زمین را میان خود و خورشید نگاه داشته است، و این کار را با دنبال کردن خط استوا به مدت سه روز و سپس به مدت چهار روز به انجام رساند تا بر اساس این پروازهای زمانبندی‌شده، بتواند به همان تأثیر مورد نظر خود دست یابد.

 **سطر ۶۱ - پل اگسن:** اشاره به دریای سیاه است. به همان نسبت، «پالوس متوتید» همان دریای اُرُف^۳ در روسیه است. رود «اُبی» هم در سبیری واقع است که در نهایت به دریای شمال جاری می‌شود. «اُزنت» هم نام رودی در شمال سوریه می‌باشد. به همان اندازه، تنگه «دارین» همان تنگه پاناما است. در این قسمت از داستان، مسیری که شیطان پیموده است، به وسیله توضیحاتی جغرافیایی ارائه می‌شود، و توضیحات نجومی پایان می‌گیرد.

 **سطر ۷۲ - در وجود مار حيله گر:** قدیس سن توگوستن در کتاب خود «شهر خدایی» (بخش چهاردهم) می‌نویسد: «لوسیفر (شیطان)، پس از آن که با شدت تمام کوشید مکرهای فریبنده خود را در ذهن بشر وارد سازد، زیرا از زمانی که از آسمان سقوط کرده بود، به وفاداری و اخلاص و ارادتی که بشر نسبت به خدای خود احساس می‌کرد عمیقاً حسادت می‌ورزید؛ سرانجام ماری را به عنوان سخنگوی مکار خود برگزید تا در بهشت زمینی به انجام

وظیفه خود بپردازد... این حیوان برای انجام دادن این کار بسیار مناسب می‌نمود، زیرا مار، خزنده‌ای است که بر روی زمین می‌لغزد و می‌تواند با پیچ و تاب دادن بدن دراز خود، از هر مسیری بگذرد و به مقصد نهایی خود برسد...»

سطر ۸۷ - ۸۴ - در این رابطه، شیطان به حوّا (در بخش چهارم) و به آدم (در بخش هشتم) ملحق می‌شود.

سطر ۹۱ - یعنی به صورت تدریجی و آرام‌آرام. فولر این مراحل تدریجی را به ترتیب بر می‌شمارد: گیاهان (رشد)، حیوانات (حواس) و سرانجام ارواح عاقل یا باشعور (منطق).
سطر ۹۸ - ۹۷ - رنج و درد درونی شیطان، با لذت بیرونی او همواره در تضاد است.

سطر ۹۹ - در اینجا کنایه از زهر و هر چیزی است که موجب خرابی و انهدام و بدبختی و فاجعه و بلا می‌شود.

سطر ۱۱۶ - ۱۱۵ - او نیز برای انتقامجویی و ترمیم و کاهش شمار پرستش‌کنندگان خویش: به بخش هفتم «بهشت گمشده» مراجعه فرمایید.

سطر ۱۲۳ - ۱۲۲ - او بال‌های فرشتگان را به خدمت بشر در آورده: اشاره به بخش صد و چهارم (باب ۴) سفر «مزامیر» (عهد عتیق) است: «بادها فرمانبران تو هستند، و شعله‌های آتش خدمتگزاران تو...»

سطر ۱۲۸ - ۱۲۷ - در هر بیشه و درختستانی: اقتباس از بخش دوم کتاب «انئید»: «ناگهان در میان بیشه‌های انبوه، مردی با تمام سنگینی خود، ماری را که حضورش در آن مکان غیرمنتظره می‌نمود، پامال کرد...»

سطر ۱۵۸ - ۱۵۷ - اشاره به بخش هشتم (باب ۲۱) سفر «پیدایش» در عهد عتیق است: «خداوند از این عمل نوح خشنود گردید و با خود گفت: «من بار دیگر زمین را به خاطر انسان که دلش از کودکی به طرف گناه متمایل است، لعنت نخواهم کرد، و این چنین تمام موجودات زنده را از بین نخواهم برد.»

سطر ۱۶۱ - ۱۶۰ - بوش معتقد است که این قسمت به معنای لذت بردن از هوای

صبحگاهی است، اما این جمله همزمان به معنای نخستین ساعت از روز، و زمان مشخص و در نظر گرفته شده برای دعا‌های صبحگاهی است.

 **سطر ۱۷۹ - گل‌سرخ‌ها و مورد سبز:** این گل‌ها، بنا بر سنت دیرینه به ونوس تعلق دارند.

 **سطر ۲۰۷ - تنهایی بهترین مصاحب است:** اشاره به نوشته‌های سیسِرُن^۱ درباره تنهایی و انزوا است.

 **سطر ۲۲۶ - آرامش جندی:** میلتن در اینجا از واژه یونانی *AUSTEROS* به معنای آن چه می‌تواند زبان را خشک و زبر و خشن سازد، استفاده کرده است.

 **سطر ۲۴۷ - ۲۴۴:** یعنی کسی که سعی داشته است شخصی را وسوسه کند، و در هنگام مشاهده عدم موفقیت خود، با اعلام این که شخص وسوسه شده ممکن بوده است اسیر وسوسه شود، او را سرافکننده و بی‌آبرو می‌سازد.

 **سطر ۲۵۸ - تأثیر نگاه‌ها:** در واقع ایجاد «تأثیر»، جزو یکی از عملیات ستارگان است. سیدنی^۲ شاعر معروف انگلیسی می‌نویسد: «منی که مسیر آینده‌ام را تنها با نگرستن به آن دو ستاره‌ای که بر چهره استلای^۳ نازنینم قرار دارند، پیشگویی می‌کنم...» به همان نسبت، در دوران رُنسانس اسپنسر معتقد بود که عشق می‌تواند فرد عاشق را به سوی نیکی و درستی هدایت کند: «چنین است قدرت عمیق این احساس شیرین!... به گونه‌ای که می‌تواند هر پستی و فساد را از وجود انسان بزداید!» (اقتباس از «سرودی به عشق»).

 **سطر ۲۷۳ - بدی هرگز پیش‌تر از گناه از راه نمی‌رسد:** آرمان هیمی^۴ در کتابی که درباره میلتن نوشته است، می‌گوید: «حوا به هیچ‌وجه حاضر نیست آسیب‌پذیری خود را که با روح و جان و وجدان وی در ارتباط است، بپذیرد. وجدانی که حتی علی‌رغم تلاش‌های حوا برای نادیده گرفتن این حقیقت انکارناپذیر، به خوبی آگاه است که درباره پاکی و قداست ذات الهی، کاملاً گناهکار است... او هیچ اهمیتی به نگرانی‌های عمیق و مضطربانه پَسکَل

(فیلسوف معروف فرانسوی) نمی‌دهد، و به همان اندازه، توجهی هم به سختگیری‌های شدید کالوین ابراز نمی‌دارد. او مظهر آزادی محض است! به همان نسبت، هنگامی که با حالتی مبارزه‌طلبانه به صحبت درباره نیکی و درست‌کرداری و ایمان و عشق می‌پردازد، انسان بی‌اراده به یاد نوشته‌های دیگر میلتون در کتاب «آثروپاژیت» می‌افتد. جایی که میلتون گفته است: «کسی که بتواند فساد و گناه را در نظر تصوّر کند و به آن عمیقاً بیندیشد، و از همه دام‌ها و ترفندها و لذت‌های زودگذر و فریبنده آن باخبر باشد، اما بتواند از نزدیک شدن به آنها اجتناب کند، دیدگاهی روشن و واضح دارد و می‌تواند آن چه را که بهتر است، برگزیند. بنابراین چنین شخصی، یک مسیحی واقعی و متعهد است! من هرگز نمی‌توانم از پرهیزگاری فرار و محبوس‌شده‌ای که هیچ حرکتی ندارد و گویی زمینی خشک و بدون ورزش هیچ بادی است، و هرگز از داخل روح بیرون نمی‌شتابد، به تعریف زبان بگشایم...!»

سطر ۳۱۹ - ۳۱۱ - جی. کری و ای. فولر می‌نویسند: «شاید آدم در برابر حوّا، با نوعی سردرگمی مواجه می‌شود. او مشاهده می‌کند که رها ساختن حوّا، تا چه اندازه می‌تواند خطرناک باشد... اما به همان نسبت، چنانچه حوّا را به اطاعت از دستورش وادار سازد، به این معنا است که آزادی همسرش را از وی ستانده است...»

سطر ۳۲۹ - اُرِقاد: نام پری‌ای کوهستانی است. «دریاد» هم نام پری جنگلی است. «اله دِلُس» کسی مگر دیان (یا همان دِلِیا^۲) نیست که الهه جنگل‌های انبوه و پر درخت است. او همواره عادت داشت با گروهی از پریان جنگلی به شکار بپردازد.

سطر ۳۳۶ - ۳۳۲ - هنری اوّلیه و بی‌آلایش از آتش، بدانشا شکل بخشیده بود: کنایه از سرقت آتش به وسیله پُرُمِته است که میلتون سعی دارد خاطره او را در ذهن خواننده‌اش زنده سازد، زیرا بر اساس افسانه، درست پس از سرقت پُرُمِته، شرارت و بدی به دنیا قدم نهاد. در بهشتی که آدم و حوّا با حالتی روستایی و ساده می‌زیستند، هرگز هیچ نیازی به شمشیر، بیل یا وسایل دیگر نبود؛ در نتیجه، نیازی به فلزات یا آتش نیز مشاهده نشده بود.

 **سطر ۳۳۶ - ۳۳۳ - پالسی:** نام الهه‌ای است که از گلهٔ چهارپایان محافظت می‌کرد (به کتاب‌های اُوید مراجعه فرمایید). «پُن» نام پری زیبایی است که در اساطیر رومی مراقب میوه‌های روی زمین و همسر ورتوم^۱ بود؛ او به عنوان الههٔ باغبانی شهرت داشت و پیش از آن که پُن حاضر شود با ورتوم ازدواج کند، عاشق دلخسته از راه‌ها و شیوه‌های بسیار جالبی برای جلب توجه آن پری زیبا استفاده کرده بود (به کتاب «دگردیسی‌ها»ی اُوید مراجعه فرمایید).

 **سطر ۳۵۱ - چمن‌پیرایی‌شان:** یعنی همان چیزهایی که آنها برای لذت خود کاشته و پرورش داده بودند.

 **سطر ۳۶۲ - ساقهٔ شمشادپنج:** یعنی در آن لحظه، حوا کوچک‌ترین توجهی به محیط اطراف خود نداشت.

 **سطر ۳۷۰ - زیباتر از باغ‌های معروف و افسانه‌ای آدنیس:** به کتاب «دگردیسی‌ها»ی اُوید مراجعه فرمایید. به همان اندازه به کتاب «ملکهٔ پریان» اثر اسپنسر و نیز «ونوس و آدنیس» اثر شکسپیر. در واقع آفردیت برای ابراز احترام و علاقهٔ خود به دوست گرانقدرش، مراسم تشییع خاصی را بنا نهاد که زنان سریانی هر سال با آغاز شدن فصل بهار، آن را انجام می‌دادند. در داخل گلدان‌ها و صندوق‌های بزرگ، بذرهایی را می‌کاشتند که با آبی گرم آبیاری می‌کردند تا بذرها زودتر رشد نمایند. سپس نام این گیاهان را «باغ‌های آدنیس» می‌نهادند. گیاهانی که بدین شکل، از داخل خاک سر بیرون آورده بودند، به سرعت پس از چند ساعت از بین می‌رفتند و حکایت از مرگ نابهنگام و سرنوشت غم‌انگیز آدنیس داشتند... بر اساس افسانه، باغ‌های آدنیس پوشیده از گل‌های رنگارنگ و بسیار معطر بود که به سرعت پژمرده می‌شدند. دوشیزگانی خو برو که به پرستش او مشغول بودند، همواره دسته‌گل‌ها را به نشانهٔ یادبود، در کنار تصاویری از مرد جوانی ناکام‌مانده، قرار می‌دادند.

 **سطر ۳۷۱ - آلسینوس:** در بخش هفتم کتاب «آدیسه» اثر هُمر آمده است: «در بیرون از سرای و نزدیک در، باغ بزرگی به پهنای چهار جریب بود؛ دیواری در درازا و پهنا

گرداگرد آن را فرا گرفته بود. در آنجا درختان بزرگ پرگل، که به فراوانی روییده بودند کاشته بودند...»^۱

سطر ۳۷۲ - باغ غیر روحانی: اشاره به بخش هشتم (باب ۱۱) سفر دوم «تواریخ» (عهد عتیق) است: «سلیمان زن خود را که دختر فرعون بود، از شهر داود به قصر تازه‌ای که برایش ساخته بود، آورد. او نمی‌خواست زنش در کاخ سلطنتی داود زندگی کند، زیرا می‌گفت: «هر جا که صندوق عهد خداوند به آن داخل شده باشد، مکان مقدسی است...» به همان اندازه، در «غزل غزلها» سخن از سلیمان و همسرش است.

سطر ۳۹۶ - مصائب ورنج‌های خود: یعنی در این لحظه، همه افکار شرارت‌آمیز و خبیث خود را از وجود خویش بیرون ریخت.

سطر ۴۱۷ - بلکه کمر خود را راست نگاه می‌داشت: لطفاً به بخش دوم کتاب «انئید» و بخش سوم «دگردیسی‌ها» ی‌اُوید مراجعه فرماید.

سطر ۴۲۳ - گدموس: به بخش چهارم کتاب «دگردیسی‌ها» ی‌اُوید مراجعه فرماید. او بنیانگذار شهر تب بود و تصوّر می‌کرد به دلیل کشتن ماری، طلسم شده است. از این رو، خواست تا به ماری تغییر شکل یابد. سپس همسرش هرمیون^۲ همان درخواست را کرد، و آرزویش اجابت گشت. اسکولپ^۳ که خدای شفادهی بود، از منطقهٔ اپیدروس^۴ واقع در یونان به رُم آورده شد، در حالی که به شکل ماری نمایان می‌شد، و توانست آن شهر را از شر بیماری مرگبار طاعون‌رهای بخشد. ژوپیتری که در لیبی به عنوان اَمُن^۵ معروف بود، عاشق اَلَمپاس^۶ (مادر اسکندر کبیر) شد، و ابراز علاقهٔ خود را در زمانی که به شکل ماری در آمده بود، به آن بانو ابراز کرد.

سطر ۴۲۵ - ۴۲۴ - خدای اپیدر: او کسی مگر اسکولپ^۷ نیست. در بخش شانزدهم «دگردیسی‌ها» ی‌اُوید آمده است: «تازه کارشان را به پایان رسانده بودند که خدا، در

۱- این قسمت، از ترجمهٔ شادروان استاد سعید نفیسی است. م.

۲- AESCULAPIUS

۳- HERMIONE

۴- AMMON

۵- EPIDAUROS

۶- ESCULAPE

۷- OLYMPIAS

شکل ماری طلایی رنگ، نزدیک شدن خود را با صدای زبانش اعلام کرد...» «اُمپِیاس»^۱ نام مادر اسکندر کبیر بود. بر اساس افسانه، اسکندر پسر «ژوپِتر اُمِن» بود که خود را در قالب ماری وسوسه‌انگیز، به اُمپِیاس نزدیک ساخته بود. با کمک همین «دگرذیسی»، ژوپِتر کاپِیْتُن^۲ هم به عنوان پدرِ حقیقی سیپِیون^۳ نامدار که به «آفریقای» معروف بود، محسوب می‌شد.

 **سطر ۴۳۷ - ندای سیرسه:** اشاره به بخش دهم کتاب «اُدیسه» اثر هُمر است: «آنها آوازخوانی زیبای سیرسه را با صدای دل‌انگیزش می‌شنیدند...» سیرسه در داستان، انسان‌ها را طلسم می‌کرد و به حیوان مبدل می‌ساخت. در حالی که در اینجا، حوّا در برابر وسوسه‌گری که خود، به شکل حیوانی ظاهر شده است، تسلیم می‌گردد.

 **سطر ۴۸۴ - از بوی خوش رازیانه شیرین:** بر اساس نوشته‌های باستانی، شبدر به مارها کمک می‌کند که پوست خود را عوض کنند، و قوّه بینایی آنها را تقویت می‌نماید. از سوی دیگر، برخی نیز بر این عقیده‌اند که مار همواره عادت دارد شیر گوسفندان را بمکد.

 **سطر ۵۱۹ - ۵۱۷ -** یعنی تعداد انسان‌ها، آن چنان افزایش یابد که با آن چه نعمت و برکات الهی در بهشت موجود است، برابری پیدا کند.

 **سطر ۵۳۲ - ۵۳۱ -** کنایه از حیرت و شگفتی جوّا است.

 **سطر ۵۴۰ -** یعنی بگذار آن باور در وجودت همچنان باقی بماند.

 **سطر ۵۴۲ -** این تنها فرمان الهی بود. در نوشته‌های عبری، BATH KOL (یا «دختر صدا») به معنای ندای آسمانی است.

 **سطر ۵۴۳ - ۵۴۲ -** اشاره به بخش دوم (باب ۱۴) کتاب «رومیان» است: «خدا شخص گناهکار را، هر که باشد، مجازات خواهد فرمود. به عنوان مثال، مردم وحشی و از همه جا بی‌خبر که در جنگل‌ها زندگی می‌کنند، اگر مرتکب گناه شوند، خدا مجازاتشان خواهد فرمود، چون ایشان با این که هیچ گاه کتاب آسمانی و احکام نوشته شده

خدا را نخوانده‌اند، اما در عمق وجدانشان، خوب را از بد تشخیص می‌دهند. »

سطر ۵۴۵ - هدف اولیهٔ شیطان عوض شده، زیرا بحث او دستخوش تغییر گشته است؛ اینک با موضوع بحثی با ماهیتی فلسفی، مذهبی و سیاسی روبه‌رو است، و سخنانی که باید ایراد کند، درست مانند سخنان سخنرانی بزرگ و باستانی است که سعی دارد شنوندگان خود را برای پیگیری بهترین راه ممکن، پند و اندرز دهد. در این نقش تازه، او سعی دارد بشر را تشویق کند از حق خود برای « دانستن » سوءاستفاده نماید و آزادی انتخاب خود را در مسیری منحرف و غلط اعمال کند...

سطر ۵۵۷ - ۵۵۶ - میلتون با لحنی طنزآلود سعی دارد خواننده را وادار سازد که به حرکت مارگونهٔ شیطان توجه ابراز کند؛ اما نخستین حسی که با خواندن این جمله به خواننده لقاء می‌شود، نوعی حرکت رفت و برگشت عجیب و اهتزازآمیز است که از لرزش و عدم ثبات ذهنی شخص گوینده داد سخن می‌دهد...

سطر ۵۶۰ - ۵۵۱ - شاید میلتون با یادآوری این واقعیت که سخنوران بزرگ دوران باستان، همواره به عنوان بازیگرانی بسیار ماهر بودند، به گونه‌ای که می‌توانستند تنها با کمک گرفته از هنر پانتومیم، مطالب خود را به سمع و نظر شنوندگان خود برسانند، این جمله را نوشته باشد. شاید شیطان ساکت و خاموش را به عنوان یکی از همین سخنوران هنرمندی که با حرکات دست و سر و چهره، مقصود خود را به مخاطبان خود می‌فهماندند، معرفی کرده است.

سطر ۵۶۴ - آه! ای گیاه مقدس: این خطابه، که از سوی وسوسه‌گر بزرگ بیان می‌شود، انسان را به یاد خطابه‌ای که شاعر برای اورانی (در آغاز بخش هفتم کتاب) بیان کرده است می‌اندازد.

سطر ۵۹۵ - ۵۹۴ - بدینسان شاید به راستی بمیرید: این جملات، به سخنانی شباهت دارد که خدای متعال در سفر « پیدایش » (عهد عتیق) بیان فرموده است. همین‌طور هم شبیه جملات قدیس سن‌پل در بخش سوم (باب ۱۰-۹) خطبهٔ معروفش به کولسیان^۱،

۱- « به یکدیگر دروغ نگوئید، زیرا آن طبیعت کهنه و فاسد شما که دروغ می‌گفت، دیگر مرده و از بین رفته است. و اکنون زندگی

و در بخش پانزدهم (باب ۵۳) نخستین خطبه‌اش به قرتیان بیان کرد.^۱

سطر ۶۰۲ - ۵۹۷ - نخست خدایان موجودیت یافتند: در این جا، شیطان سعی

می‌کند پیدایش و آفرینش خود و سایر فرشتگان را زیر سؤال بگیرد و ظاهراً معتقد است که همه چیز از طبیعت نشأت گرفته است! او با لحنی نیش‌دار با عبدیل وارد صحبت می‌شود و در بخش پنجم کتاب به گونه‌ای سخن می‌گوید که انگار فرشتگان و بویژه خود او، به طور طبیعی به وجود آمده‌اند. بنابراین عدم پذیرش شیطان در برابر این حقیقت انکارناپذیر که مخلوق خدا محسوب نمی‌شود، وی را در برابر فرایافت مرسوم، در تضاد و ناهماهنگی عمیق قرار می‌دهد.

سطر ۶۰۹ - ۶۰۸ - اما مگر ممکن است حسادت در قلب‌های آسمانی سکنی گزیده

باشد: اشاره به بخش نخست (بند ۱۱) کتاب «إِنْتِید» است: «آیا در وجود ارواح الهی، این مقدار خشم هست؟...»

سطر ۶۴۷ - ۶۴۴ - اشاره به بخش چهارم کتاب «إِنْتِید» است.

سطر ۷۱۰ - ۷۰۶ - یعنی پوزش و درخواست عفو، همچون مقدمه‌ای برای آغاز

کردن توضیحات بعدی از راه رسید، درست آن‌گونه که در نمایشنامه‌ها این‌گونه است، و دفاعیه‌ای که حوّا ابراز کرد، به عنوان سخنرانی مهمی تلقی می‌شد که قصد داشت در جهت دفاع از خود با شاخ و برگ فراوان و با ظاهری بسیار زیبا به آدم عرضه نماید. در واقع، او از واژگانی بسیار ملایم و آرامش‌بخش که صرفاً در جهت پیشبرد اهداف باطنی‌اش می‌باشد، استفاده می‌کند.

سطر ۷۵۴ - تو گوشتی از گوشت من: به بخش دوم (باب ۲۴-۲۳) سفر

«پیدایش» مراجعه فرمایید.^۲

(از صفحه پیش :) کاملاً تازه‌ای را در پیش گرفته‌اید، که طی آن، در شناخت راستی ترقی می‌کنید و می‌کوشید هر روز بیشتر شبیه مسیح، خالق این زندگی تازه شوید... م.

۱- «زیرا بدن خاکی ما، که فانی و از بین‌رفتنی است، باید به بدن آسمانی تبدیل شود، بدنی که هرگز نابود نخواهد شد و همیشه زنده خواهد ماند... م.

۲- «آدم گفت: «این است استخوانی از استخوان‌هایم، و گوشتی از گوشتم. نام او نسا باشد، چون از انسان گرفته شد. به این سبب است که مرد از پدر و مادر خود جدا می‌شود و به همسر خود می‌پیوندد، و از آن پس، آن دو یکی می‌شوند... م.

 **سطر ۷۸۹ - ۷۸۸ -** به بخش هفتم « بهشت گمشده » دوباره مراجعه فرمایید . فرمان اولیه این بود که هرگز به آن میوه دست زده نشود (سفر پیدایش بخش سوم) . حال آن که آدم معتقد بود حتی نگاه کردن به آن میوه نیز سرشار از خطر است، چه رسد به آن که حوّا تمایلی به خوردن، آن در دل پیدا کرده بود، در حالی که ممنوعیت خوردن آن، از پیش اعلام شده بود تا آنها هرگز به آن درخت نزدیک نشوند .

 **سطر ۷۹۰ -** در اینجا، کنایه از رابطه زناشویی حوّا با آدم است، یعنی زوجی که از سرنوشتی مشترک برخوردار می گردند . در اینجا، خواننده بی اراده احساس می کند که آدم حتی نسبت به مرگ نیز احساس حسادت می کند، آن گونه که کمی پیش تر، حوّا از این بیم داشت که مبدا آدم حوّای دیگری برای خود بیابد، و حوّای نخستین را به دست فراموشی سپارد .

 **سطر ۷۹۷ - ۷۹۶ - عشقی افراطی:** میلتن در کتاب « در باب آیین مسیحیت » (جلد نخست بخش یازدهم) معتقد است که گناه اولیه، شامل دهها گناه کوچک و گوناگون بوده است .

 **سطر ۸۳۰ - ۸۲۸ - هرگز فریب نخورد، بلکه به طرزی جنون آمیز، با زیبایی و جذابیت زنانه مغلوب گشت:** اشاره به کتاب اول تیموتائوس (بخش دوم - باب ۱۴) است: « و این آدم نبود که فریب شیطان را خورد، بلکه حوّا فریب خورد و گناه کرد... » قدیس سن توگوستن در کتاب خود « شهر خدایی » (در بخش چهاردهم) گفته است: « ما هرگز نمی توانیم در این اندیشه باشیم که آدم فریب خورد، و بر این عقیده بود که سخن شیطان حقیقت محض است، و در نتیجه او از قانون الهی تجاوز کرد؛ اما این که او به دلیل رابطه نزدیک زناشویی، تسلیم نخستین زن شد، در این رابطه هیچ سخن تردیدآمیزی وجود ندارد؛ او همچون شوهری در برابر همسر خود، و به عنوان تنها موجود بشر در برابر تنها موجود بشری دیگری، سر تسلیم فرود آورد... »

 **سطر ۸۳۳ - ۸۳۲ - گناه مهلک اولیه:** میلتن در جلد اول (بخش یازدهم) کتاب « در باب آیین مسیحیت » خود می نویسد: « نخستین کسی که از واژه « گناه اولیه » سخن گفت، بر اساس سنت، کسی مگر قدیس سن توگوستن نیست . احتمالاً به این دلیل که در واژه

«اُولیه»، یعنی در هنگام خلقت آدم، از نخستین والدین ما به نسل‌های بعدی منتقل گشت. چنانچه معنای حقیقی همین توضیح باشد، بنابراین باید گفت که این واژه، بسیار محدود و نامناسب است! زیرا این قانون گناه، این اندیشه گراییدن به بدی، نه تنها به طور طبیعی به درون وجودمان تزریق نشده است، بلکه حتی پس از سقوط آدم نیز در وجودش باقی ماند، بنابراین به هیچ وجه نمی‌توان اذعان داشت که حقیقتاً «اُولیه» بوده است...»

 **سطر ۸۵۰ - ۸۴۷ - هرگز با «طعم» واقعی آشنا نگشته بودیم:** در اینجا آدم قصد دارد بگوید که بشر نه تنها قادر است از قدرت چشایی لذت ببرد، بلکه آن را در جهت دانستن و تشخیص دادن (استفاده از شعور) نیز به کار می‌برد.

 **سطر ۸۵۲ - ۸۵۰ -** اشاره به بخش سی و دوم (باب ۶) سفر «خروج» در عهد عتیق است: «روز بعد صبح زود، وقتی مردم برخاستند، پیش آن گوساله قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های مخصوص سلامتی تقدیم کردند. آن‌گاه نشسته، خوردند و نوشیدند و دست به کارهای شرم‌آور زدند...»

 **سطر ۸۶۲ - عشق خود و نیز بازی‌های عاشقانه خود:** اشاره به بخش هفتم سفر «امثال» (عهد عتیق) است.^۱

 **سطر ۸۷۷ - بدین شکل آن دانی نیرومند:** به بخش شانزدهم سفر «داوران» (عهد عتیق) و نیز کتاب دیگر میلتن «سامسن مبارز» مراجعه فرمایید. در این داستان، سامسن

(از قبیله دان) به دیلایلا (از قبیله فلسطینی‌ها که از دشمنان بنی‌اسرائیل به شمار می‌رفتند) اعتراف کرد که قدرت او در بلند بودن تارهای مویش نهفته است. بنابراین دیلایلا، در هنگامی که سامسن در خواب بود، موهای او را کوتاه کرد و او دیگر مانند هرکول، از قدرتی عظیم برخوردار نبود. به سفر «داوران» بخش شانزدهم مراجعه فرمایید.^۲

۱- در این بخش، سلیمان سعی می‌کند به پسر خود، نصایحی درباره پرهیز از زنان بدنام ارائه می‌کند و پسر خود را از دل سپردن به چنین زنان فریفته‌ای باز می‌دارد و به او و جوانان دیگر، هشدار می‌دهد. م.

۲- این قسمت چنین است: «سامسن گفت: «اگر هفت گیسوی مرا در تارهای دستگاه ناسجیات بیافی، مانند مردان دیگر، ناتوان خواهم شد است به صفحه مقابل توجه فرمایید.»

سطر ۸۹۵ - ۸۹۱ - به بخش هفتم « بهشت گمشده » مراجعه فرمایید : جایی که به آدم وعده داده می شود از لطف و رحمت و افتخار بزرگ برقراری ارتباط با آسمان بهره مند خواهد شد .

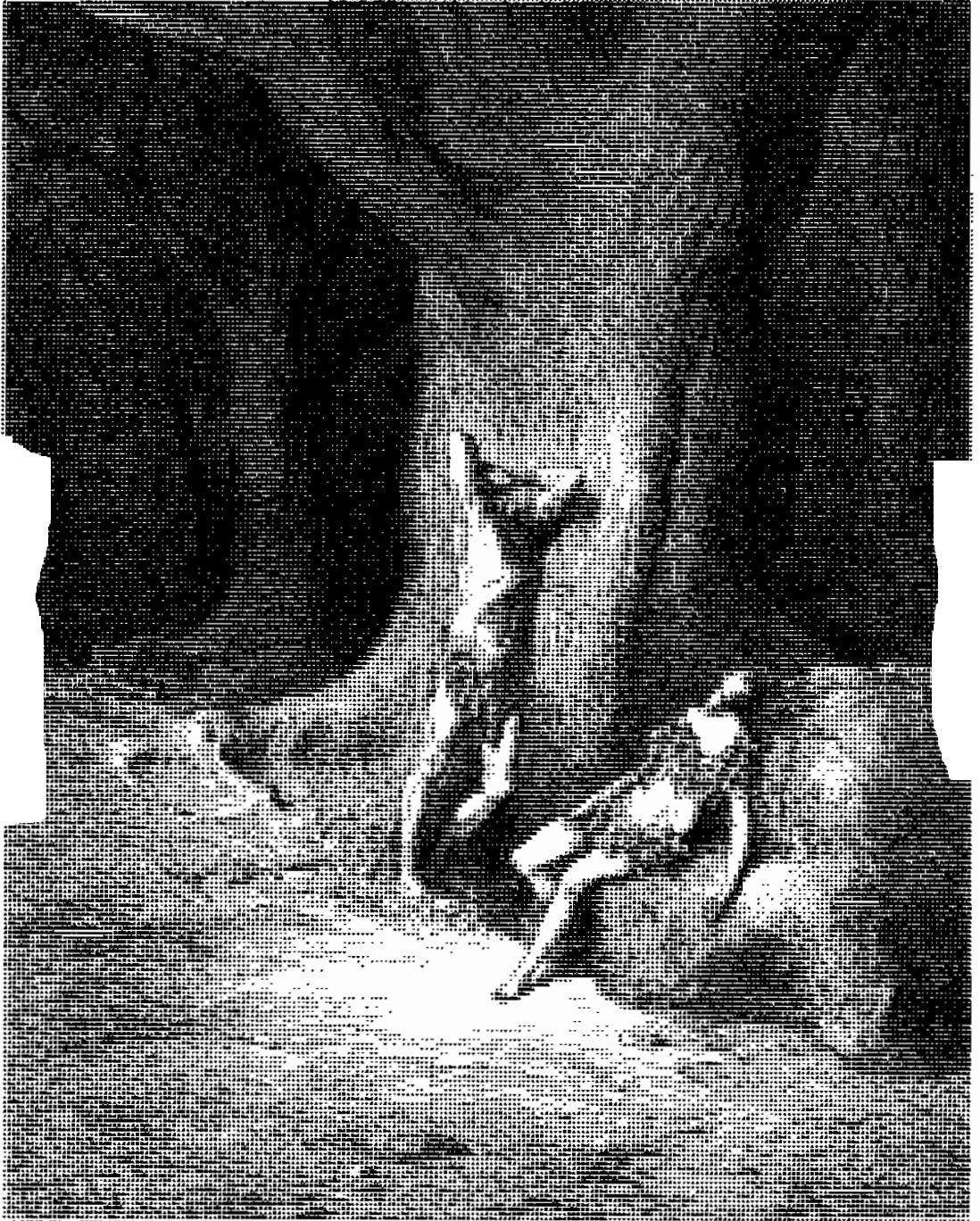
سطر ۹۰۱ - ۹۰۰ - ای درختان سرو، مرا در زیر شاخ و برگ های بی شمارتان بیوشانید: به بخش ششم (باب ۱۶) سفر « مکاشفه » (عهد جدید) مراجعه فرمایید: ایشان به کوه ها و صخره ها التماس کرده، می گفتند: «ای کوه ها و ای صخره ها! بر ما بیفتید و ما را از روی آن که بر تخت نشسته است و از خشم بره، پنهان کنید...»

سطر ۹۱۰ - ۹۰۹ - درخت انجیری که شاخ و برگ های زیاد و انبوهی داشت، از نوعی است که شاخه ها دوباره به سمت پایین می روند و به رویاندن مجدد خود می پردازند؛ این کار، درست مانند ارتکاب گناه است: پس از نخستین گناه، شخص خطاکار مجدداً به ارتکاب گناهان دیگر ادامه می دهد... لازم به توضیح است که توصیف دقیقی که میلتن از این درخت در نوشته خود ارائه می کند، با توضیحات درخت انجیر هندی در نوشته جرالده (۱۵۹۷ میلادی) مطابقت دارد، با این تفاوت که میلتن نمی دانسته است این درخت، دارای برگ هایی کوچک می باشد . مالابار و دکان هم در سرزمین هندوستان واقع شده اند .



(از صفحه پیش :) خواهم شد. « پس وقتی او در خواب بود، دلیله موهای او را در تارهای دستگاه نساجی بافت و آنها را با میخ دستگاه محکم کرد . سپس فریاد زد: «سامسن! فلسطینی ها آمدند!» او بیدار شد، و با یک حرکت سر، دستگاه را از جاکند! دلیله به او گفت: «چگونه می گویی مرا دوست داری حال آن که به من اعتماد نداری؟ سه مرتبه است که مرا دست انداختی، و به من نمی گویی راز قدرت در چیست؟» دلیله هر روز با اصرارهای خود سامسن را به ستوه می آورد، تا این که سرانجام راز قدرت خود را برای او فاش ساخت . سامسن به وی گفت: «موی سر من، هرگز تراشیده نشده است، چون از بدو تولد نذیره بوده و وقف خدا شده ام . اگر موی سرم تراشیده شود، نیروی من از بین رفته، مانند هر شخص دیگری ناتوان خواهم شد...» دلیله فهمید که این بار، حقیقت را گفته است . پس به دنبال آن پنج رهبر فلسطینی فرستاد و به آنها گفت: «بیایید، این دفعه او همه چیز را به من گفته است!» پس آنها پولی را که به وی وعده داده بودند، با خود برداشته، آمدند . دلیله سر سامسن را روی دامن خود گذاشت و او را خواباند . سپس به دستور دلیله، موی سرش را تراشیدند . بدین ترتیب، دلیله سامسن را درمانده کرد و نیروی او از وی رفت. «م-







دفتر دهم

پس از آگاهی همگان از نافرمانی بشر، فرشتگان نگهبان بهشت را ترک می‌گویند، و به آسمان علیا باز می‌گردند تا به دفاع از نگهبانی و محافظت خود از دو موجود بشر بپردازند. خدای متعال، گفته‌های آنها را می‌پذیرد و اعلام می‌فرماید که نه تنها امکان پیشگیری از ورود شیطان به داخل باغ بهشت، هرگز از سوی آنان وجود نداشته، بلکه احتمال وقوع چنان واقعه‌ای از سوی آنها، هرگز ممکن نبوده است. خدای متعال، حضرت عیسیٰ مسیح (ع) را به بهشت اعزام می‌فرماید تا به بررسی این نافرمانی متجاوزانه بپردازد. پسر آسمانی به باغ عدن فرود می‌آید، و حکم نهایی مجازات را به آدم و حوا اعلام می‌فرماید. اما در آن هنگام، دستخوش رحم و شفقت می‌گردد، و هر دو را به پوششی ملمس می‌فرماید، و تازه پس از این کار، به سوی پدر آسمانی خود باز می‌گردد. مظهر گناه و مرگ که تا آن هنگام، در کنار در ورودی دوزخ نشسته بودند، بنا به احساس خوشایندی که در می‌یافتند، از موفقیت و پیروزی شیطان در دنیای جدید باخبر می‌شود؛ و نیز از گناهی که بشر مرتکب آن شده است... آنها تصمیم می‌گیرند بیش از این در آن فضای دوزخی، زندانی و محبوس باقی نمانند. هر دو بر آن می‌شوند که به دنبال پدر خود شیطان روند، و به سرای بشر قدم نهند. برای آن که مسیر سهل‌تری برای رفت و برگشت به دوزخ و آن دنیا ایجاد گردد، آنها گذرگاهی عریض و وسیع را در مسیر خود سنگفرش می‌کنند، و پلی نیز بر فراز عالم هرج و مرج و آشفتنی قرار می‌دهند، و این کارها را با پیروی نخستین ردّپایی که از عبور شیطان از آن نقطه

باقی مانده بود، به انجام می‌رسانند. سپس، خود را آماده می‌سازند تا به زمین شتابند؛ در آنجا، با شیطان که بی‌اندازه مغرور از پیروزی خود و در حالی که در شرف بازگشت به دوزخ است، مواجه می‌شوند. آنها به یکدیگر تبریک و تهنیت می‌گویند. شیطان به پاندمونیوم مراجعت می‌کند. او در مجمعی رسمی، موفقیت بزرگ خود را نسبت به بشر اعلام می‌کند. اما به جای آن که با ابراز احساسات و کف زدن‌های ممتد یارانش مواجه شود، ناگهان با صدای خس‌خس همگانی از سوی همه شنوندگانش رویارو می‌گردد: زیرا ناگهان همه یارانش و نیز خود او، به مارهایی تبدیل شده‌اند... این به دلیل سخنی است که خود شیطان در بهشت بیان کرده بود. در حالی که آنها از مشاهده ظاهر درخت ممنوعه که ناگهان در پیش رویشان قد علم می‌کند فریب می‌خورند، با عطشی خاص، سعی در یافتن و خوردن میوه‌های آن می‌کنند، و به جویدن خاک و خاکستری تلخ و بدطعم می‌پردازند... از سوی دیگر، دو مظهر گناه و مرگ نیز همچنان به پیروی خود ادامه می‌دهند. در همان حال، خدای متعال، خبر پیروزی نهایی پسر آسمانی را بر آن موجودات دوزخی اعلام می‌فرماید، و از تولد دوباره و احیاء همه چیزها، سخن می‌گوید. اما در آن لحظه، خدای متعال به فرشتگان خود فرمان می‌دهد که تغییری را در افلاک و عناصر پدید آورند. آدم که بیش از پیش به وضعیت نکبت‌بار و پست خود واقف می‌گردد، به شدت اندوهگین است و پیوسته ناله سر می‌دهد، و حاضر نیست سخنان تسکین‌آمیز حوّا را بپذیرد. حوّا در این کار پافشاری می‌کند، و سرانجام موفق به آرام ساختن همسر خود می‌شود. در آن هنگام، حوّا برای آن که هیچ نفرنی بر دودمانشان فرو نیفتد، به آدم پیشنهاد می‌کند که به کارهایی خشونت‌آمیز برای کیفر دادن به خود، مبادرت ورزند؛ اما آدم نمی‌پذیرد. با این حال، آدم با امیدی بیش‌تر، واپسین وعده‌ای را که به آنها شده بود، به حوّا یادآوری می‌کند: که نژاد آنها به انتقامجویی از مار خواهد پرداخت، و از همسرش می‌خواهد که مانند خود او، در مقام توبه و آشتی با خدای قاهر و خشمگین برآیند، و این کار را از طریق ابراز توبه و توبه، و عبادت و راز و نیاز به انجام رسانند...

بند ۲۷ - ۱

۱ در طول این مدت، عملِ نفرت‌انگیز و سراسر کینه‌توزانه و شرورانه‌ای که شیطان در عدن مرتکب شده بود، مورد اطلاع همگان در آسمان قرار گرفت! همه می‌دانستند چگونه با حلول در قالب ماری، حوّا را فریب داده، و سپس حوّا نیز به سهم خویش، شوی خود آدم را متقاعد ساخته بود تا از آن میوهٔ شوم بچشد... زیرا، کیست کز برابر ۵ دیدگان الهی که بر همه چیز بیناست، قادر به گریز باشد؟ و یا ذاتی را که دانا و عالِم بر هر چیزست، فریب دهد؟!... آن خدای ابدی که در هر چیز، فرزانه و عادل است، و هرگز مانع این نشد که شیطان، به وسوسهٔ ذهن بشر که به قدرتی کامل و اراده‌ای آزاد برای کشف و واپس زدن فریب‌ها و نیرنگ‌های دشمن یا دوستی دروغین مجهّز بود، مبادرت ورزد... زیرا آدم و حوّا، به خوبی از هشدار آگاه، و موظف بودند همواره اهمیّت ۱۰ دستوری را که به آنها فرمان می‌داد که هرگز به آن میوه دست نزنند، در یاد داشته باشند! حال هر موجودی، به هر صورت که باشد، به وسوسه کردن آنها مبادرت می‌ورزید! آنها با ابراز نافرمانی، مستحقّ مجازات می‌شدند: مگر می‌توانستند انتظاری کمتر داشته باشند...؟ پیچیدگی و شدّتِ اهمیّتِ گناهی که مرتکب شده بودند، سقوط آنان را واجب می‌ساخت!

۱۵ نگهبانانِ ملکوتی بهشت، شتابان به آسمان صعود کردند، و خاموش و اندوهگین به بشر می‌اندیشیدند، زیرا از وضعیت او آگاهی یافته بودند؛ در شگفتی و حیرتی بس ژرف به سر می‌بردند از این که چگونه دشمنِ مودی، بی آن که دیده شود، بدان مکان وارد گشته بود...

به محض آن که این اخبار ناراحت‌کننده، از زمین به دروازهٔ آسمان رسید، همهٔ ۲۰ کسانی کز آن مطلع گشتند، به شدّت ناراحت و اندوهگین شدند. در آن لحظه، غبار اندوهی تیرد بر صورت‌های الهی فرو نشست؛ که هر چند با آمیزه‌ای از ترحم همراه بود، ولی هرگز به شیفتگیِ سعادت‌بخششان تجاوز نکرد... کنار تازهِ واردان، جمعیتِ اثری، فوج فوج از ره رسیدند تا به گزارشِ اتفاقی که روی داده بود گوش فرا دهند، و ز علّت و

بند ۵۷ - ۲۸

نحوهٔ رویداد آن واقعه باخبر شوند. به دلیل مسئولیتی که بر عهده داشتند، به سرعت به
 ۲۵ سوی عرش رفیع الهی شتافتند تا در دفاعیه‌ای صادقانه، از پاسداری دقیق خود
 سخن گویند، که آن نیز به سهولت مورد تأیید الهی واقع گشت. در آن هنگام، ذات اقدس و
 متعال پدر ابدی، از ژرفنای ابر مرموز خود، ندای خویش را در میان تندری به گوش
 همگان رساند و فرمود: «ای فرشتگانی که در این مکان گرد آمده‌اید! و شمایان، ای
 فرشتگان نظام اقتدار، کز مأموریتی ناموفق باز می‌گردید! از شنیدن اخباری کز زمین
 ۳۰ رسیده است، نه افسرده باشید، نه پریشان‌خاطر؛ مراقبت‌های صمیمانه شما
 هرگز یارای مانع شدن از بروز آن را نداشت! اخیراً اعلام کرده بودم چه اتفاقی روی
 خواهد داد، آن هنگام کاین وسوسه‌گر، برای نخستین بار از دوزخ خارج شد، وز گودال
 عظیم عبور کرد. به شما اعلام داشتم که سریعاً در مأموریت شریانهٔ خود موفق خواهد
 شد، و بشر، مفتون و مسحور مکر و فریب، با تملق از دست خواهد رفت، و دروغی را که
 ۳۵ علیه خالقش بدو عرضه می‌شد، باور خواهد کرد...!

هیچ یک از مقرراتم سقوط او را موجب نمی‌گشت، و یا با حرکتی هر چند بس ظریف،
 به ارادهٔ آزاد او که در تعادلی عادلانه، و در همان حالت مناسب خود باقی مانده بود،
 برخوردی نداشت!... اما بشر سقوط کرد، و اینک چه مانده است، جز آن که مجازات
 مرگباری را که علیه نافرمانی‌اش مقرر فرموده‌ایم به اجرا گذاریم، و مرگ را در همین
 ۴۰ روز، اعلام بداریم؟... بشر از حالا، آن را بی‌اساس و باطل در نظر می‌پندارد، زیرا
 هنوز آن‌گونه که بیم آن را داشت با حرکتی ناگهانی اتفاق افتد، در وجودش به اجرا
 گذاشته نشده است... اما به زودی، و پیش از پایان یافتن این روز، در خواهد یافت که
 مهلت، به معنای عفو نیست: عدالت، آن‌گونه که نیکی نادیده انگاشته شد، از ره خود باز
 نخواهد گشت...

۴۵ اما کدامین کس را برای قضاوت گنهکاران بر زمین اعزام کنم؟ چه کسی مگر تو را
 پسر، تویی که نایب السلطنه‌ام هستی...؟ هر گونه قضاوتی را در آسمان و زمین و دوزخ،

بند ۸۴ - ۵۸

به تو وانهاد و منتقل کرده‌ام! به سرعت و سهولت در خواهند یافت با فرستادن توئی که دوست بشر به شمار می‌روی، و نیز واسطه و شفاعت‌کنندهٔ اوئی، و همزمان خون‌بها و منجی رستگاری آورنده‌ای هستی که داوطلبانه بدین کار مبادرت ورزیده‌ای، قصد دارم ۵۰ رحم و شفقت را نیز در کنار عدالت بر زمین فرستم: آری! توئی را که مقدر است به بشری زمینی تبدیل گردی تا بتوانی بشرِ فروافتاده را قضاوت کنی...»

چنین سخن فرمود پدر آسمانی. آن‌گاه، سمتِ راستِ شکوه و افتخار ازلی و درخشان خود را آشکار فرمود، و ز نور الوهیت غیبی‌اش، بر پسر خود پرتو انوار خویش را تاباند! پسرِ آسمانی، سرشار از درخشش و فروزندگی و جلال و افتخار، ذات الهی پدر آسمانی ۵۵ خود را تماماً متجلی ساخت، و با لحنی بی‌نهایت الهی و ملایم چنین پاسخ فرمود:

«ای پدر ابدی! صدور فرمان از آن تو است، و منتهای ارادهٔ اعلای تو به من باز می‌گردد، تا هماره خشنودی و رضایت خویش را در آسمان و زمین، بر من که پسرِ محبوب تو هستم جاری فرمایی! به زمین می‌روم تا به قضاوت آن گنهکاران نشینم! اما نیک واقفی که نتیجهٔ قضاوت هر آن چه باشد، زمانی که وقتِ موعود فرا رسد، بالاترین ۶۰ کیفر، بر وجود من باید فرو افتد...! زیرا در حضور تو، متعهد به انجام این کار

شدم. در واقع ازین بابت نادم و پشیمان نیستم، و بدین شکل این حق را می‌یابم تا از شدت مجازات آنها که بر وجود من جاری خواهد شد، بکاهم! بدینسان، عدالت را با شفقت متعادل خواهم ساخت، گونه‌ای که بر افتخارات این دو خواهم افزود؛ زیرا آن هنگام، عدالت و شفقت به رضایت کامل دست یافته‌اند، و تو نیز آرام گشته‌ای... در جایی که

۶۵ احدی نایستی در آن دادگاه حضور یابد، نه به همراهی، و نه به ملازمانی نیاز نخواهد بود، مگر همان دو نفری که قرارست قضاوت شوند! سومین گنهکار به دلیل غیبت، به کیفر شدیدتری محکوم خواهد شد! فرار او و نافومانی‌اش در برابر همهٔ قوانین و مقررات، گونه‌ای است که محکومیتِ مار، برای احدی حائز اهمیتِ شمرده نخواهد

شد...»

بند ۱۱۴ - ۸۵

۷۰ این جملات را بیان فرموده، و آن گاه از مسند خود کز فرّ و شکوهی ناپیدا نورانی می‌گشت بپاخاست؛ وزرای او، اعم از حاملان عرش، فرشتگان اقتدار، فرشتگان اعظم و فرشتگان موکل، وی را تا نزدیک دروازهٔ آسمان، (جایی که می‌شد از آنجا، باغ عدن و همهٔ سواحل آن را مشاهده نمود!)، مشایعت کردند؛ ناگه به پایین برفت از زمان هرگز یارای سنجیدن سرعتِ خدایان را ندارد، هر چند با سریع‌ترین دقایق مجهّز باشد...

۷۵ در آن هنگام، آفتاب در گردش باختری خود، از نیم‌روز نیز گذشته بود؛ بادهایی سبک، که در ساعتِ موعود برای دمیدن بر روی زمین در نظر گرفته شده بود، از خواب بیدار می‌شد، و خنکی آرامش‌بخشِ عصر را به ارمغان می‌آورد. در آن لحظه، شفاعت‌کننده با خشمی آرامش‌یافته‌تر، و چون قاضی ملایمی برای اعلام مجازات بشر از ره رسید. با پایان یافتن روز، ندای الهی که در آن لحظه، به گردش در باغ مشغول بود، ۸۰ با نسیم ملایم و شیرینی به گوش آدم و حوّا رسید. آنها آن ندا را شنیدند، و خود را در میان انبوه‌ترین درختان مخفی ساختند... اما خدا با نزدیک شدن بدانجا، آدم را با صدایی بلند فراخواند: «کجایی آدم...؟ توئی که برای استقبال از من، و به محض آن کز دوردست شاهد آمدنم می‌شدی، همواره سرشار از خشنودی و شادمانی می‌گشتی؟... از غیبت تو در اینجا خرسند نیستم، و دل‌تنگ توام! آیا مصاحب تنهایی و انزوا شده‌ای، در جایی که در قدیم، بی آن که به جستجوی برآیم، وظیفهٔ مشتاقانهٔ خود می‌دانستی که خود را در برابرم ظاهر سازی...! نکند با درخشش کمتری خود را در برابر آشکار ساخته‌ام؟! علت غیبت چیست؟ چه دگرگونی، غیبت تو را موجب گشته است؟ چه واقعه‌ای تو را ازین کار باز می‌دارد؟ به نزدیکم بیا...»

آدم از ره رسید، در حالی که حوّا نیز با تأسف و پشیمانی از پی او روان می‌شد، هر چند نخستین خطاکار، همو بود! هر دو با حالتی پریشان وز خود بیخود از ره رسیدند. در نگاهشان، نه عشقی برای خدا بود، و نه نسبت به یکدیگر... بلکه در آن، گناه، شرم، عذاب وجدان، نومیدی، خشم، سماجت، نفرت و تزویر نمایان بود! سرانجام آدم

بند ۱۴۶ - ۱۱۵

پس از آن که مدتی به لکنت افتاد، با جمله‌ای کوتاه پاسخ داد: «آوایت را در باغ شنیدم، وز ندایت هراسیدم، زیرا برهنه بودم... ازین روی، خود را پنهان ساختم.»

۹۵ آن قاضی مهربان و رحیم، بی آن که هیچ سرزنشی ابراز بدارد در پاسخ گفت: «اما تو اغلب آوایم را شنیده‌ای، و هرگز به ترس و واهمه مبتلا نگشته بودی! بلکه هماره از شنیدن آن، وجدی تو را در برمی‌گرفت... حال چگونه است که آوایم تا این حدّ برایت ترسناک شده است؟! گفתי برهنه‌ای؟!... اما کیست که آن را گفته باشد؟! مگر از میوه درختی که خوردن آن را برایت ممنوع کرده بودم، چشیده‌ای؟!...»

۱۰۰ آدم سرشار از پشیمانی و اندوه پاسخ داد: «ای آسمان! امروز در چه مسیر تنگ و فشرده‌ای در برابر قاضی خویش ظاهر می‌گردم؟ یا باید خویشتن را به ارتکاب آن گناه مجرم اعلام کنم، یا آن که لازم است نیمه دیگر وجودم را متهم سازم... او را که همدم و شریک زندگی‌ام است!... همو که بایستی گناهش را از نظر پوشیده دارم، و همزمان وفاداری‌اش را برای خود باقی گذارم، و با گله و شکوه‌ام، در معرض سرزنشش نهم!»

۱۰۵ لیکن الزامی شدید و اجباری تأسفبار، مرا به سخن گفتن وادار می‌سازند، از بیم آن که گناه و مجازات، با ماهیت تحمل‌ناپذیر خود، تماماً بر سرم سرازیر گردند...! پس آن هنگام که سکوت اختیار خواهم کرد، به سهولت در خواهی یافت در صدد مخفی نگاه داشتن چه چیز هستم...

زنی را که برای همدم بودن و یاری‌رسانی‌ام آفریدی، و آن را به عنوان تحقیق کامل هدیه خود به من ارزانی فرمودی، زنی که تا این اندازه خوب و شایسته و مناسب و ملکوتی بود، زنی که هرگز از سوی او، هیچ شرارتی را انتظار نداشتم، و هماره می‌کوشید اعمال و کردارش را با حالتی که آنها را به انجام می‌رساند به اثبات رساند، باری این زن، از میوه آن درخت به من داد، و من نیز از آن چشیدم...

آن ذات رفیع و جلیل بدینسان پاسخ فرمود: «مگر او خدای تو بود که به جای اطاعت از ندای خالقت، از فرمان بردی...؟ آیا برای آن که هادی و رهنمای تو، و مافوق یا

بند ۱۷۶ - ۱۴۷

همسان تو باشد آفریده شد، تا مردانگی و مقامی را که خدای متعال با تشاندن تو بر فراز او، به تو ارزانی فرموده بود، به او مسترد کنی...؟ حال آن که او از تو، و برای تو خلق شده بود! توئی که کمالت، در وقار و حشمتی حقیقی و راستین، از کمال او پیشی می‌گرفت...! او به راستی زیبا و فریباست تا عشق تو را نسبت به خود جلب کند، نه آن که تو را مطیع و وابسته خود سازد! و صفات او به گونه‌ای بود که برای فرمان‌برداری از تو مناسب باشد؛ حال آن که برای فرمان راندن و تسلط بر تو، به هیچ روی مناسب نبود! اقتدار و اختیار و توان، تنها به وجود تو تعلق داشت، چنانچه شناختی کافی از آنها داشته، و بدانها کاملاً آگاهی یافته بودی...»

پس از آن که خدای، سخنان خود را بیان فرمود، این کلمات مختصر و کوتاه را خطاب به حوّا گفت: «ای زن، سخن بگوی! چرا بدین کار مبادرت ورزیدی؟»

حوّای اندوهگین، همچنان که در شرم خود غرق می‌گشت، به سرعت زبان به اعتراف گشود و در برابر قاضی خود، نه جسور و نه شیوا، بلکه با لحنی شرم‌منده پاسخ داد: «این مار بود که فریبم داد، و من نیز از آن میوه خوردم...»

آن ذات مقدّس پس از شنیدن آن سخن، بی‌درنگ به قضاوت مارِ متهم پرداخت، و هر چند حیوان بود، لیکن قادر نگشت جنایت او را بر سرِ کسی کز وی وسیله‌ای برای ارتکاب آن بدی ساخته بود بیفکند، و بدینسان وی را با پست‌ترین آفریدگانِ خود قروافکند، و او را منصفانه و عادلانه لعنت کرد، و با طبیعتی شریر و موذی معرفّی فرمود. بشر، بیش از این لازم نبود چیزی بداند، زیرا چیزی بیش از آن نمی‌دانست! اما این نیز چیزی از میزان گناهش نمی‌کاست. بدین ترتیب خدای، حکم مجازات را برای شیطان

۱۳۵ که نخستین موجود گنه‌کار بود، به اجرا نهاد! اما این کار را با واژگانی بس

مرموز و اسرارآمیز که آن دم به نظرش بهتر از همه می‌رسید، به انجام رساند؛ و بدینسان، لعن و نفرین خود را بر سرِ مار سرازیر فرمود: «حال که مرتکب این عمل شدی، در میان همه حیوانات و همه جانورانِ روی زمین، منقور و نفرین‌شده محسوب

بند ۱۹۴ - ۱۷۷

می‌شوی! هماره بر روی شکم خواهی خزید، و هر روز از عمرت را، از خاک زمین خواهی خورد! دشمنی و خصومتی شدید میان تو و زن خواهم افکند؛ میان نسل او و نسل تو! نسل وی، سرِ تو را در هم خواهد کوبید، و تو نیز هماره خواهی کوشید ساق پای او را تیش زنی...»^۱

بدین شکل، این پیشگویی که بر زبان رانده شد، برای آن هنگام که عیسی، پسر مریم^۲ - آن دومین حوّا! - شاهد فرو افتادن شیطان - آن شهزاده هوا! - همچون آذرخشی از ۱۴۵ فراز آسمان گردد، به تحقق می‌پیوست... آن‌گاه، عیسی با خروج از قبر^۳، شهزادگان و قدرتمندان دوزخی را نابود می‌ساخت، و آشکارا و با فَر و شکوه تمام، علیه آنها پیروزی می‌یافت و سپس در عروجی افتخارآمیز، اسارتِ محبوس‌شده و حتی قلمرویی را که مدّت‌های مدید به وسیلهٔ شیطان غصب شده بود، از میان آسمان عبور می‌داد، و سرانجام شیطان را در زیر پایمان پایمال خواهد کرد! همانی که آن دم، آن ۱۵۰ جراحات شوم را پیش‌گویی کرده بود.

سپس به سوی زن گزَوید تا حکم مجازاتش را اعلام فرماید: «در طول بارداری، تو را

۱- اشاره به بخش سوم سفر «پیدایش» (باب ۱۵) در عهد عتیق است: «بین تو و زن، و نیز بین نسل تو و نسل زن، خصومت می‌گذارم. نسل زن، سرِ تو را در هم خواهد کوبید، و تو پاشنهٔ وی را خواهی زد...»

۲- در سورهٔ مبارکهٔ مائده، آیهٔ ۴۶ آمده است: «از پی آن رسولان، عیسی پسر مریم، را آوردیم که پذیرفته بود توراتی را که در اختیار داشت، و انجیل را که در آن هدایت نور بود، به او دادیم، که تورات پیشین را تصدیق می‌کرد، و هدایت پندی بود برای پرهیزگاران...» و نیز در سورهٔ مبارکهٔ مائده، آیهٔ ۷۵ آمده است: «... مسیح، پسر مریم، فرستاده‌ای بیش نیست که بیش از او نیز فرستادگان دیگری بودند، و مادرش زنی راستگو بود، و هر دو غذا می‌خوردند، بنگر چگونه آیات را برای آنها آشکار می‌سازیم، باز هم بنگر چگونه منحرف می‌شوند...؟» و نیز در سورهٔ مبارکهٔ مائده، آیهٔ ۱۱۰ آمده است: «آن‌گاه به عیسی، پسر مریم فرمود: «نعمتی را که به تو و مادرت عطا کردیم، به یاد آور! زمانی که تو را به جبرائیل یاری کردم، در گهواره و در بزرگی با مردم سخن گفتی، و هنگامی که کتاب و حکمت، تورات و انجیل بر تو آموختیم، و هنگامی که به اجازهٔ من، از گِل، پرنده‌ای ساختی و در آن دمیدی و به اجازهٔ من، پرنده‌ای شد، و کوپر مادرزاد و مبتلا به بیماری پسی را به اذن من شفا دادی، و مردگان را به اجازهٔ من، از گور بیرون آوردی، و هنگامی که بنی‌اسرائیل را از آسیب رساندن به تو بازداشتیم، آن‌گاه که دلایل روشن برای آنها آوردی.» کافران گفتند: «این جز جادوی آشکاری نیست...»

۳- در سورهٔ مبارکهٔ آل عمران، آیهٔ ۵۹ آمده است: «به راستی مثَل عیسی نزد خدای، همچون مثَل آدم است که او را از خاک آفرید و به او فرمود: «موجود شو!» و بی‌درنگ موجود شد...»

بند ۲۱۱ - ۱۹۵

به چندین آلام، مبتلا خواهم ساخت! در اوج درد و رنج خواهی زائید، و هماره تحت سلطه شویت به سر خواهی برد، و او نیز هماره بر تو فرمان خواهد راند!»^۱

و برای آدم که آخرین مجرم به شمار می‌رفت، چنین حکمی را اعلام فرمود: «به دلیل ۱۵۵ آن که به سخنان همسرت گوش فرا دادی، و ز میوه درختی که تو را از چشیدن آن ممنوع کرده و هشدارت داده بودم: «نباید از آن تناول کنی!» چشیدی، زمین از کاری که بدان مرتکب شدی، مورد لعنت قرار خواهد گرفت! تنها با کار و مشقت زیاد خواهی توانست در تمام طول عمر، معیشت خود را فراهم آوری! زمین، انواع خارها و تیغ‌ها را برای پدید خواهد آورد، و گیاهانِ زمینی تغذیه خواهی کرد. نان روزانه‌ات را با عرق ۱۶۰ جبین خواهی خورد، تا سرانجام به همان خاکی کز آن آفریده شده بودی، بازگردی! زیرا تو خاک هستی، و به خاک باز خواهی گشت...»^۲

بدینسان آدم از سوی کسی که همزمان چون قاضی و متجی عالم بشریت بدانجا اعزام گشته بود، قضاوت شد.^۳ او ضربه ناگهانی مرگِ اعلام شده را تا آنجا که در توان داشت در آن روز، به تأخیر افکند و به عقب راند... سپس از آنجا که با مشاهده آن دو که

۱- اشاره به بخش سوم سفر «پیدایش» (باب ۱۶) است: «آن‌گاه خداوند به زن فرمود: «درد زایمان تو را زیاد می‌کنم، و تو با درد فرزندان، خواهی زایید. مشتاق شوهرت خواهی بود، او بر تو تسلط خواهد داشت.»

۲- اشاره به بخش سوم سفر «پیدایش» (باب ۱۹-۱۷) است: «پس خداوند به آدم فرمود: «چون گفته زنت را پذیری، و از میوه آن درختی خوردی که به تو گفته بودم از آن نخوری، زمین زیر لعنت قرار گرفت، و تو تمام ایام عمرت، با رنج و زحمت از آن کسب معاش خواهی کرد. از زمین خار و خاشاک برایت خواهد رویید، و گیاهان صحرا را خواهی خورد. تا آخر عمر، به عرق پیشانی‌ات نان خواهی خورد، و سرانجام به همان خاکی بازخواهی گشت که از آن گرفته شدی، زیرا تو از خاک سرشته شدی، و به خاک هم بر خواهی گشت...»

۳- در سوره مبارکه اعراف، آیه ۲۷-۲۳ آمده است: «گفتند: «پروردگارا! ما به خویشتن ستم کردیم؛ و اگر ما را نبخشی، ویر ما رحم نکنی، از زبانکاران خواهیم بود.» فرمود: «از مقام خویش فرود آید، در حالی که بعضی از شما، نسبت به بعض دیگر، دشمن خواهید بود! شیطان دشمن شما است، و شما دشمن او! و برای شما در زمین، قرارگاه و وسیله بهره‌گیری تا زمان معینی خواهد بود.» فرمود: «در آن زمین، زنده می‌شوید، و در آن می‌میرید؛ و در رستاخیز، از آن خارج خواهید شد.» ای فرزندان آدم! لباسی برای شما فرستادیم که اندام شما را می‌پوشاند، و مایه زینت شما است، اما لباس پرهیزگاری بهتر است، اینها همه از آیات خداست تا متذکر نعمت‌های او شوند. ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد! آن‌گونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد، و لباسشان را از نشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد. چه این که او و همکارانش شما را می‌بیند، از جایی که شما آنها را نمی‌بینید. اما بدانید ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند...»

بند ۲۳۵ - ۲۱۲

۱۶۵ برهنه در برابرش ایستاده بودند و در معرض هوایی قرار داشتند که زان پس، دستخوش تحولاتی بزرگ می‌شد، دل به رحم می‌آورد، بد نپنداشت که شکل خدمتگزاری راستین را دوباره به خود گیرد؛ چونان زمانی که پای خدمتگزاران خویش را شستشو داد، بدانسان نیز در آن لحظه، همچون پدر خانواده، برهنگی آنها را با پوست حیوانات پوشاند.^۱ پوست‌هایی که یا از حیوانات کشته شده، و یا از حیواناتی که مانند مار ناگزیر بودند پوست خود را هر چند وقت یک بار تجدید کنند، به دست آمده بود. تردید روا نداشت که دشمنان خویش را ملبس به پوشاکی سازد که نه تنها برهنگی ظاهری آنان را با پوست حیوانات می‌پوشاند، بلکه برهنگی باطنی‌شان را نیز که ماهیتی بس خفّت‌آورتر داشت پنهان ساخت؛ و با ردای عدل و انصافِ خویش آن را پوشانید، وز دیدگان پدر آسمانی خود مخفی نگاه داشت. سپس به سرعت به سوی خدای متعال ۱۷۵ عروج کرد! به آغوش سعادت‌مندان و پی پذیرفته شد، و چون گذشته، به شکوه و افتخار بازگشت! هر چند پدر آسمانی، دانا بر هر چیزست، لیک آن چه را با بشر برای او روی داده بود، برای پدر آسمانی خشنودِ خویش نقل کرد، و داستان خود را با شفاعتی ملایم همراه ساخت.

با این حال، پیش از آن که بشر در زمین مرتکب گناه شود و در همان جا، مورد ۱۸۰ قضاوت الهی قرار گیرد، مظهر گناه و مرگ، داخل دروازه دوزخ، رویاروی یکدیگر نشسته بودند؛ دروازه‌ای کز زمانی که مظهر گناه آن را باز گشوده، و دشمن از میان آن عبور کرده بود، همچنان کاملاً باز باقی مانده بود، و تا نقطه‌ای دوردست در فضای عالم هرج و مرج، شراره‌های آتشین شدید و مهارناشدنی پرتاب می‌کرد. آن دم مظهر گناه، با مظهر مرگ سخن گفت: «پسرم! چرا بدین شکل در مقابل هم نشسته‌ایم و به تماشای یکدیگر مشغولیم، بی آن که کاری در پیش روی خود داشته باشیم؟... در طول ۱۸۵

۱- اشاره به بخش سوم سفر «پیدایش» (باب ۲۱) است: «خداوند لباس‌هایی از پوست حیوان تهیه کرد و آدم و همسرش را پوشانید...»

بند ۲۶۴ - ۲۳۶

این مدت شیطان - خالق بزرگ ما! - در دنیا‌هایی دگر سرگرم است، و در این اندیشه به سر می‌برد که اقامتگاه بهتر و سعادت‌بارتری را برای ما، فرزندان عزیزش، فراهم آورد...! بدون تردید، موفقیتی بزرگ با او همراه بوده است: زیرا چنانچه اتفاقی ناخوشایند برای او رخ می‌داد، بسیار زودتر ازین بدین جا مراجعت می‌کرد، و با خشم و غضب ۱۹۰ جلادان خویش به بیرون از آنجا رانده می‌شد، زیرا هیچ مکان دیگری چون این مکان، برای مجازات او یا انتقام آنها نمی‌تواند مناسب باشد...

به نظرم چنین می‌رسد که قدرت تازه‌ای در وجودم شکل می‌گیرد، و موجب می‌شود تا بال‌هایی در بدنم بروید، و گویا تسلط وسیعی در نقطه‌ای ماورای این گودال، به من اعطا شده است...! نمی‌دانم چه چیز مرا به سمت خود جلب می‌کند؟ کشش است یا نیرویی ۱۹۵ طبیعی و سرشار از قدرت، که در دوستی محرمانه، همه چیزهای مشابه را با مرموزترین جاذبه‌هایی که در فاصله‌های بزرگی از یکدیگرند، به هم متصل می‌سازد... و تو ای شبح جداناپذیر از من، لازم است همراهم بیایی، زیرا هیچ قدرتی یارای جدا ساختن مرگ را از گناه نخواهد داشت! اما از بیم آن که مبدا پندرمان برای عبوری دوباره ازین خلیج عبورناپذیر و غیرممکن، با مشکلی دچار گشته باشد، (و هر چند کاری بس ۲۰۰ ماجراجویانه و سخت خواهد بود، لیکن در برابر نیروی من یا تو، کاری خارج از میزان توانمان نخواهد بود!)، بکوشیم بر روی این اقیانوس بیکران مسیری بسازیم، کز دوزخ تا آن دنیای نو که شیطان در آنجا به پیروزی بزرگی دست یافته است، امتداد خواهد یافت! بنایی با امتیازی بس بزرگ برای همه لژیون‌های دوزخی، زیرا مسیر آنان را ازین جا، چه در برقراری ارتباط میان خود، و چه در عبور و مرور ازین جا - بر اساس ۲۰۵ سرنوشتی که هدایت آنها را عهده‌دار خواهد بود...! - برایشان تسهیل خواهد بخشید! من نیز یارای نادیده گرفتن این مسیر را ندارم، بس که با نیرویی شدید به سوی این جاذبه نو، و این غریزه تازه جلب شده‌ام...»

شبح لاغر و استخوانی، بی‌درنگ یدو پاسخ داد: «بدان جا که سرنوشت و نیرویی

بند ۲۹۳ - ۲۹۵

جاذبه‌گر، تو را به سمت خود می‌کشانند، ره سپار! من نیز در پس پشت تو درنگ نخواهم کرد، و در پیمودن مسیر گمره نخواهم شد، زیرا تو چون رهنمای من خواهی بود، بس که بوی قتل و خون‌ریزی که طمعه‌هایی بی‌شمارند، به مشام می‌رسد...! بس که طعم مرگ را در همه چیزهایی که در آنجا زنده‌اند می‌چشم! از کاری که قصد داری به انجام رسانی عقب نخواهم نشست، و من نیز متقابلاً تو را یاری خواهم کرد!»

با چنین سخنانی، هیولا رایحه تغییر و دیگرگونی فانی و مرگ‌باری را که بر روی زمین پدید آمده بود، با لذتی آشکار استشمام کرد: چونان هنگامی که دسته‌ای از پرندگان لاشخور شکاری، علی‌رغم فاصله‌ای بس زیاد و پیش از آغاز روز نبرد، پروازکنان به دشتی می‌رسند که سپاهیان، اردوگاه خویش را در آنجا مستقر ساخته‌اند، وز بوی بدن‌های زنده‌ای که برای روز بعد، در مبارزه‌ای خونین به مرگ وعده داده شده‌اند به وجد می‌آیند: بدانسان نیز آن شکل نفرت‌انگیز، با بالا گرفتن بینی پهن خود در هوای آلوده و مسموم، وز مسافتی بس دور، بوی طمعه خود را به خوبی استشمام می‌کرد. سپس آن دو شبح، ناگه در خارج از دروازه دوزخ، و در قلمرو وسیع و خالی عالم تاریک و رطوبت زده آشفستگی، در جهت مخالف به پرواز در آمدند. آنها با توانمندی - زیرا از قدرتی بس زیاد بهره داشتند! - چونان که در دریایی توفانی باشند، بر روی سطح آب‌ها معلق ماندند، وز بالا و پایین، هر آن چه را جامد یا چسبناک می‌نمود، چون توده‌ای با هم جمع کردند و به پیش راندند، وز هر سو، به سمت دهانه تارتاروس حرکت دادند! بدانسان نیز دو بای قطبی مخالف یکدیگر، بر فراز دریای کرونین^۱ بوزند و با هم، کوه‌های منجمدی را که گذرگاه فرضی در فراسوی پتسورا^۲ در سمت شرق را مسدود می‌کنند، به سوی ساحل غنی ختن^۳ به پیش می‌رانند. مرگ، با

۱- CRONIAN SEA به تلفظ فرانسوی LA MER CRONIENNE کنایه از دریای شمال است که در کنار سیبری واقع شده است. این دریا، حقیقتاً دریا نبوده است، زیرا یوشیده از قطعات عظیم یخ (آیسبرگ ICEBERG) است.

۲- PETSORA به تلفظ فرانسوی PETZORA (یا همان پکُرا PECHORA) نام خلیجی در سیبری.

۳- CATHAIAN COAST به تلفظ فرانسوی LA CÔTE DU CATHAI نام باستانی سرزمین چین است.

بند ۳۱۰ - ۲۹۴

شمشیر ترسناک و سرد و خشک خود، گونه‌ای که نیزه‌ای سه‌شاخه‌ای هم در دست داشته باشد، به آن مادهٔ سفت و سخت ضربه زد، و آن را به اندازهٔ دِلْس^۱ که در گذشته شناور بود، مستحکم و به هم بر بسته ساخت؛ مابقی، با نگاه انعطاف‌ناپذیر او که همچون نگاه گرگ^۲ می‌نمود، بی‌حرکت به زنجیر کشیده شد.

دو شب، ساحل پدید آمده را که همچون دروازه‌های دوزخ، عریض، و چون اعماق آن ژرف بود، با کمک مایعی قیرگون استحکام بخشیدند. موج‌شکنی عظیم، با قوسی منحنی به جلو، طاقی مرتفع بر فراز گودالِ خروشان پدید آورد؛ پلی با طول و مسافتی خیره‌کننده، که به حصارِ تزلزل‌ناپذیر آن دنیای اینک بی‌دفاع، که به نفرِ مرگ مصادره می‌شد، متصل می‌گشت... از آنجا، مسیری عریض و هموار و راحت و یکدست^۳، تا دوزخ فرود می‌آمد. چنانچه بتوان چیزهای کوچک را با چیزهای بزرگ مقایسه کرد، بدینسان نیز خشایارشا^۴ کز کاخ باشکوه و بزرگ خود در میثونیا^۵ به ره افتاده بود، از شوش^۶ تا کنار دریا پیش رفت، تا آزادی سرزمین یونان را به زنجیر کشد! با کمک پلی، مسیری بر هِلِسپُن^۷ بنا نهاد، و اروپا را به آسیا متصل ساخت و

۱- *DELOS* نام جزیره‌ای است که بر اساس افسانه، زئوس با ضربهٔ نیزهٔ سه‌شاخهٔ خود، آن را که جزیره‌ای شناور بود، در یک نقطه مستقر ساخت.

۲- کنایه از چشمانِ مِدوز *MÉDUSE* است که هرکس به آن خیره می‌شد، در دم به سنگ مبدل می‌گشت.

۳- کنایه از آن است که بدون هیچ سَدَراهی است.

۴- *XERXÉS* نام شهریار سلسلهٔ هخامنشی (۴۶۵-۴۸۶ پیش از میلاد مسیح) که پسر داریوش اول *DARIUS I* بود. او با دلاوری تمام، شورش‌های منطقهٔ بابل *BABYLONE* و مصر را سرکوب کرد، اما قادر نگشت بر یونانیان غلبه نماید. سوانجام، بر اساس دسیسه‌ای که درباریان طرح‌ریزی کرده بودند، او را به قتل رساندند.

۵- *MEMNONIA* به تلفظ فرانسوی *MEMNONIEN* این نام از کلمهٔ *MEMNON* می‌آید. *MEMNON* نام قهرمانی افسانه‌ای در یونان باستان بود. او پسر تیتُن *TITHON* و اُزرا *AURORA* (سپیده‌دم) بود. او به عنوان فرماندهٔ سپاهیان اتیوپیایی، به جنگ تروا اعزام شد تا به یاری جنگجویان تروایی برود. او به دست آشیل، دلاور یونانی به هلاکت رسید. در برخی دیگر از روایات، او خود شاه حبشه بود و اقامتگاه دائمی‌اش در شوش *SUSE* (پایتخت شاهان سلسلهٔ هخامنشی) بود. بنا به روایتی دیگر، او در تب (واقع در مصر) حکومت می‌کرد و فرمانروای اتیوپیاییان بود. بنا بر این، کنایه از همان تخت‌جمشید است.

۶- *SUSE* نام شهری باستانی در استان خوزستان که آرامگاه حضرت دانیال نبی *DANIEL* نیز در آنجا واقع است.

۷- *HELLESPONT* نام باستانی تنگهٔ داردانل *DARDANELLES*. تنگه‌ای که در ترکیهٔ فعلی واقع است و میان اروپا (شبه جزیرهٔ بالکان) و آسیا (آناتولی) قرار دارد. این تنگه، دریای اژه *ÉGÉE* را به دریای مرمره *MARMARA* متصل می‌سازد.

بند ۳۳۱ - ۳۳۱

بر امواج خشمگین، ضربه‌های بی‌شمار تازیانه فرود آورد!

مرگ و گناه، عملیات خود را - زنجیره‌ای از صخره‌هایی معلق بر فراز گودال رنج‌دیده و پر طغیان! - با هُزری خارق‌العاده (و آکنده از هیبت و جبروتی اسقف‌گونه) ^۱، ۲۴۵ و با دنبال کردن مسیری که شیطان در پیش گرفته بود، و تا نقطه‌ای که بال‌های خود را گشوده و با خروج از عالم آشفستگی، بر سطح خشک آن دنیای مدور رسیده بود، پیش بردند. آنها همه چیزها را با میخ‌ها و زنجیرهایی از الماس محکم و استوار کردند: و به راستی که آن را چه پایدار و با دوام بنا نهادند! سپس در فضایی کوچک، با سرحدات آسمانِ عرش اعلی و آن دنیای تازه مواجه شدند؛ و در سمت چپ، ۲۵۰ دوزخ، با گودالی طولانی که حائل قرار می‌گرفت واقع بود. سه مسیر گوناگون و قابل‌رؤیت، که هر کدام، به یکی از آن قلمروها منتهی می‌شد؛ و آن دم، دو هیولای مزبور، مسیر عزیمت به سوی زمینی را کز دور مشاهده کرده بودند در پیش گرفتند، و به سمت عدن پیش رفتند! ناگه در بالاترین نقطه آسمان، و همچنان که خورشید در برج قوچ ^۲ طلوع می‌کرد، شیطان چونان فرشته‌ای نورانی، و در حالی که میان کمان‌دار ^۳ و ۲۵۵ کژدم حکومت می‌راند، در برابرشان آشکار گردید! با ظاهری بدل، پیش آمد... اما آنها - فرزندان عزیز و محبوبش! - به سرعت پدرشان را هر چند با ظاهری دگر

۱- در اینجا، میلتون به طرز عجیبی از واژه *PONTIFICAL* استفاده کرده است. در دوران قدیم، گمان برده می‌شد که واژه *PONTIFEX* از کلمات لاتین *PONS* و *PONTIS* به معنای پُل آمده است. میلتون در اینجا، از فعل لاتین *FACERE* به معنای ساختن، درست کردن، انجام دادن نیز استفاده نموده است و کلمه *PONTIFICAL* را به وجود آورده است تا بازی با کلماتی نسبتاً شیطنتم‌آمیز انجام داده باشد. به هر حال، این واژه، به معنای هر چیزی که به امور اسقفی مربوط و یا وابسته باشد نیز اطلاق می‌شود. به احتمال زیاد، میلتون تا اندازه‌ای در اینجا قصد داشته است پیروان آیین کاتولیک را تمسخر کند، و از همین روی، این واژه مخصوص را که در آیین کاتولیسزم، بی‌اندازه مورد استفاده قرار می‌گیرد، به کار برده است. این واژه، در کشورهایی که خوانندگان آن پیرو آیین کاتولیک هستند ترجمه نشده است، ولی تنها قسمتی است که مترجمان کاتولیک از ترجمه آن سرباز می‌زنند. شاتوبریان نیز به سهم خویش، آن را به خارق‌العاده ترجمه کرده است و هرگز نخواست به صفت «اسقفی» یا منسوب به اسقفان را برای اموری که مرگ و گناه برای پیشبرد اهداف شیطان به انجام رسانده بودند، به کار برد. مترجم فارسی زبان هم به احترام پیروان کاتولیک، ترجمه را با صفت «خارق‌العاده» که ماهیت دیگر آن «باشکوه و پرافتخار» است، به فارسی برگردانده است و در پراکنش، ترجمه متن اصلی را نیز گنجانده است. ۲- کنایه از صورت‌فلکی خنل یا همان ماه فروردین است. ۳- کنایه از صورت‌فلکی قوس یا همان ماه آذر. ۴- کنایه از صورت‌فلکی عقرب یا همان ماه آبان است.

بند ۳۵۷ - ۳۳۲

باز شناختند!

شیطان پس از فریب دادن حوّا، به سرعت خود را در میان بیشه‌ای در همان نزدیکی پنهان ساخته، و شکل خود را تغییر بخشیده بود تا ادامهٔ ماجرا را از نزدیک شاهد باشد؛

۲۶۰ او عمل جنایتکارانهٔ خویش را کز سوی حوّا، در کنار شوی خود تکرار گشت مشاهده کرد؛ هر چند این بار، آن عمل بدون هیچ نیتِ شریرانه‌ای صورت گرفته بود... او شرم و سرافکندگی آنان را شاهد شد، و این که چگونه بیهوده سعی می‌کردند تا تن‌پوشی برای خود بیابند. اما هنگامی که شاهد فرود آمدن پسرِ آسمانی گشت که برای قضاوت آنان از ره رسیده بود، آکنده از وحشتی عمیق، از آنجا گریخت؛ نه با آن امید که

۲۶۵ جانِ سالم به در برد، بلکه از وحشتی که از ارتکاب گناهِ خود داشت، آن دم، بیم آن را داشت که پسرِ آسمانی با خشمی بجا، مجازاتی ناگهانی برای او صادر فرماید. پس از آن، دوباره شب هنگام به نزد آنان بازگشت، و به سخنانی گوش سپرد که آن دو سیه‌بخت با تنشستن در گوشه‌ای، به هم بیان کرده بودند. سخنانی اندوه‌بار، و شکوه‌های گوناگون... و آن هنگام بود که حکم مجازات خویش را نیز از زبان آنان شنید... و دریافت

۲۷۰ که اجرای آن حکم، قریب‌الوقوع نیست، بلکه برای زمانی دور و در آینده وقوع می‌یافت. سرشار از شادمانی و با خبرهایی نو، دوباره قصد بازگشت به دوزخ را کرد؛ در کنار قلمرو آشفتگی، کنار آن پلِ جدید و بی‌نظیر، غیرمنتظرانه، با فرزند عزیزش که برای استقبال از وی بدانجا شتافته بود، مواجه گشت. ملاقات آنها؛ ماهیتی بس مسرت‌بخش یافت! مشاهدهٔ آن پلِ خارق‌العاده بر شدتِ شادمانی شیطان افزود؛ مدت‌ها

۲۷۵ به تماشا و تحسین آن پرداخت، تا سرانجام مظهر گناه - دختر ساحره‌اش! - این‌گونه سکوت را در هم شکست و گفت: «ای پدر، اینها از اعمال شکوهمند تو سرچشمه گرفته است! پیروزی‌هایی که طوری بدانها می‌نگری که گویی از آن تو نیستند، حال آن که این تو هستی که خالق و نخستین مهندس آن به شمار می‌روی! زیرا به محض آن که در قلب خویش احساس کردم - زیرا قلبم با هماهنگی مرموز و محرمانه‌ای با قلب تو

بند ۳۸۴ - ۳۵۸

۲۸۰ می‌تپد، و با هم در صمیمیتی شیرین، در وحدت به سر می‌برند...! - باری به محض آن که دریافتم با موفقیتی عظیم در زمین روبه رو گشته‌ای، که اینک آن را با نگاهت نیز تأیید می‌کنی - و هر چند دنیاها از هم فاصله داشتیم! - در وجود خویش احساس کردم که همراه موجودی که پسر تو است، به سویت جذب شده‌ایم! بس که واقعه‌ای عمیقاً شوم، ما سه نفر را به هم متحد می‌سازد! نه دوزخ یارای نگاه داشتن ما را

۲۸۵ بیش ازین در محدوده خود داشت، و نه این گودال ژرف و تاریک و عبورناپذیر، قادر نیست ما را از دنبال کردن ردپای شریف تو بازدارد! تو ما را که تاکنون در داخل دروازه‌های دوزخ محبوس بودیم، آزاد ساختی! این تو بودی که نیرویی به ما مرحمت کردی تا بتوانیم به ساختن و مستقر ساختن این پل عظیم در داخل این گودال تاریک، تا این نقطه دوردست بپردازیم!

۲۹۰ ازین پس همه این دنیا، از آن تو است! قدرت تو موفق شد آن چه را دستت به ساختن آن توانا نبود، به دست آورد، و خرد و فرزنگی‌ات موفق گشت آن چه را جنگ موجب شده بود از دست دهم، با امتیازی بزرگ، دوباره از آن خود سازیم و به طرزی کامل، انتقام خویش را از شکستِ سخت‌مان در آسمان، از دشمن بستانیم! اینجا، همچون فرمانروایی عالیمقام به حکومت خواهی نشست، حال آن که آنجا هرگز فرمان نمی‌راندی! بگذار که پس از آن نبرد، فاتح پیروزمندی آن، همچنان به فرمانفرمایی در آنجا مشغول باشد، و بر اساس حکم مجازاتی که خود صادر فرموده، و این منطقه را به تو واگذار کرده است، ازین دنیای تازه کناره گیرد! باشد که زین پس در فرمان‌روایی همه چیزها کز طریق مرزهای عرش اعلی تقسیم گشته است، با تو سهیم گردد: شهر مربعی شکل از آن او، و این جهانِ مدور و گرد نیز از آن تو باشد! کافی است

۳۰۰ زین پس تو را بیازماید! توئی که اینک خطرناک‌تر از هر چیز برای عرش او به شمار می‌روی! «

شهزاده ظلمات با شادمانی چنین پاسخش داد: « دختر زیبا چهره‌ام! و نیز توئی که

بند ۴۱۱ - ۳۸۵

همزمان پسر و نوه‌ام هستی! امروز به راستی ثابت کردید از دودمان حقیقی «شیطان» به شمار می‌روید! از داشتن این نام بر خود می‌بالم، زیرا دشمن سرسختِ شهریارِ قدرتمندِ ۳۰۵ آسمانم! به راستی از من و همهٔ این قلمرو فرمانروایی دوزخی، لیاقت را به ارث برده‌اید! شمایی که تا این اندازه نزدیک به دروازهٔ آسمان، با عملی پیروزمندانه به پیروزی من پاسخ گفتید، و در برابر عملیات شکوهمندانهٔ من، کاری به راستی فرهمند را به اجراء نهاده‌ید، و از دوزخ و این دنیا، قلمرویی واحد - قلمرویی از آن ما! - و قاره‌ای واحد برای برقراری ارتباطی سهل و آسان پدید آوردید...

۳۱۰ بدینسان، در مدتی که با سهولت تمام و با کمک مسیری که شما برایم فراهم کرده‌اید، دوباره به دنیای تاریکی فرود می‌آیم، و نزد همدستانِ قدرتمندم باز می‌گردم تا خبر این پیروزی‌ها را به آنها اطلاع دهم، و با آنها به شادمانی بپردازم، شما دو نفر، مستقیماً به سوی بهشت روانه شوید، و در امتداد همین مسیر، در میان این مدارهای بی‌شمار که اینک از آنِ شمایند، به پیش‌روی خود ادامه دهید! در آنجا ساکن شوید، و ۳۱۵ سعادتمندانه حکومتتان را آغاز کنید! از آنجا، سلطهٔ قدرتمندان را بر روی زمین و هوا اعمال نمایید، بویژه بر بشری که «اشرف مخلوقات» نامیده شده است! نخست، خدمتگزاری سرسپرده و مطمئن ازو برای خود بیافرینید، و سپس در پایان کار، وی را به هلاکت رسانید! نمایندگانم را به سویتان اعزام خواهم داشت، و به شما قدرت تام بر روی زمین می‌بخشم! قدرتی که هیچ‌کسی از آن برخوردار نیست، و تنها از سوی ۳۲۰ من به شما واگذار شده است! زین پس، همهٔ قدرت و تسلط من بر این قلمرو تازه، به نیروی واحد شما بستگی خواهد داشت که با فرمان من، «گناه» به «مرگ» تسلیم کرده است! چنانچه قدرت متحد شما بر هر چیز پیشی گیرد، امور دوزخی از هیچ مشکلی به هراس و وحشت نخواهد افتاد: پس بروید و قوی باشید!

پس ازین سخنان، آنها را مرخص کرد و آنان نیز با سرعتی بس زیاد، مسیری از میان انبوه‌ترین مجمع‌الکواکب برای خود گشودند، و زهر خود را به هر سو ۳۲۵

بند ۴۳۳ - ۴۱۲

پخش کردند: ستارگان آلوده شده رنگ باختند، و سیارات که خود نیز تأثیری شرورانه ساطع می کردند، تسلیم کسوفی واقعی گشتند! شیطان از مسیر دیگر، از زمین سنگفرش شده فرود آمد تا به دروازه دوزخ رسید. در هر دو سوی، قلمرو تقسیم شده عالم آشفته‌گی، که روی آن بنای تازه‌ای ساخته شده بود، به فریاد در آمد و با نیرویی شدید، به میله‌هایی که به ناراحتی و نارضایتی او واقعی نمی نهادند، حمله ور گشت!

شیطان با عبور از میان دروازه پهناور دوزخ که هیچ نگهبانی نداشت، اطراف خود را خالی یافت؛ زیرا آنانی که مسئولیت حضور در آنجا را داشتند، مکان پاسداری خود را ترک گفته، و به سوی جهان برتر پر کشیده بودند! مابقی ساکنان دوزخ، به نقطه‌ای دور دست در داخل، و در اطراف حصارهای پاندومونیوم: شهر و مقر باشکوه لوسیفر (کنایه از ستاره درخشانی که با شیطان مقایسه شده است) عقب‌نشینی کرده بودند... در آنجا، لژیون‌های^۱ دوزخی به مراقبت و پاسداری مشغول بودند، در حالی که بزرگان شهر، در شورایی حضور به هم رسانده بودند، و از اتفاقاتی که ممکن بود برای امپراتورشان رخ داده باشد، (که به نیابت از آنان به مأموریت اعزام شده بود) اظهار نگرانی می کردند...! شیطان با عزیمت از آنجا، بدینسان فرمان داده بود، و آنان نیز دستورات وی را مطیعانه گوش فرا داده بودند.

چونان هنگامی که تارتار، دور از دشمن خود روسیه، از میان دشت‌های پوشیده از برف هشت‌رخان^۲ می‌گذرد و عقب می‌نشیند؛ یا چون هنگامی که صوفی^۳ بلخی^۴، از بیم

۱- میلتون بنا به علاقه‌ای که به تاریخ روم باستان دارد، پیوسته تمایل دارد از واژگان مخصوص مربوط به دوران امپراتوری روم استفاده کند. از این رو، مترجم نیز همین واژه را در متن ترجمه آورده است.

۲- *ASTRACAN* نام بندری در روسیه، در کنار سرچشمه رود *VOLGA*، در نزدیک دریای خزر *CASPIENNE*.

۳- *BACTRIAN SOPHI* این واژه از کلمه *BACTRES* یا همان شهر بلخ می‌آید. ظاهراً بلخ، مرکز شکل‌گیری آیین زرتشت بوده است. قرن‌ها بعد، اسکندر مقدونی *ALEXANDRE* آنجا را به تصرف خود در می‌آورد، اما بعدها، دوباره به شاهان سریانی تعلق پیدا می‌کند. صوفی بلخی در اینجا، و بنا به توضیحات بسیاری از میلتون‌شناسان، مربوط به یکی از شاهان ایرانی است که ناگزیر از عقب‌نشینی در برابر سپاهیان دشمن (ترکان عثمانی) شد، اما معلوم نیست، هویت او کیست...

بند ۴۵۲ - ۴۳۴

شاخ‌های^۱ ماهِ هلالی شکلِ تُرکان^۲ می‌گریزد، و در عقب‌نشینی خود به سمت تبریز^۳ یا ۳۴۵ قزوین^۴، نقاط فراتر از قلمرو اَلدول^۵ را ویران بر جای می‌نهد، بدانسان نیز آنان - سپاهیانی که اخیراً از آسمان تبعید شده بودند! - فرسخ‌های بی‌شماری از نقاط تاریک را متروک و خالی بر جای نهاده، و به دورافتاده‌ترین نقطهٔ دوزخ عقب نشسته، و اجتماع خود را به محافظت و مراقبت از شهرشان متمرکز ساخته بودند. آنها ساعت به ساعت، در انتظار بازگشت ماجراجوی بزرگشان، که به جستجو و کشف دنیا‌های عجیب ۳۵۰ و ناشناخته رفته بود، به سر می‌بردند.

شیطان بی آن که دیده شود، به شکل فرشته‌ای جنگجو از پایین‌ترین رده‌های نظامی، از میان جمعیت عبور کرد. آن‌گاه به شکلی نامرئی، از درِ تالار پلوتن داخل شد، و ز تخت رفیع خود که با شکوهی خارق‌العاده و با زیباترین پارچه‌ها مزین می‌شد، و در انتهای تالار در نقطه‌ای مرتفع، در فر و شکوه و عزتی شاهانه خودنمایی می‌کرد، بالا رفت. برای ۳۵۵ چندی نشسته باقی ماند، و بی آن که دیده شود، به تماشای اطراف خود پرداخت: سرانجام گویی از میان ابری غلیظ، سرِ نورانی و نیز شکلِ ظاهری‌اش که همچون ستاره‌ای درخشان می‌نمود، شاید با درخششی باز هم بیش‌تر و با افتخاری که بدان مجاز بود، و یا ملبس به شکوهی دروغین کز هنگام سقوطش از آسمان، برایش بر

۳- BACTRIAN شاید منظور میلتن، ابراهیم ادهم بوده است که بر اساس روایات صوفیانه، پادشاه بلخ بوده است.

۱- اشاره به طاسک هلالی شکلِ نیزه‌های تُرکان عثمانی است. میلتن خود به عمده از واژهٔ شاخ استفاده کرده است، تا حالت تیز و انتهایِ هلال ماه را در نظر خواننده مجسم کند. بنابراین در اینجا، می‌توان بدین شکل و به طور تحت‌اللفظی ترجمه کرد: «یا چون هنگامی که صوفی بلخی از بیم نیزه‌های تُرکان که نوک آن با طاسک‌های هلالی شکل مزین بود، به سمت قزوین و تبریز می‌گریزد و سرزمین‌های میان بلخ و قلمروهای پادشاهان سلجوقی را پشت سر می‌گذارد...» اما در جهت رعایتِ دقیقِ متن اصلی، جملات بالا همچنان به همان شکلی که میلتن نگاشته است، آورده می‌شود.

۲- کنایه از نشان بیرقِ سربازان عثمانی است.

۳- میلتن از نام TAURIS قرونِ وسطایی تبریز استفاده کرده است.

۴- CASBEEN و به تلفظ فرانسوی CASBIN.

۵- ALADULE نام منطقه‌ای که در زمان فعلی، میان ایران و ترکیه واقع شده است و در برهه‌ای از زمان، به عنوان منطقه‌ای از ارمنستان معروف بود.

بند ۴۷۳ - ۴۵۳

جای مانده بود، ظاهر گشت! جمعیت دوزخی کز آن درخشش ناگهانی به شگفتی افتادند،
 ۳۶۰ نگاهشان را بدان سو معطوف ساختند، و کسی که انتظارش را می‌کشیدند
 مشاهده کردند! رهبر قدرتمندشان دوباره به میان آنها بازگشته بود...! شور و استقبال
 آنان به راستی پر سر و صدا بود! سران و بزرگانی که مشغول بحث و گفت‌وگو بودند، به
 سرعت به پیش شتافتند: جلسهٔ شومِ شورای^۱ خود را خاتمه دادند، و با شادی یکسانی
 به شیطان نزدیک شدند تا به وی تبریک و تهنیت گویند!

۳۶۵ شیطان با دست خود، همه را به سکوت دعوت کرد و با این سخنان، توجه
 حاضران را جلب نمود: «ای حاملان عرش، ای فرشتگان موکل، ای فرشتگان اعظم، ای
 فرشتگان تقوی، و ای فرشتگان اقتدار! زیرا هنوز هم شما را به همان‌گونه که در گذشته
 نام داشتید، می‌نامم، و این چنین اعلام می‌دارم: نه تنها بنا به حق قانونی‌تان، بلکه بنا به
 حق تملک‌تان نسبت به این عناوین! پس از موفقیتی ماورای هر امیدواری، دوباره به
 ۳۷۰ نزدتان بازگشته‌ام تا شما را با حالتی پیروزمندانه ازین گودال دوزخی،
 نفرت‌انگیز و نفرین‌شده به بیرون هدایت کنم! جایی که سرای بدبختی و محنت، و
 سیاهچال شکست‌خورده‌گانِ آن فاتح مستبدِ ما به شمار می‌رود! اینک، همچون
 نجیب‌زادگانی و الامقام، به آسانی، به تصرفِ دنیایی وسیع و دلگشا اقدام ورزید! دنیایی
 که پست‌تر از آسمانِ زادگه‌مان نیست، و من با مأموریت دشواری که بر عهده گرفته
 ۳۷۵ بودم، و با قبول خطراتی بس بزرگ، به تصاحب آن موفق گشتم! بازگو کردن
 کارهایی که بدان مبادرت ورزیدم، و این که چه رنج‌ها و مصائبی کشیدم، و با چه
 دشواری و مشقتی، در ژرفنای وسیع و بیکرانِ قلمرو هرج و مرج و آشفتگی که فاقد مرز
 و واقعیت^۲ است، و مظهر گناه و مرگ، به تازگی جاده‌ای عریض در آن تأسیس کرده‌اند تا

۱- میلتون در اینجا، از واژهٔ فارسی «دیوان» استفاده کرده است.

۲- میلتون در اینجا، از واژهٔ *UNREAL* استفاده کرده است. بنا به اظهارات افلاطون، تنها اوهام (یا همان صور ذهنی)، واقعی و حقیقی هستند. بنابراین، عالم هرج و مرج، طبیعتاً، بدون هیچ شکل و واقعیت و حقیقتی است...

۱۰۳۰ بهشت گمشده - میلتون

بند ۵۰۱ - ۴۷۴

راه‌پیمایی افتخارآمیز شما را تسهیل بخشند، به سفر پرداختم، بس طولانی خواهد بود...! ۳۸۰
حال آن که من به سختی رنج بردم، تا گذرگاهی مسدود برای خود بگشایم،
زیرا ناگزیر از صعود از آن گودال وحشی و رام‌ناشدنی بودم، و می‌بایست در کام شب
ازلی، و عالم هرج و مرج و حشیانه‌ای که به شدت از اسرار خود محافظت می‌کردند، و با
خشونت شدید و فریادی خشمگینانه و اعتراضی شدید در برابر سرنوشت برتر، با
سفر عجیب من مخالفت ورزیدند، خود را فروبرم...!

۳۸۵ به شما نخواهم گفت چگونه به یافتن آن جهان نو آفریده که شهرت و
آوازه‌اش از مدت‌ها پیش در آسمان اعلام شده بود، موفق شدم... بنایی خارق‌العاده، در
اوج زیبایی و کمال که با تبعید ما از آسمان، اینک بشر در بهشتی برین جای داده شده، و
به سعادت و نیکبختی دست یافته است! با نیرنگ، بشر را فریستم، و ز خالقش دور ساختم،
و برای آن که بر میزان شگفتی‌تان بیفزایم، باید بگویم این کار را با کمک سیبی به انجام
۳۹۰ رساندم! پس ازین کار، خالق عالم که بدینسان مورد اهانت واقع می‌شد (آیا به
راستی خنده‌آور نیست؟!) بشر محبوب خود و همه آن موجودات آفریده را طعمه گناه و
مرگ ساخت، و در نتیجه ما موفق شدیم آن دنیا را بی هیچ خطر و زحمت و تلاشی، بی
هیچ کار و نگرانی از آن خود سازیم و به تصاحب خود درآوریم، حق گردش و سکونت
در آن را باز یابیم، و بر بشر و نیز همه موجوداتی که بر آنها می‌توانست تسلط داشته
۳۹۵ باشد، غالب گردیم!

البته راست است که خدای متعال، مرا نیز مورد قضاوت خویش قرار داد: در واقع، مرا
قضاوت نفرمود، بلکه مار را قضاوت کرد! حیوانی که با حلول در قالب و شکل او، بشر را
فریستم! آن چه در این رأی دادگاهی به من مربوط می‌شود، دشمنی و خصومتی است که
خدای، میان من و نسل بشر پدید آورد: همواره ساق پای بشر را به دندان خواهم گزید، و
۴۰۰ نسل بشر نیز سر مرا متلاشی خواهد کرد! کیست که حاضر نباشد در عوض
تصاحب دنیایی، جراحی بر ندارد و یا تن به درد و رنج بیش‌تری نسپارد؟! این بود

بند ۵۲۴ - ۵۰۲

گزارش هنرنمایی‌ام! حال، چه کاری باقی مانده است که شما خدایان، باید به انجام رسانید؟... مگر این که برخیزید، و ز هم اکنون به سعادت مطلق قدم نهید!»

پس ازین سخنان، برای لحظه‌ای خاموش ماند و در انتظار تحسین و تشویق همگانی، و صدای دست زدن و ابراز احساسات آنان ایستاد تا به گوشش رسد؛ اما ناگه بر خلاف انتظار، از هر سو، آوای شوم و یکسانی که چون خس‌خس می‌نمود، در زبان‌های بی‌شمار شنید که صدایی به نشانهٔ تحقیر عمومی بود... شیطان به شگفتی افتاد، اما فرصت زیادی برای تأمل نیافت، زیرا همان دم، بیش از پیش از وجود خویش به تعجب افتاد. احساس کرد صورتش باریک و دراز و لاغر شد؛ بازوانش به پهلوهایش چسبید، و پاهایش در یک‌دگر گره خورد، تا سرانجام محروم از داشتن پا، همچون ماری هیولایی شکل، بر روی شکم خرندهٔ خویش فرو افتاد! به مقاومت پرداخت، اما تلاشش بیهوده بود! قدرتی بس برتر بر او تسلط یافته بود، و بر طبق حکم محکومیت به مجازاتش، و دقیقاً به همان شکلی که با آن مرتکب گناه شده بود، وی را کیفر می‌داد! قصد سخن گفتن داشت، اما با زبانی که انتهای آن به دو قسمت تقسیم می‌شد، در برابر حاضرانی که مانند او، زبانی با انتهای دوگانه داشتند، ناگزیر از خس‌خس کردن در پاسخ به خس‌خس آنها گشت...! زیرا از حالا، همهٔ شیاطین به یکسان تغییر شکل داده، و به قالب مار در آمده بودند، و گویی همدستانِ کارِ جسارت‌آمیز او به شمار می‌رفتند!

به راستی صدای خس‌خسی که فضای تالار را پر می‌کرد، بس عجیب و دهشتناک بود! همه جا پوشیده از هیولاهایی در هم پیچیده شد، که در هم می‌لولیدند و تنها سرها و دم‌هایشان آشکار بود: کژدم، افعی، آمفیزین^۱ بی‌رحم، افعی شاخ‌دار^۲،

۱- AMPHISBÉNE نام نوعی مارمولک عظیم که به مار شباهت دارد و بیشتر در آمریکا و آفریقا وجود دارد. البته در اینجا، کنایه از ماری افسانه‌ای است که بسیار خطرناک بود که در هر انتهای خود، یک سر داشت.

۲- CERASTES از واژهٔ یونانی کراس KÉRAS می‌آید که به معنی شاخ است. مارِ براست، به طور معمول به افعی شاخ‌دار معروف است و بیشتر در عربستان، آسیای مرکزی و آفریقا وجود دارد و از خانوادهٔ افعی‌ها است.

بند ۵۴۴ - ۵۲۵

هیدرای عظیم، اِلِپس^۱ شوم و دیسپاد^۲! نه! به راستی هرگز چنین انبوه عظیمی از خزندگان، سطح زمین پوشیده از خونِ گرگُن و یا در جزیرهٔ اُفیوز^۳ را در بر نگرفت!...

اما بزرگترین خرنده در میان همهٔ آنها، همانا شیطان بود که به ازدهایی مبدل گشته

بود، و ز بزرگی جثّه، از مارِ عظیمِ پیثن^۴ نیز که آفتاب، آن را از کرمی ساده در

دشت پیثین^۵ پدید آورد، پیشی می‌گرفت!... با این حال، همچنان قدرت و تسلط سابق

خویش را بر دیگران محفوظ نگاه داشته بود... هنگامی که تالار خارج شد تا به صحراهای

باز قدم نهد، همه در پی او به ره افتادند: آنجا، آن دسته از لژیون‌های شورشی

باقیمانده‌ای که آسمان فرو افتاده بودند، در مواضع خود نگهداری می‌دادند، یا در انتظار

۴۳۰ صدور دستورِ مبارزه به سر می‌بردند، و با کمال خوشحالی و شادمانی،

بی‌صبرانه در انتظار خروجِ پیروزمندانهٔ شهزادهٔ پرافتخارشان از تالار کاخ بودند...

ناگه با منظره‌ای بس متفاوت مواجه شدند، و با انبوه بی‌شماری از خزندگانی زشت و

کریه رویارو گشتند! نفرت و وحشتی عمیق آنان را فرا گرفت، و همزمان دستخوش حس

همدردی دهشتناکی شدند! طولی نکشید که خود نیز ناگه بدان چه مشاهده می‌کردند

۴۳۵ تغییر شکل یافتند! بازوهایشان، و نیز نیزه‌ها و سپرهایی که در دست داشتند

بر زمین ریخت؛ سپس کالبدشان نیز به سرعت بر زمین فرو لغزید: چندی نگذشت که

آنها نیز خس‌خسِ نفرت‌انگیز را تکرار کردند، و شکل تنفرآوری را که بدانسان سرایت

می‌کرد، در خود مشاهده نمودند: زیرا همان‌گونه که در ارتکاب گناه برابر بودند، در

۱- ELOPS نام ماری افسانه‌ای که زهرش بسیار خطرناک بود.

۲- DIPSAS نام ماری افسانه‌ای که بر اساس سنت، زهرش موجب بروز عطشی تسکین‌ناپذیر می‌گشت.

۳- OPHIUSA به تلفظ فرانسوی OPHIUSE در باستان به عنوان جزیرهٔ مارها شهرت داشت. نام امروزی این جزیره، فورمتارا FORMENTARA است که همان جزایر بالئار BALEARES است.

۴- PYTHON نام ماری که نیش او زهرآگین نیست و بیشتر در آسیا و آفریقا وجود دارد. این مار، به دلیل قدرت ضدیدی که دارد، طعمهٔ خود را خفه می‌کند و طوری به دور او حلقه می‌زند که امکان هر حرکتی را از آن سلب می‌نماید.

۵- PYTHIAN به تلفظ فرانسوی PYTHIENNE نام دشتی که پیشگویان معبد دلف DELPHES (به نام پیتی PYTHIE) در آنجا حضور داشتند. در واقع، کنایه از دلف است که اقامتگاه این زنان پیشگو بوده است.

بند ۵۶۳ - ۵۴۵

مجازات نیز یکسان می‌نمودند! بدینسان، تشویق و ابراز احساساتی که قصد داشتند با
 ۴۴۰ مشاهده فرمأنده خود به انجام رسانند، به انفجاری از خس‌خس‌های بی‌شمار
 مبدل گشت! پیروزی شرم‌آوری کز دهان خارج می‌شد، تا به خودشان بازگردانده
 شود...!

در نزدیکی آنجا، درختی وجود داشت که به محض دگردیسی آنها، بنا به اراده آن
 کس که در عرش اعلی فرمان می‌راند، در آن نقطه ظاهر گشته بود. برای تشدید درد و
 ۴۴۵ رنج آنان، پوشیده از میوه‌هایی زیبا، و شبیه آنهایی که در باغ عدن رویده
 بودند ظاهر می‌گشتند: چونان طعمه‌ای که وسوسه‌گر بزرگ، برای فریب دادن حوا از آن
 استفاده کرده بود...

ابلیسان، نگاه مشتاق خود را به آن شیء عجیب خیره ساختند، با این تصور که به
 جای تنها یک درخت ممنوعه، انبوه بی‌شماری در آنجا رویده بود، تا آنان را بیش از
 ۴۵۰ پیش در شرم و سرافکندگی و یا بدبختی فرو برد! همچنان کز عطشی شدید و
 گرسنگی بی‌رحمانه‌ای در عذاب بودند - و صرفاً برای فریب دادن آنها برایشان ارسال
 شده بود...! - یارای مقاومت در برابر میوه‌ها را نیافتند، و دسته جمعی به خزیدن
 پرداختند، از تنه‌ها بالا رفتند، و حتی بیش از مارهای در هم پیچ‌خورده‌ای که در حلقه‌های
 درهم، بر سر میژر^۱ می‌لولیدند، انبوه و بی‌شمار بودند...! با ولع تمام، میوه‌های زیبا را که
 ۴۵۵ چون درختان میوه‌ای که در کنار دریاچه قیرگون^۲، جایی که سدوم^۳ اسیر
 حریق گشت بودند، کردند! میوه دوزخی که ماهیتی فریبکارانه‌تر داشت، قوه چشایی را به

۱- MEGAREA به تلفظ فرانسوی MEGÈRE نام یکی از سه خواهر عجوزه در افسانه‌های یونان باستان که مظهر خشم شدید است و به «اِرنی» ÉRINYE معروف بود.

۲- BITUMINOUS به تلفظ فرانسوی BITUME از واژه لاتین BITUMEN می‌آید. نوعی قیر طبیعی.

۳- SODOM به تلفظ فرانسوی SODOME نام شهر باستانی کتمان (امروزه به نام سدوم SEDOM معروف است). این شهر، به همراه گُمرّا GOMORRHA، جزو شهرهایی بود که در جنوب دریای مرده (بحرالمت) وجود داشت و در حدود نوزده قرن پیش از میلاد مسیح، کاملاً تخریب شد. در قرآن مجید و کتاب عهد عتیق، بارها از این شهرها، و خشم خدای متعال نسبت به این شهرهای پر از تباهی و فساد صحبت شده است.

بند ۵۸۴ - ۵۶۴

اشتباه می‌انداخت، اما نه قوه لامسه را... ارواح شرور، با این امید که گرسنگی خود را تسکین بخشند، به جای میوه‌ها، خاکستری تلخ را جویدند که قوه چشایی اهانت‌دیده‌شان، آن را با هیاهو و نفرت از دهانشان بیرون راند! آنها کز شدت گرسنگی و تشنگی به رنج افتاده بودند، کوشیدند دوباره بخت خود را بیازمایند؛ اما هر بار به همان نسبت مسموم می‌شدند و اشمئزازی نفرت‌انگیز، آرواره‌های پُر از قیر و خاکسترشان را بی‌قواره می‌ساخت...! آنها مکرر فریب آن توهم را خوردند و نه مانند بشر که بر او پیروزی یافته بودند، و او تنها یک بار در دام فریب افتاد!

بدینسان آنها شکنجه شدند، و سرانجام خسته و ناتوان، رنجیده از گرسنگی و ۴۶۵ خس‌خس طولانی و بی‌وقفه، دوباره از سوی آسمان اجازه یافتند شکل از دست‌رفته خود را بازیابند. گفته می‌شود هر سال به مدت چندین روز، این سرافکندگی سالیانه را ناگزیرند تحمل کنند تا غرورشان، و شادی و رضایت ناشی از فریب بشر، در وجودشان در هم شکسته شود...

با این حال در دنیای بت‌پرستان، آنها چندین سنت را به نشانه فتح و پیروزی خویش، ۴۷۰ در این مورد رواج دادند. در افسانه‌ها نقل کردند چگونه ماری به نام اُفیون^۱، با اورینوم^۲ که شاید در دوران پس دور گذشته، نام حوّا را به خود اختصاص داده بود، پیش از همه بر فراز اُلَمپ به حکومت پرداخت، و سپس به وسیله ساتورن و اُپز^۳، و خیلی پیش‌تر از آن که ژوپیتر دیکتِئِن^۴ آنجا زاده شود، از تخت حکومت رانده شد...

۱- *OPHION* نام غول تایتانی که پیش از آن که رتا *RHÉA* و کُرُنُس *CRONOS* در آسمان به حکومت بپردازند، همراه همسرش اورینوم *EURYNOME* فرمانروای عالم بود.

۲- *EURYNOME* نام دختر اقیانوس و تیتیس *TÉTHYS* بود. همسر اُفیون *OPHION*. ژئوس دل در گرو عشق او سپرد.

۳- *OPS* نام الهه‌ای بسیار باستانی در ایتالیای پیش از باستان. این الهه، بعدها نام رتا *RHÉA* یا سیبل *CYBÈLE* را بر خود گرفت. او حامی زنان باردار بود، و الهه برداشت محصولات و دانه‌های گیاهی بود. نام او به معنای «زمین» بود.

۴- *DICTAEAN JOVE* به تلفظ فرانسوی *JUPITER DICTÉEN* یکی دیگر از القاب ژوپیتر است. این کلمه، از دیکته *DICTÉ* که نام کوهی است، اقتباس شده است. دیکته نام پری جنگلی بسیار زیبایی در کرت *CRÈTE* بود که از چنگ میس (خواهشمند است به صفحه مقابل توجه فرمایید :)

بند ۶۰۵ - ۵۸۵

از سوی دیگر، و در طول این مدت، آن زوج دوزخی خیلی زودتر از موعد به بهشت رسیدند: نخست مظهر گناه، با قدرتمندی تمام به شکلی ناملموس، سپس به صورت حقیقی از ره رسید! اما حال، با کالبد جسمانی خود بدانجا قدم می‌نهاد تا به طور دائم در آنجا اقامت گزینند! به دنبال او، مظهر مرگ، گام به گام در پی او روان بود، و هنوز بر روی اسب پریده‌رنگ خود^۱ ننشسته بود. مظهر گناه خطاب به او چنین گفت: «ای دومین زاییده شیطان! ای مرگی که لازم است همه چیز را تحت اختیار خود درآوری، و بر همه چیز مسلط شوی! نظرت درباره قلمرو فرمانروایی جدیدمان چیست؟ هر چند با تلاش و زحمتی بس فراوان به تصاحب آن موفق شدیم، آیا بهتر نیست در اینجا حضور داشته باشیم، تا آن که در آستانه دروازه آن دوزخ سیاه، به محافظت از آن نشینیم؟ بی آن کز هیچ نام و نشانی بهره‌مند باشیم، و یا کسی از ما واهمه‌ای داشته باشد، در حالی که تو نیز از شدت گرسنگی، نیمه جان می‌شدی؟!...»

۴۸۵ هیولایی که زاییده گناه بود، بی‌درنگ پاسخ داد: «منی که هماره از گرسنگی ابدی در رنج و عذاب به سر می‌برم، دوزخ و زمین و آسمان برایم یکسان جلوه می‌کند! جایی خوشایند من است که بتوانم بیشترین طمع را به دست آورم! هر چند در اینجا، طمع به حدّ وفور یافت می‌شود، لیکن به نظر می‌رسد برای پر کردن این شکم، و این کالبد حجیم که با پوستی ساده فشرده نمی‌شود، این مکان کوچک باشد!...»

۴۹۰ مادر فاسق^۲ چنین پاسخ داد: «نخست ازین گیاهان، ازین میوه‌ها، ازین گل‌ها و سپس از همه حیوانات اینجا، اعم از ماهیان و پرندگان که خوراکی بس لذیذند، تغذیه کن!

(از صفحه پیش: MINOS) (شاه افسانه‌ای سرزمین کرت که در خرد و فرزاندگی و عدالت، شهرت داشت) گریخت، و خود را از فراز کوهی مرتفع، به داخل دریا پرت کرد. آن کوه، نام او را بر خود گرفت.

۱- THE PALE HORSE اشاره به سفر «مکاشفه» در عهد جدید، بخش ششم - باب هشتم: «ناگهان اسب رنگ پریده‌ای ظاهر شد که سوارش «مرگ» نام داشت. به دنبال او، اسب دیگری می‌آمد که نام سوارش «دنیای مردگان» بود. به آن دواختیار و قدرت داده شد تا یک چهارم زمین را به وسیله جنگ، قحطی، بیماری و جانوران وحشی نابود سازند...»

۲- در متن اصلی، از واژه INCESTUOUS استفاده شده است که به معنای شخص پلیدی است که با محارم خود مرتکب زنا می‌شود. م. -

بند ۶۳۳ - ۶۰۶

به همه چیزها که داس زمان به درو کردن آن همت می‌نهد، بی کوچک‌ترین رحم و شفقتی حمله آور، و آنها را در کام خود فرو بر! تا سرانجام روزی، پس از استقرار در وجود بشر و نسل او، و پس از آلوده ساختن افکار و اندیشه‌ها و نگاه‌ها و گفتارها و اعمال و کردارش، وی را به عنوان واپسین و لذیذترین طمع‌هات، آماده سازم...»

پس ازین سخنان، دو هیولا، مسیرهای مختلفی را پیش گرفتند تا هر یک به نوبه خویش، یا موجودات را از حالت جاودانگی بیرون آورند و یا نابودشان سازند، و برای انهدامی که دیر یا زود به اجراء گذاشته می‌شد، آنان را آماده سازند؛ خدای متعال، با مشاهده این وضع از فراز عرش اعلای خود در میان قدیسان، ندای الهی خود را برای آن ۵۰۰ نظام‌های نورانی به گوش رساند و فرمود: «آیا می‌نگرید چگونه این سگان دوزخی، با شوق و اشتیاقی فراوان، برای خرابی و انهدام و ویرانی این دنیا پیش می‌روند...؟ دنیایی که تا این اندازه زیبا و نکویش آفریده بودم! و هنوز هم در چنین وضعیتی نگاهش می‌داشتم، چنانچه جنون بشر، اجازه ورود این عجزه‌های نابودکننده و مخرب «فوری» را که این جنون را نسبتم می‌دهند، نداده بود: چنین می‌کنند شهزاده دوزخ و پیروانش، زیرا بدین سهولت اجازه داده‌ام به تصاحب و تصرف چنین سرایی آسمانی موفق شوند، گونه‌ای که به نظر می‌رسد برای خشنودی و رضایت دشمنان گستاخ و جسورم که مشغول تمسخر و خندیدن‌اند عمل می‌کنم، و همه چیز را به دیده اغماض می‌نگرم... و گویی سرشار از خشمی شدید، همه چیز را برای آنها رها ساخته، و همه چیز را به دست تصادف و بی‌نظمی و هرج و مرج آنها تسلیم کرده‌ام...»

۵۱۰ نمی‌دانند این منم که آنان را چون سگان دوزخی‌ام، بدین جا فراخوانده و کشانده‌ام، تا کثافت و آلودگی این مکان را پاک سازند، و به لیسیدن آن نشینند! زیرا گناه کثیف بشر، لگه‌ای بر روی آن چه تاکنون پاک و مطهر بود، پخش کرده است! این کار آن قدر ادامه خواهد یافت، تا سرانجام پس از سیراب شدن کامل عطش، و تسکین گرسنگی‌شان، و در حالی کز شدت مکیدن و بلعیدن آماده هلاک شدن‌اند، با حرکت

بند ۶۵۹ - ۶۳۴

۵۱۵ ناگهانی و پیروزمندانه بازوی تو - ای پسر فاتح و پیروز مندم! - مظهر گناه و مرگ، و نیز قبر دهان گشوده از میان قلمرو هرج و مرج و آشفتگی که همانا دهانه دوزخ به شمار می‌رود، به پایین سقوط خواهند کرد و دهانه دوزخ برای ابد بسته، و آرواره‌های طماعش، مهر و موم خواهد گشت! آن هنگام، زمین و آسمان کز نو احیاء و پالایش خواهند شد، تا آن چه را دیگر لگه‌دار و آلوده نیست، متبرک سازند! در آن هنگام، نفرینی **۵۲۰** که علیه آن دو مجرم جاری شده است، به اجراء گذاشته خواهد شد!

خدای متعال سخنان خود را چنین پایان بخشید، و شنوندگان آسمانی با فریادهای «سَبَّوحٌ قَدُّوسٌ»، که چون صدای امواج دریا می‌نمود تسبیح گفتند! جمعیت آسمانی چنین ندا سردادند: «راه‌های تو جملگی راست و درست و عادلانه، و فرامین تو نسبت به همه آفریده‌ها و مصنوعات، منصفانه است! کیست که یارای برابری با تو را داشته باشد؟!» **۵۲۵** سپس به تسبیح گفتن پسر آسمانی که مقدر بود منجی عالم و رستگاری‌دهنده نسل بشر باشد، مشغول شدند: کسی که به وسیله او، زمین و آسمانی تازه در طی اعصار سر به فلک خواهد کشید، یا از آسمان فرود خواهد آمد. چنین بود سرود آنان.

در این مدت، خالق مطلق، فرشتگان مقرب و مقتدر خود را با نام‌هایشان به نزد خود **۵۳۰** فراخواند، و به آنها مأموریت‌های گوناگونی ابلاغ فرمود که برای شرایط کنونی اوضاع، بهترین راه‌ها به نظر می‌رسید. آفتاب، نخستین فرمان را دریافت کرد تا به گونه‌ای حرکت کند که زمین را دستخوش سرما و گرمایی به زحمت تحمل‌آور سازد، و ز سمت شمال، زمستان کهنسال و فرسوده، و ز جنوب گرمای نقطه انقلاب تابستان را به ارمغان آورد. فرشتگان، وظایف ما و سپیدروی را به او یادآور شدند، و به پنج سیاره دیگر ابلاغ کردند چگونه حرکات خود را تنظیم بخشند، و موقعیت‌های نجومی خود را با تأثیراتی مضرب و مخرب^۱، در وضعیت تسدیس و تربیع و تثلیث نجومی و مغایر

۱- زیرا تاکنون، همه نیات از تأثیراتی نیکو و سودبخش بهره‌مند بودند، اما با گناه بشر، و به امر خدای متعال، دارای تأثیرات

بند ۶۸۰ - ۶۶۰

با یکدیگر قرار دهند؛ سپس آموختند در چه هنگام لازم است در مقارنه‌ای نحس به هم ملحق شوند، و به ستارگان ثابت گفتند چگونه تأثیر ناهماهنگ و شوم خود را اجرا کنند؛ و این که کدامیک از آنها، همراه آفتاب، طلوع یا غروب کنند، یا توفانی شوند. آنها به بادهای ۵۴۰ نیز اماکنی بخشیدند، و این که چه وقت باید به آشفتن دریا، هوا و ساحل بپردازند.^۱ به تندر آموختند چگونه در تالارهای تاریک هوا، با حالتی ترسناک و وحشت‌آور بلغزد...

برخی گویند قادر متعال به فرشتگان خود فرمان داد دو محور قطب‌های زمین را به دو نوبت ده درجه متمایل سازند، و آن را بیشتر روی محور آفتاب تمرکز بخشند... آنها ۵۴۵ با تلاش فراوان، کره مرکزی را در حرکتی مورّب، پیش راندند؛ دیگران معتقدند به آفتاب فرمان داده شد عنان خود را در پهنایی یکسان با خط اعتدالین، میان صورت فلکی ثور و هفت خواهران آتلانتیک^۲ و دوپیکر اسپارت^۳ بگردانند، و در مدار رأس‌السرطان طلوع کنند! از آنجا، با فرود به سمت مدار رأس‌الجدی (با عبور از صورت‌های فلکی اسد و سنبله و میزان) به انجام این کار مبادرت ورزد تا برای هر ماه، ۵۵۰ تغییرات و تحولات فصول را به ارمغان آورد. غیر از آن، همواره بهاری دائمی با گل‌هایی با طراوت به زمینی که شب‌ها و روزهایش یک اندازه بودند لبخند می‌زد، مگر

(از صفحه پیش :) منفی و مخرب نیز شدند.

۱- در سوره مبارکه روم، آیه ۴۸ آمده است: «خداست که بادهای را برای به حرکت در آوردن ابرها می‌فرستد، و بعد آن را در آسمان، آن گونه که به خواهد می‌گستراند، و پاره‌پاره می‌کند و می‌بینی که دانه‌های باران از لابه‌لای آن خارج می‌شود تا به هر کس از بندگانش که بخواهد فرو ریزد، و شادمان شوند...» و نیز در سوره مبارکه حجر، آیه ۲۲ آمده است: «ما بادهای را برای بارور ساختن (ابرها گیاهان) فرستادیم! و از آسمان آبی نازل کردیم، و شما را با آن سیراب ساختیم؛ در حالی که شما توانایی حفظ و نگهداری آن را نداشتید...» و نیز در سوره مبارکه فرقان، آیه ۴۸ آمده است: «اوست که بادهای را به بشارت، پیشاپیش رحمتش فرستاد، و از آسمان آبی پاک، نازل کردیم...»

۲- ATLANTIC به تلفظ فرانسوی ATLANTIQUE کنایه از خواهران اسپرید که نزد پدر (یا عمویشان) اطلس ATLAS در جزیره‌ای افسانه‌ای در اقیانوس اطلس زندگی می‌کردند و از باغی پر از سیب‌های طلایی مراقبت می‌کردند. آنها سرانجام به هفت ستاره مبدل شدند و همان خوشه پروین یا ثریا هستند که در صورت فلکی برج حضور دارند.

۳- SPARTAN TWINS به تلفظ فرانسوی LES JUMEUX DE SPARTE کنایه از صورت فلکی دوپیکر (خرداد) است.

بند ۶۹۹ - ۶۸۱

برای ساکنانِ ماورای دایره‌های قطبی: برای آنان، روزی بی شب همواره به درخشیدن می‌پرداخت، در حالی که آفتابِ پایین آمده، به جبران فاصله خویشت، پیوسته در برابر دیدگان‌شان به گردیدن بر گردِ افق می‌پرداخت، و آنها نه هرگز با شرق، نه با غرب آشنا می‌شدند؛ کاری که موجب می‌گشت برف‌های استوتیلند^۱ منجمد در سمت شمال، در جنوبِ زمین‌های ماژلانی^۲ به عقب رانده شوند...

ساعتی که آن میوه تناول شد، آفتاب مانند ضیافتِ تیه‌ست^۳، مسیر پیشین خود را منحرف ساخت. در غیر این صورت، چگونه دنیای مسکونی و هر چند معصوم و عاری از گناه، یارای این را می‌یافت که بیش از امروزه و این برهه از زمان، از سرمایی سوزان و گرمایی شدید اجتناب ورزد؟... این دگرگونی‌های سماوی، هر چند به کُندی انجام شدند، تغییراتی مشابه را در دریا و زمین پدید آوردند: از جمله توفان‌های نجومی، بخار، غبار و مه، و هوایی سوزان، آلوده و مسموم...

آن گاه، از سمتِ جنوبیِ نورو میکا^۴ و سواحل ساموئید^۵، بُرناس^۶ و کائیسایس^۷ و نیز

۱- *ESTOTILANDE* نام جزیره‌ای افسانه‌ای. شاید کنایه از لابرادر *LABRADOR* باشد. این نام در قدیم، به شبه‌جزیره‌ای که میان کانادا و خلیج هادسن *HUDSON* و سن لوران *SAINT LAURANT* واقع بود اطلاق می‌شد.

۲- *MAGELLAN* کنایه از مناطقی در نزدیک تنگه ماژلان است. این تنگه در منتهی‌الیه جنوبی قاره آمریکا و سرزمین آتش واقع است. ماژلان دریانوردی پرتغالی بود که در سال ۱۴۸۰ در سابرزا *SABROSA* در پرتغال به دنیا آمد و در سال ۱۵۲۱ در جزایر فیلیپین کشته شد. او دور دنیا را گشت و در سال ۱۵۲۰، تنگه‌ای را که امروزه نام او را بر خود دارد، کشف کرد.

۳- *THYESTEAN* به تلفظ فرانسوی *THYESTE* نام پسر پُلُیس *PÉLOPS* مؤسس سرزمین پلوپونز که از نام خود او گرفته شده است)، و برادر آتره *ATRÉE* نفرت و حسادت عمیقی که نسبت به برادر خود ابراز می‌کرد، موضوع آغازین درامی باستانی به نام «آترید» (از نام آتره) *ATRIDES* است. از نوادگان آتره می‌توان آگاممن *AGAMMEMNON* و مینلاس *MÉNÉLAS* افسانه‌ای را نام برد. خاندان آترید، پیوسته گرفتار سرنوشتی عجیب و شوم بودند و همواره پدربزرگی و ازدواج‌های حرام در بین آنان رواج داشت.

۴- *NORUMBEGA* به تلفظ فرانسوی *NORUMBEGA* کنایه از مناطق شمال و شمال شرقی آمریکای شمالی.

۵- *SAMOED SHORE* به تلفظ فرانسوی *DES RIVAGES DE SAMOIEDES* کنایه از سواحل سیبری است.

۶- *BOREAS* به تلفظ فرانسوی *BORÉE* این نام از خدای یونانی بادهای شمالی می‌آید که پسر یک تایتان و اُزرا *AURORA* (سپیده‌دم) بود. نام بادی که از سمت شمال، شمال غربی و شمال شرقی می‌وزد. نام این باد، بیشتر جنبه‌ای ادبی و شاعرانه دارد و در آثار لطیف همواره از این نام استفاده می‌شود.

۷- *CAESLAS* به تلفظ فرانسوی *COECIAS* نام بادی مانند بُرناس که آن نیز از سمت شمال می‌وزد.

بند ۷۱۲ - ۷۰۰

آرژستِ جنجالی^۱ و تراسیاس^۲، با فشار آوردن به زندان برنجی خود، و مسلح به یخ و ۵۶۵ برف و تگرگ و کولاک‌های توفان‌زا و گردبادهای شدید، به نابود ساختن جنگل‌ها و دریا‌های خروشان همت گماشتند! آنها همچنان، با بادهای مخالف جنوب، با نُتوس^۳ و آفر^۴ کز شدت ابرهای تندرزای سیه‌را لئونه^۵ به سیاهی گراییدند، بدین کار مشغول‌اند... از میان اینها، و با همان شدت خشم و طغیان، بادهای طلوع و غروب آفتاب: اوروس^۶ و زفیر^۷، و همکاران پر هیاهویشان: سیروکو^۸ و لیکیو^۹ به پیش می‌شتابند! ۵۷۰ بدینسان، خشونت در چیزهای بیجان نیز آغاز گشت: اما نفاق، نخستین دختر گناه، مرگ را به میان چیزهای فاقد شعور و ادراک وارد ساخت، و این کار را با ایجاد نفرت و ناهماهنگی خصمانه‌ای به انجام رساند: بدین ترتیب، حیوان با حیوان به جنگ و نزاع پرداخت، پرنده با پرنده، و ماهی با ماهی... حیوانات زنده از چریدن گیاهان روی زمین دست کشیدند، و به دریدن و بلعیدن یکدیگر پرداختند! دیگر ترسی آمیخته به

۱- ARGESTES به تلفظ فرانسوی ARGESTE نام بادی که مانند دو بادهای دیگر، از سمت شمال می‌وزد. در زبان فارسی، به این باد سموم می‌گویند.

۲- THRASCIAS به تلفظ فرانسوی THRACIAS این نیز چهارمین بادی است که از سمت شمال، شمال غربی و شمال شرقی می‌وزد. در فارسی، به این باد سموم گفته می‌شود.

۳- NOTUS نام بادی که از سمت جنوب و جنوب غربی می‌وزد.

۴- AFER نام بادی که مانند نام قبلی، از سمت جنوب می‌وزد (بیشتر در آفریقا).

۵- SERRALIONA یا همان SIERRA LEONE که در شمال غربی ساحل قاره آفریقا واقع است.

۶- EURUS نام بادی است که از سمت شرق می‌وزد.

۷- ZEPHYR به تلفظ فرانسوی ZÉPHIRE از واژه یونانی زفیرس ZEPHUROS می‌آید. نام بادی ملایم و بسیار خوشایند و مطبوع است. لازم به توضیح است که این باد (زفیرس یونانی) در منظومه «ایلیاد» ILLADE اثر همر، ماهیتی شدید و بارانی و خشونت‌آمیز دارد. اما بعدها آن را به بادی ملایم که در اوایل بهار یا در بعد از ظهرهای گرم تابستان می‌وزد و حالتی بسیار مطبوع دارد، تغییر شکل دادند. زفیرس همچنین نام خدای این باد است که همواره به شکل جوانی بسیار خوش‌سیما با بال‌هایی شفاف نمایان می‌شود که سبدهی پر از گل‌های بهاری در دست دارد و پیشانی‌اش با گل‌های بنفشه تزیین شده است. او عاشق کلریس CHLORIS بود و معابد زیادی در روم باستان برایش برپا ساختند.

۸- SIRROCO به تلفظ فرانسوی SIROC نام بادی بسیار خشک و بسیار سوزان که از سمت صحرا می‌وزد.

۹- LIBECCHIO نام بادی که از سمت جنوب غربی می‌وزد و صرفاً در منطقه ساحل لاجوردین LA CÔTE D'AZUR در جنوب فرانسه و جزیره کُرسی CORSE می‌وزد.

بند ۷۱۳ - ۷۱۳۶

۵۷۵ احترام نسبت به بشر نداشتند، و بیشتر می‌کوشیدند از و گریزان باشند، یا در هنگام عبورش، وی را با رفتاری عجیب و خاموش برانداز کنند...

چنین بود بدبختی‌ها و مصائب ظاهری و آشکاری که آدم از حالا، تاحدودی با آنها مواجه شده بود، هر چند در سایه تاریک‌ترین نقطه، خود را پنهان ساخته بود و غرق در اندوهی عمیق به سر می‌برد... اما در باطن خویش، دردی باز هم جانگدازتر حس می‌کرد!

۵۸۰ همچنان که در دریایی توفانی و خروشان از احساسات و عواطف گوناگون

گرفتار بود و در تکاپو به سر می‌برد، می‌کوشید با این شکوه‌های غم‌انگیز و تأثر آور، قلب خود را تسکین بخشد: «آه! چه بدبختی و مصیبتی، پس از چنان سعادت!... آیا به راستی پایان این نوجهان باشکوه و پرافتخارست؟... و منی که تا چندی پیش، مظهر افتخار آفرین این افتخار^۱ به شمار می‌رفتم، حال از وضعیت متبرکی که در آن به سر

۵۸۵ می‌بردم، به موجودی نفرین‌شده مبدل گشته‌ام؟... که مرا از منظر الهی مخفی نگاه می‌دارد! خدایی که نائل آمدن به دیدارش، بالاترین سعادت برایم بود...! کاش بدبختی و مصیبت، تا همین مقدار ادامه می‌یافت!... اما به راستی لایق این وضعیت فعلی هستم، و حاضرم همه بد رفتاری‌های خویش را تحمل کنم! اما این کار، هیچ سودی بر حالم نخواهد داشت! هر آن چه را می‌خورم یا می‌نوشم، یا هر موجودی را که به وجود آورم، به منزله

۵۹۰ تداوم نفرینی ابدی است! آه! ای ندایی که در گذشته، با لذتی وافر بدان گوش می‌سپردم آن هنگام که می‌فرمود: «رشد کن! و کثرت یاب!...» و حال، شنیدن آن برایم مرگبار است!... زیرا، چه چیز را می‌توانم پرورش دهم یا کثرت بخشم، که همچون

نفرین‌هایی که بر سرم سرازیر می‌گردد، جلوه‌گر نباشد؟! کیست که در اعصار بعدی، با مشاهده مصائب و آلامی کز سوی من بر وجودش سرازیر گشته است، مورد لعن و نفرین خویش قرارم ندهد...؟ یقیناً خواهد گفت: «کاش نیای ناپاک‌مان به

۵۹۵ هلاکت می‌رسید! آری! ای آدم، این‌گونه شکرگزار تو خواهیم بود!» حال آن که چنین تشکر

بند ۷۶۱ - ۷۳۷

و سپاسی، جز لعن و نفرین نخواهد بود!

بدینسان، به غیر از نفرینی که در وجودم سکنی گزیده است، همه نفرین‌هایی که خود من پدید آمده باشد، با جریانی شدید و خشونت‌بار، به خودم باز خواهد گشت! آنها در ۶۰۰ وجودم، مانند آن که در مرکز طبیعی خویش حضور داشته باشند، تجمع خواهد یافت، و با چه سنگینی در جایشان مستقر خواهد شد! آه! ای شادی‌های گریزان بهشتی که بدبختی‌هایی پایدار، با بهایی گزاف به خریدن آنها همت گماشت! ای خالق بی‌همتا! آیا آن هنگام که گز گِل بودم، از تو خواستم مرا به قالب بشر درآوری؟... آیا این من بودم که تو خواستم مرا از تاریکی و ظلمت بیرون کنی، یا مرا اینجا، در این باغ زیبا و مفرح جای دهی؟! از آنجا که اراده‌ام با هستی‌ام موافق نبود، این منصفانه و بحق است که دوباره، مرا که بی‌اندازه مایلم دست بسته تسلیم گردم، و آن چه را دریافت کرده بودم دوباره باز پس دهم - پس که در اجرای شرایط بسیار دشوار تو ناتوانم! - به خاک مبدل سازی! شرایطی که با کمک آنها لازم بود به شایستگی، به محافظت از خیری که هرگز در آغان، در جستجوی آن نپرداخته بودم، برخیزم!... پس چرا با از دست رفتن این خیر، که ۶۱۰ خود دردی به غایت شدید به شمار می‌رود، احساس بدبختی و اندوهی بی‌پایان را نیز بدان افزودی؟... به راستی به نظر می‌رسد عدل و انصاف تو، مرموز و توضیح‌ناپذیرست!...

اما برای آن که حقیقت امر را بیان کرده باشم، باید به خود بگویم چه دیر هنگام به اعتراض ازین مطالب زبان می‌گشایم!... زیرا می‌بایست از همان آغان، آن هنگام که این ۶۱۵ شرایط به من پیشنهاد شدند، با آنها مخالفت می‌ورزیدم! اما تو آنها را پذیرفتی! نکند حاضر بودی از خیر موجود لذت ببری، و از آنها بهره‌مند گردی، اما در برابر شرایط، سخت‌گیری اعمال کنی؟! و هر چند خدای متعال، تو را بدون رضایت باطنی‌ات آفرید، چنانچه پسرت نافرمان شود، و مورد سرزنش و توبیخ تو قرار گیرد، و چنین پاسخ

بند ۷۸۷ - ۷۹۲

دهد که : « چرا به وجودم آوردی؟! مرا که خواسته‌ای از برای آمدن به دنیا نبود...؟! » آیا با ۶۲۰ نادیده انگاشتن وجودت، حاضر خواهی شد این بهانه مغرورانه و متکبرانه را پذیرا شوی؟! ... هر چند خلقت فرزندت بنا به میل و انتخاب تو نبوده، بلکه به دلیل نیاز طبیعت بوده است و بس... خدای متعال، تو را بر اساس میل و اراده خویش آفرید، و با میل و خواسته خویش، اراده فرمود به خدمتگزاری ازو کمر ببندی : پاداش تو، همانا لطف و رحمت الهی بود! بنابراین مجازات تو نیز از اراده عادلانه الهی نشأت می‌گیرد! باشد که ۶۲۵ چنین مجازاتی به اجرا در آید، زیرا تسلیم اراده الهی! حکم الهی منصفانه است : از خاک آمده‌ام و به خاک باز می‌گردم...^۱

آه! ای ساعتی که در هر زمان کز ره رسی، خوش قدم می‌نمایی!... اما چرا دستِ قادر متعال، برای اجرا نهادن حکمی را که برای همین امروز تعیین کرده است، تأخیر روا می‌دارد؟! ... آخر چرا بایستی همچنان زنده باشم؟ چرا مرگ به تمسخر من همت گماشته است، و چرا در رنج و اندوهی ابدی و زوال‌ناپذیر^۲ فرو رفته‌ام؟! ... آه، که با چه شادی و لذتی، به استقبال مرگی که حکم مجازات من است خواهم شتافت، و همچون خاک فاقد احساس خواهم شد! با چه شادمانی و بهجتی، در دامن مادرم زمین خواهم غنود!... آنجا در امنیت، خواهم غنود... آن گاه دیگر ندای ترسناک خدای متعال، در گوشم نخواهد غرید! زیرا دیگر ترس از نکبت و فلاکت شدیدتری برای من یا دودمانم، مرا با ۶۳۵ انتظاری بی‌رحمانه، شکنجه نخواهد داد!...

با این حال، هنوز هم تردیدی از آزرده شدنم دست نمی‌کشد : چنانچه مردن برایم غیرممکن نماید، و چنانچه نفس پاک زندگی - آن روحی که خدای متعال، آن را در قالب خاکی بشر دمیده است! - با مرگ این جسم خاکی فانی نشود و به هلاکت نرسد؟! ... آن گاه چه؟ در این صورت، کسی چه می‌داند آیا در قبر یا در مکان دیگری، با مرگی زنده،

۱- سوره قرآن.

۲- میلتن در اینجا از واژه DEATHLESS (نامیرا) استفاده کرده است.

بند ۸۱۴ - ۷۸۸

۶۳۰ به هلاکت خواهم رسید یا نه؟... آه! چه اندیشهٔ وحشتناکی چنانچه واقعیت داشته باشد! اما چرا این‌گونه باشد؟ اما این تنها نَفَس هستی است که مرتکب گناه شده است؛ پس چه چیز می‌تواند میرا باشد، مگر آن چه حیات و هستی داشته، و به گناه آلوده شده است...؟ حال آن که کالبد جسمانی، هرگز نه در حیات و هستی و نه در ارتکاب گناه، نقشی نداشته است... بنابراین همه چیز با من به هلاکت خواهد رسید: باشد کاین اندیشه، ۶۳۵ تردیدهایم را تسکین بخشد، زیرا که ادراک بشری هرگز یارای دانستن و دریافتنِ فراسوی این اندیشه‌ها و احتمالات را ندارد...

زیرا هر چند خدای عالم، از ذاتی لایتناهی بهره‌مند است، آیا خشم او نیز بدین‌گونه خواهد بود؟ باشد! اما بشر این‌گونه نیست، و محکوم به فناست! پس چگونه ممکن است که خدای متعال، نسبت به بشری که لازم است با مرگ به هلاکت رسد، خشمی بی‌پایان داشته باشد؟! آیا قادرست مرگ را جاودانه سازد؟ اما این به منزلهٔ تضادی بس غریب خواهد بود که هرگز نمی‌توان به خدا نسبت داد، زیرا از ضعف او حکایت خواهد داشت، نه از قدرت او... آیا به خاطر خشمِ خویش، ماهیت پایان‌پذیر و فانی بشر را مستمراً با کيفری ابدی و فناناپذیر مجازات خواهد فرمود، تا خشم هرگز تسکین‌نیافتهٔ خویش را تسکین بخشد؟... پس این بدان معنا خواهد بود که حکم مجازات را ماورای خاک ۶۵۰ و قانون طبیعت، که پس از آن، همهٔ علل بر اساس ظرفیت و قابلیت موجوداتی که تأثیراتشان روی آن اثر می‌نهد، و نه بر اساس گسترهٔ ظرفیت خود آنان، تداوم خواهد بخشید... اما تصوّر این که مرگ، آن‌گونه که گمان می‌بردم، به منزلهٔ ضربه‌ای که ما را از داشتن احساس، محروم باقی می‌گذارد نیست؛ و بلکه از هم اینک، به منزلهٔ بدبختی و مصیبتی پایان‌ناپذیرست که از هم اکنون به حسّ کردن آن در وجودم و نیز بیرون از وجودم پرداخته‌ام، و تا ابد ادامه خواهد یافت...! صد افسوس! زیرا این ترس، باری دیگر ماهیتی وحشت‌آور می‌یابد، و چونان انقلابی ترسناک بر فراز سرِ بی‌دفاعم خواهد بود...

بند ۸۴۳ - ۸۱۵

من و مرگ، هر دو ماهیتی ابدی داشته، و در وجود یکدیگریم؛ تنها من چنین نیستم :
 همهٔ آیندگان، در وجودم نفرین شده‌اند... پسرانم! به راستی چه میراث ارزشمند و نیکی
 ۶۶۵ برایتان بر جای می‌نهم! آه! کاش می‌شد همهٔ آن نفرین‌ها را در وجود خود
 پذیرا می‌شدم، و هیچ چیز برای شما باقی نمی‌نهادم! به راستی با چنین محرومیتی، منی
 که امروزه به عنوان نفرین‌شدهٔ شما به شمار می‌روم، مورد دعای تبرک‌آمیزتان قرار
 می‌گرفتم! آه! چرا بایستی برای گناه تنها یک مرد، نسل بیگناه بشر محکوم گردد...؟
 چنانچه به راستی بیگناه باشد... به راستی چه چیز ممکن است از وجودم برآید که
 ۶۷۰ ماهیتی فاسد و آلوده نداشته باشد، وز اندیشه و اراده‌ای گناه‌آلود در عذاب
 نباشد، و نه تنها آمادهٔ انجام، بلکه خواهان تکرار همان گناهی باشد که من بدان مرتکب
 گشتم؟... بدینسان، چگونه می‌توانند در محضر الهی، تبرئه‌شده و مبرا از گناه باقی
 بمانند؟

پس ازین همه بحث و جدل، ناگزیرم خدا را تبرئه کنم... همهٔ گریزهای بیهوده‌ام، همهٔ
 ۶۷۵ استدلال‌هایم، مرا از میان راهروهای پیچ در پیچ خود، به سوی اعتقاد باطنی‌ام
 باز می‌گردانند. هماره نخست وز همه واپسین، سرچشمه و اصل فساد، از من جریان
 می‌یابد و تنها بر سر من سرازیر می‌شود، و همهٔ سرزنش‌ها، بحق بر من فرو می‌افتد :
 باشد که همهٔ خشم الهی نیز تنها بر وجود من سرازیر گردد! امّا این خواسته‌ای
 جنون‌آمیز و نابخردانه است! مگر می‌توانی بار این کار را که وزنی سنگین‌تر از زمین در
 ۶۸۰ بر دارد، و به مراتب سنگین‌تر از کیهان است، تحمل کنی؟... هر چند آن کیفر،
 میان من و آن زن بدکردار، تقسیم می‌شود! بدین ترتیب، آن چه بدان امیدواری، و آن چه از
 آن بیمناکی، به یکسان، امید آمرزش را به نابودی می‌کشد، و تو را به عنوان موجودی
 بدبخت و بینوا، و جدا از هر مثل و مانندی، چه در گذشته و چه در آینده اعلام می‌دارد! در
 ارتکاب گناه و در تقدیر، شباهت تو تنها به شیطان می‌ماند... آه! ای وجدان!... در چه گودال
 ۶۸۵ ترس و وحشتی مرا فرو افکنده‌ای؟ برای خروج از آن هیچ راهی نمی‌یابم، و هر

بند ۸۷۳ - ۸۴۴

بار از گودالی ژرف، به گودالی باز ژرف تر سقوط می‌کنم...!»

بدینسان آدم با آوایی بلند، شبی را آرام به ناله و شکوه می‌گذراند. شبی که دیگر مانند زمان پیش از سقوط نبود، و ماهیتی سالم و خنک و باطراوت و ملایم در برنداشت. بلکه همراه هوایی تاریک و ابرهایی مرطوب و دهشتناک بود که در برابر وجدان پدر ۶۹۰ نخستینمان، همه چیز را به صورتی مضاعف وحشتناک می‌نمایاند... آدم بر زمینی سرد غنوده بود، و پیوسته از آفرینش خود بیزاری می‌جست؛ به همان اندازه و شدت نیز، به نفرین مرگ همت می‌گماشت، که چنان تأخیری را به اجرا می‌نهد، زیرا اجرای آن، برای همان روز ارتکاب گناه اعلام شده بود...

با خود می‌گفت: «آخر چرا مرگ از ره نمی‌رسد تا با ضربه‌ای سه نوبت سعادت آور، به هلاکت رساند؟... نکند حقیقت، وفای به عهد نکند؟ و آیا عدل الهی در شتاب نیست که عدالت خود را به اجرا گذارد؟ اما مرگ با ندایی که فرا می‌خوانمش، هنوز از ره نرسیده است! عدل الهی، در برابر دعاها و فریادها، به هیچ روی شتابی در گام‌های بس آهسته خود انجام نمی‌دهد! ای جنگل‌ها، ای برکه‌ها، ای تپه‌ها، ای دشت‌ها و ای بی‌شبه‌ها...! که در قدیم، با آوایی دیگر به سایه‌هایتان می‌آموختم پاسخ دهید، و در دوردست با ۷۰۰ سرودی دیگر طنین افکن شوید!...»

هنگامی که حوای اندوهگین، از نقطه‌ای که به تنهایی و در اوج نومیدی نشسته بود، رنج و ماتم آدم را شاهد گشت، با نزدیک شدن به او، کوشید سخنانی ملایم و شیرین، علیه رنج جانکاه او به کار بندد. اما آدم وی را با نگاهی سخت خشن، از خود براند: «از نگاهم دور شو، ای توئی که همچون مار می‌نمایی...! به راستی این نام، بیش از همه ۷۰۵ برازنده توئی است که با مار همدست شدی، زیرا تو نیز به اندازه او، متقلب و مکار و نفرت‌انگیزی! دیگر هیچ کم و کاست نداری، مگر ظاهر و رنگی شبیه مار، تا مکر و حیله باطنی تو را اعلام بدارد، تا همه موجودات را در آینده، علیه تو هشدار دهد تا مبادا این شکل بی‌اندازه آسمانی که مکرری دوزخی را در خود نهفته ساخته است، آنان را به

بند ۹۰۰ - ۸۷۴

دام افکنند!... بی تو، همچنان سعادتمند و خوشبخت بر جای باقی می‌ماندم، چنانچه غرور ۷۱۰ و خودپسندی ماجراجویانه‌ات، هنگامی که کمتر از همیشه در امنیت به سر می‌بردی، اخطار مرا نادیده نمی‌انگاشت، و از این که مورد اعتماد من قرار نمی‌گرفت، به خشم و ناراحتی مبتلا نمی‌شد! در این آتش کز سوی شیطان دیده شوی، می‌سوختی! و با کمال گستاخی و تکبر، بر این پندار به سر می‌بردی که او را فریب خواهی داد! اما پس از ملاقات با مار، بازیچه دست او شدی و فریب خوردی! تو از او، و من از تو! توئی کز ۷۱۵ پهلویم برون آمده بودی، و اسرار دلم را برایت فاش ساخته بودم...! تو را عاقل و دانا می‌پنداشتم، ثابت و پایدار، با ذهنی پخته، و آماده رویارویی با هرگونه حمله و هجومی...! حال آن که این حقیقت را دریافته بودم که همه چیز در وجود تو، ماهیتی بیشتر ظاهری در بردارد، تا قدرتی معنوی و پایدار! و آن‌گونه که حال مشاهده می‌کنم، هیچ چیز مگر دنده‌ای متمایل - که طبیعت بدین شکل خمیده ساخته بود! - نبودی، و ۷۲۰ بیشتر به سمت چپ، کز وجودم بیرون کشیده بودی تمایل داری... چه بهتر کز داخل آنجا به خارج پرتاب شدی، زیرا در برابر رقم صحیح و درست من، عددی اضافی به شمار می‌رفتی...!

آه! آخر چرا خدای متعال، آن خالقِ فرزانه که آسمان‌های اعلی را با ارواحی ذکور اشغال فرمود، در پایان کار، این خلقت تازه، این نقص زیبای طبیعت را بر روی زمین ۷۲۵ آفرید؟!... آخر چرا ناگه دنیا را پوشیده از مردان نساخت، آن‌گونه که آسمان را از فرشتگان، و عاری از حضور زنان، آکنده ساخت؟ چرا شیوه دیگری برای تکثیر و تجدید مثل نسل بشر برنگزید؟! بدینسان نه این بدبختی، و نه همه مصائب و آلامی که قرار است از ره رسند، هرگز به وقوع نمی‌پیوست! آه، چه مشکلات و اختلالات بی‌شماری در زمین که با مکر و حيلة زنان، و داشتن ارتباطی نزدیک با این جنس، جامه تحقق ۷۳۰ نمی‌پوشد...! زیرا مرد، هرگز نخواهد توانست همدمی را که مناسب اوست، برای خود بیابد! و هر بار، از فلاکت یا اشتباه، صاحب همسری خواهد شد! یا آن هم که

بند ۹۲۷ - ۹۰۱

اگر زنی را بیش از سایر زنان خواستار باشد، به ندرت او را از آن خود خواهد ساخت، که آن نیز بنا به شرارت و بدخواهی آن زن خواهد بود، و او را خواهد دید که به وسیله مردی کم‌لیاقت‌تر از خود، تصاحب خواهد شد؛ و یا چنانچه زنی دوستش داشته باشد، والدین زن، وی را ازین کار بازخواهند داشت، و یا چنانچه حق گزینشی بس سعادت‌مندانه در پیش روی مرد نهاده شود، در زمانی بس دیر هنگام خواهد بود : که با تعهداتی دیگر، در غل و زنجیر پیوندی زناشویی، با دشمنی بی‌رحم گرفتارست، که یا مایه شرم یا نفرت اوست! بدینسان، فاجعه‌ای پایان‌ناپذیر بر روی نسل بشر امتداد خواهد یافت، و صلح و آرامش سرای خانوادگی را بر هم خواهد زد!

۷۳۰ آدم بیش از آن سخنی نگفت، و روی خود را از حوا برگرفت. اما حوا که به سهولت مأیوس نمی‌شد، با قطرات اشکی که پیوسته از چهره‌اش فرو می‌چکید، و گیسوانی کاملاً آشفته و در هم ریخته، با خضوع به پای او بر زمین افتاد، و با بوسه زدن بر آنها، آشتی با وی را خاشعانه التماس کرد، و شکوه‌اش را چنین بیان داشت : « آدم...! مرا این‌گونه رها مکن! آسمان به عشق صادقانه و صمیمانه‌ام، و نیز احترامی که در قلب خود نسبت به تو دارم، گواه است! به راستی بی هیچ نیتی تو را آزردم، در حالی که به طرزی فلاکت‌بار فریب خورده بودم! چونان که حال، زبان به التماس می‌گشایم، و رحم و شفقت تو را گدایی می‌کنم، و پایت را غرق در بوسه می‌سازم...! مرا از آن چه به خاطر آن می‌زیم، محروم مساز! مرا از نگاه‌های ملایمت، از یاری‌ات، از نصایحت، که در این نومی‌دی مفرط، یگانه نیرو و یگانه تکیه‌گاه من به شمار می‌روند، محروم مَنما! چنانچه از سوی تو رانده شوم، به کدام سو پر گشتم...؟ در کجا به زندگی ادامه دهم؟ در مدتی که همچنان در قید حیات به سر می‌بریم (شاید تنها برای ساعتی کوتاه و سریع...)، باشد که صلح و آشتی میان ما دو تن، برقرار گردد! حال که در ارتکاب گناه همدست شده‌ایم، پس علیه دشمنی که آشکارا بنا با حکم الهی، به عنوان مارِ بی‌رحم مشخص شده است، در ابراز خصومت نیز همدست گردیم! نفرت و کین خود را

بند ۹۵۵ - ۹۲۸

۲۵۵ برای این رویدادِ فجیع، علیه من روا مدار! منی کز حالا از دست رفته محسوب می‌شوم، و بیش از تو نگون بختم...! ما هر دو مرتکب گناه شدیم، اما تو تنها علیه خدا، حال آن که من علیه خدا و تو! آماده‌ام دوباره به همان جایگاه قضاوت بازگردم، و در آنجا با فریادهای خود، مزاحم آسمان خواهم شد تا حکم نهایی، از وجود تو برداشته شود و بر من فرود آید! منی که تنها علت این همه بدبختی برای تو هستم! من! تنها من باید مورد

۲۶۰ خشم و غضبِ بحقِ الهی قرار گیرم!»

او با گریه به سخنان خود پایان بخشید، و رفتار خاضعانه‌اش که همچنان در آن حال باقی ماند بود تا سرانجام پس از گناهی که خود نیز بدان اقرار کرده، و از آن عمیقاً ناراحت بود، مورد بخشایش قرار گیرد، موجب شد تا قلب آدم به رحم آید... به زودی، قلب او برای همدش به رقت آمد. برای همانی که در گذشته، جان و لذت وی به شمار می‌رفت، و حال با رفتاری سراپا تسلیم، و در اوج یأس و نومیدی به پایش افتاده بود... موجودی بس زیبا که می‌کوشید با کسی که ناراحتی او را موجب گشته بود به صلح رسد، و نصایح و یاری‌اش را استمداد کند. آدم همچون مردی بی‌سلاح، همه خشم خود را از خاطر زدود؛ همسرش را از زمین بلند کرد، و به زودی این جملات صلح‌جویانه را بیان داشت: «ای بی‌احتیاط! حال نیز مانند گذشته، بی‌اندازه نسبت به انجام کاری که هیچ شناختی از آن در اختیارت نیست تمایل داری، و خواهان این هستی که همه مجازات بر روی تو فرو افتد! افسوس! نخست لازم است مجازاتی را کز آن تو است، تحمل کنی! زیرا پس از آن، هرگز یارای تحملِ خشمِ کاملِ الهی را نخواهی داشت! خشمی که هنوز کوچک‌ترین ذره‌ای از آن را نیز تجربه نکرده‌ای...! توئی که حتی یارای تاب آوردن ناخشنودی مرا نیز نداری! چنانچه قدرت دعا، یارای تغییر بخشیدن به احکام خدای متعال را می‌داشتی، من نیز شتابان و پیش از تو، خود را به آن جایگاه قضاوت می‌رساندم، و یا نیرویی بیش‌تر، آوای خود را به گوش خدا می‌رساندم تا تنها سر من مجازات شود، و تو را از بابت ظرافتی که داری، و جنسیتی که تو را بس

بند ۹۸۳ - ۹۵۶

ضعیف‌تر از من می‌سازد، مورد بخشایش خویش قرار دهد! توئی که به من سپرده شدی، وز سوی من در معرض خطر قرار گرفتی...

۷۸۰ اما اینک برخیز! دیگر نزاعی در بینمان نباشد، و زبان به سرزنش متقابل یکدیگر نگشاییم! زیرا به قدر بسنده در نقطه‌ای دیگر، مورد ملامت و توبیخ قرار گرفته‌ایم! بلکه بکشیم با کمک عشق، بار سنگین بدبختی را برای یکدیگر سبک سازیم و آن را با هم سهیم باشیم، زیرا روزی که برای مرگ اعلام شده است، آن گونه که می‌نگرم، ناگه از ره نخواهد رسید؛ بلکه به شکل درد و با شرارتی با گام‌های کند و آهسته، از ره خواهد رسید: روزی که به کندی به پایان خواهد رسید، تا بر میزان رنج و بدبختی ما بیفزاید! فلاکتی که به نسل ما نیز منتقل خواهد شد: آه! ای نسل نگون‌بخت...!»

حوا دوباره با امیدواری پاسخ داد: «آدم! بنا به تجربه‌ای غم‌انگیز، نیک می‌دانم که سخنان سرشار از خطا و اشتباه که بنا به واقعه‌ای عادلانه، چنین شوم و برگشت‌ناپذیر باقی مانده است، تا چه پایه می‌تواند ارزش ناچیزی نزد تو داشته باشد... با این همه، و هر چند که بس حقیر و نالایقم، حال که دوباره پذیرای من شدی و جایگاه نخستینم را به من باز گرداندی، سرشار از امید و آرزو برای باز یافتن عشق و علاقه تو نسبت به خود - تنها رضایت قلبی‌ام، خواه بمیرم، خواه زنده بمانم...! - افکاری را که در سینه پراضطرابم به وجود آمده است، از تو پنهان نخواهم ساخت: اندیشه‌هایی که هر چند دلخراش و رقت‌آورست، لیک سعی در تسهیل بخشیدن یا پایان دادن به رنج و آلام ما را دارند: و در قیاس با رنج و عذابمان، تحمل‌پذیرتر به نظر می‌رسد، وز حق انتخابی آسان‌تر برخوردار است...

چنانچه نگرانی و اضطراب از آینده دودمانمان، چیزی است که بیش از هر چیز رنجمان می‌دهد، و چنانچه این دودمان ناگزیرست با فلاکت و مصیبتی حتمی زاده شود، و در نهایت نیز در کام مرگ بلعیده گردد، پس بدون تردید اندوه‌آورست که علت و بانی محنت و مصیبت دیگران، بویژه فرزندانمان باشیم! اندوه‌آورست کز صُلب و

بند ۱۰۱۱ - ۹۸۴

بطمنان، نسلی سیه‌بخت را به این دنیای نفرین‌شده وارد سازیم! نسلی که پس از زندگی اسفباری، ناگزیرست طعمه‌ی هیولایی چنین ناپاک و فاسد باشد... پس در حیطه‌ی قدرت تو است - دست‌کم پیش از شکل‌گیری نطفه! - که نسلِ نامبارک و نامتبرکی را که هنوز به وجود نیامده است، از میان برداری! بی‌فرزند به سر می‌بری، پس همچنان بی‌فرزند باقی بمان!

بدینسان، مرگ در اوج سیراب‌ناپذیری خود، مأیوس و نومید خواهد شد و شکم همیشه‌گرسته‌اش، ناگزیر خواهد بود تنها به ما دو تن اکتفا کند!

اما چنانچه می‌پنداری که در حین گفت‌وگو و هنگامی که به یکدیگر می‌نگریم، هنگامی که به یکدیگر عشق می‌ورزیم، بس دشوارست کز وظایف عاشقانه، و زهم آغوشی شیرین ز ناشویی ممانعت ورزیم، و بی‌هیچ‌امیدی در برابر معشوق خود، که او نیز در همان حالت به سر می‌برد، در رنج و دلتنگی باقی بمانیم (که بدبختی یا شکنجه‌ای کم‌تر از آن چه از بروز آنها بیمناکیم، محسوب نمی‌شود...) بنابراین هم‌زمان، در جهت رهایی بخشیدن خود و نسلمان، چه بهتر که خود را از آن چه برای هر دومان بیمناکیم دور سازیم، و ز آن جدایی‌گزینیم! بیا و به استقبال مرگ رویم، و چنانچه آن را نیافتیم، باشد ۸۱۵ که دست‌هایمان، این وظیفه را برای کالبد‌هایمان به تحقق رساند! چرا بایستی بیش‌ازین، از ترس‌هایی که پایان و انتهای جز مرگ در انتظارشان نیست به لرزش افتیم، آن هنگام که در قدرت و حیطه‌ی ماست که انهدام را با انهدام نابود سازیم، و با کوتاه‌ترین راه از میان راه‌هایی گوناگون، با مردن کار را به انجام رسانیم!...؟»

به سخنانش این‌گونه پایان داد، و یأسی بس شدید مابقی گفته‌هایش را در هم شکست. افکارش چنان غرق در اندیشه‌ی مرگ بودند که رنگ گونه‌هایش را پریده ساخت. اما آدم که به هیچ‌روی قصد نداشت تحت‌تأثیر چنین پیشنهادی قرار گیرد، از جای خود برخاست، و ذهن خود را به فعالیتِ دقیق‌تر معطوف ساخت تا امیدواری بهتری را در وجود خود جان بخشد.

بند ۱۰۴۱ - ۱۰۱۲

آن گاه به حوّا پاسخ داد: «حوّا! بی‌اعتنائیات نسبت به حیات و هستی و لذّت، ماهیت
 ۸۲۵ به مراتب عالی‌تر و والاتری را در وجودت ثابت می‌کند، که روح تو نادیده
 انگاشته شده است! اما نابودی خویشتن، به دلیل آن که خود به دنبال آن نابودی رفته‌ای،
 اندیشه‌هر برتری و اولویّتی را که در وجودت حسّ می‌کردم از میان برمی‌دارد، و نشانگر
 نه تحقیر تو، بلکه اضطراب و تأسف تو از برای از دست دادن هستی، و نیز لذّتی است که
 بی‌اندازه بدان عشق می‌ورزی... آه! به راستی چنانچه در اندیشه‌مردن به سر می‌بری، و
 ۸۳۰ آن را همچون پایان‌بخش هر بدبختی و فلاکتی در نظر می‌پنداری، و بر این
 تصوّری که با این کار خواهی توانست از اجرای حکم مجازاتِ اعلام شده پرهیز کنی،
 شکّ نداشته باش که خدای متعال، خشم انتقامجویانه‌ خویش را به نحوی خردمندانه
 مسلح ساخته است، گونه‌ای که هرگز غافلگیر نگردد! در واقع، بیشتر بیم آن دارم با چنین
 مرگی، از حکم مجازات دردناکی که ما را به پرداخت و تحمّل آن محکوم کرده‌اند تبرئه
 ۸۳۵ نگردیم، و برعکس با چنین اعمال سرکشانه‌ای، قادر متعال را وادار سازیم
 مرگ را در وجودمان جان بخشد... ازین روی، در جستجوی راه‌حلّ مناسب‌تری باشیم
 که نظرم می‌رسد با یادآوری دقیق‌تر این بخش از حکم مجازاتمان، گویی در جمله‌ «نسل
 تو، سرِ مار را متلاشی خواهد کرد ...» مشاهده می‌کنم. جبرانِ خسارتی بس حقیر و
 رقت‌آور، مگر آن که بنا به حدسم لازم باشد آن را نسبت به دشمن بزرگمان شیطان در
 ۸۴۰ نظر نپنداریم، که مکر خود را با حلول در کالبد مار، علیه ما به اجرا نهاد! به
 راستی در هم کوبیدن سرِ او، همچون انتقامی بحقّ خواهد بود! حال آن که چنانچه ما
 خود به استقبال از مرگ شتابیم، و یا روزگاران را آن‌گونه که پیشنهاد می‌کنی، محروم
 از فرزندان سپری نماییم، این انتقامجویی از میان خواهد رفت... بدینسان، دشمنِ ما از
 مجازاتِ تعیین‌شده‌اش رهایی خواهد یافت، و ما برعکس، بارِ مجازاتمان را سنگین‌تر
 ۸۴۵ خواهیم ساخت...!

پس دیگر هیچ سخنی از اعمالی خشونت‌بار علیه وجودمان در میان نباشد! و یا

بند ۱۰۶۹ - ۱۰۴۲

سختی از نازاییِ داوطلبانه‌ای که ما را از داشتن هر حالتِ امیدِ جدا می‌سازد، و هماره موجب خواهد شد تا علیه خدای، و یوغِ بندگیِ عادلانه‌اش که بر گردنمان نهاده است، دستخوش کینه و غرور و بی‌صبری و خشم و شورش و سرکشی در وجودمان گردیم!

۱۵۰ به یاد آر با چه مهربانیِ ملاطفت‌آمیز و بزرگوارانه‌ای، به سخنان هر دو ما گوش فرا داد، و بی هیچ خشم و سرزنشی، قضاوت از ما را بر عهده گرفت...؟ در همان روزی که واژهٔ مرگ بیان شد، ما نیز در انتظار فروپاشیدگیِ آنی همه چیز به سر بردیم: اما... برای تو، فقط درد و رنجِ بارداری و زایمان پیش‌بینی شد، که به سرعت با پاداش شادیِ دیدن میوهٔ داخلِ بطنت به پایان می‌رسد، و برای من نیز آن نفرین، تنها یک لحظه با وجودم برخورد کرد، و بیشتر به زمین ضربه وارد آورد! ناگزیرم نان و معیشت روزانه‌ام را با کار و تلاش به دست آورم: مگر این چه مشکلی در بردارد؟... در واقع، بی‌کاریِ ماهیتی بدتر می‌داشت، حال آن که با کار، معیشت خود را به دست خواهم آورد! سپس آن ذات مقدس، از بیم آن که سرما یا گرمای هوا، مجروح و آزرده‌مان نسازد، در اوج مهربانی و شفقت و بی آن که در این مورد به التماس ازو زبان گشوده باشیم، ۱۶۰ وضع‌مان را به موقع دریافت و با دست‌های مبارک خویش، مایی را که به راستی نالایق و حقیر بودیم با پوششیِ ملبس ساخت، و آن هنگامی که قضاوت ما را بر عهده گرفت، با دیدهٔ ترحم بر ما می‌نگریست... آه! چنانچه به التماس ازو زبان بگشاییم، گوش شنوایش بیش از پیش برایمان شنوا خواهد شد، و قلبش بیش از پیش به رحم و شفقت تمایل خواهد یافت! همچنین به ما خواهد آموخت چگونه و با چه شیوه‌هایی، از نامساعد بودنِ قصول، از باران و برف و تگرگ و یخبندان، که آسمان اینک با چهره‌ای متغیر، به آشکار ساختن آن بر فراز آن کوهستان اقدام ورزیده است اجتناب کنیم، در حالی که بادهایی مرطوب به شدت به وزیدن پرداخته‌اند، و در تلاش‌اند گیسوانِ فریبندهٔ این درختانِ زیبایی را که شاخه‌های خود را به هر سو امتداد بخشیده است، پریشان کنند... این به ما فرمان می‌دهد پیش از آن که این ستارهٔ روزانه،

بند ۱۰۹۳ - ۱۰۷۰

۱۷۰ سرما را برای شب به امانت گذارد، در جستجوی پناهگهی بهتر، و به دنبال گرمایی بیشتر برای جان بخشیدن به اعضای کرخ شده اندامان باشیم! بکوشیم تا دریابیم چگونه می‌توانیم با کمک پرتوهای آفتاب که به زمین منعکس می‌شود، ماده‌ای خشک را جان بخشیم، و یا چگونه با اصطکاک دو جسمی که به سرعت آن را به هم می‌ساییم، موجب بروز احتراقی در هوا شویم... بدینسان بود که چندی پیش ابرهایی با ۱۷۵ رویارویی، یا در حالی که به وسیله بادهایی به جلو رانده می‌شدند، در برخوردی شدید با هم، موجب بروز آذرخشی سرکشیده به سوی زمین گشت، و شعله آن که به شکلی مارپیچ به پایین فرود آمد، پوسته صمغ‌دار کاج و صنوبر را به آتش کشاند و در دوردست، حرارتی مطبوع که می‌تواند جایگزینی برای آفتاب باشد، به هر سو انتشار داد! استفاده ازین آتش و آن چه می‌تواند تسکین‌بخش، یا علاج مشکلاتی ۱۸۰ باشد که گناهانمان موجب بروز آنها شد، چیزی خواهد بود که با التماس کردن از قاضی خویش، و تقاضای رحمتش، یقیناً آن را به ما آموزش خواهد داد: بنابراین نباید بیم آن را داشته باشیم که زندگی خود را با مشقت و ناراحتی سپری خواهیم کرد، زیرا با حمایت و پشتیبانی او، از رفاه و راحتی‌های گوناگونی بهره‌مند خواهیم شد، تا دوباره به خاک، که واپسین استراحتگاه و سرای اصلی ما به شمار ۱۸۵ می‌رود، بازگردیم...

پس چه کار بهتری برایمان باقی مانده است، مگر بازگشت به همان مکانی که ما را قضاوت فرمود؟ آنجا، با کمال احترام و اخلاص، در پیشگاه او، سر به سجده بر زمین خواهیم گذاشت، و با کمال تواضع و خشوع، به گناهانمان اعتراف، و عفو و بخشایش خود را ازو به التماس خواهیم خواست، و زمین را با اشک‌هایمان خیس خواهیم کرد، و ۱۹۰ هوای اطرافمان را با آه‌هایی کز سینه‌های دردمند و پشیمانان بیرون می‌دهیم، و به نشانه درد و رنجی صمیمانه و خضوعی عمیق خواهد بود، آکنده خواهیم ساخت...! بدون شک از شدت خشم او کاسته خواهد شد و آرام خواهد گرفت، و ز حالت نارضایتی

بند ۱۱۰۴ - ۱۰۹۴

خود باز خواهد گشت! مگر نه آن که در نگاه آرام او، آن هنگام که بیش از هر زمان خشمگین و سخت‌گیر و قهار می‌نمود، به غیر از لطف و رحمت و بخشایش، چیزی برق
 ۸۹۵ نمی‌زد...؟»

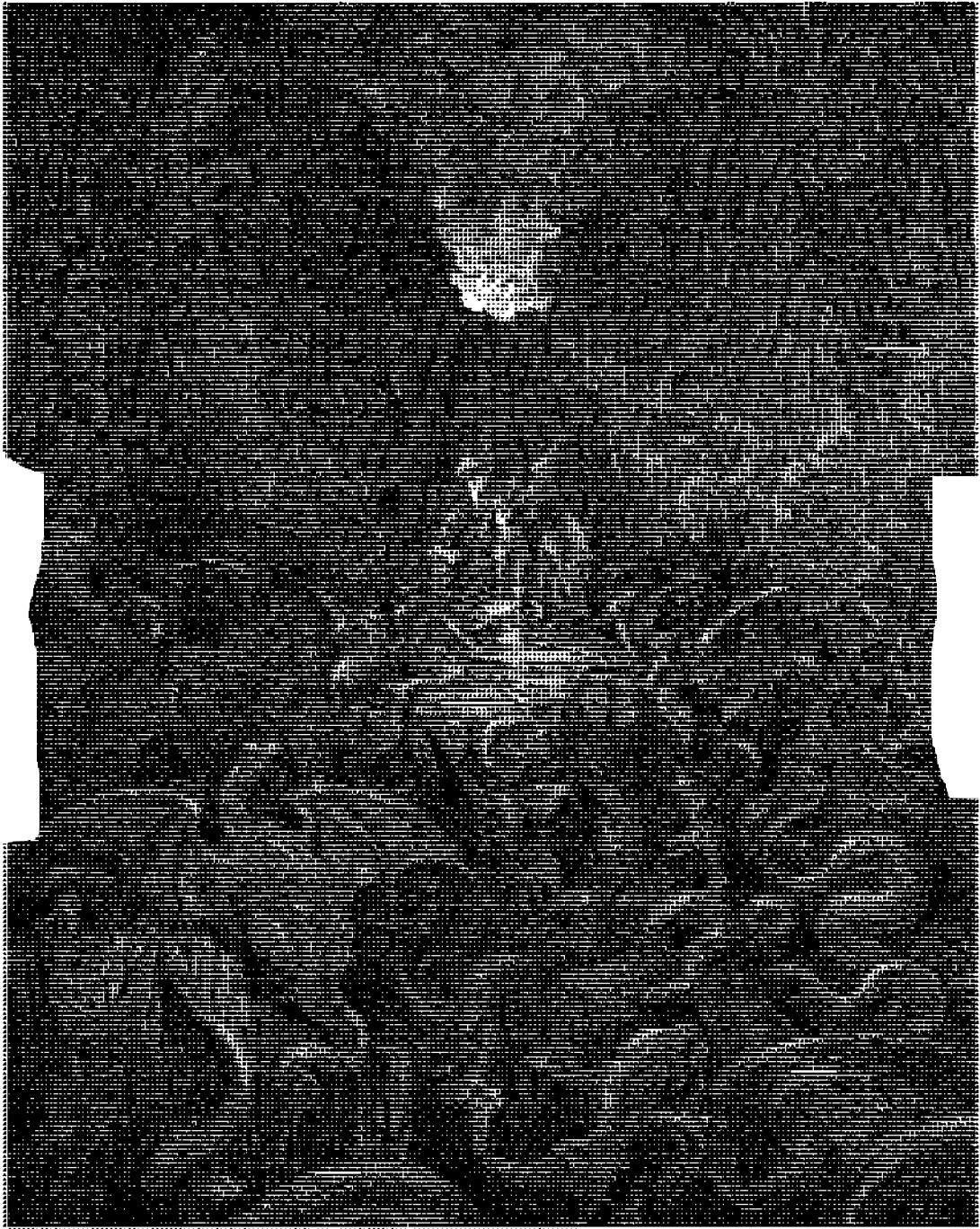
بدینسان سخن گفت نیای توبه‌کار ما...

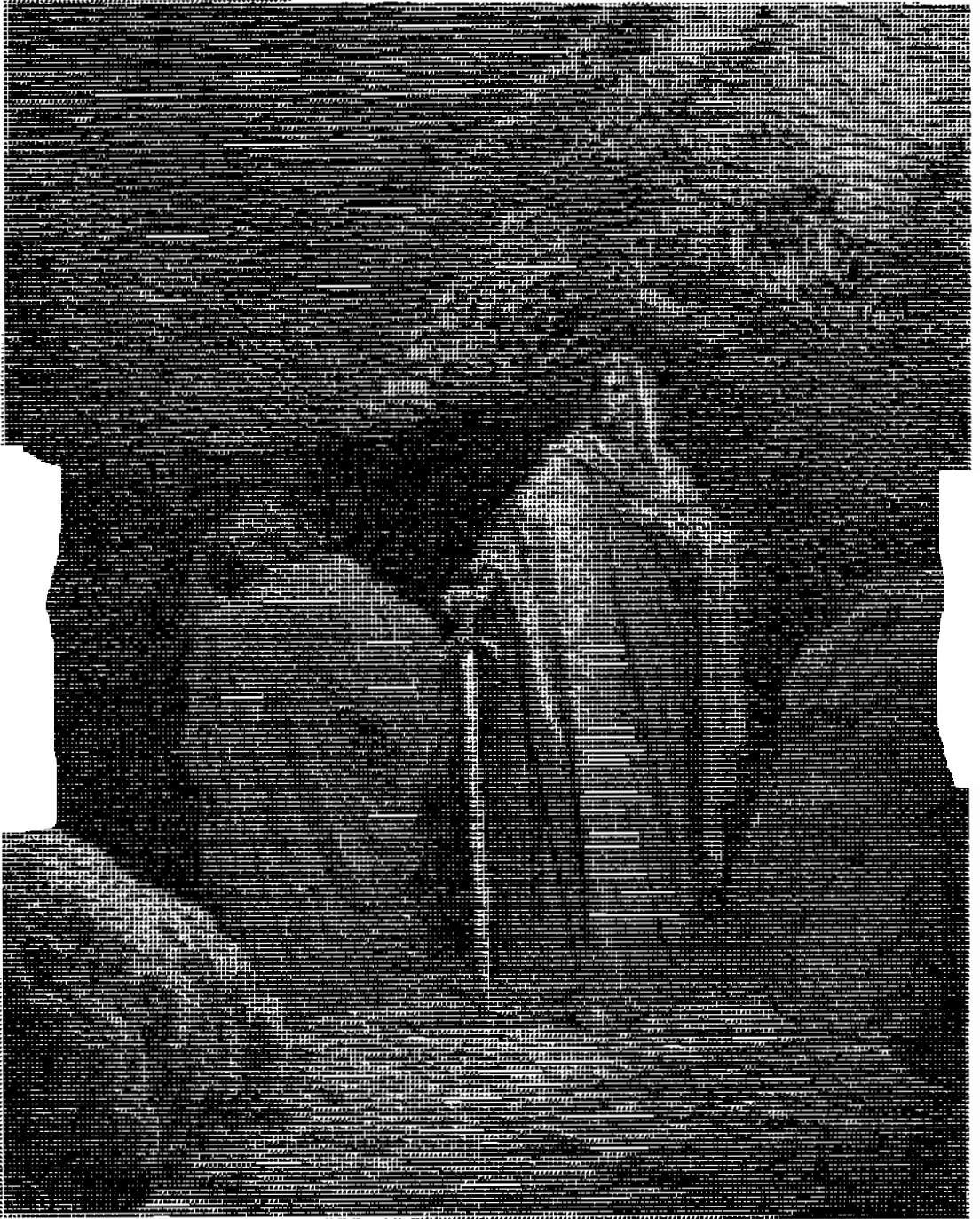
حوا نیز که به همان اندازه، توبه‌کار و پشیمان و نادم بود: بی‌درنگ به همان مکانی شتافتند که خدای، آنان را به قضاوت کشانده بود؛ با کمال احترام و اخلاص، در پیشگاه او سر سجده بر زمین فرو نهادند، و هر دو با کمال خضوع، به گناه خود اعتراف، و عفو و
 ۹۰۰ بخشایش خود را التماس کردند، و زمین را با اشک‌هایشان مرطوب ساختند، و هوا را با آه‌هایی کز سینه‌هایی بس دردمند و پشیمان بیرون می‌دادند، و به نشانهٔ درد و رنجی صمیمانه، و تواضع و خشوعی ژرف بود، آکنده ساختند...^۱



۱- در سورهٔ مبارکهٔ بقره، آیهٔ ۲۷ آمده است: «آن‌گاه، آدم از پروردگار خود کلماتی فرا گرفت، و خدا از او درگذشت! او توبه‌پذیر مهربان است!...»









توضیحاتی کوتاه درباره برخی نکات دشوار:

 سطر ۱۳ - پیچیدگی و شدت اهمیت گناهی که مرتکب شده بودند: میلتن در کتاب «در باب آیین مسیحیت» خود (جلد اول - بخش یازدهم) می‌نویسد: «زیرا به راستی کدام گناهی است که انسان می‌تواند نام ببرد که در همین یک عمل واحد گنجانده نشده باشد؟ این همزمان شامل عدم اعتماد نسبت به حقایق الهی و داشتن باوری ابلهانه نسبت به قول‌های شیطان است که سعی دارد با مکر و حيله، به انسان خاطرنشان سازد در حین بازگو کردن حقیقت است. همزمان، به نشانه عدم ایمان قوی، حق‌ناشناسی، نافرمانی و شکمبارگی نیز هست. به همان نسبت، به نشانه وابستگی مفرط مرد نسبت به زن می‌باشد؛ در وجود زن نیز به نشانه عدم احترام شایسته نسبت به نظر و حق تشخیص شوهر است. از سوی دیگر، از سوی زوجین، به نشانه عدم توجه و حضور نوعی بی‌تفاوتی نسبت به آینده فرزندان خود، و در نتیجه نسبت به همه نسل بشر می‌باشد؛ ما همزمان با وضعیت پدرکشی، دزدی، پایمال کردن حق دیگران، ضایع شدن امکانات در وجود دیگران، کفرگویی، فریب، مکر، خودخواهی و خودستایی در جهت دست یافتن به همه صفات الهی، و بالاخره ترفند و تقلب در شیوه‌های به کار برده‌شده، برای رسیدن به هدف مورد نظر که همانا ارضای غرور و خودپسندی و وقاحت و گستاخی است، روبه رو می‌شویم ...»

 سطر ۲۴ - ۱۹ - یعنی همه کسانی که آن مطالب را شنیدند، به شدت ناراضی و

ناراحت بودند، و از این رو، اندوهی بر چهره‌هایشان فرو نشسته بود. اما از آنجا که این اندوه و تأثر با رحم و شفقت در هم می‌آمیخت، پس نمی‌توان مدعی شد که موجب از بین رفتن سعادت دائمی و ابدی آنها شده بود ...

 **سطر ۳۱ - ۳۲** - یعنی با آگاهی از این واقعیت که ممکن است مورد بازخواست قرار گیرند، به سرعت به سمت عرش الهی پیش رفتند، تا نشان دهند با دقتی خاص به تماشای اوضاع پرداخته، و از این اتفاقات ناخرسند بودند ...

 **سطر ۲۸ - ۳۶** - **ذات اقدس و متعال پدر ابدی، از ژرفای ابر مرموز خود، ندای خویش را در میان قدری به گوش همگان رساند:** به بخش چهارم (باب ۵) سفر «مکاشفه» (عهد جدید) مراجعه فرمایید: «از آن تخت بزرگ، رعد و برق برمی‌خاست، و غرش رعد طنین‌افکن بود! در مقابل آن تخت، هفت چراغ نیز روشن بود. این هفت چراغ، همان روح هفتگانه خدا هستند ...» به بخش دوم «بهشت گمشده» نیز رجوع شود.

 **سطر ۳۱** - **اخیراً اعلام کرده بودم چه اتفاقی روی خواهد داد:** پیشگویی این امر، در بخش سوم «بهشت گمشده» ذکر شده بود.

 **سطر ۴۰ - ۳۹** - **مرگ را در همین روز اعلام بداریم:** به بخش دوم (باب ۱۷) سفر «پیدایش» (عهد عتیق) مراجعه شود^۱. اما به هر حال، تهدید به اجرا نهاده‌شدن مرگ از سوی خدای متعال، آنی نیست. با این حال، در بخش دهم «بهشت گمشده» خدای متعال می‌فرماید که «مهلت دادن به معنای برائت نیست ...»

 **سطر ۴۴ - ۴۳** - این ضرب‌المثل معروف بدین معنا است که: حال که مجازات نشده‌ای، گمان مبر می‌توانی از وزن سنگین مشکلات شانه خالی کنی و به سهولت رها شوی

...

 **سطر ۴۵** - **افا کد امین کسی را برای قضاوت گنهکاران بر زمین اعزام کنم:** به بخش پنجم (باب ۲۲) انجیل یوحنا مراجعه شود: «پدرم خدا داوری گناهان تمام مردم را به من

۱- «و به او گفت: «از همه میوه‌های درختان باغ بخور، به جز از میوه درخت شناخت نیک و بد، زیرا اگر از میوه آن بخوری، مطمئن باش خواهی مرد ...» م -

واگذار کرده است ...»

سطر ۵۰ - رحم و شفقت را نیز در کنار عدالت بر زمین فرستم: این دو صفت نیک،

همان صفات نیک شاهانه را که عبارتند از: عدالت و بخشش، به یاد می آورند.

سطر ۸۶ - ۸۴ - یعنی وظیفه اجتماعی تو در عمل درودگویی به من است.

سطر ۱۰۹ - زنی را که برای همدم بودن و یاری رسانی ام آفریدی: در اینجا نیز، با

نوعی بت پرستی مواجه هستیم، به گونه که در داستان، خدای متعال از آدم سؤال می فرماید مگر حوّا، خدای تو بود که وظیفه داشتی از او اطاعت کنی؟!...

سطر ۱۱۶ - ۱۱۵ - آیا برای آن که هادی و رهنمای تو باشد، آفریده شد: اشاره به

بخش یازدهم (باب ۹-۸) نخستین خطبه قدیس سن پل به قرنطیان است: «نخستین مرد، از زن به وجود نیامد، بلکه اولین زن از مرد به وجود آمد. در ضمن، نخستین مرد که «آدم» بود، برای «حوّا» آفریده نشد، بلکه حوّا برای آدم آفریده شد ...»

سطر ۱۴۱ - ۱۳۸ - در میان همه حیوانات و همه جانوران روی زمین، منفور و

نفرتین شده محسوب می شوی: به بخش سوم (باب ۱۵-۱۴) سفر «پیدایش» (عهد عتیق) مراجعه فرمایید: «پس خداوند به مار فرمود: «به سبب انجام این کار، از تمام حیوانات وحشی و اهلی زمین، ملعون تر خواهی بود! تا زنده ای، روی شکمت خواهی خزید و خاک خواهی خورد. بین تو و زن، و نیز بین نسل تو و نسل زن، خصومت می گذارم. نسل زن، سر تو را خواهد کوبید، و تو پاشنه وی را خواهی زد...»

سطر ۱۴۳ - برای آن هنگام که عیسی، پسر مریم: به بخش دهم (باب ۱۸-۱۷)

انجیل لوقا مراجعه فرمایید.^۱

سطر ۱۵۰ - ۱۴۴ - اشاره به بخش دوم (باب ۲) نامه قدیس سن پل به افسسیان

است: «شما هم مانند دیگران، غرق در گناه بودید و شیطان را اطاعت می کردید؛ شیطانی که رئیس نیروهای پلید است و هم اکنون در قلب مخالفان خدا عمل می کند.» و نیز بخش دوم

۱- «پس از مدتی هفتاد شاگرد بازگشتند و با خوشحالی به عیسی خبر داده و گفتند: «خداوند! حتی ارواح پلید نیز به نام تو، از ما اطاعت می کنند!» عیسی فرمود: «پلی، من شیطان را دیدم که همچون برق، از آسمان به زیر افتاد!» م.

(باب ۱۵) نامهٔ قدیس سن پل به کولسیان است: «به این ترتیب، قدرت شیطان را که شما را به گناه متهم می‌ساخت، در هم شکست. خدا به تمام مردم دنیا به روشنی نشان داد که مسیح بر روی صلیب بر شیطان چیره شده است؛ و شما هم به وسیلهٔ او، از تمام گناهان خود پاک شده‌اید...» و بخش شصت و هشتم (باب ۱۸) سفر «مزامیر» در عهد عتیق است: «او به عالم بالا صعود نموده، عدهٔ زیادی را با خود به اسارت برده است. از میان آدمیان، حتی از کسانی که زمانی یاغی بوده‌اند، بخشش‌ها گرفته است. خداوند در میان ما ساکن خواهد شد.» و بخش شانزدهم (باب ۲۰) نامهٔ قدیس سن پل به رومیان است: «خدای صلح و آرامش به زودی شیطان را زیر پای‌های شما خواهد سایید! فیض و لطف خداوند ما عیسی مسیح با شما باد!»

 **سطر ۱۵۱ - ۱۵۰ - آن جراحت شوم را پیش‌گویی کرده بود:** میلتون در کتاب «در باب آیین مسیحیت» خود می‌نویسد: «خدای متعال، با اعلام کردن رأی مجازات مار پیش از اعلام رأی نهایی خود دربارهٔ بشر، سوگند یاد می‌فرماید که از نطفهٔ زن، کسی برخواهد خاست که سر مار را در هم خواهد کوبید...» (جلد نخست - بخش ۱۴).

 **سطر ۱۷۰ - ۱۶۶ -** اشاره به بخش دوم (باب ۷) نامهٔ قدیس سن پل به فیلیپیان در عهد جدید است: «بلکه قدرت و جلال خود را کنار گذاشت، و به شکل یک بنده درآمد، و شبیه انسان‌ها شد...»

 **سطر ۱۷۳ -** اشاره به بخش شصت و یکم (باب ۱۰) سفر «اشعیاء نبی» در عهد عتیق است: «اورشلیم می‌گوید: «خداوند خوشی عظیمی به من عنایت فرموده و مرا شاد ساخته است! او لباس نجات و ردای عدالت را به من پوشانده است! من مانند دامادی هستم که بر سرش تاج نهاده‌اند و همچون عروسی هستم که با زیورآلات، خود را آراسته است.»

 **سطر ۱۹۰ - ۱۸۴ -** اشاره به بخش هفتم (باب ۳) کتاب دوم پادشاهان است: «در این هنگام، چهار مرد جذامی بیرون دروازهٔ شهر بودند. آنها به یکدیگر گفتند: «چرا اینجا بنشینیم و بمیریم؟» و نیز بخش بیستم (باب ۶) انجیل متی است: «ساعت پنج بعد از ظهر، بار دیگر رفت و چند نفر دیگر را پیدا کرد که بیکار ایستاده بودند و پرسید: «چرا تمام

د فتر دهم ۱۰۶۳

روز اینجا بیکار مانده‌اید ؟ »

سطر ۱۹۶ - ۱۹۴ - نمی‌دانم چه چیز مرا به سمت خود جلب می‌کند: در این زمینه، به کتاب « واژگان و چیزها » اثر میشل فوکو^۱ مراجعه فرمایید.

سطر ۲۰۹ - ۲۰۸ - سر نوشت و نیرویی جاذبه‌گر، تو را به سمت خود می‌کشاند: این قسمت، تا چه اندازه می‌تواند دربارهٔ بحث‌ها و مجادلات علمی و فلسفی دوران میلتون دربارهٔ آهن‌ربا و نیروی مغناطیس، سخن بگوید ؟ ...

سطر ۲۳۰ - ۲۲۴ - این مهندسان دوزخی (گناه و مرگ)، نخست تپه‌ای ساختند و یا نواری ساحلی، در آن مکان به وجود آوردند و آن را امتداد بخشیدند تا به شکل موج‌شکنی وسیع و عریض در آید، به گونه‌ای که از دهانهٔ دوزخ تا سمت آب‌های موجود در عالم هرج و مرج (کی‌آس) پیش می‌رفت. آنها سپس روی آن، نخستین پایهٔ آن پل عجیب و بی‌سابقه را بنا نهادند که میلتون به توصیف آن می‌پردازد. آن سوی پل، با کمک زنجیرها و میخ‌هایی، به پوستهٔ بیرونی عالم هستی متصل گشت. کمی بعد، میلتون آن را به عنوان یک CAUSEY (یا همان ساحل سنگفرش شده) معرفی می‌کند.

سطر ۲۲۷ - دریای گرونین: در اقیانوس، به نقطه‌ای گفته می‌شود که میان سیبری (پتِزُرا)^۲ و شمال چین (ختن) واقع بود؛ در واقع مسئلهٔ اصلی، وصل کردن اروپا به آسیا نیست (آن گونه که خشایار شاه این کار را به انجام رسانده بود).

سطر ۲۲۹ - ۲۲۷ - گذرگاهی دریایی در اقیانوس شمالی، میان خلیجی در سیبری و سواحل شمال چین، تنها به عنوان گذرگاهی خیالی در نظر گرفته شده بود، زیرا آن مسیر، همواره با یخبندان، مسدود باقی می‌ماند.

سطر ۲۳۵ - ۲۲۸ - مرگ موفق شده بود عناصر سرد و خشک مادهٔ جمع‌آوری شده را به چیزی سفت و سخت مبتدل سازد، و عناصر دیگر (گرم و مایع) را به نوعی مایع آهکی مبتدل سازد، و با استفاده از آسفالت و نیروی جادویی موجود در نگاهش که مانند نگاه

مدوز، و همه چیز را به سنگ مبدل می‌ساخت، آن مجموعه را به چیزی سفت و سخت تبدیل کند. بر اساس افسانه، نپتون نیز تنها با یک ضربه از نیزه مخصوصش، موفق شد وضعیت شناور جزیره دِلُس (واقع در دریای اژه) را از بین ببرد و آن را به جزیره‌ای ساکن مبدل کند.

 **سطر ۲۳۹ - خشایارشا:** به کتاب تاریخی هِرودت مراجعه فرمایید (بخش هشتم). اِشیل^۲، در کتاب «پارسیان» خود، از وضعیت ناصحیحی که خشایارشا قصد داشت به این کار بزرگ مبادرت ورزد، سخن می‌گوید: «... او همچون سایه داریوش کبیر، قصد داشت جریان هِلِسپُن^۳ مقدس را که بُسفر^۴ در آن جای داشت، همچون برده‌ای تحت تملک خویش درآورد! قصد داشت آن تنگه را تغییر شکل دهد، و مسیری بسیار عریض و وسیع برای ارتش عظیم خود ایجاد کند...» این شهریار بزرگ و قدرتمند ایرانی، در سال ۴۸۰ پیش از میلاد مسیح به یونان حمله کرد، و دستور داد که دریا مورد تازیانه قرار گیرد، (به این دلیل که دریای بیکران، پلی را که از ناوگان‌های جنگی او به وجود آمده بود، در هِلِسپُن نابود ساخته بود!) نام اقامتگاه زمستانی خشایارشا، شوش واقع در جنوب غربی سرزمین ایران بود.

 **سطر ۲۴۷ - ۲۴۴ - باهنری خارق‌العاده:** در اینجا، بسیار گمان می‌رود که کنایه از شخصیت پاپ در آیین کاتولیک باشد. اما اکثر مترجمان اروپایی (یا پیرو فرقه آیین کاتولیک)، این قسمت را که ماهیتی ضدپاپ داشته است، حذف کرده‌اند. در واقع، میلتن با یادآوری جمله معروف حضرت عیسی مسیح (ع) که فرمود: «تو پطرس هستی، و من نیز کلیسایم را بر فراز این صخره بنا خواهم کرد!» از واژه صخره استفاده کرده است تا اعتقادات برخی از مسیحیان را که مدعی بودند پطرس به عنوان نخستین پاپ معرفی شده بود، یادآور شود. میلتن در اینجا، از کلمه PONTIFICAL استفاده کرده است تا آن بنای دوزخی و بسیار ترسناک را با صفت مربوط به امور آسقفان پیرو آیین کاتولیک بسنجد... بسیاری از ترجمه دیگر این واژه که به معنای بزرگی و عظمت و یا چیزی خارق‌العاده است، استفاده

نموده‌اند. در ترجمه فارسی، هر دو ترجمه ذکر شده است.

سطر ۲۴۹ - با سرحدات آسمان عرشی اعلی و آن دنیای تازه مواجه شدند: میلتون

در بخش سوم کتاب «بهشت گمشده» به توصیف مکانی می‌پردازد که نخستین متحرک در آن جای دارد، و نوعی پوشش برای دنیا آفریده شده است؛ در آنجا، زنجیری از طلا به سمت بهشت به سمت بالا می‌رفت و یا به سمت زمین پایین می‌افتاد؛ راه سوّمی نیز ایجاد شده بود که از همان نقطه آغاز می‌شد اما در سمت چپ واقع بود و به دوزخ منتهی می‌گشت.

سطر ۲۵۰ - ۲۴۹ - اشاره به بخش بیست و پنجم (باب ۳۳) انجیل متی است:

«گوسفندها را در طرف راستم قرار می‌دهم و بزها را در طرف چپم ...»

سطر ۲۵۴ - ۲۵۳ - همچنان که خورشید در برج قوج طلوع می‌کرد: پانفسکی^۱ از

«نظریاتی پیرامون رؤیای سیبیون» اثر مَکْرُب^۲ نام می‌برد و می‌نویسد: «می‌گویند در آغاز آن روز، که به عنوان نخستین روز به شمار می‌رود، و بحق می‌توان آن را روز تولّد دنیا نام نهاد، صورت فلکی حمل در وسط پهنه آسمان حضور داشت، و از آنجا که وسط آسمان به عنوان ستیغ عالم به شمار می‌رود، صورت فلکی حمل به عنوان نخستین برج از میان صورت‌های فلکی برگزیده شد، زیرا همچون سر دنیا یا به زبان لاتین *CAPUT MUNDI* در هنگام آغاز شدن نور و روشنایی، معروف شد!» پانفسکی کمی دورتر می‌نویسد: «هیپارک^۳ نیز همین وضعیت را بیان کرده است، و ظاهراً همه چیز با آغاز حَمَل، شکل می‌گیرد، و این مطلب به وسیله همه منجمان و ستاره‌شناسان جدّی و دقیق، پذیرفته شده است ...»

سطر ۲۵۵ - ۲۵۴ - در حالی که میان کمان‌دار و کژدم حکومت می‌راند: فوِلِر در

این باره می‌نویسد: «علّت این که شیطان میان قنطورس (قوس) و کژدم (عقرب) جای دارد، این است که تنها صورت فلکی‌ای که میان این دو برج آسمانی وجود دارد، صورت مار است که اُفیوکوس^۴ از آن مراقبت می‌کند ... سر مار در کنار میزان قرار دارد و از کنار برج فلکی کژدم هم می‌گذرد و همچنان امتداد پیدا می‌نماید تا آن که به صورت فلکی قوس می‌رسد. در نتیجه،

شیطان از طریق صورت میزان وارد جهان می‌شود، اما از مکانی که میان صورت فلکی کزد و قوس واقع است، از دنیا خارج می‌گردد...»

سطر ۲۷۲ - در کنار قلمرو آشفته‌گی: این قسمت، یادآور بخش دوم کتاب «بهشت گمشده» می‌باشد. بنا به اظهارات تنی چند از میلتن‌شناسان، این قسمت‌ها بخش‌هایی هستند که میلتن بعداً در اشعار خود گنجانده بوده است تا به وحدت اشعارش، تحکم بیشتری ببخشد.

سطر ۲۹۹ - شهر مربعی شکل از آن‌ها: به بخش بیست و یکم (باب ۱۰) سفر «مکاشفه»^۱ و بخش بیست و یکم (باب ۱۶)^۲ همان سفر مراجعه فرمایید.

سطر ۳۳۴ - لوسیفر: به بخش چهاردهم (باب ۱۲) سفر «اشعیا» (عهد عتیق) مراجعه فرمایید.^۳

سطر ۳۴۳ - هسترخان: میلتن کتاب کوچکی دربارهٔ تاریخچهٔ شهر مسکو به رشتهٔ تحریر در آورده بود و در آن، از منطقه‌ای تحت عنوان استرقان^۴ که در سمت غربی دریای خزر واقع است، و ساکنانش قوم تاتارها می‌باشند، به تفصیل سخن گفته بود. او نوشته است که شهر اصلی این منطقه، در جزیره‌ای (در کنار سرچشمهٔ رود ولگا^۵) واقع است که منطقهٔ مرزی روسیه از سمت دریای خزر می‌باشد، و این که روس‌ها به شدت از آن محافظت می‌کردند. خانه‌های این منطقه، بسیار ساده و فقیرانه بودند، و زمینی لم‌یزرع در اطراف به چشم می‌خورد، بدون آن که کوچکترین درخت و سبزه‌زاری وجود داشته باشد. آنها اساساً با صید ماهی، گذران زندگی می‌کردند، و ماهی‌های تازه را در خیابان‌های شهر روی پیاده‌روهای عابران می‌چیدند تا خشک شوند، و همین امر موجب می‌شد تا مگس‌انی زیاد به همراه هوایی

۱- «سپس در یک رؤیا، مرا به قلّه‌کوه بلندی برد. از آنجا، شهر مقدس اورشلیم را دیدم که از جانب خدا، از آسمان پایین می‌آمد...» م-

۲- «وقتی شهر را اندازه گرفت، معلوم شد به شکل مربعی است، یعنی طول و عرضش با هم مساوی است. در واقع، شهر به شکل مکعب بود، زیرا بلندی‌اش نیز به اندازهٔ طول و عرضش بود، یعنی هر ضلعش دارای دوازده هزار تیر پرتاب بود...» م-

۳- «ای ستارهٔ درخشان صبح! چگونه از آسمان افتادی؟ ای که بر قوم‌های جهان مسلط بودی، چگونه بر زمین افکنده شدی؟»

۴- ASTRACAN

م-

۵- VOLGA

آلوده در شهر وجود داشته باشد. در واقع، این منطقه در قرن شانزدهم میلادی به وسیله نیروهای روس تحت تصرف در آمد. او می‌نویسد چگونه ترک‌های عثمانی و تارتارهایی که به حمله و تسخیر این شهر اقدام کردند، ناگزیر از عقب‌نشینی در برابر سپاه عظیم روس‌ها شدند؛ و اما دربارهٔ پارسیان، گفته بود که آنان نیز به وسیله ترک‌های عثمانی شکست خوردند و ناچار گشتند به ارمنستان و سپس به تبریز و قزوین عقب‌نشینی کنند و در آن شهرها پناه بگیرند. به هر حال در اینجا، سخن از سختی‌ها و مشقاتی است که برای سربازان مرزبان در مناطق مرزی غیرمتمدن وجود داشته است.

 **سطر ۴۴۱ - آمفیزین:** نام ماری است که در هر طرف بدنش، یک سر دارد. «سیراست» هم نام ماری است که شاخ بر سر دارد. «دیسپد» ماری افسانه‌ای است که مانند آمفیزین، ماهیتی خیالی دارد. برای اطلاعات بیشتر، به کتاب «فارسال» اثر لوکن^۱ یا «کمدی الهی» دانته (بخش دوزخ) مراجعه فرمایید.

 **سطر ۴۴۳ - پوشیده از خون گرگن:** قطرات خونِ سِرِ مدوز (یکی از گرگن‌ها)، که پرسه^۲ بریده بود، در هنگام فرو چکیدن بر روی زمین، موجب به وجود آمدن مارهایی نفرت‌انگیز می‌شده است.

 **سطر ۴۴۳ - افیوز:** نام جزیرهٔ مارها. به کتاب «دگردیسی‌ها»ی اُوید مراجعه فرمایید.

 **سطر ۴۴۵ - پِشَن:** اُوید در کتاب «دگردیسی‌ها»ی خود می‌نویسد: «به محض آن که زمین با توفان اخیر، به گل و لای مبدل شد و با پرتوهای آسمانی حرارت گرفت، موجب خلقت انواع و اقسام موجودات زنده شد... اما بیشتر از همه، موجب پیدایش ماری به نام پِشَن شد که مایهٔ ترس و وحشت همگان بود...» ظاهراً پِشَن به وسیلهٔ آپولون کشته شد.

 **سطر ۴۵۴ - مِرِر:** نام یکی از عجزه‌های اساطیر باستان که سری پوشیده از مارهایی داشت که به عنوان گیسوان او عمل می‌کردند.

 **سطر ۴۵۵ - دریاچهٔ قیرگون:** به بخش نوزدهم (باب ۲۴) سفر «پیدایش»

مراجعة فرماید.^۱ سطر ۱۴۵۷ - ۱۴۵۴ - باولع تمام، میوه‌های زیبا را کنند: به بخش سوم (باب ۶)سفر «پیدایش» مراجعه فرماید.^۲ سطر ۱۴۶۳ - ۱۴۵۴ - قسمت‌های مذهبی‌ای که میلتون برای این قسمت از آنها

الهام گرفته است، به ترتیب عبارتند از: بخش سی و دوم (باب ۳۳ - ۳۲) سفر «تثیه»: «دشمنان اسرائیل مانند مردم سدوم و عموره فاسدند، مثل درختانی می‌باشند که انگور تلخ و سمی به بار می‌آورند، مانند شرابی هستند که از زهرمار گرفته شده باشد...» بخش نوزدهم (باب ۲۴) سفر «پیدایش»: «آن‌گاه خداوند از آسمان گوگرد مشتعل بر سدوم و عموره بارانید...». اما میلتون فکر سب‌ها را از مورخ یهودی بسیار معروفی به نام ژُزفوس^۳ الهام گرفته بود: کسی که مدعی بود چنین میوه‌ای حقیقتاً در کنار سواحل دریای بحرالمت می‌روید، و نیز از افسانه تانتالوس^۴ که مجازاتش در این خلاصه می‌شد که پیوسته در حالت تشنگی زجرآوری به سر ببرد بدون آن که بتواند آن را تسکین بخشد، (زیرا هر بار که به سمت نهر آبی جلب می‌شد، نهر خود به خود به عقب می‌رفت و هرگاه قصد خوردن از آن میوه زیبا و اشتهاآور را داشت، میوه‌ها از زیر دستش به کنار می‌رفتند) الهام گرفته بود... این درختان، استعاراتی طنزآلود و تمسخرآمیز از همان درخت دانش هستند، و تصویر مارهایی در میان شاخ و برگ‌های درختان، (بر اساس تفسیر فولر) از گزارشات شاعری لاتین زبان الهام گرفته شده است که نقل می‌کند چگونه در بیشه‌ای ترسناک، و پس از جنگ غولان با خدایان آسمانی، موجودی به نام اُفیون^۵ (به معنای مار) در آنجا ساکن شد...

 سطر ۱۴۶۸ - ۱۴۶۴ - خداوند به این فرشتگان سقوط کرده اجازه داده بود تا دوباره

از شکل اولیه خود برخوردار باشند، مگر در سالروز وقوع آن واقعه فراموش ناشدنی که در آن

۱- «آن‌گاه خداوند از آسمان، گوگرد مشتعل بر سدوم و عموره بارانید...» - م -

۲- «آن درخت، در نظر زن زیبا آمد و با خود اندیشید: «میوه این درخت دلپذیر، می‌تواند خوش طعم باشد، و به من دانایی ببخشد.» پس از میوه درخت چید و خورد و به شوهرش هم داد، و او نیز خورد...» - م -

TANTALUS -۴

JOSEPHUS -۳

OPHION -۵

هنگام، همه دوباره به مارهایی زشت و کریه مبدل می‌شدند. آنها این داستان را در بین بت‌پرستان و کافرانی که بعدها تسلیم این شیاطین شدند پخش کردند و مدعی شدند که شیطان و حوّا، فرمانروایان اولیه آسمان بودند. میلتون بر اساس تعبیر و تفسیر مذهبی این اوضاع در آیین مسیحیت، اُفیون را به عنوان شیطان شناسایی و معرفی می‌کند، اما به نظر می‌رسد که خواسته بود اعلام کند که اورینمه^۱ به غلط به عنوان حوّا معرفی شده است، زیرا واژه یونانی اورینم به معنای «در برگیرنده» نیز می‌توانسته است باشد، (و این می‌تواند صفت حوّا باشد)، اما آنها نیز به نوبه خود، به وسیله ژوپیتز که بر فراز کوه‌ها می‌زیست (و بعدها از سوی مسیحیان به عنوان خدای متعال قلمداد شد)، سرنگون شدند.

 **سطر ۴۷ - در افسانه‌ها نقل کردند:** در اینجا میلتون سعی دارد وضعیت خود را به درستی مشخص کند، و بتواند فضایی برای سخن گفتن از افسانه‌ها و اسطوره‌های دوران باستان ایجاد نماید.

 **سطر ۴۷۰ - اُفیون:** در زبان یونانی *OPHIS* به معنای مار است. این نام یکی از تیتان‌های افسانه‌ای است. ظاهراً پیش از آن که کروئوس^۲ و همسرش رئا به حکومت عالم بپردازند، او و اورینمه بر تیتان‌ها فرمانروایی می‌کردند. اما پس از آن که کروئوس و رئا حکومت را در دست گرفتند، اُفیون و اورینمه را به داخل تارتار پرتاب کردند.

 **سطر ۴۷۲ - ایز:** نام یار و همدم ساتورن^۳ (یا همان کروئوس) که در اساطیر روم باستان به عنوان رئا معروف شد.

 **سطر ۴۸۰ - ۴۷۵:** گناه و مرگ از اهمیّت ویژه‌ای در اینجا برخوردار می‌شوند: تا پیش از سقوط، «گناه» در بهشت حضوری ناملموس داشت، اما هنگامی که عمل آدم و حوّا شکلی ملموس به خود گرفت، حالتی واقعی و حقیقی یافت. در آن هنگام بود که جسماً و روحاً در بهشت حضور پیدا کرد.

 **سطر ۴۸۱ - ۴۷۸:** هنوز بر روی اسب پریده رنگ خود ننشسته بود: به بخش

ششم (باب ۸) سفر «مکاشفه» (عهد جدید) مراجعه فرمایید: «ناگاه اسب رنگ‌پریده‌ای ظاهر شد که سوارش «مرگ» نام داشت. به دنبال او، اسب دیگری می‌آمد که نام سوارش «عالم اموات» بود، به آن دو، اختیار و قدرت داده شد تا یک چهارم زمین را به وسیله جنگ، قحطی، بیماری و جانوران وحشی نابود سازند...»

 **سطر ۵۰۱ - ۵۰۰ - این سگان دوزخی:** به نمایشنامه «ژول سزار» (پرده سوم - صحنه اول) اثر ویلیام شکسپیر مراجعه فرمایید.

 **سطر ۵۲۳ - ۵۲۲ - با فریادهای سُبُوح قدّوس:** به بخش نوزدهم (باب ۶) سفر «مکاشفه» مراجعه فرمایید: «سپس آوای خوش‌آهنگ دیگری را شنیدم، آوایی همچون سرود گروهی عظیم که طنین آن چون امواج خروشان دریاها، و غرش پیای رعد‌ها بود و می‌گفت: «هللویا! خدا را شکر! زیرا خداوند توانای ما، سلطنت می‌کند...!»

 **سطر ۵۲۴ - راه‌های تو جملگی درست و عادلانه، و منصفانه است:** به بخش پانزدهم (باب ۳) سفر «مکاشفه» مراجعه فرمایید: «و سرود «موسی»، خدمتگزار خدا و سرود «بَرّه» را می‌خواندند، و می‌گفتند: «بزرگ و باشکوه است کارهای تو، ای خدای بی‌همتا! حق و عدل است راه‌های تو، ای پادشاه قوم‌ها! ای خداوند، کیست که از تو نترسد؟ کیست که نام تو را حرمت ندارد؟ زیرا تنها تو پاکی! همه قوم‌ها خواهند آمد. و در پیشگاه تو پرستش خواهند کرد، زیرا کارهای خوب تو را می‌بینند!...»

 **سطر ۵۲۷ - ۵۲۶ - آسمانی تازه:** به بخش بیست و یکم (باب ۲-۱) سفر «مکاشفه» مراجعه فرمایید: «سپس زمین و آسمان تازه‌ای را دیدم، چون آن زمین و آسمان اوّل ناپدید شده بود. از دریا هم دیگر خبری نبود. و من، یوحنا، شهر مقدّس اورشلیم را دیدم که از آسمان از جانب خدا پایین می‌آمد. چه منظره باشکوهی بود! شهر اورشلیم به زیبایی یک عروس بود که خود را برای ملاقات با داماد آماده کرده باشد!»

 **سطر ۵۳۲ - ۵۳۱ -** از این لحظه به بعد، نظام دقیق دنیای تازه آفریده‌شده از بین رفت. مسیر خورشید که تا آن زمان به دنبال خط استوا بود، و روزها و شب‌های برابر و بهاری ابدی پدید می‌آورد، تا بیست و سه و نیم درجه تغییر مکان داد، و موجب بروز تفاوتی در

وضعیت آب و هوا گشت. به همان اندازه، مسیر سیارات دستخوش تغییر شد و تأثیرات منفی و مخربی در آنها ظاهر گشت.

 **سطر ۵۵۵ - استوتیلند:** نام جزیره افسانه‌ای در شمال شرقی آمریکا است.

 **سطر ۵۶۱ - ۵۵۷ - تیه‌ست:** نام کسی که اِرُپ^۱ (همسر برادر خود: آتره^۲) را فریب داد و صاحب فرزندی از او شد. اما آتره همه فرزندان این پیوند نامشروع را به قتل رساند و بدون آن که به برادر خود چیزی بگوید، گوشت پسر مقتول را به عنوان غذا به خورد وی داد. به گونه‌ای که خورشید، برای عدم رویارویی با این صحنه فجیع، مسیر خود را تغییر بخشید. اُوید در این زمینه، مطالب زیادی نگاشته است. به تراژدی «تیه‌ست»^۳ اثر سینک^۴ نیز مراجعه فرمایید.

 **سطر ۵۶۳ - نورومیکا:** اشاره به شمال شرقی آمریکا از جمله ایالت نیواینگلند^۵ است.

 **سطر ۵۶۵ -** یعنی خرابی و انهدامی که صرفاً بر اساس تأثیرات منفی ستارگان آسمانی ایجاد شده باشد.

 **سطر ۶۰۱ -** این طلسم‌ها پس از یافتن مرکز طبیعی خود، بر اساس قانون جاذبه آدم، وظیفه داشتند به چیزهایی عاری از وزن مبدل شوند.

 **سطر ۶۰۳ - ۶۰۱ -** اشاره به بخش چهل و پنجم (باب ۹) سفر «اشعیاء» در عهد عتیق است: «وای بر کسی که با خلق خود می‌جنگد! آیا کوزه با سازنده خود مجادله می‌کند؟ آیا گل به کوزه‌گر می‌گوید: «این چیست که تو می‌سازی؟!» یا کوزه سر او فریاد می‌زند: «چقدر بی‌مهارت هستی!...؟»

 **سطر ۶۰۳ - ۶۰۲ - ای خالق بی‌همتا، آیا آن هنگام کزَل بودم، از تو خواستم مرا به قالب بشر در آوری:** اشاره به بخش شصت و چهارم (باب ۱۰-۹-۸) سفر «اشعیاء» (عهد

عتیق) است: «اما ای خداوند، تو پدر ما هستی. ما گل هستیم و تو کوزه گر. همه ما ساخته دست تو هستیم. پس ای خداوند! تا این حد بر ما خشمگین نباشد و گناهان ما را تا به ابد به خاطر نسپار! بر ما نظر لطف بیندازد، زیرا ما قوم تو هستیم!»

 **سطر ۶۱۹ - مرا که خواسته‌ای برای دنیا آمدن نبود:** اشاره به بخش چهل و پنجم (باب ۱۰) سفر «اشعیاء» در عهد عتیق است: «وای بر فرزندی که به پدر و مادرش می‌گوید: «چرا مرا به این شکل به دنیا آوردید؟»

 **سطر ۶۳۷ - ۶۳۶ - چنانچه مردن برایم غیر ممکن نماید:** به بخش سوم، دهم، یازدهم و دوازدهم «بهشت گمشده» مراجعه فرمایید. مبحث «مرگ و مردن» در آن دوران، بسیار داغ بود: این که در پایان، هر انسانی از دنیا می‌رود و بدنش دوباره به همان عناصری باز می‌گردد که در آغاز با آنها شکل گرفته بود. در واقع، روح و جسم چنان به هم وابسته هستند که می‌توان گفت روح می‌خورد، می‌نوشد، تجدید مثل می‌کند و به استراحت می‌پردازد... بنابراین، فرضیه پذیرش مرگ، به فرضیه ماتریالیست وابسته است. این وضعیت در عقاید اذهان دانشمندان و متفکران آن دوران چنان شکل گرفته بود که برخی معتقد بودند روح جسم، چنان به یکدیگر وابسته هستند که یک انسان هرگز به تنهایی از روح یا جسم تشکیل نشده است. میلتن هم اعلام می‌کند که جسم و روح با هم به وجود آمده‌اند، و روح از همان آغاز کار، در نطفه جای دارد.

 **سطر ۶۵۷ - ۶۴۷ - آدم در اینجا مدعی می‌شود که ماده زوال‌پذیر، هرگز نمی‌تواند از مجازاتی بی‌پایان رنج کشد:** زیرا بر اساس قانون طبیعت، تأثیر هر علت یا نیرویی بر اساس طبیعت و ماهیت چیزهایی که روی آنها تأثیر می‌گذارد، محدود می‌شود. این اندیشه، از زمان ارسطو قدمت داشته است.

 **سطر ۶۸۰ - ۶۷۴ - ... مرا به سوی اعتقاد باطنی‌ام باز می‌گردانند:** در جلد اول «در باب آیین مسیحیت» (بخش نوزدهم) میلتن می‌نویسد: «ما می‌توانیم گام‌هایی را تشخیص دهیم که پیشرفتی به سوی توبه و پشیمانی است: نخست با داشتن اعتقاد راسخ به گناه، سپس احساس تأسف و پشیمانی، اعتراف به گناه و سرانجام ترک بدی و بازگشت به

سوی خیر و نیکی ...»

سطر ۶۹۵ - ننگد حقیقت، وفای به عهد نگند: اشاره به بخش هشتاد و پنجم (باب

۱۲) سفر «مزامیر» است: «خداوند به ما چیزهای تیکو خواهد بخشید، و سرزمین ما، محصول فراوان خواهد داد.»

سطر ۷۱۹ - ۷۰۹ - یکی از علائم سقوط آدم و وضعیت پس از این فاجعه در این

خلاصه می‌شود که آدم به موجودی که از زن‌ها بیزار است، مبدل می‌شود. این ترکیبی از افسانه‌هایی است که در دوران میلتن کاملاً معروف و شناخته شده بود: این که زن، اساساً فریبکار و مکار است، زیرا دنده‌ای که حوا از آن بیرون آمده بود، حالتی ناقص و معیوب داشته است؛ و دنده‌ای که از سمت چپ بدن آدم بیرون کشیده شد (هر چند در کتاب انجیل این موضوع ذکر نشده است)، نه به این دلیل که نزدیک به قلب او بوده است، بلکه به این خاطر که چپ، به معنای هر چیز شرور و شیطانی است، این گونه شده بود؛ و سرانجام این که آدم در آغاز کار، صاحب سیزده دنده در سمت چپ بدن خود بوده است، به گونه‌ای که با برداشته شدن یکی از آنها، به موجودی کامل مبدل گشت و به عدد کامل و درست دوازده که از اعداد بسیار نمادین و مقدس است دست یافت.

سطر ۷۵۷ - حال آن که من علیه خدا و تو: اشاره به بخش پنجاه و یکم (باب ۶)

سفر «مزامیر» است: «تو از ما قلبی صادق و راست می‌خواهی؛ پس فکر مرا از حکمت خود پر کن!»

سطر ۷۸۲ - بار سنگین بدبختی را برای یک‌دگر سبک سازیم: اشاره به بخش ششم

(باب ۲) سفر «غلاطیان» (عهد جدید) است: «در مشکلات و مسائل یکدیگر، شریک باشید و به این وسیله، «شریعت مسیح» را اجرا کنید!»

سطر ۸۵۳ - برای تو فقط درد و رنج بارداری و زایمان پیش‌بینی شد: به بخش

شانزدهم (باب ۲۱ - ۱۹) انجیل یوحنا مراجعه فرماید: «عیسی متوجه شد که شاگردان می‌خواهند از او سؤال کنند، پس فرمود: «می‌پرسید منظورم چیست؟ مردم دنیا از رفتن من خوشحالند، ولی شما محزونید، و گریه می‌کنید. ولی وقتی دوباره مرا ببینید، گریه شما به

شادی تبدیل خواهد شد. مثل زنی که درد می‌کشد تا طفلی به دنیا بیاید، ولی بعد از زایمان، رنج او به شادی تبدیل می‌شود، و درد را فراموش می‌کند...»

سطر ۸۵۴ - با پاداشی دیدن میوه داخل بطنت به پایان می‌رسد: به بخش نخست

(باب ۴۲ - ۴۱) انجیل لوقا مراجعه فرمایید: «به محض این که صدای سلام مریم به گوش الیزابت رسید، بچه در رحم او به حرکت در آمد. الیزابت از روح القدس پر شد، و با صدای بلند به مریم گفت: «خدا تو را بیش از همه زنان دیگر مورد لطف خود قرار داده است! فرزندی نیز سرچشمهٔ برکات برای انسان‌ها خواهد بود!»



دَفْتَرِ یَا زَدِه

پسرِ آسمانی، دعا‌های تَضَرع آمیزِ نیاکانِ نخستین ما را که اینک به شدتِ پشیمان و توبه‌کار شده بودند، به محضر پدرِ آسمانی تقدیم داشت و در پیشگاه او از آنان شفاعت کرد. خدای متعال، به دعا‌های آنها پاسخ گفت و آنها را مستجاب فرمود، اما اعلام داشت که آن زوج توبه‌کار دیگر مجاز نیستند به زندگی در بهشت ادامه دهند! خدای متعال و قادر، میکائیل را به همراه فرشتگانی از نظامِ کرویّیان به آنجا اعزام فرمود تا آنها را از اقامت در آن مکان منع کند.

اما پیش از هر چیز، میکائیل را مأمور ساخت تا وقایع مربوط به آینده را به آدم گوشزد کند، و او را به وظایفش آشنا سازد. میکائیل از آسمان فرود می‌آید.

آدم برخی از نشانه‌های شوم را به حوّا نشان می‌دهد: سپس نزدیک شدن میکائیل را به سمت خود مشاهده می‌کند، و به استقبال او می‌شتابد؛ فرشتهٔ مقرب بارگاه الهی، عزیمتِ قریب‌الوقوعِ آنها را از آن مکان، اعلام می‌فرماید.

حوّا شروع به گریستن و ضجه زدن می‌کند، و آدم نیز به عذرخواهی و اظهار توبه‌ای تَضَرع آمیز می‌پردازد...

اما به هر تقدیر، ناگزیر از تسلیم شدن در برابر حکمِ آسمانی است. فرشته او را به ستیغِ کوهی مرتفع راهنمایی می‌کند، و در مکاشفه‌ای الهام‌گونه، آن چه را تا زمانِ توفانِ بزرگِ نوح در زمین روی خواهد داد، در برابر دیدگان او آشکار می‌سازد...



بند ۱۳ - ۱

۱ بدینسان تائب و پشیمان، در خاضعانه‌ترین حالت روح، به دعا ایستادند؛ زیرا از فرار عرش رحم و شفقت، رحمت رحمانیه و مهربان فرود آمده، و سنگ‌دلی را از درون قلبشان زدوده، و به جای آن، گوشتی تازه و جان‌دار در آن رویانده بود که حال، آه‌ها و ناله‌هایی وصف‌ناپذیر و بیان‌ناشدنی از خود بیرون می‌داد...! آه‌هایی که از روحیهٔ متناسب با دعا و عبادت الهام گرفته، و با بال‌هایی بس سریع‌تر از بلاغتی پرشور، به آسمان پر کشیده بودند! با این حال، رفتار و حالت آدم و حوا، به سجده‌کنندگانی پست و حقیر نمی‌مانست...! درخواست التماس آمیزشان کمتر از اهمیت و دعای آن زوج کهنسال در افسانه‌های باستانی - که به هر تقدیر، کمتر از آنان کهنسال می‌نمودند! - : دوکالیون^۱ و پیرای^۲ عقیف و پاکدامن نبود، آن هنگام که برای استقرار دوبارهٔ نسل بشری کز توفان بزرگ از میان رفته بود، با حالتی روحانی و آکنده از اخلاص، در

۱- DEUCALION نام پسر پرمته PROMÉTHÉE (نام قهرمانی افسانه‌ای از نژاد تایتان‌ها که نخستین تمدن بشری را بدید آورد. او آتش آسمانی را به سرقت برد و آن را به انسان‌های روی زمین، آموخت. زنوس، برای مجازات کردن او، وی را به کوه قفقاز به غل و زنجیر بست. سپس عقابی وظیفه داشت پیوسته جگر او را از بدش بیرون کشد و آن را بجود، و هر بار جگر تازه‌ای در بدن او می‌روید و این کار تا ابد ادامه داشت. اما هراکلس (هرکول) (HERCULE) او را نجات داد) و پاندورا (PANDORA) نام نخستین زن نسل بشر. او به انسان‌ها تقدیم شد تا به عنوان کیفردهندهٔ آنها باشد و غرور بی‌حد آنان را مجازات کند. او همسر ایپیمته EPIMÉTHÉE شد که برادر پرمته بود. او مسبب نازل شدن همهٔ شرارت‌ها و بدی‌ها بر روی زمین است. زیرا او در صندوقی را که زنوس همهٔ آلام و بلاها را در آن نگاه می‌داشت گشود. در این صندوق، بنا به افسانه، تنها امید باقی ماند). داستان دوکالیون مانند داستان توفان مهلک حضرت نوح NOÛ است. زنوس، از مشاهدهٔ گناهانی که انسان‌ها در روی زمین مرتکب می‌شدند به ستوه آمد و توفانی مرگبار به راه انداخت تا نسل بشر را نابود سازد. تنها دوکالیون و همسرش پیرا PYRRHA زنده باقی می‌مانند. آن هم به این دلیل که دوکالیون به تمساح پدرش پرمته گوش فرا داده و صندوقی ساخته بود که خود و همسرش را در آن جای داده بود. آنها به مدت نه شبانه‌روز بر روی امواج آواره بودند تا سرانجام بر فراز کوهی قرار گرفتند. در برخی از روایات آمده است که آنها بر فراز کوه آئس ATHOS یا اتنا ETNA فرود آمدند. پس از قدم نهادن در معبدی مقدس، هاتف غیب به آنها اعلام کرد که وظیفه دارند استخوان‌های مادرشان را در پشت سر خود بر زمین بیفکنند. آنها تعداد زیادی سنگ برداشتند و آنها را در پشت خود انداختند (زیرا سنگ، نماد استخوان‌های مادر همگان: زمین به شمار می‌رود) از هر سنگی، مردی از زیر خاک سر بیرون می‌آورد، و از هر سنگی که پیرا پرتاب می‌کرد، زنی ظاهر می‌شد. آنها تمدن بشری را دوباره به وجود آوردند. برخی می‌گویند که این وقایع در سرزمین تسالی THESSALIE روی داد. برخی دیگر مزار او را در آتن ATHÈNES یا دلف DELPHES می‌دانند. اما آن چه مورد قبول همگان است، این است که آنها والدین نسل یونانیان هستند.

۲- PYRRHA نام همسر دوکالیون DEUCALION (بنا به برخی از روایات، همسر پرمته است). او دختر پاندورا و ایپیمته EPIMÉTHÉE است.

بند ۳۶ - ۱۴

پیشگاه حرم تَمیس^۱ ایستادند...

دعاهای آدم و حوا، مستقیماً به سوی آسمان عروج کرد، و بی آن که به وسیله بادهای حسود، آواره یا پراکنده گردند، مسیر خود را به درستی یافت: با ماهیتی سرشار از روحانیت، از دروازه الهی عبور کرد! سپس، همچنان که با میانجی بزرگ خود: عودی که در محراب طلایی دود می شد مزین می گشت، سرانجام تا محضر الهی و در برابر عرش پدر آسمانی رسیدند... پسر آسمانی سرشار از بهجت و شادمانی از برای عرضه و تقدیم آنها، بدین شکل به شفاعت (از آن زوج) پرداخت: «ای پدر آسمانی! بنگر چه میوه های نویری، از لطف و برکت رحمتی که در وجود بشر جای دادی، در زمین بار آمده است...! من چون نماینده تو، این آه ها و ناله های تضرع آمیز، ۲۰ و این دعاهایی را که همراه با عودی که در این عودسوز طلایی دود می شود در هم آمیخته شده اند، چون تحفه ای تقدیمی، به محضر انور و عالیات پیشکش می کنم...! میوه هایی که با بذری از تأسف و پشیمانی در قلب آدم پاشیده شد، و طعمی به مراتب خوشایندتر از آنهایی دارد که بشر، با دستان خود در زمین پرورش داده بود، و همه درختان بهشتی می توانستند پیش از آن که بشر از حالت معصومیت خود بیرون نیامده بود، پدید آورند...! ازین روی، حال عنایت فرما و به التماس و انابت تضرع آمیز او گوش سپار! ناله ها و آه هایی را که در سکوت و خاموشی بیان شده است، بشنو! بی خبر و ناآگاه ازین که با چه واژگانی دست به دعا برگیرد، اجازه فرما این من باشم که به تعبیر آنها همت گمارم: منی که وکیل و قربانی پیشکشی و کفاره او به شمار می روم...! همه اعمال خوب یا ناشایست او را بر وجود من پیوند زن! بدینسان لیاقت من، اعمال خوب و ۳۰ شایسته اش را به حد کمال ترفیع خواهد بخشید، و مرگ من نیز، بهای خسارت

۱- THEMIS نام الهه ای در اساطیر یونان باستان که دختر اورانوس OVRANOS و همسر زئوس بود. او مظهر عدالت روی زمین بود و در کنار شوهرش، بر تخت سلطنت نشسته و بر آلمپ فرمانروایی می کرد. او حافظ سوگندهای رسمی انسان ها و عدالت و انصاف بود.

بند ۶۴ - ۳۷

اعمال ناشایستش را جبران خواهد کرد... مرا مقبول خویش قرار ده، و از طریق من، رایحهٔ صلحی مساعد را برای نسل بشر ازین سیه‌بختان بینوا، پذیرا باش...! باشد تا دست‌کم بشرِ آشتی‌یافته، در ایام معدودی که هر چند ماهیتی غم‌انگیز دارند، لیک برایش باقی است، تا زمانی که مرگ: - حکم مجازات او - که من نیز تنها خواهان تخفیفِ شدتِ آنم و ۳۵ نه ابطال آن! از ره رسد، و او را به سوی زندگانی برین هدایت کند! جایی که همه ملّتِ رستگار شده‌ام، با وحدت یافتن با من، آن‌گونه که من با تو وحدت یافته‌ام، در کمال شادمانی و سعادت به زیستن در آن بپردازند...»

پدرِ آسمانی با کمال آرامش، و بی هیچ حجابی در اطراف خویش فرمود: «ای پسرِ مقبول و پسندیده! همهٔ درخواست‌هایی را که برای بشر کردی، اجابت شد! همهٔ ۴۰ درخواست‌هایت، در حیطهٔ احکام من بودند! اما این که بیش تر ازین به زندگی در بهشت ادامه دهند: قانونی کز برای طبیعت وضع کرده‌ام، اجازه نمی‌دهد بشر در آنجا بماند! این عناصر پاک و جاوید، با هیچ چیزِ ناخالص و ناهنجار، و هیچ آمیزهٔ ناهماهنگ و آلوده‌ای آشنایی ندارند، و او را که اینک آلوده گشته است، از خود می‌رانند و دفع می‌کنند...! مایلند ازو که همچون بیماریِ وخیمی است، رهایی یابند و پالایش شوند، و آن ۴۵ را به هوایی ناهنجار و غذایی زوال‌پذیر و مرگبار بفرستند، تا او را برای پالایش تأثیرات گناهی که در وی به وجود آمده است، به بهترین نحو آماده سازند! واقعه‌ای که بیش از همه چیز به اوضاع تغییر بخشید، و آنها را از طبیعتِ فاسدناپذیر، به فاسدپذیر مبدّل ساخت...»

در آغاز، بشر را با اعطای دو هدیهٔ زیبایِ «سعادت» و «جاودانگی» آفریدیم: نخستین ۵۰ عطیه را به طرز جنون‌آمیزی از دست داد، و دومین عطیه نیز موجب می‌شد که فلاکتش تا ابد ادامه یابد! بدیتسان، مرگ را برایش مهیا ساختم؛ بدین ترتیب مرگ، تنها علاجِ نهایی او به شمار می‌رود! و آنگاه، پس از عمری در رنج و مصیبت، همراه با فراز و نشیب‌هایی بی‌رحمانه، و پس از آن که به نیروی ایمان، و به کمک اعمالی که ناشی از

بند ۸۷ - ۶۵

ایمان است پالایش شود، آنگاه با چشم گشودن در دنیایی ثانوی در هنگام احیای عدالت،
 ۵۵ مرگ خواهد توانست بشر را به همره آسمان و زمین احیاء شده، به سوی من
 عروج بخشد...!

اما اینک لازم است همه قدسیان را بدین جا، در محوطه وسیع آسمان فرا بخوانیم!
 مایل نیستم احکام خود را از آنان پوشیده بدارم؛ باشد که شاهد رفتار من با نسل بشر
 باشند، همان گونه که اخیراً شاهد رفتار من با فرشتگان گنهکار بودند: قدسیان من - هر
 ۶۰ چند ثابت و پایدار! - بیش از پیش در وضعیت خود مستحکم و استوار گشتند! «

پس ازین فرمایشات، پسر آسمانی، به وزیری نورانی که به مراقبت ایستاده بود،
 علامت بزرگ را صادر فرمود: ناگه قرشته در صور خود بدمید، (که شاید زان پس، آن
 هنگام که خدا فرود آمد، در حُرِب به گوش رسید؛ و شاید بار دیگر در روز رستاخیز^۱، در
 همه سو به طنین افتد!). نفخه صور ملکوتی^۲، همه مناطق بهشت را از طنین خود آکنده

۶۵ ساخت: پسران نور، از بیشه های سعادت آفرین خویش که با سایه درختان
 همیشه سبز^۳، از کنار سرچشمه ها یا برکه ها، از کنار چشمه آب حیات، و ز هر نقطه ای که
 در جمعی شادمانه به استراحت در آنها مشغول بودند شتافتند، تا به احضاریه الهی
 پاسخ گویند! همگی بر جایگاه خود جلوس کردند، تا سرانجام قادر متعال، از قراز عرش
 اعلای خود، اراده نهایی خود را چنین اعلام فرمود: «فرزندانم! بشر به یکی از ما مبدل
 ۷۰ شده است... از زمانی کز میوه ممنوعه چشیده، از نیکی و بدی مطلع گشته است...

حال، باشد تا از آگاهی خود از خیر از دست رفته، و بدی به دست آورده، دستخوش غرور

۱- در سورة مبارکه روم، آیه ۲۵ آمده است: «و از آیات او این است که آسمان و زمین به فرمان او برپاست! سپس هنگامی که شما را در قیامت از زمین فرا بخواند، تا گمان همه خارج می شوید، (و در صحنه محضر حضور می یابید!)...»

۲- در سورة مبارکه انعام، آیه ۷۳ آمده است: «اوست که آسمان ها و زمین را به حق بیافرید و روزی که بگوید: «باش!» موجودی می شود، گفتار او حق است، و روزی که در صور دمیده شود، فرمانروایی از آن اوست که دانای نهان و آشکار و فرزانه ای آگاه است!» و نیز در سورة مبارکه انبیاء آمده است: «روزی که آسمان را چون توماری در هم پیچیم، همان گونه که آفرینش را آغاز کردیم آن را بازگردانیم، این وعده ای است که ما داده ایم و قطعاً به آن وفا خواهیم کرد...»

۳- AMARANTHINE به تلفظ فرانسوی L'AMARANTE که به تاج خروس نیز معروف است.

بند ۱۱۷ - ۸۸

و افتخار گردد! حال آن که بسیار سعادتمندتر می‌بود چنانچه تنها بدین اکتفا کرده بود که نیکی را از طریق خود نیکی شناسد، و هرگز از بدی چیزی در نیابد... اما اینک به شدت ناراحت و درمانده، پشیمان از کرده خود، و در اوج ندامت، دست به دعا برگرفته است!

۷۵ فطرت الهی در وجود او باقی است، و پایدارتر از وی عمل می‌کند؛ نیک می‌دانم تا چه اندازه قلبش متغیر و خودپسند، و اسیر نفس خویشتن است... حال، از بیم آن که دستی جسورتر یابد و به سوی درخت زندگانی نیز پیش رود، و آن تناول کند، و برای همیشه زنده بماند، یا دست‌کم در رؤیای همیشه زنده ماندن به سر ببرد، بر آن شدم او را از آن دور سازم و به نقطه‌ای خارج از باغ فرستم، تا به پرورش زمینی که خود نیز از آن به وجود آمده است، و بیشتر برای حال او مناسب است، مشغول گردد...

میکائیل...! تو را چون مسئولِ اعلامِ فرمان خویش برمی‌گزینم: بنا به میل خود، جنگجویانی نورانی در میان نظام کروبیان هم‌ره خود بردار، از بیم آن که مبادا دشمن، یا به نفع بشر یا برای تصرفِ سرای خالی‌اش، بار دگر مشکل آفریند... بشتاب! زوج گنهکار را در اسرع وقت، بدون کوچک‌ترین ترحمی، از بهشت خدا بیرون بران!... این کافران را ۸۵ از زمین مقدس بیرون بران، و به آنها و همه دودمانشان، حکم تبعید ابدی از آن مکان را اعلام بدار! با این حال، از بیم آن که مبادا با شنیدن حکم غم‌انگیز خویش، که با لحنی شدید از سوی تو بیان خواهد شد، دستخوش نومیدی گردند و ز هوش روند (زیرا آنان را می‌بینم که اندوهگینانه سعی دارند با گریستن، از افراط‌کاری‌های خود، اظهار ندامت و ناراحتی کنند)...! آن چه را موجب بروز رعب و وحشت می‌گردد، از آنان پنهان ۹۰ بدار! چنانچه با کمال صبر و بردباری به فرمان تو گوش سپارند، آنان را تسکین‌ناپذیر از آنجا مران! آن چه را مقدرست در روزهای آتی روی دهد، بر اساس روشنی ذهنی و آگاهی نورانی‌ای که به تو ارزانی خواهم داشت، برای آدم فاش کن! در این میان، اتحاد مجدد مرا با نسل زن یادآور شو: بدینسان، آنان را هر چند اندوهگین و هم که باشند، لیک با حالتی آرامش‌یافته، از آنجا بیرون بران...

بند ۱۳۳ - ۱۱۸

۹۵ و آنگاه در سمت شرق باغ، از نقطه‌ای که با سهولت بیشتری می‌توان از عدن صعود کرد، گروهی از نگهبانان کروی را با شعله بس موج‌دار شمشیری، به محافظت گمار، تا از دور بتوانی هر آن که قصد نزدیک شدن بدانجا را دارد به وحشت افکنی، و هر عبوری را به سمت درخت زندگانی منع کنی تا مبادا بهشت، محل تجمع ارواحی ناپاک گردد، و همه درختان مرا طعمه خود سازند و میوه‌ها را به سرقت برند، تا باری دیگر برای فریب دادن بشر از آنها استفاده کنند...»

ندای الهی به پایان رسید... فرشته مقرب الهی آماده گشت تا به سرعت به بهشت فرود آید؛ همراه او، گروهی درخشان و نورانی از کرویانی هوشیار حرکت می‌کردند. هر یک از آنها، مانند ژنوسی^۱ دوگانه، چهار صورت داشتند! همه اندامشان از چشمانی که حتی تعدادشان از شمار دیدگان آرگس^۲ نیز بیشتر بود، و چون لکه‌هایی می‌نمود پوشیده بود! به همان اندازه، از آن دیدگانی که مسحور از شنیدن صدای فلوت آرگدین^۳، با نی روستایی هیرمس^۴ یا چوب خواب‌آور او به خواب فرو رفتند، هوشیارتر بودند...

۱- JANUS نام خدایی کاملاً رومی. او حافظ همه هنرهای دستی بود و بنا به افسانه، حکومت او از عصر طلایی آغاز شده بود. بر اساس روایات باستانی، او ساتورن SATURNE را نزد خود پذیرفته و او نیز به رسم دوستی، بسیاری از صنایع و هنرهای زیبا را به وی آموخته بود. او نماد نخستین روز ماه، و نخستین روز سال است. به همین خاطر، ماه ژانویه JANVIER از نام این خدای رومی گرفته شده است. تصویر او اکثراً بر روی سر در دروازه‌ها و در خانه‌ها مشاهده می‌شد. بر روی سکه‌های باستانی، او را به شکل مردی با دو صورت به تصویر کشیده‌اند. بزرگ‌ترین معبدی که در روم به او اختصاص یافته است: فوروم FORUM می‌باشد. به هر حال، در هر منطقه و محله‌ای از شهرهای رومی مجسمه‌ها و مدال‌ها و تصاویری از ژنوس دیده می‌شد.

۲- ARGOS نام شهری در منطقه پلُپُنِز PÉLOPONNÈSE در آرگلید ARGOLIDE عقیده عموم این بود که آرگس، قدیمی‌ترین شهر در سراسر یونان به شمار می‌رفت.

۳- ARCADIENNE به تلفظ فرانسوی از نام آرکادی (آرکدی ARCADIE) می‌آید. این نام، مربوط به منطقه‌ای بسیار باستانی در یونان است که در مرکز سرزمین پلُپُنِز PÉLOPONNÈSE واقع است. شاعران و نویسندگان دوران باستان، این منطقه را به عنوان مکانی رؤیایی، بسیار زیبا و شاعرانه در نظر می‌پنداشتند.

۴- HERMES که نام رومی او مرکور MERCURE می‌باشد. پسر ژوبیتر و پیام‌آور خدایان. او خود، خدای بلاغت، سخنوری، تجارت، و دزدان و سارقان بود. معمولاً در تصاویر او را برهنه نشان می‌دهند در حالی که کلاهی مخصوص با لبه‌هایی کوتاه بر سر دارد که با دو بال کوچک مزین می‌شود. به همان اندازه، در قسمت ساق پای خود نیز دو بال کوچک دارد.

بند ۱۵۸ - ۱۳۱۴

در طول این مدّت، لوکیتّا، برای درود گفتنی دوباره به نور مقدّس جهان، از خواب بیدار می‌شد، و زمین را با ژاله‌هایی تازه معطر می‌ساخت! آن هنگام، آدم و تخستین ۱۱۰ مادرمان حوّا، تازه از عبادت خویش فارغ می‌شدند، و احساس می‌کردند نیرویشان به گونه‌ای از عالم بالا، افزایش یافته است... از ژرفنای نومیدی خویش، امید تازه‌ای را حسّ می‌کردند که سر برون آورده است! نوعی شادمانی، که هنوز هم به ترس متصل مانده بود... آدم سخنان خود را که می‌دانست مورد استقبال حوّا قرار خواهد گرفت، تمديد کرد: «حوّا! ایمان قادرست به آسانی موجب شود تا انسان باور آورد هر ۱۱۵ نیکی و خیری کز آن بهره‌مند می‌گردیم، از آسمان نازل گشته است! اما این که چیزی از ما به آسمان صعود کند، و آن چنان خوب و شایسته باشد که اندیشه متعالی خدا را که در سعادتِ برین به سر می‌برد مشغول بدارد، و یا تغییری در اراده الهی پدید آورد، چیزی است که به سختی می‌توان بدان باور آورد... با این حال، این دعای قلبی که آهی سوزان از درون سینه بشر است، به سرعت تا عرش الهی پرواز می‌کند! زیرا از ۱۲۰ هنگامی که سعی کرده‌ام با قدرت دعا، خشم خدای عالم را تسکین بخشم، و ز هنگامی که زانو بر زمین نهادم و همه قلبم را با کمال خضوع و فروتنی، در پیشگاه الهی حقیر و ناچیز شمردم، به نظرم می‌رسد که او را آرام‌تر و کمتر سخت‌گیر می‌بینم، و گویی به سخنانم گوش سپرده باشد... حسّ می‌کنم در وجودم اعتقادی یقین، مبنی بر آن که به تضرّع گوش فرا داده شده، شکل گرفته است! دیگر بار، صلح و آرامشی به داخل ۱۲۵ قلبم ره یافته است، و در یاد و حافظه‌ام، وعده این که نسل تو، دشمنانمان را به نابودی خواهد کشاند قوّت گرفته است... وعده‌ای که در آغاز ابتلا به وحشت عمیق، آن را به خاطر نداشتم! اما اینک، به من خاطر نشان می‌سازد که تلخی مرگ گذشته است، و این که زنده خواهیم ماند! ازین روی، درود بر تو باد، ای حوّا!... ای آن که نام تو را بحق،

بند ۱۸۵ - ۱۵۹

مادر همه نسل بشر نهاده‌اند، و مادر همه چیزهای زنده به شمار می‌روی! زیرا از طریق ۱۳۰ تو است که مرد باید زنده بماند، و به همان نسبت، همه چیزها برای بشر زنده است!...»

حوّا، با حالتی ملایم و اندوهگین پاسخ داد: «مرا با عنوانی که به دشواری شایسته آنم، می‌نامی! منی که گنه کرده‌ام، و چون همدمی برای یاری رساندن به تو، فرمان هستی دریافت کرده بودم! و سپس به دام تو مبتل گشتم! حال آن که لازم است سرزنش و عتاب، بهره من باشد! عدم اعتماد و توبیخ از آن من باد!... لیک شفقت و رحم قاضی‌ام بی‌پایان بوده است! زیرا منی که چون نخستین نفر، مرگ را برای همگان به ارمغان آوردم، حال چون سرچشمه حیات و هستی، مورد رحمت قرار گرفته‌ام!... سپس این هنگام که با چنین لطفی مرا این‌گونه می‌نامی - مرا که لایق داشتن نامی دیگر هستم! - رویی خوش و مساعد نشانم می‌دهی! اما اینک کار در کشت‌زارها ما را فرا می‌خواند! ۱۴۰ کاری که زین پس با عرق جبین ما همراه خواهد بود، آن هم پس از شبی که بی‌خواب بر ما گذشت... بنگر! صبحی تماماً بی‌تفاوت به بی‌خوابی ما، دوباره مسیر سرخابی خود را لبخند‌زنان آغاز کرده است!... به پیش! زین پس، هرگز از کنارت دور نگردم، حال در هر نقطه‌ای که به کار روزانه مشغول باشیم! هر چند زین پس، روزهای ما تا فرود آمدن شب، ماهیتی مشقت‌بار به خود خواهد گرفت! در حالی که در اینجا حضور ۱۴۵ داریم، چه کار خسته‌کننده‌ای در این گردش‌های مطبوع و خوشایند می‌تواند وجود داشته باشد؟... پس در اینجا با کمال رضایت و خرسندی به زندگی ادامه دهیم، هر چند در موقعیتی سقوط کرده به سر بریم...»

حوّای فروتن و شرمسار، بدینسان سخن گفت و آرزو کرد... اما سرنوشت، موافق با خواسته او عمل نکرد... نخست طبیعت، با کمک پرنده‌ها و جانوران و هوا، علائم ۱۵۰ خود را آشکار ساخت: هوا پس از سرخی کوتاه صبحگاهی، ناگه به تیرگی گرایید! پرنده ژوپیتز با مشاهده حوّا، از بلندای پرواز خود، به سوی دو پرنده با

بند ۲۱۴ - ۱۸۶

درخشان‌ترین پرها حمله برد، و به شکار آنها پرداخت! سپس حیوانی که در جنگل می‌زیست، با فرود از تپه‌ها - و چون نخستین شکارچی! - به تعقیب جفتی زیبا: گوزن و ماده‌اش که زیباترین در سرتاسر جنگل به شمار می‌رفتند، همت گماشت! فرار آنها به سمت در شرقی بود. آدم به تماشای آنها نشست و با دنبال کردن شکار، با حالتی ملتهب و منقلب خطاب به حوّا گفت: «آه! حوّا... به زودی تغییراتی بیش‌تر در انتظارمان خواهد بود! آسمان، با چنین علائم خاموش موجود در طبیعت، پیش‌قراولان اهداف خویش را آشکار می‌سازد، یا هشدارمان می‌دهد که شاید بیش از اندازه نسبت به تأخیر مجازاتمان امیدواریم: آن نیز صرفاً به دلیل آن که مرگ، چند روز به تأخیر افتاده است... زندگی ما چقدر به طول خواهد انجامید؟ و تا آن هنگام، چگونه خواهد بود؟ کسی چه می‌داند...؟ آیا چیزی بیش ازین حقیقت می‌دانیم کز خاک آمده‌ایم و دیگر بار به خاک باز خواهیم گشت، و هیچ اثری از ما بر جای نخواهد ماند؟... در غیر این صورت، علت این نمایش دوگانه‌ای که در برابر دیدگانمان اجرا شد چیست؟ منظورم به آن تعقیب در هوا و آن شکار زمینی است، که هر دوی آن نیز همزمان صورت گرفت؟ و این تاریکی در شرق، و پیش از آن که روز نیمی از مسیر خود را پیموده باشد، چیست؟ چرا نور صبحگاهی بیشتر در میان آسمان باختری که بر سطح آبی آسمان، سپیدی درخشانی را می‌گستراند، به درخشش می‌پردازد و به آهستگی فرود می‌آید، و آکنده از ماهیتی الهی است؟...»

آدم به خطا سخن نمی‌گفت، زیرا در آن هنگام جمعیت فرشتگان، در ابری سپید و بهشتی فرود آمدند، و ناگه بر فراز تپه‌ای از حرکت ایستادند! منظره‌ای بس باشکوه و پرافتخار، چنانچه شک و ترسی جسمانی در آن روز، دیدگان آدم را به تیرگی نیفکنده بود!... آن مکاشفه در هنگامی دیگر، از منظره فعلی باشکوه‌تر نبود، آن هنگام که فرشتگان در مَحَنایم^۱ با یعقوب ملاقات کردند، و او موفق شد دشت اطراف خود را

۱- MAHANAIM اشاره به بخش می و دوم سفر «پیدایش» (باب ۲-۱) است: «در بین راه، فرشتگان خدا بر او ظاهر شدند.

بند ۲۳۶ - ۲۱۵

پوشیده از بیرق‌های این نگهبانان نورانی ببیند! و یا آن منظره‌ای که در دُتان^۱ بر فراز ۱۷۵ کوهی مشتعل، که با لشکری آتشین محافظت می‌شد که آماده راه‌پیمایی و پیکار علیه شاه سریان‌ی بود آشکار گشت، باشکوه‌تر نبود: همو که برای غافلگیر ساختن مردی، و بی آن که اعلام جنگ کند، همچون قاتلی مزدور، نیردی آغاز کرده بود!

شهزاده نظام آسمانی، جنگجویان خود را در مواضع نورانی‌شان بر فراز تپه بر جای نهاد، تا باغ بهشتی را به تصرف خود درآورند. سپس به تنهایی برای یافتن مکانی که آدم ۱۸۰ در آن لحظه بدان پناه برده بود، و بی آن کز سوی نیای نخستینمان دیده شود، به جلو پیش رفت.

آدم در مدتی که آن ملاقات‌کننده بزرگ به نزدیکشان می‌رسید، خطاب به حوّا گفت: «حوّا! اینک آماده شنیدن اخباری بزرگ باش، که شاید به زودی سرنوشت ما را تعیین خواهد کرد، و یا رعایت قوانین تازه وضع شده‌ای را بر ما فرمان خواهد داد؛ زیرا ۱۸۵ در آنجا، فرشته‌ای را از میان لشکر آسمانی مشاهده می‌کنم کز ابری درخشان که همه سطح تپه را در برگرفته فرود آمده است، و با مشاهده رفتار و حالت او، گمان نمی‌رود با یکی از فرشتگان نظام پست‌تر مواجه باشیم! یقیناً یا از بزرگان آسمان، و یا یکی از فرشتگان حامل عرش الهی است! زیرا شیوه‌ای که گام برمی‌دارد، با حالتی سرشار از وقار و حشمت و جلال است! با این حال، نه ظاهری مخوف و دهشت‌آفرین ۱۹۰ دارد تا ازو به هراس افتم، نه مانند رافائیل، دارای آن ملایمت دوستانه‌ای است که بتوانم به آسانی، وارد گفت وگویی صمیمانه با او گردم... بلکه با جدیتی رسمی، حالتی بس شکوهمند و متعالی داراست! در جهت آن که اهانت یا بی‌حرمتی ناخواسته‌ای بدو

(از صفحه پیش:) یعقوب وقتی آنها را دید، گفت: «این است لشکر خدا!» پس آنجا را محتایم نامید (به معنای «دولشکر» که منظور لشکر خدا و لشکر یعقوب می‌باشد).

۱- DOTHAN به تلفظ فرانسوی DOTHAIN یا دوتان. این شهر، در هنگام الیش نبی ELISHA صحنه مبارزات جنگی بود. به بخش ششم کتاب دوم «پادشاهان» (باب ۱۴) مراجعه فرمایید: «پس پادشاه سوریه، قشون عظیمی با اراپه‌ها و اسبان فراوان به شهر دوتان فرستاد و آنها آمدند و در شب، شهر را محاصره کردند...»

بند ۲۵۴ - ۲۳۷

ایران ننماییم، لازم است با کمال ادب و احترام به استقبال از و روم، و تو نیز به گوشه‌ای پناه گیری...»

۱۹۵ این سخنان را بیان کرد، و فرشتهٔ مقرب بارگه الهی به سرعت به نزدیک او رسید: نه در شکل آسمانی خود، بلکه چون مردی که برای ملاقات با مردی دیگر ملبس شده بود؛ بر روی زره درخشانش، نیم‌تنهٔ آهنینی به رنگ ارغوانی تند مشاهده می‌شد، که حتی از رنگ ارغوانی سرزمین ملیبه^۱ یا صور^۲ نیز درخشان‌تر می‌نمود، و شاهان و دلاوران قهرمانِ دوران باستان در دوران آتش‌بس، زرهی بدان رنگ به تن می‌کردند! ۲۰۰ رنگین‌کمان، تار و پود آن را رنگ بخشیده بود...!

کلامه‌خود ستاره‌دارِ فرشتهٔ مقرب، که دریچهٔ آن فرو نیفتاده بود، چهرهٔ او را در اوج مردانگی و آن هنگامی که نوجوانی به پایان رسیده باشد، آشکار می‌ساخت.

شمشیری درخشنده چون روشنائی صبح کاذب^۳، که شیطان را به وحشتی عمیق افکنده بود، از پهلوی میکائیل آویزان بود و نیزه‌ای در دست داشت. آدم تعظیمی بسزا کرد، و میکائیل با رفتاری موقر و شاهانه، قامت بلند خود را خم نساخت، بلکه علت آمدن خود را بدانجا توضیح داد: «آدم! فرماندهٔ کل ارتش آسمان، نیازی به هیچ مقدمه‌گویی ندارد: بدین بستنده باشد که بدانی دعا‌های تو به گوش الهی رسیده است، و مرگ (آن هنگام که نافرمانی پیشه کردی و حکم مجازات تو گشت!) برای چندین روز رحمت‌آفرین که به تو ارزانی شده است، از حق دست‌درازی به تو محروم می‌ماند. در

۱- MELIBOEAN به تلفظ فرانسوی MELIBÉE نام یکی از دختران نیوبه NIOBÉ (نام ملکهٔ افسانه‌ای تب THÉBES که صاحب چهارده فرزند بود و همواره فخر می‌فروخت. او بیوسته لئو LÉTO را مسخره می‌کرد که تنها توانسته بود دو فرزند (آپولن APOLLON و آرتمیس ARTÉMIS را به دنیا آورد) که آرتمیس دل بر او و خواهرش آمیکلا AMYCLA سوزاند و آنها را به هلاکت نرساند. او دختر اقیانوس بود و بعدها به همسری پلاسگوس PÉLASGOS در آمد و لیکانوس LYCAOS را به دنیا آورد. این شهر، که از نام ملیبه گرفته شده است، در کارهای رنگ‌رزی بسیار شهرت داشت و با بسیاری از شهرهای مهم مناطق مدیترانه و یاکارتاژ در رقابت حرفه‌ای و تجاری به سر می‌برد.

۲- SARRA یا همان TYBE این شهر نیز با صیدا، رقابت تجاری داشت.

۳- یا همان شفق بین‌الطوبع. ملتون، در اینجا، از واژهٔ ZODIAC استفاده کرده است.

بند ۲۸۰ - ۲۵۵

۲۱۰ طول این مدّت، می‌توانی دست به توبه برگیری، و عمل زشت و ناشایست خویش را با انجام کارهایی نیک، جبران کنی! آن گاه، شاید این امکان وجود داشته باشد که ولینعمت، پس از درگذشتن از خشم خود، تو را کاملاً از درخواست‌های طمع‌کارانه مرگ دور نگاه بدارد... اما دیگر مجاز نمی‌داند بیش ازین در بهشت اقامت گزینی... بدین جا آمده‌ام تا تو را ازین جا خارج کنم، و به بیرون ازین باغ رهنمود باشم؛ به جایی که ناگزیر خواهی بود زمینی را کز همان به وجود آمده‌ای، شخم زنی! خاکی که برای وضعیت تو، مناسب‌ترست...»

فرشته مقرب دیگر هیچ سخنی بیان نفرمود، زیرا آدم که ناگه از شنیدن این اخبار، گویی ضربه‌ای در قلب خود دریافت کرده بود: همچنان در زیر فشار منجمدکننده درد، که وی را تهی از هر حسّی ساخت، بی‌حرکت بر جای ماند... حوّا، بی آن که دیده شود، به ۲۲۰ شنیدن همه حرف‌ها موقّف شده بود و به زودی با ابراز ناله‌ای دردمند، مخفی‌گاه خویش را فاش ساخت: «آه! چه ضربه غیرمنتظره‌ای که به مراتب بدتر از مرگ است...! آیا لازم است تو را ترک گویم، ای بهشت زیبا...؟ و این‌گونه ترک گویم، ای تو که زمین زادگه‌مان بودی...؟ و این کور راه‌های زیبا و سایه‌داری که لایق آن‌اند که گردشگر خدایان به شمار روند...! امیدوار بودم در کمال آرامش، هر چند اندوهگین و متأثر، مابقی عمری را که باید برای هر دوی ما، ماهیتی پایان‌پذیر و زوال‌آور داشته باشد و همچون فرصتی دیگر، برای روز موعود مرگ خواهد بود، در اینجا سپری کنم...! آه! ای گل‌هایی که هرگز در هیچ آب و هوای دیگری نخواهید روید! ای شماییانی که صبح هنگام نخستین ملاقات من و شب هنگام، واپسین بازدیدم را شاهد بودید...!

شماییانی را کز لحظه نخستین غنچه هنوز ناشکفته‌تان، با دستی محبت‌آمیز و ۲۳۰ عاشقانه‌ای پرورانده، و به هر یک، نام‌هایی اعطا کرده بودم...! آه! ای گل‌های عزیز و دل‌بندم... کیست که زین پس رویتان را به سوی خورشید بگرداند، یا بوته‌هایتان را نظم بخشد و از آب برکه‌ای بهشتی، سیراب‌تان کند؟ و سرانجام تو ای بستر

بند ۳۰۶ - ۲۸۱

زناشویی...! تو ای خوابگاهی که با همه چیزهایی که برای بویایی یا بینایی، شیرین و ملایم بود، از سوی من مزین شده بودی! چگونه از تو جدا گردم...؟ مقدر است به کدامین ۲۳۵ نقطه، در دنیایی پست که در قیاس با این جهان، تاریک و وحشی خواهد بود، آواره گردم...؟ چگونه در هوایی کمتر ناب تنفس کنیم، مایی که به میوه‌های جاودانی عادت داشتیم...!»

فرشته با صدایی ملایم، سخنان او را قطع فرمود: «حوّا! این چنین رنج مَبَر و ناله برمیآور، بلکه با کمال صبر و بردباری، آن چه را بحق از دست دادی، تحمّل کن و تسلیم شو... قلب خود را با چنین شور و احساسی، به آن چه از آن تو نیست، وابسته مَنما! به تنهایی ازین جّا نخواهی رفت؛ همراه تو، شویت نیز عزیزت خواهد کرد. همو که ناگزیر از دنبال کردن اوئی: بدین بیندیش در هر جا که او سکونت کند، همان جا، سرزمین زادگه تو به شمار خواهد رفت...»

آدم که تازه از حالت شگفتی و ناباوری ناگهانی و منجمدکننده خویش، به حال ۲۴۵ نخست باز می‌گشت، هوش و حواس خود را باز یافت، و این سخنان خاضعانه را فروتنانه خطاب به میکائیل بیان کرد: «ای موجود آسمانی...! ای آن که یا در میان فرشتگان عرش الهی جای داری، و یا تو را به عنوان والاترین فرشته در میان آنان نام می‌برند...! زیرا چنین شکل و رفتاری، تنها از شهزاده‌ای مافوق دیگر شهزادگان خبر می‌دهد...! به راستی با صدایی بس ملایم پیام خویش را ابلاغ کردی، حال آن که ۲۵۰ می‌توانستی آن را به گونه‌ای به ما بیان فرمایی که روحمان را جریحه‌دار سازد، و در هنگام بیان آن، ما را به هلاکت رساند...! به راستی آن چه غیر از اندوه و ناراحتی و نومیدی و یأس است، و با همه ضعف و سستی یارای تحمّل آنها را داریم، همین خبری است که اینک بر ما اعلام فرمودی... عزیزت ازین اقامتگاه سعادت‌بار...! و این پناهگه آرام و بی‌دغدغه که تنها تسکین‌بخش آشنا برای دیدگانمان باقی مانده بود...! ۲۵۵ همه دیگر اقامتگاه‌ها، به نظرمان ناخوشایند و متروک و غمزده می‌رسند...! نه

بند ۳۳۲ - ۳۰۷

آنها با ما آشنا نیستند، نه ما با آنان...

چنانچه با کمک دعایی بی‌وقفه و ممتد می‌توانستم امید داشته باشم تا در اراده آن کس که بر هر چیز تواناست تغییری دهم، پیوسته با فریادهای شدید خویش، ملول و خسته‌اش می‌ساختم! اما در برابر حکم مطلق الهی، دعا از هیچ نیرویی برخوردار نیست، ۲۶۰ و چونان نفس ما در برابر باد است: آن که نفس خود را بیرون می‌دمد و با حالتی خفقان آور، ناگزیرست دوباره آن را به عقب برگرداند...

بنابراین در برابر فرمان بزرگ الهی، سر تسلیم فرود می‌آورم. اما آن چه بیش از هر چیز، تأسفی جانگداز در وجودم پدید می‌آورد، این است که با دور شدن ازین جا، از منظر الهی، وز حمایت مقدس او محروم خواهم ماند...! در اینجا می‌توانستم با پرستش نقطه به ۲۶۵ نقطه این مکان، و اماکنی که خداوند متعال مرحمت فرمود و حضور خود را بر من آشکار ساخت، به رفت و آمد بپردازم... آنگاه به پسرانم می‌گفتم: «بر فراز این کوه بود که بر من آشکار گشت! یا: در زیر این درخت، خود را بر من نمایاند! یا: در میان این درختان صنوبر بود که ندای الهی را شنیدم؛ و اینجا، در کنار این برکه بود که با او به گفت‌وگو پرداختم...

۲۷۰ آنگاه حقشناسی‌ام موجب می‌گشت با چمن سبز، چندین محراب برافرازم، و چندین سنگ براق و صیقلی‌شده را از داخل آب نهر بردارم، و به شکل یادبود یا بنایی تاریخی برای همه اعصار در کنار هم بچینم، و سپس در این محراب‌ها، روایع شیرین و خوشایند صمغ‌هایی را که عطری ملایم دارند، و نیز میوه‌ها و گل‌هایی را پیشکش کنم...! اما در جهان پستی که در پایین واقع است، در کجا خواهم توانست تظاهرات درخشان و ۲۷۵ نورانی‌اش را بیابم، و آثاری از تجلی رحمت و عنایت الهی بجویم؟... زیرا هر چند از خشم الهی گریزانم، لیک از آنجا که دوباره برای حیاتی ممتد برگزیده شده‌ام، و دودمانی نیز به من وعده شده است، ازین رو شادمانه به بررسی مرز و سرحدات افتخار و شکوه و عزت و بزرگی و جلال او می‌نگرم، و حتی از دور نیز به پرستش آثار عظمتش

بند ۳۶۱ - ۳۳۳

کمر به خدمت می‌بندم...!»

۲۸۰ میکائیل، با نگاهی سرشار از محبت و مهربانی فرمود: «آدم، همان‌گونه که می‌دانی تنها نه این صخره، بلکه همهٔ زمین از آن خدای متعال است...! حضور الهی در همه جا، در زمین و دریا و هوا، و نیز در همهٔ چیزهایی که بنا به قدرت عظیم او از گرمی زندگی برخوردارند، حی و حاضرست! او کل زمین را به تو ارزانی داشته است تا آن را به تصاحب خود درآوری، و به حکومت در آن مشغول گردی! و این به راستی هدیه‌ای بس ارزشمند است که سزاوار نیست مورد تحقیر قرار گیرد و نادیده انگاشته شود...! بنابراین، مپندار که حضور الهی تنها در محدودهٔ تنگ و کوچک این بهشت یا عدن، محبوس و محدود شده است! عدن می‌توانست مقر اصلی تو محسوب شود: جایی که همهٔ نسل‌های بعدی از آنجا به هر سو پخش و پراکنده می‌شدند، و همهٔ ساکنان روی زمین از همهٔ نقاط آن، به سوی آن باز می‌گشتند تا به ستایش و تجلیل از تو، و حرمت نهادن به تویی که نیای بزرگشان بودی، همت گمارند... اما این امتیاز را از دست دادی، و اینک باید مانند پسرانت، به عالم پایین روی و در همان زمین آنها، سکونت گزینی...

با این حال، هرگز شک مکن که خدای متعال در دشت‌ها و صحراها نیز خواهد بود، آن‌گونه که در این جا حضور دارد! و علائم حضور الهی، تو را باز دنبال خواهد کرد! تو ۲۹۵ باز هم کماکان از مهر و محبت الهی برخوردار خواهی بود، و مورد لطف و مرحمت عشق پدرانهٔ او، و تصویر آشکار و آثار عظمت الهی و کرم او قرار خواهی گرفت! در جهت آن که بدین مطالب ایمان آوری، و تا پیش از عزیمت ازین جا اطمینان خاطر یابی، بدان که مرا بدین جا اعزام کرده‌اند تا نشانت دهم مقدر است در روزهای آتی، چه اتفاقاتی برای تو و نسل تو روی دهد... ازین روی، خود را برای شنیدن هر چیز نیک و بد آماده سان، و این که چگونه رحمت ماورای طبیعی، با شرارت انسان‌ها به مبارزه خواهد پرداخت: با این نکات، به صبر و شکیبایی راستین و واقعی دست خواهی

بند ۳۸۶ - ۳۶۲

یافت، و خواهی توانست شدتِ شادمانی‌ات را با ترس و اندوهی مقدس تعادل بخشی؛ و با کمک میانه‌روی، هر دو رویِ بخت را که گاه مساعد و گاه نامساعد خواهد بود، تحمل کنی... بدینسان، با اطمینان بیشتری هدایت زندگی خویش را بر عهده خواهی گرفت، و با ۳۰۵ آگاهی بهتری، آماده خواهی بود تا هنگام فرا رسیدن مرگ، انتقالت را به دنیایی دیگر تحمل داشته باشی! ازین تپه صعود کن! همسرت را در اینجا باقی گذار... (زیرا دیدگان او را با خواب بسته‌ام)؛ حال آن که تو در هشیاری، از آن چه آینده برایت ذخیره کرده است، آگهی خواهی یافت... مانند هنگامی که در گذشته به خواب رفتی تا حوّا به دنیا آید، او نیز به عالم خواب پر کشیده است... »

۳۱۰ آدم سرشار از حقیقت‌سناسی، بدو پاسخ داد : « صعود فرما! به دنبالِ ره خواهم سپرد، ای آن که رهنمایی مطمئن در مسیری هستی که مرا بدان رهنمودی! در برابر دستِ توانای الهی تعظیم می‌کنم، هر چند در صدد مجازات من است! سینه‌بی‌پناهم را در پیش‌رویِ بدی عرضه می‌دارم، و آن را با درد و رنج مسلح می‌سازم، تا استراحتی را که با کار و تلاش به دست خواهم آورد مغلوب سازم و بر آن فاتح شوم، چنانچه بتوانم بدین ۳۱۵ شکل، بدان دسترسی یابم... »

بدین ترتیب، هر دو در مکاشفه‌ای الهی عروج کردند : آنجا کوهی بود که مرتفع‌ترین نقطهٔ بهشت به شمار می‌رفت، و ز ستیغ آن، نیمکرهٔ زمین به خوبی قابل‌رؤیت بود و گسترهٔ آن در معرض کاملِ دید قرار می‌گرفت. کوهی مرتفع‌تر با چشم‌اندازی پهناورتر از آن وجود نداشت! کوهی که بر فراز آن (بنا به دلیلی متفاوت)، وسوسه‌گر بزرگ، ۳۲۰ دومین آدمِ ما را به صحرا برد، تا همهٔ قلمروهای زمینی، و نیز شکوه و افتخارات آنها را بر او آشکار سازد...

در آنجا، نگاه آدم می‌توانست به هر سمتی که می‌گردید، بر همه چیز تسلط یابد : خواه شهرهای دوران باستان، خواه آنهایی که بعدها شهرتی بس زیاد به دست آوردند :

بند ۳۹۵ - ۳۸۷

پایتخت‌های مقتدرترین امپراتوری‌ها، از دیوارهایی که برای خان‌بالغ^۱، مقر خان ختن^۲ گرفته بود، تا سمرقند^۳: قلمرو فرمانروایی تیمورلنگ، تا نزدیک اُگسوس^۴ و تا پکن^۵ که اقامتگاه شاهان چین باستانی بود، پیش می‌رفت...! و آنجا تا آگرا^۶ و لاهور^۷ خان بزرگ مغول... جایی که تا کرسونز زرین^۸ پایین می‌رفت، و یا تا مکاتی پیش می‌رفت که در قدیم، آن مرد پارسی^۹ در اکباتان^{۱۰} به سر می‌برد، و یا کمی بعد در اصفهان^{۱۱} یا در مقر تزار روسیه^{۱۲} در مسکو^{۱۳}، یا تا سرزمین بیزانس^{۱۴} تحت فرمان

۱- CAMBALU (کامبالو) کنایه از همان یکن PÉKIN در سرزمین چین یا ختن است.

۲- SAMARKAND نام شهری در سرزمین ازبکستان OUZBÉKISTAN واقع در آسیای مرکزی. آرامگاه تیمور لنگ TAMÉRLAN (TIMUR LANG) در این شهر واقع است.

۳- OXUS نام رودی که امروزه به رود جیحون JEYHOUN یا آمودریا AMOU DARIA معروف است و سرچشمه‌اش از پامیر PAMIR است. این رود به دریای آرای ARAL می‌ریزد و ۲۵۴۰ کیلومتر طول دارد.

۴- PAQUIN یا به تلفظ PÉKIN (امروزه، به بی‌چینگ BEIJING معروف است). نام پایتخت کشور پهناور چین است. در این شهر، سه شهر در اندرون یکدیگر قرار دارند: شهر خارجی، شهر داخلی و شهر سلطنتی که شهر ممنوعه در آن واقع است.

۵- AGRA نام شهری در هندوستان در منطقه اوتار پرادش UTTAR PRADESH. بناهای یادبود بی‌شماری در این شهر واقع است که از جمله می‌توان از تاج محل TAJ MAHAL نام برد.

۶- LAHORE نام شهری در پاکستان که پایتخت منطقه پنجاب PENJAB است. نام پایتخت سلاطین مغولی هندی در دوران باستان. آرامگاه جهانگیر شاه در این شهر قرار دارد.

۷- در متن اصلی از GREAT MOGHUL (به فرانسوی DU GRAND MOGHOL) استفاده شده است. نام سلسله‌ای که از سال ۱۵۲۶ تا ۱۸۵۷ بر هندوستان حاکم بودند. اکبر شاه یکی از شاهان معروف این سلسله سلطنتی بود. شاه جهان، زیباترین آثار هنر اسلامی را در دوران حکومت خود، ساخت. میلون که در قرن هفدهم می‌زیست، با نام این سلسله سلطنتی در هندوستان آشنا بود. از این رو، با نام مغول بزرگ از آن قلمرو فرمانروایی نام برده است.

۸- THE GOLDEN CHERSONESE به تلفظ فرانسوی LA CHÉRONÈSE D'OR نام شهری در منطقه پتوسی BÉOTIE در یونان باستان که زادگاه پلوتارک PLUTARQUE نیز به شمار می‌رفت. این شهر، صحنه وقوع چندین نبرد بسیار مهم در طول جنگ‌های دوران باستان است. برخی نیز معتقدند که کنایه از سرزمین مالزی باشد.

۹- کنایه از کورش کبیر CYRUS (KOUROSH)، نخستین شاه سلسله هخامنشی است.

۱۰- ECHATAN یا همان EKBATAN که نام باستانی شهر همدان HAMADAN بوده است.

۱۱- HISPAHAN یا ISPHAHAN.

۱۲- TZAR نام امپراتور روسیه در دوران قدیم. نیکولای دوم، آخرین تزار روسیه بود که در سال ۱۹۱۷ به دست انقلابیون روسی به همراه اعضای خانواده‌اش به قتل رسید.

۱۳- MOSCOW یا به تلفظ فرانسوی MOSCOU که نام پایتخت روسیه است.

۱۴- BIZANCE به تلفظ فرانسوی BYZANCE نام مهاجرانی یونانی که در مکانی که بعدها به عنوان شهر قسطنطنیه (خواستند است به صفحه مقابل توجه فرمایند:)

بند ۴۰۳ - ۳۹۶

۳۳۰. سلطانی ترک زاده^۱ امتداد می یافت! همچنان نگاه آدم می توانست امپراتوری نگوس^۲ را تا دورترین بندرش اِکو^۳ بنگرد؛ و نیز شهریاران کم اهمیت تر مستقر در سواحل مُمبِز^۴، کیلونا^۵، ملیند^۶ و سوفالا^۷ (که تصوّر می رود همان اُفیر^۸ باشد)، تا قلمرو فرمانروایی کنگو^۹ و آنگلا^{۱۰} که دورترین مکان در جنوب است؛ و آنجا، از رود نیجر تا قلّه کوه اطلس^{۱۱}، قلمروهای حکومتی آل منصور^{۱۲}، فیز^{۱۳}، سوس^{۱۴}، مراکش^{۱۵}،

(از صفحه پیش :) *CONSTANTINOPLE* معروف شد، مستقر شدند. درباره هتر بیزانس می توان از شهر زیبای راونا *RAVENNA* نام برد (جایی که آرامگاه دانته آلیگیری *DANTE ALIGHIERI* در آنجا واقع است) و بناهای تاریخی بسیار زیبایی که از دوران حکومت بیزانس بر جای مانده است. یکی از شاهکارهای زیبای برجای مانده در این شهر، (که در منطقه امیلیا رمانیا *EMILIA-ROMAGNA* در شمال شرقی ایتالیا واقع است)، کلیسای باستانی سن آپولینر *SAN APPOLINARIO* می باشد. درست همان گونه که مسجد ایاصوفیه استانبول (*SAINTE SOPHIE*)، حافظ بسیاری از آثار هنری دوران حکومت بیزانس می باشد. حکومت بیزانس، حکومتی یونانی شرقی و بر اساس آیین مسیحیت بود. این امپراتوری از سال ۳۳۰ تا ۱۴۵۳ میلادی ادامه یافت. در سال ۳۳۰، امپراتور کُستانتین *CONSTANTIN*، شهر قسطنطنیه *CONSTANTINOPLE* را در همان منطقه استقرار مهاجران یونانی در بیزانس اولیه بنا می کند. بعدها، امپراتور ژوستینین *JUSTINIEN* دوباره می کوشد شکوه و قوّ و جلال امپراتوری قدیمی روم را به حکومت بیزانس بازگرداند، اما از هر سو، مورد حمله دشمنان قرار می گیرند. دشمنان آنها اسلاوها *SLAVES*، لُمبارها *LOMBARDS* و ایرانیان *PERSES*. سرانجام در سال ۷۵۱، امپراتوری بیزانس در راونا نیز از بین می روند و کم کم رو به نابودی خود می رود. سرانجام در سال ۱۰۷۱ ترک های عثمانی *OTTOMANS* به آسیای صغیر سرازیر می شوند و همه چیز دستخوش تغییر و تحوّل می گردد. امپراتریس *THEODOSIA* یکی از شخصیت های برجسته و بیادماندنی این امپراتوری باشکوه بود. دانته بارها در «کمدی الهی» *LA DIVINA COMMEDIA* خود از امپراتور کُستانتین و امپراتور ژوستینین سخن گفته است، برای اطلاعات بیشتر، به بخش دوزخ و بهشت این منظومه مراجعه فرمایید.

۱- کنایه از سلطانی عثمانی است. شاید میلتن در اینجا قصد دارد از شاه سلیمان اول سخن بگوید که یکی از شاهان معروف و مقتدر سلسله عثمانیان بود. یا شاید هم کنایه از سلطان محمد اول یا دوم باشد ...

۲- *NEGUS* یا به تلفظ حبشی: *NÉGOUSH*، نامی که شاهان حبشه به خود می دادند، زیرا خود را نوادگان حضرت سلیمان نبی *SOLOMON* و ملکه صبا *SABA* می دانستند. در واقع، عنوان کامل این شاهان: نگوش نگِشتی *NEGUSH NÉGÉSHTI* به معنای شاه شاهان بود.

۳- *ERCOCO* به تلفظ فرانسوی *ERECCO* نام شهری در کنار دریای سرخ.

۴- *MOMBAZA* نام مهم ترین بندر در سرزمین کنیا *KENYA*

۵- *QUILOA* یا همان *KILWA* کیلوا نام شهری در ساحل شرقی آفریقا.

۶- *MELIND* به تلفظ فرانسوی *MÉLINDE* یا همان مالیندی *MALINDI* فعلی که نام شهری در ساحل شرقی آفریقا

است. *SOFALA* -۷

۸- *OPHIR* که بنا به اعتقاد بسیاری از مفسران و مورخان، همان جزایر مالزی *MALAISIE* می باشد.

۹- *CONGO* نام سرزمینی در آفریقا. *ANGOLA* نام سرزمینی در آفریقا. -۱۰

-۱۱ *ATLAS*

-۱۲ *ALMANZOR* به تلفظ فاند، نام منطقه ای که ما: سلسله جبال اطلس و قلمرو سلطنتی مراکش

بند ۱۴۱۵ - ۱۴۱۴

۳۳۵ الجزایر^{۱۶}، و ترمین^{۱۷}، و سپس اروپا و نقاطی را که امپراتوری رم^{۱۸} مقدر بود تسلط خود را بر سراسر جهان اعمال کند... شاید حتی با دیده باطنی، مکزیکی^{۱۹} غنی را که مسند متیزوما^{۲۰} بود، و کوزکو^{۲۱} واقع در سرزمین پرو^{۲۲}، و مسند باز هم غنی تر آتابالپا^{۲۳} و نیز گویی^{۲۴} بکر را که هنوز دست ناخورده و وحشی بود، و شهر بزرگ آن، که فرزندان ژریون^{۲۵}، ایل دُرادو^{۲۶} می نامند را نیز مشاهده کرد. اما میکائیل، در جهت ۳۴۰ آن که آدم به مشاهده زیباترین صحنه ها و چشم اندازها قادر باشد، لایه تار و کدروی را که آن میوه فریب کار - که دیدگانی نافذتر را وعده داده بود! - بر روی چشمان وی پدید آورده بود، از مقابل دیدگانش زدود... آن گاه فرشته، عصب بینایی او را با صمغ گیاه اُفرازا^{۲۷} و نیز با سداب^{۲۸} شستشو و پالایش فرمود - زیرا ناگزیر از دیدن چیزهایی

(از صفحه پش :) وجود داشت، به قلمرو آل منصور شهرت داشت.

۱۳-FEZ ۱۴-SUS نام شهری در سرزمین تونس در شمال آفریقا.

۱۵-MAROCO یا به تلفظ فرانسوی MAROC نام سرزمینی در شمال غربی آفریقا.

۱۶-ALGIERS یا به تلفظ فرانسوی ALGÉRIE نام سرزمینی در شمال آفریقا.

۱۷-TREMISEN به تلفظ فرانسوی TREMIZEN ۱۸-ROMA

۱۹-MEXICO یا به تلفظ فرانسوی MÉXIQUE نام کشوری در جنوبی ترین قسمت آمریکای شمالی که در بالای گواتمالا، و در کنار کوبا و جزایر هندوراس واقع است. ۲۰-MONTEZUME نام امپراتوری مکزیکی است.

۲۱-CUSCO یا CUZCO نام شهری در سرزمین پرو که پایتخت باستانی اقوام انکا INCAS بوده است. این شهر در ارتفاع ۲۵۰۰ متر واقع است.

۲۲-PÉROU نام سرزمینی در غرب آمریکای جنوبی در کنار اقیانوس آرام.

۲۳-ATABALIPA به تلفظ فرانسوی ATABALIPPA کنایه از همان آتاوالپا ATAHUALPA است که فرمانروای قوم اینکا INCAS بود و به وسیله پیزارو PISARRO به اسارت گرفته شد و بعد هم به قتل رسید. پیزارو با قتل او، حکومت آن منطقه را به فاتحان اسپانیایی منتقل کرد. این شاه جوان، در سی و سه سالگی به هلاکت رسید.

۲۴-GULANA به تلفظ فرانسوی GUYANE نام منطقه ای در آمریکای جنوبی، در حاشیه اقیانوس آرام، در نزدیک منطقه آمازون AMAZONE. این منطقه که امروزه به گویی^{۲۵} فرانسوی معروف است، میان برزیل BRÉSIL، سورینام SURINAME قرار دارد. شهرهای اصلی این منطقه، کین CAYENNE و سن لوران دو مرنی SAINT LAURANT DU MARONI نام دارند. شهر کین در سال ۱۶۴۳ به وسیله گروهی از مهاجران به وجود آمد.

۲۵-GERYON کنایه از فاتحان اسپانیایی یا همان CONQUISTADORES است.

۲۶-EL DORADO کنایه از شهر مانوا MANOA در گویی^{۲۷} (فرانسوی) است.

۲۷-EUPHRASY چنین گیاهی وجود خارجی ندارد. میلتن شناسان بر این عقیده اند که این واژه از کلمه یونانی

(خواهشمند است به صفحه ۱۱۲-۱۱۳ مراجعه کنید)

بند ۴۳۷ - ۴۱۶

بس زیاد بود! - و در چشمان او سه قطره از آبِ چاهِ زندگانی فروچکاند. کیفیت این مواد ۳۴۵ چنان بود که حتی به داخلی‌ترین قسمتِ بخش بیناییِ معنویِ آدم نیز نفوذ یافت، گونه‌ای که آدم ناگزیر از بستن چشمان خود شد و بر زمین غلتید، و همهٔ هوش و حواسش سست شد و در خلسه فرو رفت. اما فرشتهٔ مهربان، بی‌درنگ با دست خود او را از زمین بلند فرمود و بدینسان، توجهٔ آدم را به خود جلب کرد:

«آدم! هم اینک چشمانت را بگشای، و نخست تأثیراتِ ناشی از گناهِ اولیه‌ات را بنگر که ۳۵۰ چگونه در وجود برخی از آنانی کز تو به وجود خواهند آمد، اثر خواهد نهاد: کسانی که نه هرگز به آن درخت ممنوعه دست زدند، و نه هرگز با مار، در ارتکاب جرم شریک و همدست شدند، و نه هرگز با گناه تو، آلوده به گناه گشتند... با این حال، از همان گناهِ اولیه، فساد به وجود خواهد آمد، و اعمالی باز هم خشونت‌بار پدید خواهد آورد...»

آدم دیدگان خویش را بگشود، و دشتی دید: در بخشی از آن دشت، که زمین‌های آن ۳۵۵ شخم‌زده بودند، محصولاتِ به تازگی درو شده به چشم می‌خورد؛ در قسمتی دیگر، چراگاه‌ها و چمن‌زاری برای گوسفندان وجود داشت. در وسط آن مکان، و همچون مرزی علامت‌گذاری‌شده، محرابی روستایی از چمن دیده می‌شد. کمی بعد دهقانی عرق‌ریزان، نخستین حاصل کار و تلاش خود را بدانجا آورد: ساقه‌هایی سبز و خوشه‌هایی زرد، در انبوهی نامرتب و ناگزارده، که همزمان در دست‌های کشاورز جای گرفته و چیده شده بود. پس ازو، چوپانی آرام‌تر از راه رسید، همچنان که ۳۶۰ نخستین بره‌های گله‌اش را کز میان سایرین، بهتر و زیباتر بودند، برگزیده بود. در آن

(از صفحهٔ پیش: EUPHRASIA به معنای نشاط و شادابی می‌آید، و در واقع قصد میلتنون نوعی گیاهی بوده است که «روشنی‌بخش دیده» باشد... به همان اندازه، شاید قصد داشته است نوعی بازی با کلمات انجام دهد، بدین شکل که سداب و آفراسیاب به عنوان نمادهایی برای شادی و اندوهی باشند که میکائیل دربارهٔ آنها با آدم سخن فرسود و از او خواست که همواره خلق و خوی خود را متعادل نگاه دارد.

۲۸-RUE در زبان فارسی، به آن پیچن یا پیچن نیز می‌گویند. این گیاه، پر شاخ و برگ است و برگ‌هایی ضخیم و بدبو و آبدار و تلخ دارد. از برگ‌های این گیاه، اسانس گرفته می‌شود که در امور پزشکی به کار می‌رود.

بند ۴۵۹ - ۴۳۸

هنگام، با قربانی کردن آنها، امعاء و احشایشان را در برابر شعله‌های آتش گرفت، و پیه آغشته به عود را بر روی چوبی شکافدار فرو چکاند، و همه مراسم سنتی را به شایستگی به اتمام رساند. به زودی، آتشی مناسب از آسمان ظاهر گشت، و تقدیمی او را ۳۶۵ با شعله‌ای سریع و دودی خوشایند بسوزاند؛ تقدیمی دیگر به آتش کشیده نشد، زیرا با خلوصی صادقانه تقدیم نشده بود؛ گونه‌ای که کشاورز، دستخوش خشمی باطنی گشت!^۱ همچنان که با چوپان به صحبت پرداخت، با سنگی به وسط سینه‌اش ضربه زد، چونان که زندگی او را بباد داد،^۲ و با چهره‌ای که به طرزی مهلک پریده می‌شد، نقش بر زمین گشت...! با ناله‌ای دردمند، و سیلی خونین که به هر سو در زمین پخش می‌شد، روح خود را از کالبد جسمانی بیرون کشید...

آدم از مشاهده این منظره، به شدت دستخوش ترسی عمیق در قلب خود شد، و شتابان به سوی فرشته گزید و فریاد برآورد: «آه! استاد...! اتفاقی بس ناخوشایند و فلاکتی بزرگ برای این مرد ملایم و مهربان که تقدیمی‌های شایسته‌ای به خدا پیشکش کرده بود، روی داده است! آیا ایمان و اخلاصی پاک و بی‌آلایش، بدین‌گونه پاداش ۳۷۵ می‌گیرند؟...»

میکائیل نیز که به همان اندازه، تحت‌تأثیر آن صحنه قرار گرفته بود، منقلب پاسخ داد: «آدم، این دو با هم برادرند... وز صلب تو بیرون خواهند آمد: آن بی‌انصاف، برادر منصف و عادل را از حسادت گشت، زیرا آسمان تقدیمی برادرش را پذیرفته بود... لیک، انتقام این عمل خونین ستانده خواهد شد! و هرگز پاداش کار آن کس که ایمانش با تقدیمی، مورد تأیید و پذیرش الهی قرار گرفته بود، ضایع نخواهد گشت! هر چند در اینجا شاهد مرگ او شدی، در حالی که میان خاک و خون خشکیده شده خویشتن ۳۸۰

۱- در سوره مبارکه مائده، آیه ۲۸-۲۷ آمده است: «داستان دو پسر آدم را طبق واقع، برای آنها بخوان. آن‌گاه که قربانی را عرضه کردند، از یکی‌شان پذیرفته شد، و از دیگری پذیرفته نشد. او گفت: «البته تو را می‌کشم!» گفت: «خدا فقط از پرهیزگاران می‌پذیرد...»

اگر برای کشتن من دست دراز کنی، من برای کشتن تو دست دراز نمی‌کنم، چون از پروردگار جهانیان می‌ترسم...»

۲- در سوره مبارکه مائده، آیه ۲۰ آمده است: «هوای نفسی، کشتن برادر را برایش آسان ساخت، و او را کشت و زیانکار شد...»

بند ۴۸۸ - ۴۶۰

می غلتید...»

نیای نخستینمان گفت: «افسوس! برای چه عمل، و برای چه علتی! اما آیا هم اینک، مرگ را شاهد بودم؟ آیا من نیز با همین شیوه، وزین طریق دوباره باید به خاک ۳۸۵ بازگردم؟... آه! به راستی چه نمایش دهشت آوری! چه زشت و نفرت بارست تماشای مرگ! اندیشدن بدان، ترسناک است! رنج کشیدن، چه وحشتناک است!»

میکائیل فرمود: «تو مرگ را در نخستین شکلی که خود را بر بشر نمایان ساخت، مشاهده کردی! اما اشکال مرگ، گوناگون، و راههایی که به مفاک ترسناکش منتهی می گردند، بی شمارست! اما همه ماهیتی شوم دارند... با این حال، این غار دهشتناک تنها ۳۹۰ در هنگام ورود، ماهیتی ترسناک برای حواس در بر دارد، و در اندرون این گونه نیست... برخی، آن گونه که تو نیز شاهد آن شدی، با ضربه ای خشونت آمیز دنیا را ترک خواهند گفت؛ برخی دگر، از طریق آتش، آب یا قحطی؛ و شمار باز هم بیشتری، بر اثر افراط در نوشیدن و خوردن، جان خواهند سپرد: مرضی که بیماری های شدیدی را بر روی زمین پدید خواهد آورد...! و هم اینک، همچون گله ای ترسناک و هیولایی شکل، در ۳۹۵ برابر دیدگان تو ظاهر خواهد شد تا بتوانی دریابی عدم فرمان برداری حوّا، موجب بروز چه بلایا و فجایعی در نژاد بشر خواهد شد...!»

همان دم، مکانی غم انگیز و آلوده و تاریک در برابر چشمان آدم ظاهر گشت، که چون بیمارخانه ای می مانست... در آن مکان، بیمارانی بی شمار، با انواع بیماری هایی که تشنّج هایی وحشتناک و شکنجه هایی رقت آور را موجب می شد، و قلب هایی را که ناگه از ۴۰۰ کار می افکند، آرمیده بودند... همه محتضر بودند! انواع تب ها، تشنّجات، لرزه ها، صرع ها، زخم های بی رحمانه، سنگ روده و جراحات معده، ورم حاد روده، تب های شدید و جنون آور، مالیخولیا، افسردگی، جنونی شدید، لاغری ملال آور، سیل، طاعونی که به شدت جان بیمارانش را درو می کرد، و نیز استسقاء و انواع تنگ نفس ها و روماتیسم هایی که نقاط اتصال بدن را در هم می شکست، مشاهده می شد! لرزش ها و تکان های بیمارانش

بند ۵۱۳ - ۴۸۹

۴۰۵ بس شدید و شکنجه آور، و ناله های دردمندشان، بس بلند و ژرف بود...! نومیدی، به عیادت از بیماران، از بستری به بستر دیگر می شتافت و مرگ پیروزمند، نیش خود را به اهتزاز در می آورد! با این حال، همه را یکسان ضربه نمی زد، هر چند همه بیماران با نیات و خواسته هایی که بیان می کردند، مرگ را چون نخستین خیر و آخرین امید خود می نامیدند، و آن را نزد خود فرا می خواندند...

۴۱۰ کدام سنگدلی می توانست پیش ازین، به تماشای آن صحنه وحشتناک بنشیند، بی آن که قطره اشکی از دیده فرو چکاند؟... آدم طاقت نیاورد و به گریستن پرداخت، هر چند از زنی زاده نشده بود: رحم و شفقت، موفق شد بر آن چه نزد بشر بهترین بود، غلبه کند و بر آن پیروز گردد، و آدم را برای دقایقی تسلیم گریه اش وانهاد، تا سرانجام افکاری محکم تر، از شدت و افراط آن کاست و بدان اعتدال بخشید. آدم که دوباره قدرت سخن گفتن خود را باز می یافت، ناله هایش را بلند کرد و گفت: «آه! ای نژاد

۴۱۵ نگون بخت بشر! تا چه حد تنزل یافته ای؟!... چه سرنوشت فجیع و فلاکت باری برایت در نظر گرفته شده است؟! بهتر آن که هیچ موجودی به دنیا نیاید! آخر چرا حیات و هستی به ما ارزانی شده است، حال آن که مقدرست بدین شکل از چنگ ما سرقت برده شود؟... یا بهترست بگویم: چگونه است که بدین شکل بر ما تحمیل گشته است؟ کیست کز میان ما،

۴۲۰ چنانچه بداند قرارست پذیرای چه چیز باشد، حاضر گردد زندگی اهدایی را برای خود پذیرا شود، و یا بی درنگ خواهان باز پس دادن آن نباشد، خوشحال کز چنین مسئولیتی به راحتی شانه تھی می سازد؟... آیا به راستی ممکن است صورت الهی که در آغاز، با شکل زیبا و شایسته ای در وجود بشر تجلی یافت - هر چند زان پس گناهکار گشت... - یارای آن را داشته باشد که در معرض چنین درد و رنج های وحشتناک و

۴۲۵ مشقت آور، و در معرض شکنجه هایی چنین غیربشری قرار گیرد...؟! آخر چرا، بشری که هنوز هم بخشی از آن شباهت الهی را در وجود خویش محفوظ نگاه داشته است، از چنین بداندami ها و اختلالات رهایی نمی یابد؟! آخر چرا نباید بشر به

بند ۵۳۸ - ۵۱۴

برکت و حرمت شباهتی که با صورت آفریدگار خود دارد، ازین بلیّات رهایی یابد؟!»

میکائیل پاسخ فرمود: «آن هنگام که انسان‌ها برای ارضای اشتھایی فرمان‌ناپذیر و لگام‌گسیخته، خود را پست و آلوده ساختند، تجلّی الهی از وجودشان رخت برپست... و نمادی از تصویر آن که بر خدمت او کمر بسته بودند، بر آنان نقش بست: و آن همان فسادِ خشونت‌باری است که در آغاز، حوّا را به ارتکاب گناه ترغیب کرد! به همین خاطر، مجازاتشان تابیدن اندازه تحقیرآورست! آنها هرگز نمی‌توانند شباهت با خدا را بدینسان مسخ‌شده سازند، بلکه تصویر خود را این‌گونه پدید آورده‌اند! همچنان ۴۳۰ که هنگامی که قوانین پاک و سالم موجود در طبیعتِ ناب را به شکل بیماری‌ها و امراضی نفرت‌آور تغییر شکل بخشیدند، این شباهت اوّلیه خود به خود از میان رفت! ازین روی، به طرزی شایسته و مناسب مجازات می‌شوند، زیرا تصویر تجلّی آمیزِ الهی را در وجود خویشتن نیز محترم نشمردند، و بدان حرمت ننهاده‌اند...»

آدم گفت: «قبول دارم کاین سخن راست است، و بدان تسلیم می‌شوم! اما آیا هیچ راه ۴۴۰ و شیوه دیگری، مگر پیمودن این مسیرهای دردناک و مشقّت‌بار برای دست یافتن به مرگ، و آمیختن خود به خاک همجنس‌مان، موجود نیست...؟»

میکائیل پاسخ داد: «چرا، هست: این که قانونِ «افراط در هیچ امر» را محترم شماری... قانونی که اعتدال و میانه‌روی، در خوردن و نوشیدن آموخته است؛ و باید رعایت کنی؛ این که بشر در جستجوی خوراکی بنا به میزان نیاز خود باشد، و نه برای ارضای شکمبارگی خویش! این موجب افزوده شدن سال‌های عمرت ۴۴۵ می‌گردد! باشد که تو نیز این‌گونه زندگانی به سر آوری، تا سرانجام همچون میوه‌ای رسیده، در سینهٔ مادرت فرو افتی، یا با سهولت و راحتی از شاخه برچیده شوی!... نه آن که با خشونت برکنده گردی، بلکه پیش از مردن، بالغ و میانسال شوی: بدین حالت، همانا کهنسالی گویند.^۱ اما در آن صورت لازم است دوران جوانی، قدرت جسمانی و

۱- در سورة مبارکه نحل، آیه ۷۰ آمده است: «خداوند شما را آفرید، سپس شما را می‌میراند. بعضی از شما، به نامطلوب‌ترین

بند ۵۶۳ - ۵۳۹

۴۵۰ زیباییات را که دیگر به چیزی پڑمرده مبدل گشته است، و ضعیف و رو به سپیدی می‌رود، پشت سر نهی و بیش از آنها دوام آوری... آن‌گاه حواس ناتوان‌شده‌ات، هرگونه رغبتی را برای لذت‌طلبی از دست خواهد داد. به جای این نفّس جوان و شاداب و سرشار از شادمانی و امید، بخاری افسرده و غمزده، سرد و بی‌حاصل، و ز کار افتاده، در خون تو به جریان خواهد یافت تا هوش و حواس تو را سنگینی بخشد، و سرانجام شیرۀ ۴۵۵ حیاتی زندگانیات را از تو ستانند...»

نیای بزرگوارمان بدو پاسخ داد: «زین پس، نه از مرگ خواهم گریخت، و نه میلی به طولانی کردن به زندگی خویش خواهم داشت! در واقع، بیشتر تمایل خواهم داشت دریابم چگونه می‌توانم به ملایم‌ترین و آسان‌ترین شکل ممکن، ازین بار سنگین و ناراحتی که ناگزیرم تا روزی که آن را پس دهم، بر دوش داشته باشم رهایی یابم، و با کمال صبر و ۴۶۰ بردباری در انتظار انحلال خود بمانم!»

میکائیل فرمود: «نه از زندگانیات بیزار باش، نه بدان دل بند! اما مادامی که زنده‌ای، به خوبی زندگانی به سر کن! زندگانیات کوتاه خواهد بود یا دراز...؟ این امور را به آسمان واگذار! حال، خود را برای نمایش دیگری آماده ساز...»

آدم بنگریست، و دشتی وسیع و بیکران را دید که پوشیده از چادرهایی با رنگ‌هایی ۴۶۵ گوناگون بود؛ در کنار برخی از آنها، گل‌های چهارپایانی به چرا مشغول بودند. از داخل چادرهایی دیگر، صدای آلت‌های موسیقی بلند می‌شد، که نوایی هماهنگ از ترکیب ارغنون و چنگ به گوش می‌رساندند... به راحتی می‌شد کسی را که مشغول لمس سیم‌ها و زه‌های موسیقی بود، مشاهده کرد. دست سبکیال نوازنده، از هر لحاظ با الهامی زیبا، به سرعت به بالا و پایین می‌لغزید، و آن نوای موسیقی را دنبال می‌کرد.

(از صفحه پیش:) بنین بالای عمر می‌رسند، تا بعد از علم و آگاهی، چیزی ندانند، (و همه چیز را فراموش کنند). خداوند دانا و تواناست. «و نیز در سوره مبارکه روم، آیه ۵۴ آمده است: «خدا همان کسی است که شما را آفرید، در حالی که ضعیف بودید. سپس بعد از ناتوانی، قوت بخشید و باز بعد از قوت، ضعف و پیری قرار داد؛ او هر چه خواهد می‌آفریند، و دانا و تواناست.»

بند ۵۸۸ - ۵۶۴

۴۷۰ در نقطه‌ای دیگر، مردی حضور داشت که در کنار کوره آهنگری به کار مشغول، و در حال ذوب کردن دو قطعه بزرگ و حجیم آهن و مس بود (خواه آنها را در همان جا بدان شکل یافته بود، خواه حریقی، تصادفاً درختانی را بر فراز کوه یا در پایین دره‌ای سوزانده بود، و آن مواد مذاب، از داخل رگه‌های زمین به پایین فرو آمده، و از آنجا، آن ماده سوزان و گداخته را از دهانه شکافی در زمین، به بیرون جاری ساخته بود؛ یا آن هم که سیلابی، آن توده‌های حجیم را از زیر زمین برون کشیده بود) : به هر تقدیر آن مرد، فلز ذوب‌شده را در قالب‌هایی مخصوص این کار سرازیر کرد؛ نخست وسایل مخصوص خود را ساخت، و سپس آن چه را می‌شد با ذوب کردن یا ضربه زدن به فلز به دست آورد و بدان شکل بخشید، پدید آورد.

پس از این اشخاص، و در سمتی که بدان‌ها^۱ نزدیک‌تر بود، مردانی با شکلی دیگر از قراز کوه‌هایی در همان نزدیکی که اقامتگاه معمول آنان بود، به پایین فرود آمدند و به آن دشت قدم نهادند. بنا به ظاهرشان، مردانی خوب و عادل و درست‌کردار به نظر می‌رسیدند، و همه توجهشان در کمال راستی و حقیقت، به پرستش خدای متعال معطوف بود، تا بدین شکل با آثار آشکار خدای، و چیزهایی که می‌توانست موجب حفظ و برقراری آزادی و صلح و آشتی در میان مردم باشد، آشنا گردند.

۴۸۵ چندی به طول نینجامید که پس از راه‌پیمایی در دشت، ناگه از داخل چادرها، دسته‌ای از زنان زیبا و خوبرو که خود را با لباس‌های هوس‌انگیز و جواهرات باشکوه زینت بخشیده بودند، به سمت آنها شتافتند؛ با چنگ‌هایی که می‌نواختند، ترانه‌هایی ملایم و عاشقانه می‌خواندند، و رقص‌کنان پیش می‌رفتند...! آن مردان، هر چند با ظاهری جدی، به تماشای آنان پرداختند و اجازه دادند نگاهشان بی‌پروا، بر آنها خیره گردد. پس از آن که به سرعت در دام عشق گرفتار شدند، هر یک، زنی را که دوست می‌داشت برای خود برگزید... به راز و نیازی عاشقانه نشست، تا سرانجام ستاره شبانه

۱- کنایه از حضرت میکائیل و آدم است.

بند ۶۱۰ - ۵۸۹

که مُنادی عشق و محبت بود، در آسمان نمایان گشت. آن گاه سرشار از شور و هیجان، شعله‌های آتشی برای شب زفاف برپا ساختند، و فرمان دادند که همین^۱ برای نخستین بار، در مراسم پیوند زناشویی حضور یابد: از درون همه خیمه‌ها، صدای جشن و ۴۹۵ پایکوبی و موسیقی طنین افکند...

آن ملاقات مسعود و میمون، آن برخورد زیبا و عاشقانه میان جوانان، هرگز بیهوده جلوه‌گر نشد! آن سرودها، آن گردن‌بندها و تاج‌های گلابفت، آن گل‌ها، آن ترانه‌های خوشایند و گوش‌نواز، قلب آدم را تحت تأثیر خویش قرار داد - زیرا به سرعت، به لذت‌طلبی کز خصوصیات ذاتی او بود، تمایل یافت! - بدینسان، به سخن گفتن پرداخت: ۵۰۰ «ای آن که دیدگانم را حقیقتاً بازگشودی! ای نخستین فرشته متبرک! گویا این مکاشفه به مراتب بهتر باشد، و بیش از دو مکاشفه پیشین، از روزهای آرام و خوش حکایت دارد و وعده آنها را می‌دهد! آن مکاشفات، تصاویری از مرگ و نفرت، یا رنج و شکنجه‌ای بس شدید بود: حال آن که در این مکاشفه، طبیعت چنان است که گویی به همه اهداف نیک خود دست یافته است!»

۵۰۵ میکائیل پاسخ فرمود: «هرگز آن چه را بهتر از چیزهای دیگرست، بر اساس لذت قضاوت مکن! گر چه به نظر رسد با شرایط طبیعت نیز سازگاری دارد! تو برای هدفی شریف‌تر و والاتر آفریده شده‌ای! برای پایانی مقدس و پاک که با شرایط الهی، مطابق و هماهنگ باشد.

خیمه‌های شادمانه‌ای که اینک مشاهده کردی، خیمه‌های بدی و شرارت بودند! جایی ۵۱۰ که نسل آن که کسی برادر خود را بگشت، در اندرون آنها سکونت خواهد کرد. این مردان، چون مخترعانی نادر در صنایع و هنرهایی که به صیقل بخشیدن زندگی

۱- HYMEN نام الهه‌ای یونانی که در مراسم زناشویی شرکت می‌جست و به نشانه مشروعیت این پیوند به شمار می‌رفت و با حضور خود، به آن مراسم تبرک می‌بخشید. ویلیام شکسپیر نیز در برخی از نمایشنامه‌های خود، از شخصیت هایمن یا هیمن استفاده کرده است.

بند ۶۳۵ - ۶۱۱

می‌پردازند، ظاهری شریف و صادق دارند : حال آن که خدایشان را به دست فراموشی سپرده‌اند، هر چند از فرامین الهی آگهی داشته‌اند... آنها نسبت به هیچ یک از نعمت‌های الهی حشمت‌ناشناس نبودند! بدینسان، نسلی بس خودپسند و متکبر پدید خواهند آورد! زیرا،

۵۱۵ هر چند آن جمع زیبارویانی که مشاهده کردی، و همچون آلهای طناز و شاد و سرخوش و جذّاب به نظر می‌رسند، لیک از نعمتِ عفت در زناشویی، که مهم‌ترین افتخار زن به شمار می‌رود، محروم‌اند! این زنان، صرفاً برای ایجاد و پرورش تمایلاتی شهوت‌انگیز به وجود آمده‌اند : برای آوازخوانی، رقص، تزئین سر و روی خویش، جنباندن زبان، و گرداندن چشم‌ها به هر سر خلق شده‌اند و زنده هستند! حال، نژاد آن مردان جدّی، که بنا به زندگانی مذهبی و پرهیزگاران‌ه‌ای که دنبال کرده، عنوان

۵۲۰ «فرزندان خدا» را بر خود گرفته بودند، همه صفات نیک، و همه افتخار خود را در برابر حیل‌گری‌ها و لبخند این زیبارویان کافر، به طرزی شرم‌آور فدا خواهند کرد! اینک غرق در شادمانی به سر می‌برند، اما به زودی در گودالی ژرف‌تر سرنگون خواهند شد: آنها می‌خندند، لیک برای این خنده‌ها، زمین به زودی قطرات اشکی در جهان خواهد فشانده...»

۵۲۵ آدم کز شادی و بهجت کوتاه مدّت و ناپایدار خود محروم می‌گشت، گفت : «آه! افسوس! آه! چه سرافکندگی شرم‌آوری!... این که کسانی که برای بهتر زیستن، سرآغازی چنان خوب و کامل داشته باشند، و آن‌گاه از ره راست منحرف گردند، و به تعقیب کور‌راه‌هایی نامستقیم و انحراف‌آمیز بپردازند، و یا در نیمه‌ره زندگی، ضعیف و سست و بی‌ایمان می‌شوند! با این حال، باز شاهدیم که مسئول سیه‌روزی بشر،

۵۳۰ همچنان به کار خود ادامه داده است، و نیرنگ و فریب خود را با جنس زن آغاز، و اعمال می‌کند...!»

فرشته پاسخ فرمود : «لیک این وضعیت، با ملایمت و سستی زنانه^۱ مرد آغاز گشت! بشری که موظف بود جایگاه خود را با درایت و خرد بیشتر، و نعمت‌های برتری که

بند ۶۵۹ - ۶۳۶

دریافت کرده بود، محفوظ نگاه دارد!!! اما اینک، خود را برای دیدن صحنه‌ای دیگر آماده
۵۳۵ ساز!»

آدم بنگریست، و گستره‌ای وسیع و بیکران در پیش روی خود مشاهده کرد: شهرها و مزارعی کشاورزی در میان مراتع... شهرهایی مسکونی، با دروازه‌هایی مرتفع، و برج‌ها و باروهایی سر به آسمان کشیده، و اجتماعی از مردانی سلاح بر دست، با چهره‌هایی خشن، کز جنگ و پیکار حکایت داشتند... غول‌هایی با قدرتی زیاد و جسارتی
۵۴۰ بس شهادت‌آمیز! با قدرت و مهارت تمام سلاح بر دست داشتند، و همزمان

اسب‌های خود را با پوزه‌هایی کف‌دار مهار کرده، و خواه به تنهایی، خواه در جمعی منظم، در آرایشی نظامی به صف ایستاده بودند، چه آنانی که در سواره‌نظام بودند، و چه آنانی که در پیاده‌نظام حضور داشتند، بی‌هدف نیاستاده بودند... در یک سو، گروهی از غارتگران به هدایت گله‌ای از گاوان - گاوهای نری زیبا و سالم، و میش‌های شیرده‌ای
۵۴۵ زیبا و سالم! - مشغول بودند، و دشتزاری وسیع می‌گذشتند، یا گله‌ای انبوه

از گوسفندان پشمالو و بره‌هایی بعب‌کنان را همچون غنیمت خود، از فراز تپه عبور می‌دادند... چوپانان به خطر افتاده، مشغول گریختن بودند و فریاد زنان، امداد می‌طلبیدند! این موجب شد تا پیکاری خونین آغاز گردد... سپاهیان، با شور و سرعتی بی‌رحمانه، بدانها ملحق شدند! آن‌جا که گله‌ها تا دیروقت به چرا می‌پرداختند، حال با لاشه انسان‌ها
۵۵۰ و سلاح‌ها و زره‌هایی در هر گوشه و کنار زمین آن دشت متروک و خالی و

خونین، مفروش شده بود! برخی دگر، در کنار حصان دژی مستحکم، لشکر کشیده و اردوگاهی برپا ساخته بودند؛ با آتشبارها و حملاتی با دژکوب و صعود از نردبان‌ها و نقب زدن در زیر زمین، به حمله مشغول بودند. دیگران از فراز حصارهای شهر، با پرتاب پیکان و نیزه و قلوه‌سنگ و آتش گوگردین به دفاع مشغول بودند، و در هر یک از
۵۵۵ سپاهیان، اعمالی قهرمانانه با قتل و خون‌ریزی صورت می‌گرفت! در نقطه‌ای

بند ۶۸۵ - ۶۹۰

دیگر، جارچیانی عصا به دست، در کنار دروازه‌های شهر، مردانی را برای حضور در شورایی فرا می‌خواندند! بی‌درنگ مردانی جدی، با سرهایی خاکستری که با دیگر جنگجویان به اشتباه گرفته می‌شدند، در نقطه‌ای گردهم آمدند: هیاهوی بلند رجزخوانی به گوش رسید؛ اما به زودی نزاع و مخالفت‌هایی شدید در هوا برخاست! سرانجام میانسالی، کز ظاهر و رفتار خردمندانه و موقرش، شخصیتی برجسته می‌نمود، از جای خود بپاخاست؛ از درستی و نادرستی، عدالت و دادگری و مذهب و حقیقت و صلح و آشتی و قضاوت آسمانی، به صحبت پرداخت. پیر و جوان به یکسان با او برخورد کردند! یقیناً با دست‌های خشونت‌آمیز خود، او را به چنگ خود گرفتار می‌ساختند چنانچه آن دم، ابری از آسمان به پایین فرود نیامده بود تا او را، بی آن که دیده شود، از میان جمعیت برهاند... بدین‌گونه عمل می‌کرد زور بازو، و ظلم و ستم، و قانون شمشیر، در سرتاسر آن دشت بیکران، بی آن که پناهگاهی برای کسی یافت شود...

آدم غرق در اشک و زاری بود... نالان رو به رهنمای خود کرد، و سرشار از اندوهی ژرف گفت: «آه! اینان کیستند؟!... یقیناً وزرای مرگ‌اند، نه مردانی ساده! کسانی که این‌گونه، مرگ غیرانسانی را به انسان‌های دیگر بذل و بخشش می‌کنند! و گناه کسی را که برادرش را به هلاکت رساند، ده‌هزار بار می‌افزایند!... زیرا چه کسانی مگر خود برادران، به قتل عامی بدین شکل مرتکب می‌گردند؟!... انسان‌هایی که انسان‌هایی دیگر را به قتل می‌رسانند! اما به راستی که بود آن مرد عادل، که چنانچه آسمان آن دم، به یاری‌اش نشताفته بود، یقیناً با وجود تقوی و پرهیزگاری، به هلاکت می‌رسید...؟»

۵۷۵

میکائیل پاسخ داد: «اینان میوه‌های همان وصلت‌ها و پیوندهای زناشویی نامناسبی هستند که هم اینک شاهد برگزاری مراسم آنها بودی... وصلت‌هایی که آمیزه‌ای از نیکی و بدی بودند: دو چیزی که اساساً از پیوند با هم منزجرند، و نفرتی بس عمیق دارند!

بند ۷۱۴ - ۶۸۶

پیوندهایی به دور از احتیاط، کاین فرزندان هیولا صفت را - چه از نظر جسمانی و چه روحانی! - پدید آوردند! چنین بودند این غولان : مردانی با شهرت و آوازه‌ای بس زیاد! زیرا در آن روزگار، تنها نیروی جسمانی مورد تحسین و پذیرش همگان قرار خواهد گرفت، و به نام لیاقت و صفت قهرمانانه، شهرت خواهد یافت! پیروزی در نبردها، تسخیر و تسلیم دیگر ملل، و ببار آوردن شمار بی‌پایانی از اجساد مردان به قتل رسیده، چون نقطهٔ اوج افتخار بشری محسوب خواهد شد! و برای افتخار ناشی ازین پیروزی، ۵۸۰ آنان، نام « فاتحان » را بر خود خواهند نهاد، و چون فرمانروایان نسل بشر محسوب خواهند شد، و به خدایان و پسران خدایان شهرت خواهند یافت... حال آن که بهترست نام آنان را نابودکنندگان، و بلایای نسل بشری نامید! بدینسان، شهرت و آوازهٔ خود را در روی زمین به دست خواهند آورد؛ و آن که لایقِ بیشترین افتخار خواهد بود، در سکوت و خاموشی پنهان خواهد ماند... اما آن که هفتمین نسل تو محسوب خواهد شد، و به وضوح مشاهده‌اش کردی، تنها عادلِ یگانه در دنیایی فاسد و آلوده خواهد بود؛ و دقیقاً به همین دلیل، مورد نفرت و انزجار دیگران قرار خواهد گرفت، و محصور از دشمنان خواهد بود... زیرا تنها او جرئت خواهد یافت عادل باشد، و این حقیقت تلخ را اعلام دارد که خدای متعال برای قضاوت آنان، به همراه قدیسان خود بدانجا حضور خواهد یافت : قادر توانا، به یاری مأمورانی بالدار، وی را از روی زمین به هوا بلند کرد، و او را بر فراز ابری معطر جای داد! او وی را نزد خود پذیرفت تا در جوار خدای، در مسیر جلیل و رفیع رستگاری و نجات گام بردارد، و در مناطق سعادت و برکت حضور یابد و زمرگ، مستثنی گردد...! در جهت آن که نشانت دهم چه پاداشی در انتظار نیکان و صالحان خواهد بود، و چه عقوبتی در انتظار بدکرداران، نگاهی را اینک بدین نقطه معطوف ساز، و بنگر!... »

۶۰۰ آدم نگرست، و صورت همهٔ چیزها را تغییر یافته مشاهده کرد : حلق برنزی جنگ، از غزیدن دست کشیده بود... در آن هنگام، همه چیز ماهیتی سکبرانه، و آکنده از

بند ۷۳۵ - ۷۱۵

سرگرمی و تفریح و شهوت رانی و عیاشی یافته بود. در همه جا رقص و جشن و پایکوبی به ره بود... بنا به تصادف: ازدواج یا روسپی گری، دستیابی با تجاوز به عفت یا با زنا...! و آن هنگام که زنی زیبا از کنار دیگران می گذشت، نگاه مردان را از هر سو، به خود ۶۰۵ متمرکز می ساخت... کم کم از درون جام های لذت، نفاق و اختلافات مدنی بیرون جست... در پایان، شخصیتی محترم و محشتم به میان مردم آمد، و نفرت و بیزاری خویش را از کارهای فاسد آنها، و میراث از مشرکین را اعلام کرد و علیه رفتار و کردار آنان، زبان به شکایت گشود.^۱ اغلب به شورا هایی که آن گروه برپا می ساختند، قدم می نهاد: در همه جا، با جشن و پایکوبی مواجه می گشت، و چونان که با ارواحی محبوس ۶۱۰ که در زیر چنگال مرگی ناگهانی اسیرند، هماره تبلیغ راستی و یکتاپرستی و توبه از گناهان را می کرد. اما سخنان او، بی حاصل می نمود... آن هنگام که بدین وضعیت پی برد، دست از سرزنش ها و توبیخ های خود برکشید، و خیمه های اقامتگش را به نقطه ای دوردست برد، و ز آنجا هجرت اختیار کرد...

سپس بر فراز کوه، به کندن الوارهای بزرگ پرداخت، و به ساختن کشتی بزرگی با ۶۱۵ ابعاد و اندازه ای بس عظیم مشغول گشت...^۲ طول آن را با طول بازوان خود سنجید، و برای عرض و ارتفاع نیز، همان شیوه را به کار بست. آن گاه بدنه کشتی را با قیر اندود، و در یک سوی آن، دری تعبیه کرد. داخل کشتی را با آذوقه برای انسان و حیوان انباشت؛ و ناگه، واقعه ای بس شگفت انگیز به وقوع پیوست! از هر نژادی از حیوانات، پرندگان، و حتی حشرات و خزندگان، به صورت جفت نر و ماده از ره رسیدند،

۱- کنایه از حضرت نوح (ع) است.

۲- در سورة مبارکه قمر، آیه ۱۳-۹ آمده است: «پیش از آنها قوم نوح تکذیب کردند، آری! بنده ما نوح را تکذیب کردند، و گفتند: «او دیوانه است!» و با انواع آزارها، از ادامه رسالتش باز داشته شد. او به درگاه پروردگار عرضه داشت: «من مغلوب این قوم طغیانگر شده ام، انتقام مرا از آنها بگیر!» در این هنگام، درهای آسمان را با آبی قراوان و پی در پی گشودیم؛ و زمین را شکافتیم، و چشمه های زیادی بیرون فرستادیم؛ و این دو آب به اندازه مقدر با هم آمیختند و دریای وحشتناکی شد؛ و او را بر مرکبی از الواح و میخ هایی ساخته شده، سوار کردیم. مرکبی که زیر نظر ما حرکت می کرد. این کیفری بود برای کسانی که به او کافر شده بودند!...»

بند ۷۶۱ - ۷۳۶

۶۲۰ و آن گونه که فرمان گرفته بودند، قدم به داخل کشتی نهادند! آخر از همه، پدر و سه پسر و چهار همسرشان داخل کشتی شدند و خدای متعال، در آن را بیست...

همزمان با این کار، بادی از جنوب شروع به وزیدن گرفت، و با بال‌های سیاه خود به پرواز در آمد، و همه ابرهایی را که در زیر گنبد آسمان حضور داشتند، بدان نقطه احضار کرد. کوه‌ها نیز به نشانه پشتیبانی از او، بخارهای متصاعد و تیره و مرطوب را با شدت بدان سو فرستادند، و آنگاه که رو به تیرگی می‌شتافت، همچون سقفی

تاریک و تیره نمایان گشت! بارانی شدید، به جاری شدن به سمت پایین پرداخت، و آن چنان بدین کار ادامه داد تا دیگر صورت کره زمین، قابل رؤیت نبود... کشتی، با آبی رو به صعود، بر روی امواج لغزید و با تکیه بر دماغه جلویی خود، بر روی سطح آب به توسان در آمد و به پیکار با امواج پرداخت! سیل آن چنان شدت یافت که همه خانه‌های مسکونی را دربرگرفت... همه شهرها و ساکنانشان، با وجود حشمت و جلال و شکوه

خود، به اعماق آب‌ها فرو رفتند... دریایی، سطح خود دریا را بپوشاند، بی آن که ساحلی در هیچ سو باشد! در کاخ‌هایی که تا دمی پیش، جلال و فر و شکوهی بی‌نظیر حاکم بود، هیولاهایی دریایی همه را به نابودی کشاندند، و در آنها مستقر گشتند... از نسل بشری که در گذشته آن چنان بی‌شمار بودند، تنها کسانی که در آن کشتی کوچک حضور داشتند، باقی مانده بودند...

آه، آدم! به راستی آن لحظه، چه رنج بردی ازین که عاقبت و پایان همه دودمانت را شاهد می‌گشتی...! پایانی بس غم‌انگیز، که هیچ جمعیتی را بر جای نمی‌نهاد! تو نیز غرق در توفانی دیگر شدی! سیلی از اشک و اندوه، تو را نیز در کام خود فرو بلعید! و تو نیز همچون پسرانت غرق گشتی، تا سرانجام به یاری آن فرشته، با ملایمت از روی زمین بپاخاستی و دیگر بار موفق به ایستادن شدی، هر چند به شدت اندوهگین و

مأیوس می‌نمودی... چونان هنگامی که پدری بر مرگ فرزندان خویش می‌گرید، و ز مشاهده این حالت که همه آنها به ناگه نابود گشته‌اند، غرق در سوگ و ماتم می‌شود، به

بند ۷۸۸ - ۷۶۶

دشواری توانستی ناله و فغانت را، بدین شکل به گوش آن فرشته رسانی و بگویی: «آه! چه مکاشفاتی که بدین شکلِ فلاکت‌بار، پیش‌بینی شدند! بسی آسوده‌تر می‌زیستم، چنانچه بی‌خبر از آینده می‌ماندم! آنگه تنها از سهم خویش، در رنج و مصیبت بر جای می‌ماندم! تحملِ تقدیر موجود در هر روز، خود به منزلهٔ رنج و عذابی بزرگ است! اما اینک، این رنج‌ها و آلام که چون بار سنگینِ قرن‌هایی متعدّدست، حال بر دوش من نیز - کز دانشی پیش از موعد مقرر برخوردار هستم! - فرو افتاده است... ازین جهت زودتر از موعد تولّد یافتند، تا مرا پیش از موجودیت یافتن خویش، از آن چه خواهند شد، برنجانند و به آرزویم همّت گمارند! باشد تا دیگر هیچ مردی، سعی در دانستن آن چه برای او یا فرزندانش تحقق خواهد یافت، پیش از موعد آگاهی نیابد! زیرا بدینسان از بروز شرارتی مطمئن می‌گردد که حتّی پیش‌بینی‌اش از وقایع آتی، به جلوگیری از بروز آنها قادر نخواهد بود! و به همان اندازه، شرارت آتی را به سختی و با رنج تمام، نه تنها بیمناک از آینده، بلکه عیناً، تحمل و تجربه خواهد کرد... اما حال این نگرانی بیهوده است، زیرا دیگر هیچ بشری وجود ندارد تا هشدارهای برایش لازم باشد! آن شمارِ کوچکِ انسان‌هایی هم که نجات یافتند، در نهایت، از قحطی و نگرانی‌ها و اضطراب‌های گوناگون به هلاکت خواهند رسید، و در آن صحرای پوشیده از آب، آواره و دریدر خواهند شد...! امید یافته بودم پس از پایان یافتن خشونت و جنگ در روی زمین، همه چیز سامان یابد، و صلحی پایدار به نسل بشر اهداء شود، و گسترشی طولانی از روز‌هایی سعادت‌آمیز از پی یکدیگر از ره رسند...! اما سخت در اشتباه به سر می‌بردم! زیرا حال می‌بینم که صلح نیز به همان اندازه‌ای که جنگ و خون‌ریزی، همه چیز را به انهدام و نابودی می‌کشاند، فاسدکنندهٔ همهٔ چیزهاست! آخر چگونه چنین چیزی ممکن است...؟ ای رهنمای آسمانی! این امر را به من توضیح ده، و بگوی آیا نسل بشر، در این هنگام به پایان خود خواهد رسید و منقرض خواهد شد...؟»

۶۶۵ میکائیل پاسخ فرمود: «آنانی را که در پایان، و در اوج شکوه و افتخار و

بند ۸۱۳ - ۷۸۹

ثروتی خیره‌کننده مشاهده کردی، همان‌هایی هستند که در وهله نخست دیدی که در حین انجام یک رشته کارهای بس شجاعانه و برجسته، و اعمالی بس دلاورانه بسر می‌بردند! اما آنها فاقد صفات حقیقی نیکی و پرهیزگاری بودند... پس از ریختن خون بسیاری از انسان‌ها، و ایجاد خرابی‌ها و انهدام‌های بسیار، برای تسلیم کردن سایر ملل، و در جهت دستیابی به شهرتی زیاد و عناوین و القابی مهم، و ثروتی هنگفت از غارتگری، مسیر اعمال خود را به مسیری که صرفاً به لذت و رفاه و کاهلی و فساد و عیش و نوش ختم می‌شد تغییر بخشیدند، تا سرانجام در دوران صلح، بی‌ثباتی و غرور و تکبر از طریق دوستی‌ها، موجب بروز اعمال و کرداری خصومت‌آمیز در رفاقت‌ها شد! به همان اندازه، شکست‌خوردگان در جنگ و مغلوبانی که به بردگی کشیده شوند، پس از رزم و پیکاری که موجب از دست رفتن آزادی‌شان گردد، هر صفت نیکی، و ۶۷۵ ترس از خدا را به دست فراموشی خواهند سپرد! زیرا ایمان و تقوای تصنعی‌شان در طول پیکارهایی بی‌رحمانه، هرگز در برابر مهاجمان، امدادی از سوی خدای متعال نخواهد یافت...! بنا به این دلیل، و در حالی که در ایمان و تقوی رو به ضعف خواهند رفت، صرفاً در این اندیشه خواهند بود که خواه در قالب موجوداتی اجتماعی، یا فاسد، با آن چه ۶۸۰ اربابانشان برایشان بر جای خواهند نهاد تا از آن لذت گیرند، در آرامش به سر برند... زیرا زمین همواره بیش از آن چه مورد نیازست تولید می‌کند، تا اعتدال و میانه‌روی انسان‌ها را به آزمایش گذارد! بدین ترتیب، همه چیز رو به فساد و نابودی، همه چیز رو به تخریب و پوسیدگی خواهد شتافت... عدالت و میانه‌روی و صبر و حقیقت و ایمان، همه از یادها زوده خواهد شد! تنها یک مرد، مستثنی خواهد بود: پسر یگانه ۶۸۵ نور، که در قرن ظلمت و تاریکی از ره خواهد رسید، و علی‌رغم نمونه‌های پیش رو، و علی‌رغم دام‌های اغواگرانه و آداب و رسوم و دنیایی خشمگین و بی‌طاقت، موجودی خوب و نیک‌کردار خواهد بود! بی آن که واهمه‌ای از سرزنش، تحقیر، یا خشونت دیگران داشته باشد، به انسان‌ها هشدار خواهد داد، و آنها را به راه راست هدایت

بند ۸۴۱ - ۸۴۴

خواهد فرمود...! در برابر آنان، راه‌هایی را که به سوی راستی منتهی می‌گردد، و مسیری ۶۹۰ به مراتب مطمئن‌تر و صلح‌جویانه‌تر دارد، برایشان ترسیم خواهد کرد، و چون مُنادی خشم و غضب شدیدی که آماده خواهد بود به ملاقاتِ کفر و الحاد آنان رود، آشکار خواهد گشت! آن‌گاه، با دلسردی از میان آنها کناره خواهد گرفت: لیک از نگاه الهی، تنها مردِ عادل در قید حیات خواهد بود...

بنا به فرمان الهی، کشتی خارق‌العاده‌ای خواهد ساخت - آن‌گونه که تو نیز شاهد آن بودی! - تا خود و خانواده‌اش را از دنیایی محکوم به فنا بی‌عالم‌گیر، نجات بخشد. به محض آن که همراه انسان‌ها و حیواناتی که برای زیستن برگزیده خواهند شد، در کشتی مستقر شود، همهٔ آب‌های آسمان، در بارانی سیل‌آسا بر زمین جاری خواهد شد، و این وضعیت، شب و روز ادامه می‌یابد! همهٔ مخازن زیرزمینی در هم خواهند شکست، و اقیانوس را که به همهٔ سواحل حمله خواهد برد آکنده می‌سازد تا سرانجام ۷۰۰ توفان الهی، از بالاترین قله کوه‌های روی زمین نیز فراتر رود!

آنگاه این قله کوه بهشتی، با قدرتِ امواج از جای خود برکنده خواهد شد، و با گردابی مخروطی شکل به پیش خواهد شتافت، و همچنان که سبزه‌ها و درختانش جملگی از ریشه جدای خواهد شد، به سمت رود بزرگی که در دهانهٔ خلیج واقع است، فرود خواهد آمد! آنجا، ریشه خواهد گرفت: جزیره‌ای شورزار و عریان، که محل رفت و آمد سگان و گاوآبی^۱، و مرغان دریایی با فریادهای تیز و بلندشان خواهد بود. باشد تا بیاموزی که خدای، تقدس را در هیچ مکانی دائماً مستقر نمی‌سازد، مگر به وسیلهٔ مردانی که در آنجا به رفت و آمد مشغول‌اند، و یا در آن مستقرند! حال، بنگر پس از آن چه اتفاقی روی خواهد داد...»

آدم نگریست، و آن کشتی را دید که بر روی توده‌ای عظیم از آب‌هایی کز سطحشان کم‌کم کاسته می‌شد شناور بود... زیرا ابرها به هر سو گریخته، و با وزش تندبادی

بند ۸۷۲ - ۸۴۲

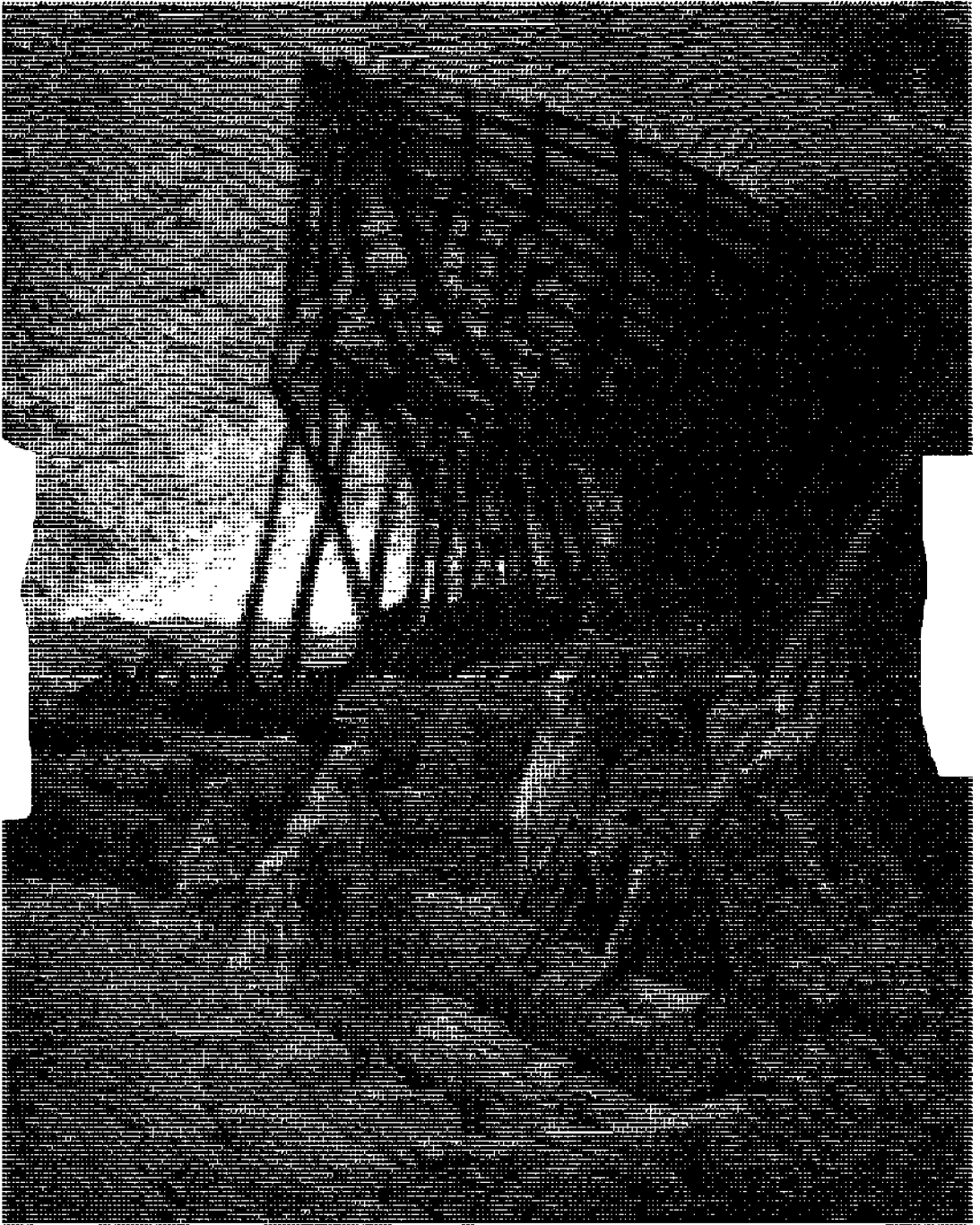
شمالی که با حالتی خشک می‌دمید، از آسمان رانده شده بودند؛ تندباد، چهرهٔ توفان را همچنان که به تدریج از شدت خود می‌کاست و رو به خشک شدن می‌برد، چین می‌افکند... و آفتاب که بر روی آینهٔ مایع شکل خود، روشن و تابناک می‌نمود، نگاه‌های گرم خود را به هر سو می‌افکند، وز امواج تازه به شدت می‌نوشید، و گویی در تشنگی عمیقی به سر می‌برد...! این موجب شد که آب‌ها با کاستن از شدت خود، از دریاچه‌ای ساکن، به نهری چالاک که با گام‌هایی سبک به سوی گودالی عظیم پیش می‌رفت مبدل گردد؛ کشتی دیگر شناور نبود؛ بلکه چونان به نظر می‌رسید که در نقطه‌ای در زمین فرود آمده، و بر ستیغ کوهی مرتفع، محکم جای گرفته است... آن هنگام ستیغ تپه‌ها، همچون صخره‌هایی در میان آب ظاهر شد؛ جریان‌های شدید آب با هیاهویی بلند، آب‌های خشمگین خود را به داخل دریایی که هر لحظه بیشتر عقب می‌نشست، هدایت می‌کرد.

بی‌درنگ از داخل کشتی، زاغی به پرواز درآمد و پس از آن، کبوتری که پیام‌آوری مطمئن‌تر بود، و تنها یک بار برون فرستاده شد تا درختی سبز، یا زمینی که بتواند پای خود را بر آن نهد، بیابد؛ در هنگام دومین بازگشت خود، شاخهٔ درخت زیتونی را در میان نوک خود همراه آورد، که نشانهٔ صلح و دوستی بود! به زودی زمین رو به خشکی نهاد، و پدر کهنسال به اتفاق همهٔ اطرافیان خویش، از داخل کشتی فرود آمد. آن‌گاه سرایا آکنده از حقشناسی، دست‌ها و نگاه‌ها را به سمت بالا دوخت، و بر فراز سر خود، ابری ژاله‌گون مشاهده کرد و در آن ابر، رنگین‌کمانی خارق‌العاده با سه نوار از رنگ‌هایی درخشان دید، که مُنادی آشتی خدا با بشر بود، و میثاقی تازه را اعلام می‌داشت...! با مشاهدهٔ آن منظره، قلب آدم که تا آن هنگام بس اندوهگین بود، عمیقاً شادمان گشت و سرور و بهجت خود را بدین شکل، ابراز کرد و گفت: «ای توئی که قادری وقایع آتی را چونان ارائه فرمایی که گویی هم اینک روی داده‌اند! ای آموزگار آسمانی! با دیدن واپسین مکاشفه، جانی دوباره یافتم؛ و مطمئن شدم ازین که

بند ۹۰۱ - ۸۷۳

بشر با همه موجودات به زیستن ادامه خواهد داد، و نسلش پایدار خواهد ماند...! اینک، از ۷۳۵ نابودی و انهدام دنیایی آکنده از فرزندان گنهکار، کم‌تر نالان و در فغانم...! اینک، از مشاهده مردی بدین کمال و پرهیزگاری و تقوا، که خدا عنایت فرموده است از وجود او دنیایی دیگر پدید آورد، و غضب خود را کنار گزارد، لذتی بس وافر می‌برم! اما به من بگوی، این نوارهای رنگارنگی که در آسمان، همچون ابروی خدایی مهربان و بخشایشگر تجلی می‌کنند، چیست؟... آیا همچون سدی زیبا، برای بستن حاشیه‌های ۷۴۰ همان ابر باران‌زا به کار می‌رود؟ از بیم آن که مبادا دوباره از میان رود، و زمین را غرق در آب سازد...؟»

فرشته مقرب بارگاه الهی پاسخ فرمود: «به راستی درست حدس زدی! آری! خدای متعال اراده می‌فرماید به خشم خود پایان بخشد، هر چند ازین که بشری فاسد آفریده بود، بس ناخرسند می‌نمود! آن هنگام که نگاه خود را به پایین افکند، ناراحت و اندوهگین، کلّ زمین را آکنده از خشونت، و همه موجودات زنده را کز راه‌های او منحرف گشته بودند، نظاره فرموده بود... با این حال با نادیده انگاشتن اشرار، مشاهده آن یگانه مرد عادل و درست‌کردار، آن چنان او را در برابر دیدگانش شامل لطف و رحمت می‌گرداند که خشم خود را فرو می‌نشاند، و اراده می‌فرماید که دنیا و نسل بشر را نابود نفرماید! وعده می‌دهد دیگر هرگز زان پس، کره زمین را با توفان نابود نسازد، و هرگز به اقیانوس اجازه ندهد از مرزهای خود فراتر رود یا باران، همه انسان‌ها و حیوانات روی زمین را غرق سازد! بلکه، آن دم که ابری را بر فراز زمین بگستراند، رنگین‌کمان سه رنگ خود را نیز در آسمان جای دهد تا بشر بدان بتگردد، و یادآور اتحاد و میثاقی باشد که با وی بسته است! بدینسان روز و شب، هنگام کاشتِ بذر و درو محصولات، فصل گرما یا برف سپید، همه از پی یکدیگر از ره خواهند رسید تا سرانجام آتش، همه چیزهای تازه را به همره آسمان و زمین پالایش بخشد! ۷۵۵ جایی که انسان صالح و عادل، در آن اقامت خواهد گزید...»







توضیحاتی کوتاه درباره برخی نکات دشوار:

 **سطر ۲ - از فراز عرشِ رحم و شفقت:** اشاره به پوشش طلایی رنگی است که بر روی صندوق عهد که در مقدس‌ترین مکان نهاده شده بود، می‌افکندند و در اختیار قوم بنی‌اسرائیل بود. روی آن، خون حیوانات قربانی‌شده را فرو می‌پاشیدند. به بخش نخست و دوازدهم «بهشت گمشده» نیز مراجعه فرمایید. در اینجا، به شکلی استعاری به عنوان مکان تسویه حسابها در آسمان ظاهر شده است.

 **سطر ۲ -** کنایه از رحمت الهی است که پیش از آن که بشر اراده کرده باشد به سمت گناه بچرخد و یا درخواست توبه نماید اعمال می‌گردد.

 **سطر ۳ - ۲ - سنگ‌دلی را از درون قلبشان زدوده:** اشاره به بخش یازدهم (باب ۱۹) سفر «حزقیال نبی» در عهد عتیق است: «به ایشان دل و روحی تازه خواهیم داد. دل سنگی را از ایشان گرفته، دلی نرم و مطیع به آنان عطا خواهیم کرد، تا احکام و دستورات مرا اطاعت نمایند.»

 **سطر ۴ - ۴ -** اشاره به بخش هشتم (باب ۲۶) نامهٔ قدیس سن‌پل به رومیان است: «به این وسیله، یعنی به وسیلهٔ ایمان ما، روح خدا ما را در مشکلات زندگی و در دعاها یاری می‌دهد، زیرا ما حتی نمی‌دانیم چگونه و برای چه باید دعا کنیم. اما روح خدا با چنان احساس عمیقی از جانب ما، با دعا می‌فرماید که با کلمات قابل توصیف نیست!»

 **سطر ۵ - ۴ - آه‌هایی که با روحیه متناسب با دعا و عبادت الهام گرفته:** میلتون در

رساله «دفاعیه از اِسْمِکِیْمِنوس» خود می‌نویسد: «دعا، همانا هدیه ذهن علیه هر شکل قراردادی و مرسوم است...»

 **سطر ۸ - ۷ - آن زوج کهنسال در افسانه‌های باستانی:** ظاهراً میلتون به شدت

تحت تأثیر داستان «دوکالیون و پیرا»^۱ و ماهیت بی‌اندازه مذهبی این داستان در کتاب «دگردیسی‌ها»ی اُوید، قرار گرفته بوده است. اُوید می‌نویسد: «هنگامی که دوکالیون این وضعیت را مشاهده می‌کند (کنایه از توفانی است که همه عالم را در بر می‌گیرد و همه چیز را نابود می‌سازد)، همراه همدمش پیرا سوار بر قایقی کوچک می‌شود، و هر دو به پریان دریایی، به آلهه کوهها، به تِمیس^۲ (که مفسر و تعبیرکننده پیام‌های سرنوشت و همدم هاتف غیب بود)، ادای احترام کردند. هرگز هیچ مردی به اندازه او پرهیزگار، و هرگز کسی مانند او دوستدار عدالت نبود! به همان نسبت، هرگز زنی به اندازه او، در ترس خدایان به سر نمی‌برد...! آنها گام‌های خود را به سمت حرم آن الهه مقدس برداشتند: جایی که همه قسمت‌های آن خیس شده بود، و محرابی با آتشی خاموش داشت... به محض آن که قدم‌هایشان را بر روی پله‌های معبد نهادند، هر دو به زانو در آمدند و سر به سجده نهادند. با تنی لرزان، بر روی سنگ‌های سرد بوسه زدند و گفتند: «چنانچه خدایان به وسیله دعا‌های احترام‌آمیز ما، و مراسم‌های مشخصی که موظف هستیم برای آنها به انجام رسانیم تحت تأثیر قرار گیرند، و تا اندازه‌ای با خشونت و قهر و سختگیری خود بکاهند، چنانچه قهر خدایان تا اندازه‌ای از خشمشان کاسته شود، آن‌گاه می‌توانی به ما بگویی تِمیس مقدس! با چه کاری می‌توانیم خسارتی را که بر نسلمان وارد آمده است، از میان برداریم! ای کسی که مظهر خوبی و محبت و شفقت هستی! به یاریمان بشتاب، به یاریمان در این دنیای فرو رفته در ظلمت بیا...»

 **سطر ۲۰ - همراه با عودی که در این عودسوز طلایی دود می‌شود:** اشاره به بخش

هشتم (باب ۳-۴) سفر «مکاشفه» (عهد جدید) است: «پس از آن، فرشته دیگری آمد و

در کنار قربانگاه ایستاد. در دست او، آتشدانی برای سوزاندن بخور بود. پس به مقدار زیادی بخور دادند تا با دعا‌های مؤمنین بیامیزد و بر روی قربانگاه زرین که پیش تخت خدا قرار دارد، تقدیم کند. آن‌گاه بوی معطر بخور، آمیخته به دعا‌های مؤمنین، از دست فرشته به پیشگاه خدا بالا رفت ...»

سطر ۲۸ - ۲۷ - اجازه فرمایین من باشم: اشاره به بخش دوم (باب ۲ - ۱) نامهٔ اول یوحنا در عهد جدید است.^۱

سطر ۳۶ - با وحدت یافتن با من: به بخش هفدهم (باب ۲۳ - ۲۲) انجیل یوحنا مراجعه فرمایید: «جلالی را که به من بخشیدی به ایشان داده‌ام، تا آنان نیز مانند ما یکی گردند. من در ایشان و تو در من، تا به این ترتیب ایشان نیز به تمام معنا با هم یکی باشند، و مردم دنیا بدانند که تو مرا فرستاده‌ای و بفهمند که ایشان را دوست داری، به همان اندازه که مرا دوست داری ...»

سطر ۳۸ - پدر آسمانی، با کمال آرامش فرمود: در کتاب «اینید» (بخش نخست) آمده است: «پدر انسان‌ها و خدایان، به درخواست التماس‌آمیز و شفاعت‌گونهٔ دخترش ونوس گوش می‌دهد و با لبخندی که حتی قادر است آسمان توفانی را نیز آرام سازد، بر دخترش خیره نگر است ...»

سطر ۴۸ - ۴۶ - در واقع، بهشت مکانی بسیار جالب از نظر مصونیت از هر گناه است. هنگامی که بشر، بی‌نظمی را بدانجا وارد می‌سازد (که به نشانهٔ آلودگی و ناهماهنگی است)، نظام موجود (یعنی همهٔ عناصر پاک و جاودانهٔ موجود در آنجا، به همراه تعادل و توازن)، آن بخش ناخوشایند و ناهماهنگ را از درون خود، به بیرون واپس می‌زنند. این بخش ناخوشایند، همان بشر است که از داخل بهشت، به بیرون رانده می‌شود. آن‌گاه، بشر به نظام ناقص و به دور از کمالی که در شرق عدن واقع است فرو می‌افتد. آنجا، بشر منحرف و

۱- «فرزندان عزیزم، اینها را به شما می‌نویسم تا گاه نکتید! اما اگر گناهی از شما سرزند، کسی هست که برای ما نزد خدای پدر، وساطت کند و بخشایش ما را از او درخواست نماید. این شخص عیسی مسیح (ع) است که مظهر راستی و عدالت است. او کسی است که تاوان گناهان ما را داده تا خدا ما را هلاک نکند؛ او با این کار، رابطه‌ای دوستانه میان خدا و ما به وجود آورده است. او نه فقط برای گناهان ما، بلکه برای گناهان تمام مردم جهان، فدا شد ...» م -

آلوده و گناهکار، در هوایی کمتر پاک، با خوراکی کمتر آسمانی گذران زندگی خواهد کرد و ناگزیر است با خوراکی فانی گرسنگی خود را فروکش کند. سپس به نوبه خویش، بخشی از روند انحلال و نابودی و زوال‌پذیری موجود در آن مکان می‌گردد، که با ارتکاب گناه او، از حالت تعادل و توازن و هماهنگی بیرون آمده بود. بنابراین استعاره مرکزی، به فرضیه مربوط به طبع‌های چهارگانه بستگی دارد.

 سطر ۶۳ - **خریب**: به بخش نخست «بهشت گمشده» مراجعه فرمایید.

 سطر ۶۴ - **نفخه صور ملکوتی**: اشاره به بخش بیست و چهارم (باب ۳۱) انجیل متی است: «و من فرشتگان خود را با صدای بلند شیپور خواهم فرستاد تا برگزیدگان مرا از گوشه و کنار زمین و آسمان گرد آورند...»

 سطر ۷۴ - ۷۵ - یعنی بدان قلبش پس از آن که از ارسال ارتعاشاتی به او خودداری ورزیدم، چگونه بیهوده و خودپسند و تغییرپذیر خواهد شد. در واقع، بشر به حال خود رها می‌گردد...

 سطر ۷۶ - **از بیم آن‌که**: در سفر «پیدایش» چنین آمده است: «سپس خداوند فرمود: «حال که آدم مانند ما شده است و خوب و بد را می‌شناسد، نباید گذاشت از میوه درخت حیات نیز بخورد و تا ابد زنده بماند...» در اینجا، میلتن جمله‌ای نیز از خود می‌افزاید که چنین است: «و یا آن که تا ابد، در اندیشه زنده ماندن باقی بماند...»

 سطر ۹۳ - **اتحاد مجدد مرا با نسل زن را یادآور شو**: در کتاب «در باب آیین مسیحیت» (جلد اول - بخش بیست و هفتم) میلتن از عهدی تازه سخن می‌گوید، و از اتحادی که با داشتن ایمان به حضرت مسیح تمديد می‌شود، صحبت می‌کند.

 سطر ۱۰۲ - **گروهی درختان و نورانی از گروییانی هوشیار حرکت می‌کردند**: به بخش نخست (باب ۱۸) سفر «حزقیال نبی» (عهد عتیق) مراجعه فرمایید.^۱

 سطر ۱۰۷ - ۱۰۳ - **مانند زُنوسی دوگانه**: خدایی رومی و دارای دو چهره که هر کدام به مسیری متفاوت چشم می‌دوخت.

۱- «آن چهار چرخ، دارای لبه‌ها و پره‌هایی بودند و دور لبه‌ها پر از چشم بود...»

 **سطر ۱۰۴ - آرئس:** در کتاب «دگردیسی‌ها» ی اُوید، دربارهٔ آرگوس آمده است که او سری با صد چشم داشت. ژوئن از شدت حسادت، آرگوس را که با چشمان بی‌شمارش به کار گماشت تا مراقب محبوبهٔ جدید شوهرش ژوپیتر شود؛ اما هرمس (پیک خدایان)، با کمک موسیقی و تعریف کردن داستان‌هایی زیبا، او را به خواب برد. به کتاب «دگردیسی‌ها» ی اُوید مراجعه فرمایید. (بخش نخست - بند ۷۱۶)

 **سطر ۱۰۹ - زمین را با زاله‌هایی تازه معطر می‌ساخت:** به دلیل عدم توانایی در به هوش آوردن لوکوتونه^۱، که مورد عشق و علاقهٔ خورشید، و در زیر زمین مدفون شده بود، راه‌حل دیگری در نظر گرفته شد: خورشید کالبد او و مکان اطرافش را با رایحه‌ای معطر، آغشته ساخت... کالبد، با تحلیل رفتن، زمین را غرق در عطر دل‌انگیز خود ساخت... (اقتباس از بخش چهارم کتاب «دگردیسی‌ها» ی اُوید.

 **سطر ۱۲۹ - ۱۲۷ -** اشاره به بخش پانزدهم (باب ۳۳ - ۳۲) سفر اوّل «سموئیل» در عهد عتیق است: «سموئیل دستور داد که اجاج^۲، پادشاه عمالیق^۳ را نزد او ببرند. اجاج با خوشحالی نزد او آمد، چون فکر می‌کرد خطر مرگ گذشته است. اما سموئیل گفت: «چنان که شمشیر تو، زنان زیادی را بی‌اولاد گردانید، همچنان مادر تو بی‌اولاد خواهد شد...» سپس او را در حضور خداوند، در جلجال قطعه قطعه کرد.

 **سطر ۱۲۸ - ازین روی، درود بر تو باد، ای حوّا:** اشاره به بخش سوم (باب ۲۰) سفر «پیدایش» است: «آدم، زن خود را حوّا (یعنی زندگی) نامید، چون او می‌بایست مادر همهٔ زندگان شود!» در واقع، واژهٔ لاتین *AVE* به معنای درود، از همان نام *EVA* (حوّا) اقتباس شده است.

 **سطر ۱۷۴ - ۱۷۳ - آن هنگام که فرشتگان در محنایم با یعقوب ملاقات کردند:** به بخش سی و دوم (باب ۲ - ۱) سفر «پیدایش» (عهد عتیق) مراجعه فرمایید: «یعقوب با خانواده‌اش، به سفر خود ادامه داد. در بین راه، فرشتگاه خدا بر او ظاهر شدند. یعقوب وقتی

آنها را دید، گفت: «این است لشکر خدا!» پس آنجا را محنایم نامید...

سطر ۱۷۶ - ۱۷۴ - بر فراز کوهی مشتعل آشکار گشت: به بخش ششم (باب

۱۷-۱۳) کتاب دوم پادشاهان (عهد عتیق) مراجعه فرمایید: «پادشاه گفت: «بروید و ببینید او کجاست تا بفرستم او را بگیرند.» خبر رسید که الیشع^۱ در دوتان^۲ است. آن گاه الیشع چنین دعا کرد: «ای خداوند، چشمان او را (کنایه از خدمتکار الیشع است) باز کن تا ببیند!» خداوند چشمان خدمتکار الیشع را باز کرد و او دید کوه‌های اطراف، پر از اسبان و ارابه‌های آتشین است...»

سطر ۱۷۷ - ۱۷۴ - شهریار سوریه که با اسرائیل مشغول جنگ بود، گروهی از

سپاهیان خود را به دُتان اعزام کرد (جایی که الیشع نبی، با کمک معجزه، مشغول انتشار دادن نقشه‌های جنگی شاه بود)، تا الیشع نبی را به قتل رسانند. اما خدای متعال، این پیامبر را نجات داد و او را با اسب‌ها و ارابه‌های آتشین محافظت فرمود. به کتاب دوم «پادشاهان» (بخش ششم - باب ۱۷ - ۱۵) مراجعه فرمایید.^۳

سطر ۱۹۸ - سرزمین‌های ملیبه^۴ و صور^۵ (تیر) برای رنگ ارغوانی جالبی که

می‌ساختند، شهرت عام داشتند.

سطر ۲۰۰ - رنگین کمان: در متن اصلی، از واژهٔ IRIS استفاده شده است. در بخش

یازدهم کتاب «دگردیسی‌ها» اثر اُوید، آمده است: «ایریس خود را با حجاب هزار رنگ پوشاند، و قوس درخشان کمان خود را در پهنهٔ آسمان نمایان ساخت.»

سطر ۲۰۴ - میکائیل: در کتاب «بیت‌المقدس رهایی‌یافته» (بخش نخست) این

حضرت جبرئیل است که در سنی نمایان می‌شود که دوران جوانی را از دوارن کودکی و

۳- این قسمت چنین است: «صبح زود، وقتی خدمتکار الیشع بیدار شد و بیرون رفت، دید قتون عظیمی با ارابه‌ها و اسبان فراوان، شهر را محاصره کرده‌اند. پس با عجله نزد الیشع بازگشت و فریاد زد: «ای سرورم! چه کنیم؟» الیشع به او گفت: «نترس! قوای ما از قوای آنها بزرگ‌تر است!» آن گاه الیشع چنین دعا کرد: «ای خداوند! چشمان او را باز کن تا ببیند!» خداوند چشمان خدمتکار الیشع را باز کرد و او دید کوه‌های اطراف، پر از اسبان و ارابه‌های آتشین است!» م-

نوجوانی جدا می‌سازد.

سطر ۲۶۱۴ - ۲۶۱۳ - از منظر الهی محروم خواهیم ماند: به بخش چهارم (باب ۱۴)

سفر «پیدایش»^۱ و بخش بیست و هفتم (باب ۹) سفر «مزامیر» مراجعه فرمایید.^۲

سطر ۲۷۸ - ۲۷۷ - به بررسی مرز و سرحدات افتخار و شکوه و عزت و بزرگی و

جلال او می‌نگرم: در اینجا، کنایه از لبه یا حاشیه بیرونی است، حال آن که در بخش سوم «بهشت گمشده»، لبه دامن یا ردا، به نشانه لطف و رحمت و جلال الهی است. برای اطلاعات بیشتر، به بخش سی و سوم (باب ۲۳) سفر «خروج»، به بخش بیست و ششم (باب ۱۴) سفر «ایوب»، و به بخش ششم (باب ۱) سفر «اشعیاء» مراجعه فرمایید.^۳

سطر ۲۸۱ - ۲۸۰ - آدم، همان گونه که می‌دانی: به بخش صد و سی و نهم (باب

۱۲-۷) «مزامیر»^۴ و بخش بیست و سوم (باب ۲۴-۲۳) سفر «ارمیا» مراجعه فرمایید.^۵

سطر ۲۹۸ - بدان که مرا بدین جا اعزام کرده‌اند تا نشانت دهم: در کتاب «انئید» اثر

ویرژیل، از همان سرود آغازین، ژوپیترا از سرنوشت آتی نسل «إنه» به ونوس خبر می‌دهد. بر خلاف آن چه در «بهشت گمشده» وجود دارد، هیچ عمل بشری و هیچ واقعهای قادر نخواهد بود تغییری در سرنوشت ایجاد کند (برای مثال، سرنوشت غم‌انگیز مردم تروا به

۱- «امروز مرا از این سرزمین و از حضور خودت می‌رانی، و مرا در جهان آواره و پریشان می‌گردانی، پس هر که مرا ببیند مرا خواهد کشت...» م.

۲- «خود را از من پنهان مکن، بر من خشمگین مشو و مرا از حضورت مران. تو مددکار من بوده‌ای. مرا طرد مکن، ای خدای نجات‌دهنده من، مرا ترک مگو!» م.

۳- از سفر «خروج»: «وقتی جلال من می‌گذرد، تو را در شکاف این صخره می‌گذارم و با دستم تو را می‌پوشانم تا از اینجا عبور کنی، پس دست خود را بر می‌دارم تا مرا از پشت ببینی، اما چهره مرا نخواهی دید...» از سفر «ایوب»: «اینها تنها بخش کوچکی از کارهای عظیم او است و زمزمهای از صدای غرض او، پس کیست که بتواند در برابر قدرت او بایستد؟» و بالاخره از سفر «اشعیاء»: «در سالی که عزیزی پادشاه درگذشت، خداوند را دیدم که بر تختی بلند و باشکوه نشسته بود و خانه خدا، از جلال او پر شده بود!» م.

۴- «از حضور تو به کجا می‌توانم بگریزم؟ اگر به آسمان صعود کنم، تو در آنجا هستی. اگر به اعماق زمین فرو روم، تو در آنجا هستی. اگر بر بال‌های سحر سوار شوم و به آن سوی دریاها پرواز کنم، در آنجا نیز حضور داری و با نیروی دست خود، مرا هدایت خواهی کرد. اگر خود را در تاریکی پنهان کنم، یا روشنایی اطراف خود را به ظلمت شب تبدیل سازم، نزد تو تاریکی، تاریک نخواهد بود و شب همچون روز، روشن خواهد بود؛ شب و روز در نظر تو یکسان است...» م.

۵- «من خدایی نیستم که فقط در یک جا باشم. بلکه در همه جا حاضر هستم. پس آیا کسی می‌تواند خود را از نظر من پنهان سازد؟ مگر نمی‌دانید که حضور من آسمان و زمین را فرا گرفته است؟...» م.

همان شکل باقی می ماند). اما در اینجا مشاهده می کنیم که پیشگویی های میکائیل، به گونه ای است که همان نبردی که در طول داستان میان خیر و شر وجود داشته است، در آینده نیز ادامه خواهد یافت زیرا فرشته مقرب به آدم می فرماید که خود را برای گوش کردن به مطالبی درباره نیکی و بدی آماده سازد و به لطف و رحمت الهی که پیوسته با شرارت و بدی انسان ها به مبارزه مشغول خواهد بود، نظر بیفکند.

 **سطر ۳۱۸ - ۳۱۶** - اشاره به بخش چهارم (بَاب ۲) سفر « حزقیال نبی » است: « او در رؤیا مرا به سرزمین اسرائیل برد و روی کوهی بلند قرار داد. از آنجا، بناهایی در مقابل خود دیدم که شبیه یک شهر بود. »

 **سطر ۳۲۵ - ۳۱۹** - در وسوسه هایی که حضرت عیسی مسیح (ع) تحمل فرمود، و میلتن در کتاب دیگر خود « بهشت بازیافته »، به تفصیل درباره آنها سخن گفته است، شیطان برای فریفتن مسیح، وی را به قلّه کوهی بسیار مرتفع برد، و همه قلمروهای سلطنتی روی زمین را نشان داد، و از افتخارات و شکوه عظیم آنها سخن گفت. او حاضر شد همه این چیزها را به مسیح تقدیم کند، به شرط آن که او نیز دست از پرستش خدای متعال بردارد و به او سجد کند...^۱

 **سطر ۳۲۷ - ۳۲۳** - این شهرهایی که هنوز وجود خارجی نداشت، و لیکن مقدر بود در برهه ای از زمان شکل بگیرند، پایتخت های بسیار معروف و بزرگی بودند که در چین (ختن) واقع بودند و تحت سرپرستی خاقان های بزرگی چون چنگیز خان یا کوبلای خان بود. سمرقند (واقع در کنار رودخانه اُکسوس) در جنوب غربی سرزمین تاتارها که امروزه در روسیه واقع است، و آن نیز به وسیله خان بزرگ دیگری تحت عنوان تیمورلنگ حکومت می شد، و پاکَن یا همان پکن واقع در چین بود که هم دوره ای های میلتن دقیقاً نمی دانستند آیا با دو شهر متفاوت سر و کار دارند یا هر دو، یک شهر واحد هستند، و بالاخره آگرا و لاهور که در منطقه امپراتوری مغولان در هندوستان واقع بود، و اکتباتان (یا همدان فعلی) و هیسپاهان یا

۱- در بخش چهارم (بَاب ۸) انجیل متی آمده است: « سپس شیطان او را به قلّه بسیار بلندی برد و تمام ممالک جهان، و شکوه و جلال آنها را به او نشان داد و گفت: « اگر زانو بزنی، و مرا سجد کنی، همه اینها را به تو می بخشم! ... » م.

همان اصفهان یا اسپهان واقع در ایران، بیزانس (یا همان استانبول فعلی) که جزو قلمرو سلاطین عثمانی‌ها در منطقهٔ ترکستان (که امروزه جزو منطقه‌ای تقسیمی میان روسیه، چین و افغانستان است) به شمار می‌رفت. **گرسوز زوین**: کنایه از سرزمین مالزی است که برخی گمان می‌بردند همان اُفیر^۱ یا سرزمین رؤیایی و عجیبی است که حضرت سلیمان نبی، طلاهای معبد باشکوه خود را از آنجا آورده بود ...

سطر ۳۳۲ - اُفیر: اشاره به بخش نهم (باب ۲۸) کتاب اول پادشاهان است: «آنها با کشتی به اُفیر مسافرت کردند و برای سلیمان طلا آوردند. مقدار این طلا، بیش از چهارده تن بود!» و نیز بخش دهم (باب ۱۱) کتاب اول پادشاهان است: «کشتی‌های حیرام^۲ پادشاه، از اُفیر برای سلیمان طلا و نیز مقدار زیادی چوب صندل و سنگ‌های گران قیمت آوردند.»

سطر ۳۴۰ - ۳۳۳ - در قارهٔ آفریقا با امپراتوری شاه نگوس^۳ در حبشه مواجه هستیم. همین‌طور با ارکوکو^۴ یا همان آرکیکو فعلی که در کنار دریای سرخ واقع است، مُمبازا یا همان مُمبُزای فعلی، ملیند که همان مالیندی فعلی است، کیلوا که کیلوای فعلی به شمار می‌رود و سوفالا که هر دو در ساحل شرقی آفریقا واقع هستند؛ بخش جنوبی ساحل غربی آفریقا، در زمان میلتون با نام آنگولا معروف بود؛ و سرزمینی میان رود نیجر و کوه‌های اطلس (واقع در شمال مراکش و الجزایر) به عنوان قلمروی المنصور (نام شهریاری مسلمان در قرن دهم میلادی) و منطقهٔ شوش (در تونس فعلی) و شهرهایی همچون فُض و ترمیسین (یا همان تیمیسین فعلی) می‌باشند که به نظر میلتون، نام پایتخت‌های کشورهای کوچک جهان به شمار می‌رفتند.

سطر ۳۳۹ - ۳۳۶ - ارتفاع کوهی که در بهشت وجود داشت، هر قدر هم که بود، آدم باز هم نمی‌توانست آن سوی کرهٔ زمین را مشاهده کند. آتا‌هوالپا^۵ یا آتابالپا، نام امپراتور

تمدت اینکا بود که به وسیله سپاهیان تحت فرماندهی پیزارو^۱ شکست خورد. گوئی آنا، نام منطقه‌ای بود که سورینام فعلی، گوئی یان و گوئی یان فرانسوی و بخشی از ونزوئلا و بخشی از برزیل را شامل می‌شد. نام پایتخت آن مانوا، از نظر سربازان اسپانیایی به عنوان اقامتگاه اصلی شاه طلاپوش یا همان «إل دُرَادو» *EL DORADO* محسوب می‌شد.

 **سطر ۳۱۴۳ - سداب:** عقیده عموم بر این بود که این گیاه، موجب روشنی بخشیدن به چشم، و بهبودی قوه بینایی می‌شود.

 **سطر ۳۱۴۸ - ۳۱۴۷ - با سنگی به وسط سینه‌اش ضربه زد:** برای اطلاعات بیشتر از نخستین قتل، (که از سوی قابیل بر روی هابیل صورت گرفت) به بخش چهارم سفر «پیدایش» و بخش یازدهم (باب ۴) سفر عبرانیان^۲ (عهد جدید) مراجعه فرمایید.

 **سطر ۳۱۹۹ - ۳۱۹۸ - در آن مکان، بیماری بی‌شمار آرمیده بودند:** بروز بیماری، یکی از تأثیرات سقوط آدم بر زمین بود. کوآره^۳ در این باره می‌نویسد: «سقوط آدم، به منزله جدایی وی از آسمان است، و او را می‌بینیم که در خودخواهی و خودپرستی فردی موجودات و نیروهای گوناگون اسیر خواهد گشت. هر موجودی، هر حیوانی، هر فلزی، هر ماده یا نیروی، همه چیزها را برای خود می‌خواهد، و مایل است در انزوا به سر ببرد و موجودیت خود و قدرت‌های شخصی خود را دست‌نخورده نگاه دارد، و از همه الطاف و برکاتی که از آسمان به پایین نازل می‌شود، به تنهایی بهره‌مند گردد... بنابراین سقوط آدم و جدایی او، سرچشمه انواع مبارزات و نزاع‌ها و تضادها و رنج‌ها و دردها و بدی‌ها و بیماری‌ها و انواع چیزهای زمخت و ناهنجار و نازیبا و انعطاف‌ناپذیر و خودستا است...» (اقتباس از کتاب «عرفاء، روحانیون و کیمیاگران قرن شانزدهم آلمان».)

 **سطر ۴۵۵ - ۴۵۶ - در اینجا، میلتن از طبع سخن می‌گوید، زیرا در توضیحاتی**

۳- «از راه ایمان بود که هابیل دستور خدا را اطاعت کرد و هدیه‌ای به خدا تقدیم نمود که بیشتر از هدیه قانن، سبب رضایت او گردید. خدا با قبول هدیه هابیل، نشان داد که او را مورد لطف و عنایت خود قرار داده است. و اکنون، با این که هزاران سال از دوران هابیل می‌گذرد، اما هنوز هم می‌توانیم درس‌های بسیاری از زندگی او درباره ایمان به خدا بیاموزیم...» م -

که عموماً برای طبع‌های چهارگانه وجود داشت، بیماری مالیخولیا همواره به عنوان چیزی سرد (از زمین) و خشک (از هوا) در نظر گرفته می‌شد.

سطر ۴۵۵ - شیرۀ حیاتی زندگانیات را از تو ستاند: بر اساس نظریۀ پاراسلسیوس^۱، ضما، جوهری مخصوص هر ارگانیسم است.

سطر ۴۶۵ - گله‌های چهارپایانی: اشاره به بخش چهارم (باب ۲۰) سفر «پیدایش» است: «عاده، پسری زاید و اسم او را یابال گذاشتند. او کسی بود که خیمه‌نشینی و گله‌داری را رواج داد...»

سطر ۴۶۷ - نوایی هماهنگ از ترکیب ارغنون و جنگ به گوش می‌رساندند: به بخش چهارم (باب ۲۱) سفر «پیدایش» مراجعه فرمایید: «برادرش یوبال اولین موسیقی‌دان و مخترع چنگ و نی بود.»

سطر ۴۶۸ - دست سبکبال نوازنده: در آهنگی که به شکل فوگ^۲ اجرا می‌شد، همه چیز حالتی سریع و فزاد پیدا می‌کرد، زیرا واژه فوگ از فعل لاتین *FUGERE* به معنای فرار کردن و گریختن گرفته شده است. در یک فوگ، شنونده همواره احساس می‌کند که چیزی در حال گریختن، و چیز دیگری هم در حال تعقیب کردن آن می‌باشد. در ضمن در فوگ، همواره یک رشته از نت‌ها یا یک ترنم خاص و تکراری به گوش می‌رسد. میلتن در متن، از واژه *VOLANT* استفاده کرده است که از ریشه لاتین *VOLARE* آمده، و به معنای پرواز کردن، سبکبال بودن است. بنابراین، برای توصیف دست نوازنده خوب، به عنوان سبکبال ترجمه می‌شود.

سطر ۴۷۰ - کورۀ آهنگری: به بخش چهارم (باب ۲۲) سفر «پیدایش» مراجعه فرمایید: «ظله، زن دیگر لمک هم پسری زاید که او را توبل قائن نامیدند. او کسی بود که کار ساختن آلات آهنی و مسی را شروع کرد. خواهر توبل قائن، نعه نام داشت...»

سطر ۴۸۴ - ۴۷۹ - میلتن در اینجا توجّه خود را از فرزندان قابیل برمی‌گیرد و به صحبت درباره فرزندان یست می‌پردازد که سومین پسر آدم خواهد بود. او در کوه‌هایی که در

کنار سرزمین همواری که قابیل در سمت شرقی عدن در آن ساکن بود، اقامت خواهد داشت .
 آنجا درست در نقطهٔ مقابل کوه بهشت واقع خواهد بود .

سطر ۴۸۰ - ۴۷۹ - مردانی با شکلی دیگر از فراز کوه‌هایی در همان نزدیکی

فروید آمدند: به بخش پنجم (باب ۳) سفر «پیدایش» مراجعه فرمایید: «آدم وقتی ۱۳۰ ساله بود، پسرش شیث به دنیا آمد. او شبیه پدرش آدم بود. بعد از تولد شیث، آدم ۸۰۰ سال دیگر عمر کرد و صاحب پسران و دخترانی شد. آدم در سن ۹۳۰ سالگی مرد...»

سطر ۴۸۱ - به بخش ششم (باب ۴-۱) سفر «پیدایش» مراجعه فرمایید: «در

این زمان که تعداد انسان‌ها روی زمین زیاد می‌شد، پسران خدا مجذوب دختران زیباروی انسان‌ها شدند و هر کدام را که پسندیدند، برای خود به زنی گرفتند . آن‌گاه خداوند فرمود: «روح من همیشه در انسان باقی نخواهد ماند، زیرا او موجودی است فانی و نفسانی . پس صد و بیست سال به او فرصت می‌دهم تا خود را اصلاح کند . پس از آن که پسران خدا و دختران انسان‌ها با هم وصلت کردند، مردانی غول‌آسا از آنان به وجود آمدند . اینان دلاوران معروف دوران قدیم هستند...»

سطر ۵۱۱ - ۵۰۹ - خیمه‌های شادمانه‌ای که اینک مشاهده کردی: به بخش هشتاد

و چهارم (باب ۱۱) سفر «مزامیر» مراجعه فرمایید: «بیشتر ترجیح می‌دهم در برابر در خانهٔ خدایم بایستم تا در داخل چادرهای شرارت و بدی اقامت کنم!»

سطر ۵۴۲ - ۵۳۹ - غول‌هایی با قدرتی زیاد و جسارتی بس شهامت‌آمیز: در کتاب

«سامسین مبارز» میلتن می‌نویسد: «در آن روزگار، غول‌هایی روی زمین می‌زیستند، و این وضعیت از زمانی شکل گرفت که پسران آسمانی به پایین آمدند و با دختران بنی آدم وصلت کردند، و آن زنان صاحب اولادهایی شدند: به راستی، این مردان بزرگ و قدرتمندی که در طول تاریخ، افسانه‌هایی از دلاوری و رشادت آفریدند و بر سر زبان‌ها انداختند، از همین نژاد بوده‌اند...»

سطر ۵۴۵ - ۵۵۹ - کنایه از خنوخ، بندهٔ خوب خداست که بدون تجربهٔ مرگ، به

آسمان برگشیده شد .

سطر ۵۶۰ - سرانجام میانسانی: به بخش پنجم (باب ۲۲) سفر «پیدایش» مراجعه فرمایید: «وقتی خنوخ شصت و پنج ساله بود، پسرش متوشالح به دنیا آمد. بعد از تولد متوشالح، خنوخ ۳۰۰ سال دیگر با خدا زیست...»

سطر ۵۶۱ - او را به جنگ خود گرفتار می‌ساختند: به بخش پنجم (باب ۲۴) سفر «پیدایش» مراجعه فرمایید: «او صاحب پسران و دخترانی شد و ۳۶۵ سال زندگی کرد. خنوخ با خدا می‌زیست و خدا و را به حضور خود به بالا برد و دیگر کسی او را ندید...»

سطر ۵۷۷ - ۵۷۶ - اینان میوه‌های همان وصلت‌ها و پیوندهای زناشویی نامانسی هستند: میلتنون در بخش هفتم رساله «درباره وضعیت طلاق» خود می‌نویسد: «فرزندان ازدواجی ناهماهنگ و بد، که صرفاً بر اساس نیازی شهوانی و بدون هیچ عشق یا محبت دو جانبه والدین نسبت به یکدیگر، به وجود آمده‌اند، هرگز مایه شادمانی و سعادت والدین خود نمی‌گردند! بدین شکل است که می‌توان آنها را «فرزندان خشم» نامید، و در واقع این اجازه را به ما می‌دهد که آنها را به عنوان محصولی سالم در چارچوب مقدس ازدواجی راستین و حقیقی در نظر نپنداریم و به گونه‌ای با آنها برخورد کنیم که گویی کودکانی نامشروع هستند...»^۱

سطر ۵۸۱ - ۵۸۰ - چنین بودند این قولان: آیا در این قسمت، صرفاً بنا به غروری کاملاً شیطانی، از دلاوری و شهامت قهرمانان یاد شده است...؟

سطر ۵۹۰ - ۵۸۹ - اما آن که هفتمین نسل تو محسوب خواهد شد: کنایه از نوشته‌های موجود در نامه یهودا (در عهد جدید) است. همین طور هم به بخش یازدهم (باب ۵) سفر «عبرانیان» مراجعه فرمایید: «خنوخ نیز به خدا ایمان داشت. به همین جهت، بدون این که طعم مرگ را بچشد، خدا او را به نزد خود برد. او ناگهان ناپدید شد، زیرا خدا او را از این جهان، به عالم دیگر منتقل ساخت. پیش از آن، خدا فرموده بود که از خنوخ خشنود است...»

۱- با کمال احتیاطی که نسبت به جان میلتنون می‌توانیم ابراز کنیم، و هر چند این حقیر، این قسمت را نیز مانند همه بخش‌های این کتاب، با کمال صداقت و امانت به فارسی برگردانیده است، لیکن به هیچ وجه به عنوان نظر و عقیده شخصی وی به شمار نمی‌رود و معتقد است که شاید میلتنون در اینجا، بنا به خلق و خوی تند و آتشین و معروف خود، تا اندازه زیادی در اینجا «کم لطفی» کرده بوده است...م.

ظاهراً میلتن اهمیت خاصی نسبت به نوشته‌های باقیمانده از سوی خون می‌داده است. به نظر می‌رسد از میان نوشته‌هایی که شاید با آنها روبه‌رو شده بود، مطالب زیادی را جمع‌آوری کرده بود. در واقع، سه سفر از خون در دست است: خون اول که به زبان اتیوپیایی است، خون دوم که به زبان اسلاو است، و بالاخره خون سوم همان نوشته‌ای است که به عنوان «کتاب کاخ‌ها» یا «سفر عبری خون» شهرت دارد. معلوم نیست به چه علت، میلتن به این شخصیت تاریخی، تا این اندازه اهمیت می‌داده است: شاید به دلیل آن که معروف بود خون از دانش و آگاهی مخصوصی دربارهٔ عالم ماوراء برخوردار بوده است...

سطر ۵۹۷ - ۵۸۹ - اشاره به بخش چهاردهم (باب ۱۵) سفر «جود»^۱ است: «و نیز خَنوخ، هفتمین از نسل آدم، این چیزها را پیش‌گویی فرمود، و گفت: «زینهار که خدای متعال با ده هزار از قدیسان پاک خود از راه خواهد رسید تا به قضاوت همگان نشیند، و همهٔ کسانی را که در بین دیگران حضور دارند و خدا را نمی‌پرستند، متقاعد سازد که مرتکب اعمال غیرخدایی شده‌اند و با شیوه‌ای غیر خدایی به انجام این اعمال مبادرت ورزیده‌اند، و نیز از همهٔ سخنان شروائۀ آنها سخن بگوید که گناهکاران غیرخدایی علیه او بیان کرده بودند...» همچنین به بخش یازدهم (باب ۵) سفر «عبرانیان» مراجعه فرمایید: «خون نیز به خدا ایمان داشت. به همین جهت، بدون آن که طعم مرگ را بچشد، خدا او را به نزد خود برد. او ناگهان ناپدید شد، زیرا خدا او را از این جهان به عالم دیگر منتقل ساخت. پیش از آن، خدا فرموده بود که از خَنوخ خوشنود است...»

سطر ۶۰۶ - **در پایان شخصیتی محترم و محترم به میان مردم آمد:** به بخش ششم (باب ۹) سفر «پیدایش»^۲، بخش یازدهم (باب ۷) سفر «عبرانیان»^۳ (عهد جدید) بخش

JUDE - ۱

۲- «این است سرگذشت او: نوح سه پسر داشت به نام‌های سام، حام، و یافت. او تنها مرد درستکار و خداترس زمان خودش بود و همیشه می‌کوشید مطابق خواست خدا زندگی کند...» م.

۳- «نوح، یکی دیگر از کسانی است که به خدا ایمان داشت. وقتی خدا به او فرمود که سرنوشت هولناکی در انتظار مردم بی‌ایمان است، او سخن خدا را باور کرد. با این که هنوز هیچ نشانه‌ای از توفان نبوده، اما او بدون فوت وقت، یک کشتی ساخت و خانوادهٔ خود را نجات داد. ایمان نوح، در نقطهٔ مقابل گناه و بی‌ایمانی مردم دنیا قرار داشت، مردمی که حاضر نبودند خدا را اطاعت کنند. در اثر همین ایمان بود که نوح مقبول خدا گردید...» م.



سوم (باب ۲۱ - ۱۹) نامهٔ اول پطرس^۱ مراجعه فرمایید .

سلاط ۶۴۸ - ۶۳۸ - سیلی از اشک و اندوه، تورانیز در کام خود فرو بلعید، و تونیز

همچون پسرانت غرق گشتی، تا سرانجام به یاری آن فرشته، با ملایمت از روی زمین پیاخاستی، و

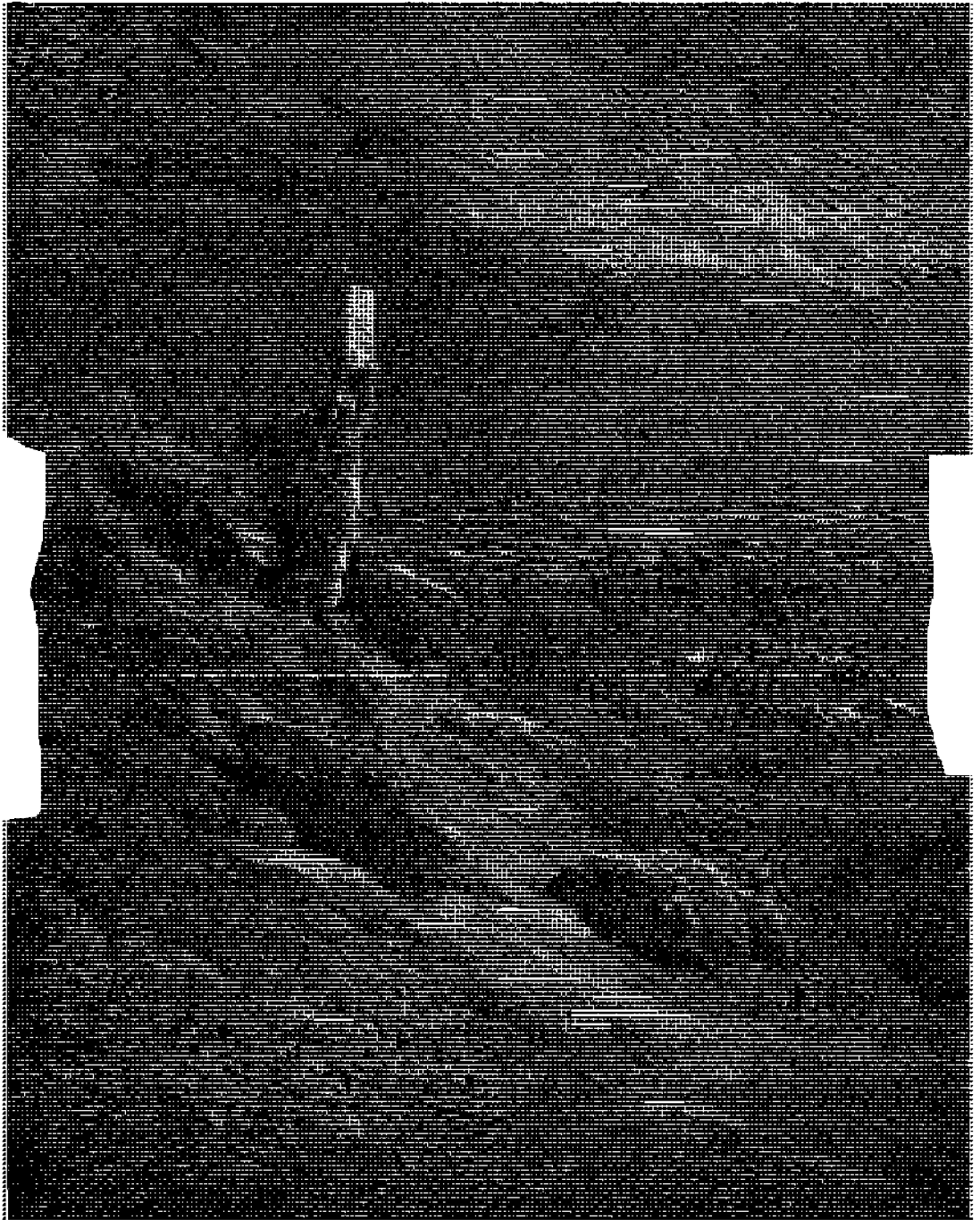
دیگر بار موفق به ایستادن شدی: اشاره به بخش ششم (باب ۳۴) انجیل متی است: « پس

غصهٔ فردا را نخورید، چون خدا در فکر فردای شما نیز می باشد . مشکلات هر روز برای همان

روز کافی است . لازم نیست مشکلات روز بعد را نیز به آن بیفزایید . »



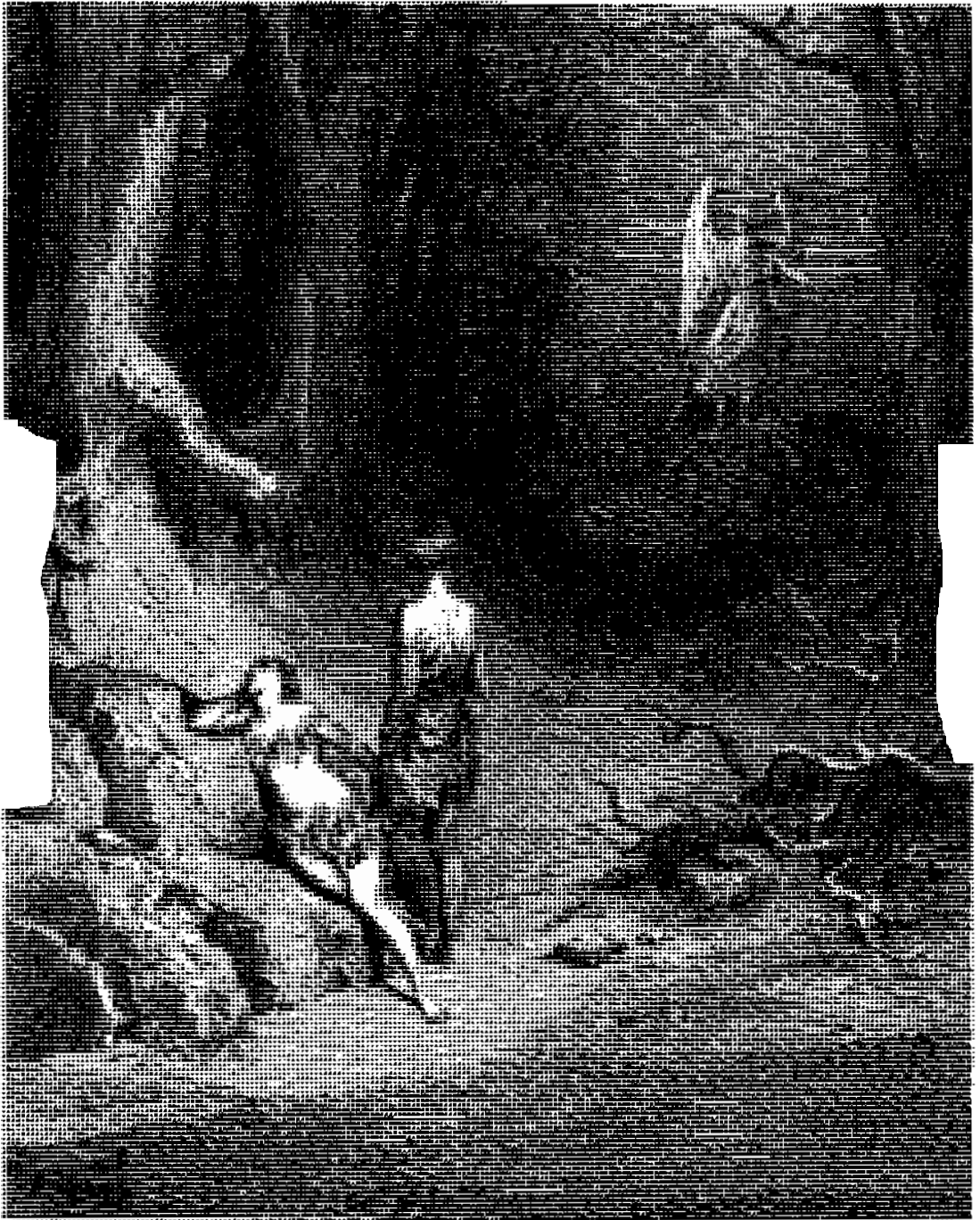
۱- این قمت چنین است: « و این روح او بود که نزد ارواح محبوس رفت و پیروزی خود را به آنان بشارت داد، یعنی به روح کانی که در قدیم، در زمان نوح، از خدا نافرمانی کرده بودند، گر چه خدا وقتی نوح مشغول ساختن کشتی بود، صبورانه منتظر توبهٔ ایشان بود. با این حال، فقط هشت نفر از آنان، بهشتناک نجات پیدا کردند، و غرق نشدند... »



دفتر دوازدهم

میکائیل، فرشته مقرب بارگاه الهی، به نقل وقایعی که پس از توفان نوح، بر روی زمین به وقوع خواهد پیوست، ادامه می دهد. هنگامی که سخن از ابراهیم می شود، او به تدریج توضیح خواهد داد همویی که مقدر است از نسل زن به دنیا آید، و ظهور مبارکش به آدم و حوّا (پس از سقوطشان) وعده داده می شود، چگونه انسانی خواهد بود: میکائیل از حلول یافتن آن روح مطهر در کالبدی جسمانی، از مرگ او، و احیای دیگر باروی، و عروج مسعود و تبرک آمیزش به آسمان الهی داد سخن خواهد داد.

همچنین از وضعیت نظام کلیسای مسیحیت، تا دومین نزول آن موجود آسمانی به زمین سخن می فرماید. آدم که عمیقاً خرسند و خوشوقت شده است، احساس اطمینانی دوباره را باز می یابد، و از شنیدن آن فرمایشات وعده دهنده، آرامش قلبی لازم را به دست می آورد، و سرانجام همراه میکائیل از فراز کوه به پایین فرود می آید. او حوّا را از خواب بیدار می کند؛ حوّا در تمام طول این مدت، در خواب فرو رفته بود و آن رؤیاهای آرامش بخش، وی را به حالت آرامش روحی و تسلیم محض در برابر سرنوشت هدایت کرده بودند. میکائیل دست هر دو آنها را می گیرد و بر طبق فرمان الهی آنان را از باغ بهشت بیرون می راند، در حالی که شمشیر درخشان وی، در پس پشت آنها به اهتزاز در می آید، و فرشتگان نظام کروی برای محافظت و پاسداری از آن مکان، در جایگاه های نگهبانی خود مستقر می گردند...



بند ۲۸ - ۱

۱ چونان مسافری که در هنگام ظهر، هر چند شتاب رسیدن به مقصد را دارد، لیک در مسیر خود توقّفی می‌کند: بدینسان نیز فرشته مقرب بارگه الهی، میان دنیای نابودشده و دنیای نواصلح‌شده، مکثی ایجاد فرمود، با این گمان که شاید آدم سخنانی برای بیان کردن داشته باشد. سپس اظهارات خود را با توضیحی ملایم از سر گرفت و ۵ فرمود: «بدینسان، شاهد آغاز و پایان یک دنیا شدی...! و انسان را دیدی که گویی از نوعی دیگر، سر برون آورد! هنوز بسیاری چیزهاست که باید نظاره کنی. اما حال در بینایی فانیات، نقصانی را شاهدیم. همواره شهود و مکاشفات الهی، حواس بشری را الزاماً تضعیف و ناتوان می‌سازد. ازین روی، به نقل آن چه مقدر است روی دهد، بسنده خواهم کرد؛ بنابراین، با دقت و توجّهی شایسته به سخنانم گوش فرا ده...

۱۰ مادام که شمار نسل دوم انسان‌ها معدود بماند، و مادام که ترس از قضاوت گذشته، در اندیشه و روح آنان پایدار باشد، و از خدای، بیمناک و هراسان باقی بماند، و نسبت به هر آن چه درست و عادلانه است احترام و اهمیّت قائل گزارد، قادر خواهد بود به زندگی خود نظم و ترتیب لازم را ببخشد، و به سرعت رو به افزایش جمعیت خود رود. به زراعت زمین همّت خواهد گماشت، و محصولات فراوانی از گندم و شراب و ۱۵ روغن^۱ به دست خواهد آورد، و اغلب تقدیمی‌هایی از میان گلّه‌های خود، خواه گاوی نر، خواه برّه‌ای و خواه بزغالّه‌ای، با کوزه‌های بزرگی از شراب ناب پیشکش خواهد کرد! و تیز جشن‌هایی مذهبی برگزار خواهد کرد، و روزهای خود را در شادمانی معصومانه و کاملی سپری خواهد نمود. تا مدّت‌های مدید، در زیر سایه شمشیر پدرسالاری، در صلح و آرامش، و در میان اعضای خانواده و طوایف و قبایل ۲۰ خود زندگانی سر خواهد برد، تا سرانجام مردی با قلبی مغرور و جاه‌طلب قیام خواهد کرد! مردی که ناخشنود ازین برابری و برادری زیبا، بر آن خواهد شد بر روی برادران خود، ناعادلانه سلطه‌گری جوید و زمین را از مالکیت هماهنگی و صلح و

۱- کنایه از روغن زیتون است.

بند ۵۴ - ۶۹

آسایش، و نیز قانون طبیعت کاملاً محروم سازد... از طریق جنگ و پیکار، به شکار خواهد پرداخت: شکارش نه حیوانات، بلکه انسان‌ها خواهند بود... برای آنانی که تسلیم ۲۵ در برابر قدرت ظالمانه‌اش سرباز خواهند زد، دام‌هایی خصمانه خواهند گسترده! ازین روی، در پیشگاه خدای، «شکارچی زورمند» نام خواهد گرفت، و در صدد خواهد بود یا از سوی آسمان، یا علی‌رغم اراده آسمان، خویشتن را فرمانروای دوم بنامد!^۱ نام او از واژه «شورش» مشتق می‌شود^۲، هر چند همواره دیگران را به شورش متهم خواهد ساخت! این مرد، با سپاهیانی که با جاه‌طلبی یکسان و مشابهی به او پیوسته‌اند و یا تحت ۳۰ فرمان او به سر می‌برند، برای ارتکاب اعمالی ستم‌گرانه، از عدن به سمت غرب ره خواهند پیمود، و به دشتی خواهند رسید که در آنجا گودالی سیاه و قیرگون که دهانه دوزخ است، غرش‌کنان از دل زمین بیرون زده است! آنان تصمیم می‌گیرند با کمک آن ماده سیاه و نیز آجرهایی، شهری بزرگ و برجی مرتفع، که ستیغ آن تا آسمان رسد و نامی برای آنان پدید آورد، بنا نهند! زیرا از آن بیمناکند که پس از پراکنده شدن در ۳۵ سرزمین‌های بیگانه، یاد و خاطره‌شان محو گردد، بی آن که کوچک‌ترین اهمیتی بدین واقعیت قائل شوند که شهرت و آوازه‌شان، از نیکی آنان، و یا برعکس از اعمال بد و ناشایستشان حکایت کند... اما خدای، که اغلب برای دیدار از بندگان خویش و بی آن که رؤیت شود، بر روی زمین قدم می‌نهد و در شهرهای آنها به گردش می‌پردازد تا اعمال و کردارشان را بررسی کند، به زودی با مشاهده کار آنها، بر زمین فرود آمد تا پیش از آن ۴۰ که آن برج، همچون اهانتی جدی به برج‌های آسمانی به شمار رود، به تماشا و بررسی شهر آنها بپردازد. سپس از روی تمسخر، در زبان تکلم آنها، چنان تنوعی پدید می‌آورد که موجب می‌گردد آنان زبان معمول خود را کاملاً از خاطر ببرند، و به جای آن،

۱- در سوره مبارکه بقره، آیه ۲۵۸ آمده است: «آیا کسی را که خدا به او فرمانروایی داده بود، ندیدی که با ابراهیم دربارهٔ پروردگارش مجاجه می‌کرد؟ آن‌گاه که ابراهیم گفت: «پروردگار من است که زنده می‌کند و می‌میراند.» او گفت: «من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم!» ابراهیم گفت: «خداوند خورشید را از مشرق بر می‌آورد، تو از مغرب بپرا!» مرد کافر مبهوت ماند. خداوند ستمگران را هدایت نمی‌کند.»

۲- کنایه از نمرود است.

بند ۸۱ - ۵۵

صدایی نابهنجار و ناهماهنگ و واژگانی ناشناخته، از دهانشان بیرون آید! بی‌درنگ، هیاهویی نفرت‌انگیز در میان معماران و مهندسانِ برج آغاز می‌شود... هر یک خطاب به ۴۵ دیگری سخن می‌گوید، بی آن که بتوانند گفته‌های یکدیگر را درک کنند! سرانجام با صدایی گرفته و ذهنی خسته، سراپا خشمگین، و چونان که گویی مورد تمسخر و بی‌اعتنایی قرار گرفته باشند، به نزاع با یکدیگر می‌پردازند! با مشاهده این هیاهوی عجیب، و با شنیدن این غوغای بلند و نابهنجار، خنده‌ای تمسخرآمیز در سراسر آسمان به گوش خواهد رسید! بدینسان، آن بنای مضحک و مسخره، به حال خود رها می‌گردد، و نام آن ۵۰ را «اغتشاش» خواهند نهاد!

آن هنگام، آدم چون پدری مصیبت‌دیده گفت: «آه، ای پسر متفوری که تمایل برای برتری یافتن بر برادران هم‌نوع خود، و نیز تصرفِ قدرتی را داری کز سوی خدای متعال به کسی ارزانی نشده است...! خدای لایتناهی، تنها تسلطِ مطلقِ انسان را، بر حیوانات چهارپا، پرندگان و ماهیان اجازه فرموده است! این حق را صرفاً به خاطر مهر و اغماض ۵۵ الهی به دست آورده‌ایم و بس! اما هرگز بشر را فرمانفرمای انسان‌های دیگر نساخت! با محفوظ داشتن این عنوان صرفاً برای خود، آن چه را بشری است، از یوغ هر بشر دیگری آزاد نگاه داشت! اما این ظالمِ ستمگر، دست از آزار مغرورانه خویش بر سایر انسان‌ها برنمی‌دارد! گویا با برج در دستِ ساختِ خویش، ادعا داشت به محاصره خدا همت گمارد، یا نوعی بی‌حرمتی و سرکشی بدو ابراز بدارد! اف بر تو باد، ای ۶۰ سیه‌بخت! کدام خوراکی آن چنان بالا برده خواهد شد تا بتواند او و ارتش جسورش را تغذیه کند؟! جایی که هوای پاک بر فراز ابرها، نه تنها موجب تضعیف شدن شکمِ آزمندش خواهد شد، بلکه تنفس کردن و دست‌یافتن به نانِ روزانه‌اش را نیز محروم خواهد ماند، تا نتواند خود و ارتش جسورش را تغذیه کند...!»

میکائیل پاسخ فرمود: «نفرت و انزجار تو از پسری که چنین مشکلی را در سایه ۶۵ آسایش و راحتی سایر انسان‌ها پدید خواهد آورد، و سعی خواهد داشت آزادی

بند ۱۱۲ - ۸۲

منطقی را از آنان ستاند، بحق است! لیک، این را نیز بدان کن هنگامی که مرتکب گناه اولیه شدی، آزادی واقعی و راستین برای ابد از دست رفت...! آزادی، که خواهرِ همزادِ منطقِ صحیح و راست به شمار می‌رود، همچنان با او به سر می‌برد، و در خارج از وی، از هیچ زندگی جداگانه‌ای بهره‌مند نیست: به محض آن که عقل و منطق در ذهن بشری به تیرگی می‌گراید، یا مورد اطاعت قرار نمی‌گیرد، امیال و خواسته‌هایی بی‌نظم و نامربوط، و نیز احساساتی تند، بر قلمرو فرمانروایی منطق حمله می‌برند، و بشر را که تا آن زمان آزاد بوده است، تحت فرمان خود در می‌آورند، و برده‌ای از وی می‌آفرینند... در نتیجه، حال که بشر اجازه می‌دهد قدرت‌هایی نالایق و حقیر، بر منطقی آزاد در باطنش حاکم باشند، خدای متعال نیز با حکمی بحق و عادلانه، او را از برون، به تسلط و بندگی اربابانی خشن ۷۵ که اغلب آزادی خارجی وی را نیز از وی می‌ستانند، در می‌آورد! بنابراین، هر چند هیچ عذر و بهانه‌ای از برای ظالم نیست، لیک لازم می‌نماید ظلم و ستم وجود داشته باشد... با این حال، گاه اتفاق افتد که اقوام و مللی، به درجات چنان پستی از معنویت، و به دور از پرهیزگاری - که همان منطق است! - نزول کنند، که عدالت - و نه بی‌عدالتی! - هم‌ره با فاجعه‌ای شوم که بدان اوضاع متصل و مرتبط خواهد بود، آنان را از آزادی خارجی‌شان محروم خواهد ساخت، زیرا که آزادی درونی‌شان از دست رفته است... نمونهٔ پسرِ ناپرهیزگارِ همان سازندهٔ کشتی را شاهد باش! همان که به دلیل بی‌حرمتی بزرگ خویش نسبت به پدرش، این نفرین سنگین را علیه نسلِ شرور و فاسد خود بشتید که همانا: «تو بردهٔ بردگان خواهی شد...!»

بدینسان این دنیای واپسین، همچون دنیای پیشین، بی‌وقفه از بد به بدتر نزول خواهد کرد، تا سرانجام خدای متعال، خسته از شرارت‌های ایشان، حضور جلیل و رفیع خویش را از میان آنان دریغ خواهد فرمود، و نگاه پاک و مطهر خود را به نقطه‌ای دیگر معطوف خواهد ساخت، و بدان مصمم خواهد شد که انسان‌ها را زان پس، به کارهای فاسد و پلیدشان رها سازد، و ز میان همهٔ ملل، تنها یگانه ملتی را برگزیند که او را

بند ۱۳۱ - ۱۱۳

فراېخواند : ملّتی کز مردی سرشار از ایمان و تقوی، که چنانچه در کنارهٔ ساحل رود
۹۰ فُرات به زیستن ادامه داده بود، در میان کافران بت پرست پرورش می یافت، به
وجود خواهد آمد!

آه! آیا به راستی باور خواهی آورد که آدمیان، مادامی که بزرگی طایفه شان - کز
توفان بزرگ رهایی یافته بود! - هنوز در قید حیات به سر می برد، چنان به نابرداری
گراییده باشند که خدای عزّ و جلّ حیّ و حاضر را رها ساخته، و چنان به پستی و ذلّت
۹۵ تنزّل یافته باشند که پرستش از خدایانی را که با دست های خویش، وز سنگ و
چوب ساخته بودند، وظیفهٔ خود شمارند؟! با این وجود خدای متعال، دیگر بار عنایت
می فرماید و با وحیی که بدو می فرماید، آن مرد را از سرای آباء و اجدادی خود، وز میان
اعضای خانواده اش و خدایان دروغین دور می سازد، و او را به سرزمینی که در برابر
دیدگانش آشکار خواهد ساخت، فرا می خواند! از وجود این مرد، قومی بس قدرتمند به
۱۰۰ وجود خواهد آورد، و تبرّک و رحمت خویش را بر او جاری خواهد فرمود، گونه ای
کز نسل او، همهٔ ملل دیگر نیز تبرّک یابند و مورد رحمت الهی قرار گیرند...

با ارادت و اخلاصی کامل، به اطاعت و فرمان گزاری از فرامین الهی می پردازد، بی آن
که با سرزمینی که به سوی آن رهسپارست، نرّه ای آشنا باشد! لیکن با ایمانی راسخ، ره
پیش می نهد! نیک او را می نگرم، حال آن که تو را یارای دیدن او نیست...! به راستی با چه
۱۰۵ ایمانی راسخ، خدایان خویش، دوستان خویش، و زادگهش او را، در سرزمین
کلده^۲ را ترک می گوید!... اینک او را می بینم کز محدودهٔ منطقهٔ حران^۳ می گذرد؛ در پس

۱- UR نام شهری در سومر.

۲- CHALDAEA به تلفظ فرانسوی CHALDEE نامی که حدوداً هزار سال پیش از میلاد مسیح، به بخشی از منطقهٔ سومر
SUMER داده می شد و سپس در قرن هفتم پیش از میلاد به منطقهٔ بابل داده شد.

۳- HARAN منطقه ای که حضرت ابراهیم به همراه خانواده اش در آنجا زیسته بود. اما هنگامی که خدای متعال به او فرمان
می دهد که از آنجا هجرت کند، حضرت ابراهیم اطاعت می نماید و راهی سفر می شود. این قسمت، در بخش دوازدهم سفر
«پیدایش» (باب ۵-۱) آمده است: «خداوند به ابرام (ابراهیم) فرمود: «ولایت، خانهٔ پدری و خویشاوندان خود را رها کن و به
(خواهشمند است به صفحهٔ مقابل توجّه فرماید :)

بند ۱۱۴۶ - ۱۱۳۲

پشت او، گلّه‌ای از حیوانات و چهارپایان، و تعدادی بی‌شمار از خدمتگزارانش ره می‌سپارند و او را دنبال می‌کنند؛ در مستمندی، آوارهٔ صحراها نگشته است، بلکه همهٔ ثروت و دارایی خویش را به خدایی که او را به سوی سرزمینی ناشناخته فرا خوانده است، سپرده و بدو توکل کرده است! حال، به سرزمین کنعان می‌رسد...!

۱۱۰ خیمه‌های او را می‌بینم که در اطراف سدیم^۱، و در همسایگی دشت مور^۲ برافراشته شده‌اند! آنجا، بنا به وعدهٔ الهی، آن سرزمین را چون عطیه‌ای از برای نسل آینده‌اش، دریافت می‌دارد: قلمرویی کز شمال، از حماة^۳ آغاز می‌گردد و تا صحرایی در جنوب، امتداد می‌یابد (این اماکن را بر اساس نام‌هایشان می‌نامم، هر چند هنوز از هیچ نامی برخوردار نیستند!) از حرمون^۴ در سمت شرق، تا دریای بزرگ باختری...! در اینجا قلّه‌کوه حرمون، و آنجا، دریا...! هر مکان را به صورت تصویری ذهنی در نظر مجسم کن، آن‌گونه که آنها را با دست خویش نشانت می‌دهم: در کنار ساحل، قلّه‌کوه کرمل^۵ واقع است؛ و اینجا، رود اردن^۶ با دو سرچشمه‌اش^۷، که همانا مرز حقیقی شرق به شمار می‌رود! اما پسران این مرد، در سینیر^۸ که سلسله کوه‌هایی گسترده هستند،

(از صفحهٔ پیش:) سرزمینی که من تو را بدانجا هدایت خواهم نمود، برو! من تو را پدر ائت بزرگی می‌گردانم. تو را برکت می‌دهم و نامت را بزرگ می‌سازم، و تو مایهٔ برکت خواهی بود. آنانی را که به تو خوبی کنند، برکت می‌دهم و آنانی را که به تو بدی نمایند، لعنت می‌کنم. همهٔ مردم دنیا از تو برکت خواهند یافت. « پس ابرام طبق دستور خداوند روانه شد و لوط نیز همراه او رفت. ابرام هفتاد و پنج ساله بود که حران را ترک گفت. او همسرش ساری و برادرزاده‌اش لوط، و غلامان و تمامی دارایی خود را که در حران به دست آورده بود، برداشت و به کنعان کوچ کرد...»

۱- SHECHEM به تلفظ فرانسوی *SICHEM* نام شهری کنعانی در فلسطین مرکزی که همواره جایگاه پیامبران بوده است. این شهر، در قرن دوم پیش از میلاد نابود شد. وِسپازین *VESPASIAN* در سال ۷۲ پس از میلاد مسیح، شهری را در کنار ویرانه‌های این شهر باستانی بنا نهاد.

۲- *MOREH*

۳- *HAMATH* نام شهری در شمال سوریه است.

۴- *HERMON* نام سلسله جبالی که در سوریه، به نام جبل‌الشیخ معروف است.

۵- *CARMEL* (یا قلّه‌کوه سنِ اِلی *MONT SAINT ÉLI*) که به کوه الیاس نیز معروف است. این کوه، در منطقهٔ فلسطین واقع است و محلّ عزلت بسیاری از پیامبران خدا بوده است. الیاس، نخستین موعظهٔ معروف خود را علیه بت‌پرستانی که بدل را پرستش می‌کردند، در این مکان انجام داد. این کوه در دوران باستان، بسیار زیبا بوده است و غارهای بی‌شماری در گوشه و کنار آن به چشم می‌خورد.

۶- *JORDAN*

۷- گمان می‌رود کنایه از رود دان *DAN* و آر *JOR* باشد. ۸- *SENIR*

بند ۱۶۲ - ۱۴۷

۱۲۰ زندگانی به سر خواهند برد...

بدین موضوع عمیقاً بیندیش: همه ملل روی زمین، در نسل همین مرد، مورد تبرک و عنایت قرار خواهند گرفت! مُنْجی عالم بشریت و رهایی‌بخش بزرگ تو، از همین نسل ظهور خواهد کرد! همو که سرِ مار را در هم خواهد کوبید! چیزی که به زودی برایت بیشتر بر ملا خواهد شد!

۱۲۵ این پتریارخ^۱ مرحمت یافته، (که در زمان موعود، ابراهیم وفادار نامیده خواهد شد^۲)، پسری بر جای خواهد نهاد، و آن پسر نیز پسری که در ایمان و تقوی، و نیز خرد و شهرت با او برابر خواهد بود! این فرزندزاده با دوازده فرزند خود، از کنعان عزیمت خواهد کرد، و بعدها به سرزمینی به نام مصر خواهد رسید که رود نیل، آن را به دو بخش تقسیم می‌کند. بنگر کاین رود به کجا جاری می‌شود، و چگونه با هفت انشعاب، به ۱۳۰ دریا می‌پیوندد! در هنگام قحطی، پدر به دعوت یکی از جوان‌ترین فرزندان خویش بدانجا ره خواهد سپرد، تا در آنجا زندگانی به سر آورد... پسری که با انجام اعمالی شایسته، تابدان درجه صعود کرده است که دومین شخصیت مهم قلمرو فرمانروایی

۱- PATRIARCH البته این امکان نیز وجود داشت که از عنوان معروف حضرت ابراهیم (ع): شیخ‌الانبیاء در متن ترجمه استفاده شود. اما مترجم در جهت رعایت دقیق متن اصلی، همان واژه پتریارخ را استفاده کرده است. -م-

۲- زیر تا آن زمان، تنها ابرام نام داشت و هنوز خداوند او را به مقام نبوت ارتقاء نداده بود. این موضوع در بخش هفدهم سفر «پیدایش» (باب ۷-۳) آمده است: «ابرام به خاک افتاد و خدا به وی گفت: «من با تو عهد می‌بندم که قوم‌های بسیار از تو به وجود آورم. از این پس، نام تو ابرام نخواهد بود! بلکه ابراهیم! زیرا من تو را پدر قوم‌های بسیار می‌نامم. نسل تو را زیاد می‌کنم و از آن‌ها ملل و پادشاهان به وجود می‌آورم!...» در سوره مبارکه توبه، آیه ۱۱۴ آمده است: «زیرا ابراهیم خدا ترس و بردبار بود.» در سوره مبارکه هود، آیه ۷۵ آمده است: «ابراهیم بردبار و نرم‌دل و انابه‌گر بود.» در سوره مبارکه نحل، آیه ۱۲۰ آمده است: «به راستی ابراهیم پیشوایی فرمانبر خدای و حنیف بود، و هرگز شرک نیاورد.» در سوره مبارکه مریم، آیه ۴۱ آمده است: «ابراهیم را در این کتاب یاد کن که او پیامبری راستگو بود.» در سوره مبارکه انبیاء، آیه ۵۱ آمده است: «ما پیش از این، ابراهیم را رشد و رهشناسی عطا کردیم، و به او آگاه بودیم.» در سوره مبارکه صافات، آیه ۱۰۹ آمده است: «سلام بر ابراهیم!» در سوره مبارکه حدید، آیه ۲۶ آمده است: «نوح و ابراهیم را فرستادیم، و در دودمان آنها نبوت و کتاب نهادیم، بعضی از آنان هدایت شدند، و بسیاری از آنها گناهکار ماندند...»

۳- کنایه از حضرت اسحاق و پسر او، حضرت یعقوب است. حضرت یعقوب دوازده پسر داشت که عزیزترین فرزند او، همانا حضرت یوسف بود.

بند ۱۸۰ - ۱۶۳

فرعون به شمار می‌رود!

آنجا، جان به جان آفرین تسلیم می‌کند، و فرزندان خود را که به ملّتی مبدّل گشته‌اند، بر جای می‌نهد... سرانجام، جمعیت آن ملّت رو به افزایش خواهد رفت، تابد آنجا که شهریار تازه آن دیار، با نگرانی، در مقام جلوگیری از افزایش آنان، که چون میهمانانی بی‌شمار بدان سرزمین آمده‌اند، برمی‌آید... ازین روی، بر خلاف حقوق میهمان‌نوازی، میهمانان خود را به صورت بردگانی در می‌آورد، و فرزندان ذکور آنان را به هلاکت می‌رساند! سرانجام دو برادر (نام آن دو، موسی و هارون^۱ است)، برای رهایی بخشیدن آن قوم از رنج اسارت و بردگی، از سوی خدا برگزیده می‌شوند، و موظفند رهنمایی قوم خویش را با عزّت و افتخار، همراه با غنائم دسترنجشان بر عهده گیرند، و آنان را به سرزمین موعودشان، رهنمود باشند!!!

اما نخست، آن ظالم ستم‌گری که پذیرای هیچ قانونی نیست، از پذیرش خدای آن ملّت خودداری می‌ورزد، و فرمان الهی را حرمت نمی‌نهد، ناگزیر می‌گردد با علائم و آزمون‌هایی بس شدید و وحشتناک، حقانیت او را بپذیرا شود: از آن جمله، آب همه رودها به خونی که هرگز ریخته نشده بود، مبدّل گردد؛ پس از آن، قورباغه‌ها و حشرات و مگس‌های از ره رسند که همه فضای کاخ آن فرمانروا را اشغال خواهند کرد، و با حضور مزاحمت آفرین و اشمئزاز‌آور خویش، همه آن سرزمین را آکنده می‌سازند! سپس گله‌های فرمانروا، از وبا و طاعون به هلاکت می‌رسند! آنگاه غده‌ها و زخم‌هایی چرکین، همه گوشت و پوست او، و تمام اهالی سرزمین وی را متورم می‌سازند!

۱- در سوره مبارکه طه، آیات ۳۵-۲۵ آمده است: «موسی گفت: «پروردگارا! سینه‌ام را گشاده کن، و کارم را برابم آسان گردان؛ و گره از زبانم بگشای، تا سخنان مرا بفهمند. و وزیری از خاندانم برای من قرار ده؛ برادرم هارون را. با او پشتم را محکم کن؛ و او را در کارم شریک ساز، تا تو را بسیار یاد کنیم! چرا که تو همیشه از حال ما آگاه بودهای...»

۲- در سوره مبارکه صافات، آیه ۱۲۰ آمده است: «سلام بر موسی و هارون؛ ما این‌گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. آن دو از بندگان مؤمن ما بودند...» و نیز در سوره مبارکه انعام، آیه ۱۵۴ آمده است: «سپس به موسی کتاب آسمانی دادیم، و نعمت خود را بر آنها که نیکوکار بودند، کامل کردیم؛ و همه چیز را که مورد نیاز آنها بود، در آن روشن ساختیم؛ کتابی که مایه هدایت و رحمت بود؛ شاید به لوی پروردگارشان و روز رستاخیز ایمان بیاورند...»

بند ۲۰۰ - ۱۸۱

پس از آن، تَنْدَری آمیخته به تگرگ، و تگرگی آمیخته به آتش، آسمان مصر را از هم خواهد درید، و بر قران کره زمین به گردیدن می‌پردازد، و به هر جا که شتابد، همه چیز را به نابودی و انهدام کشاند...! ابری غلیظ که متشکل از هزاران هزار ملخ تجمع یافته در یک جاست، هر آن چه را از گیاه و سبزه و میوه و دانه ببلعد، و ز میان ببرد، و هیچ گیاه سبزی را در آن سرزمین باقی بر جای نگذارد! آن‌گاه، تاریکی و ظلمتی ملموس، همه محدودیت‌ها را از میان خواهد برد و سه روز هستی را از صحنه عالم محو خواهد کرد! سرانجام با ضربه نیمه شب، همه فرزندان ارشد مصر، ضربه مرگ را بر وجود خویش دریافت خواهند کرد...^۱

بدینسان پس از آن که در پایان کار، اژدهای رود^۲ با ده جراحت بزرگ رام می‌شود، و ۱۶۰ اجازه عزیمت بیگانگان را می‌دهد، اغلب به تحقیر قلب لجوج خود همت خواهد گماشت، اما هماره چونان یخی که پس از آب شدن یخ و سرما ماهیتی سخت‌تر می‌یابد، بر جای می‌ماند... تا سرانجام در اوج خشم و غضب، به تعقیب آنانی که اجازه خروجشان را در گذشته صادر کرده بود می‌پردازد، و در نهایت دریا، او را همراه همه سپاهیان در کام خود فرو می‌بلعد، و اجازه می‌دهد تا بیگانگان، چونان هنگامی که مشغول گام برداشتن بر روی زمینی سفت و خشک باشند، از میان دو حصار بلند بلورین عبور کنند! امواج دریا، که با عصای موسی به حالتی احترام آمیز در آمده‌اند، مادامی که ملت‌رهایی یافته به کرانه مقابل خود نرسیده است، همچنان به دو بخش تقسیم شده باقی می‌ماند...! چنین است قدرت شگفت‌آوری که خدای متعال، به پیامبرش ارزانی خواهد

۱- خواهند است به سفر «خروج» در عهد عتیق مراجعه فرماید.

۲- کنایه از فرعون مصر است. در سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۰۳ آمده است: «پس به دنبال آنها (پیامبران پیشین)، موسی را با آیات خویش به سوی فرعون و اطرافیان او فرستادیم؛ اما آنها با عدم پذیرش، به آن آیات، ظلم کردند؛ بین عاقبت مفسدان چگونه بود! و موسی گفت: «ای فرعون! من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم، سزاوار است که بر خدا جز حق نگوییم. من دلیل روشنی از پروردگارتان برای شما آوردم...»

بند ۲۲۱ - ۲۰۱

داشت! و آن ملت، همچنان به دنبال فرشته نجات خود^۱ که پیشاپیش آنان گام بر می‌دارد، در میان ابری غلیظ و ستونی از آتش پیش خواهند رفت. روزها به یاری ابری غلیظ و سایه افکن، و شب‌ها با ستونی آتشین، که همچون رهنمایی برای سفر آنان‌اند، تا آنان را از شر آن فرمانروای لجوجی که همچنان به تعقیب آنها مشغول است، رهایی بخشند! همه شب به تعقیب آنها ادامه خواهد داد، اما سرانجام ظلمت و تاریکی مداخله می‌کنند، و مانع این می‌شوند که تا فرا رسیدن ساعات صبحگاهی به آن قوم نزدیک گردد... آنگاه، خدای متعال، کز میان آن ستون آتشین و آن ابر غلیظ، نظاره‌گر همه چیز است، به آزدن دشمنان می‌پردازد و همه چرخ‌های آزاره‌هایشان را در هم می‌شکند! هنگامی که موسی بنا به فرمان الهی، با عصای قدرتمند خود دیگر بار بر روی دریا ضربه می‌زند، دریا از عصایش فرمان می‌برد^۲: امواج با شدت تمام، بر روی سپاهیان مصر فرو می‌افتند، و همه جنگجویان را در کام خود فرو می‌بلعد...!

۱۸۰ نژاد برگزیده^۳ رهایی‌یافته، در میان صحرای نامسکون، به سوی سواحل کنعان پیش می‌رود؛ از بیم آن که مبادا با ورود بدان سرزمین کنعانیانی مضطرب‌گشته، جنگی را با آنان آغاز کنند - حال آن که خود نیز در این امر، کاملاً بی‌تجربه‌اند! - و ز بیم آن که مبادا ترس و وحشت، آنان را دیگر بار به مصر بازگرداند، و زندگی عاری از افتخاری را در بردگی و خفت و ذلت ترجیح دهد، کوتاه‌ترین مسیر را بر نمی‌گزینند! زیرا زندگی برای پیکارنדיده و رزم‌نیازموده، خواه انسانی شریف باشد، خواه موجودی

۱- کنایه از حضرت موسی (ع) است.

۲- در سوره مبارکه شعرا، آیه ۶۶-۶۳ آمده است: «و به دنبال آن، به موسی وحی کردیم: «عصایت را به دریا بزن!» عصایش را به دریا زد، و دریا از هم شکافته شد، و هر بخشی همچون کوه عظیمی بود! و در آنجا، دیگران (لشکر فرعون) را نیز به دریا نزدیک ساختیم. و موسی و تمام کسانی را که با او بودند، نجات دادیم، و سپس دیگران را غرق کردیم...»

۳- در سوره مبارکه بقره، آیه ۵۰ آمده است: «و به خاطر بیاورید هنگامی را که دریا را برای شما شکافتیم، و شما را نجات دادیم! و فرعونیان را غرق ساختیم! در حالی که شما تماشا می‌کردید...»

۴- این عنوانی است که همواره در کتاب عهد عتیق برای قوم بنی اسرائیل ذکر شده است، و میلتن نیز در جهت رعایت همان عناوین انجیلی و توراتی، این جمله را به کار برده است.

بند ۲۴۲ - ۲۲۲

نا اصل و فرومایه، هنگامی که بی‌باکی و شجاعتی در میان نباشد، به مراتب از جنگیدن خوشایندتر است...

این قوم، با اقامت در آن صحرای بیکران و پهناور، منافع دیگری به دست خواهد آوردند: در آنجا، دولت خویش را تأسیس خواهد کرد، و در بین دوازده قبیلهٔ موجود، ۱۹۰ شورای بزرگی برای حکمرانی بر اساس قوانین وضع‌شده برخواهد گزید. از قلّه کوه سینا - که سستیغ تیره و تار آن، با تجلّی خدا بر آن به لرزه خواهد افتاد! - در میان تُندر و آذرخش و هیاهوی جنجال‌آفرین و بلند شیپورها، قوانینی را به آن قوم فرمان خواهد داد! بخشی ازین قوانین، به عدالت مدنی تعلق خواهد یافت، بخش دیگر به مراسم مذهبی مربوط به قربانی کردن حیوانات؛ این مراسم و تشریفات، به یاری نشانه‌های مرموز و کنایه‌آمیز و سایه‌ها و تصاویری^۱، اعلام خواهند داشت که چه کس از میان آن نسل، سرِ مار را در هم خواهد کوفت، و نیز شیوه‌هایی را که با کمک آنها، رهایی و نجات نهایی نژاد بشر را فراهم خواهد آورد! لیک ندای الهی، برای گوش فانیان، بس هولناک و مهیب خواهد بود: قبایل منتخب، با تضرّع و التماس می‌خواهند تا خدای، ارادهٔ خویش را از طریق موسی اعلام فرماید، و به آن خوف و هراس عظیم پایان بخشد...

۲۰۰ خدای، آن چه را می‌خواهند بدانان عنایت می‌فرماید، و بدانان می‌آموزد که هرگز نمی‌توان بدون مُتجی و واسطه‌ای، به محضر خدای متعال شرفیاب گردید...! ازین روی، موسی وظیفهٔ والای موردنظر را تمام و کمال پذیرا می‌شود، تا ره را برای مُتجی باز هم بزرگ‌تری که ظهورش را پیش‌گویی خواهد کرد، آماده سازد: و آنگاه همهٔ پیامبران، هر

۱- در سورة مبارکهٔ اعراف، آیهٔ ۱۶۰ آمده است: «ما آنها را به دوازده گروه که هر یک شاخه‌ای (از دودمان اسرائیل) بود، تقسیم کردیم. و هنگامی که قوم موسی (در بیابان) از او تقاضا آب کردند، به او وحی فرستادیم که: «عصای خود را بر سنگ زن!» ناگهان دوازده چشمه از آن بیرون جست! آن چنان که هر گروه، چشمه و آبشخور خود را می‌شناخت. و ابر را بر سر آنها سایبان ساختیم. و بر آنها، مَن و سلوی فرستادیم، و به آنان گفتیم: «از روزی‌های پاکیزه‌ای که به شما داده‌ایم، بخورید! (و شکر خدا را به جای آورید!) آنها نافرمانی و ستم کردند، ولی به ما ستم نکردند، بلکه به خودشان ستم می‌نمودند...»

۲- سیلتون در اینجا از واژهٔ موجود در پایان سرود مراجعه فرماید.

۲- سیلتون در اینجا از واژهٔ

بند ۲۶۱۴ - ۲۶۱۳

یک در عصر و دوران خویش، به ستایش از دوران نزول آن «مهدی بزرگ»^۱ زبان
 ۲۰۵ خواهند گشود...!

پس از استقرار این قوانین و مراسم، مردانی مطیع فرامین و اراده الهی، چنان رضایت
 و خرسندی الهی را موجب می‌گردند که خدای متعال عنایت می‌فرماید و در میان آنان،
 معبد خویش را قرار می‌دهد، تا آن ذات تبارک و مقدس و یگانه، در کنار انسان‌های فانی
 به سر برد! بنا به آن چه خدا دستور می‌فرماید، معبدی از چوب افاقیا، با لایه‌ای پوشیده
 ۲۱۰ از طلا ساخته می‌شود. در این خیمه صندوقی جای دارد، و در آن صندوق، عهد
 الهی که مدرک مکتوب میثاق اوست! بر فراز آن، تخت طلایی «رحمت» در میان بال‌های
 دو فرشته نورانی از نظام کروی بیان برافراشته می‌گردد! در برابر آن، چراغانی با هفت
 شاخه به نشانه منطقه البروج که همانا شعله‌های آسمانی‌اند، به درخشش می‌پردازد...
 ابری در طول روز بر فراز خیمه این معبد سایه می‌افکند^۲، و شعله‌ای آتشین نیز شب
 ۲۱۵ هنگام (مگر هنگامی که قبایل به سوی نقطه‌ای دورتر مشغول پیش‌روی باشند).
 سرانجام با هدایت و رهنمود فرشته الهی، به سرزمینی که به ابراهیم و نسل او وعده
 شده بود، می‌رسند...

نقل مابقی وقایع به تو، بس طولانی خواهد بود...! چه نبردها و جنگ‌های بی‌شماری که
 صورت نخواهند گرفت! و چه شهریاران و چه قلمروهایی که به تصرف در نخواهند
 ۲۲۰ آمد!... و نیز چگونه به مدت یک روز کامل، آفتاب بی‌حرکت در میان آسمان باقی
 خواهد ماند، و مسیر معمول شب را به تأخیر خواهد افکند، و این کار با ندای مردی^۳ که

۱- در متن اصلی هم از واژه مبارک و مقدس GREAT MESSIAH استفاده شده است.

۲- در سوره مبارکه بقره، آیه ۵۷ آمده است: «و ابر را بر شما سایبان قرار دادیم، و منّ (شیره مخصوص و لذیذ درختان) و سلوی (مرغان مخصوص شبیه کبوتر) را بر شما فرستادیم؛ و گفتیم: «از نعمت‌های پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم بخورید!» ولی شما کفران کردید. آنها به ما ستم نکردند، بلکه به خود ستم می‌نمودند...»

۳- کنایه از یوشع نبی است. در سوره مبارکه کهف، آیه ۶۰ آمده است: «به خاطر بیاور هنگامی را که موسی به دوست خود (یوشع) گفت: «دست از جستجو بر نمی‌دارم تا به محل تلاقی دو دریا برسم! هر چند مدت طولانی به راه خود ادامه دهم...»

بند ۲۸۳ - ۲۶۵

می‌گوید: «ای آفتابِ عالمتاب! بر فراز جبعون^۱ از حرکت بایست! و تو ای ماه، بر فراز دشتِ ایلون^۲ از حرکت باز ایست، تا زمانی که سرانجام بنی‌اسرائیل غلبه یابد!...» وقوع خواهد یافت! چنین نام خواهد داشت سومین نسل ابراهیم، که پسر اسحاق خواهد بود: ۲۲۵ این نام ازو به آیندگان منتقل خواهد شد، گونه‌ای که کنعان را به تصرف پیروزندانه خویشت در خواهند آورد...»

آن دم، آدم سخنان فرشته را قطع کرد و گفت: «ای فرستاده آسمانی! ای شعله تابناکِ ظلمات من! به راستی چه چیزهای زیبایی بر من آشکار فرمودی! بویژه آن چه را در مورد ابراهیم عادل و نسل او بازگو کردی...! اینک، برای نخستین بار چشمانم را کاملاً گشوده می‌بینم، و احساس می‌کنم قلبم عمیقاً تسکین یافته است! پیش‌تر، نگران این اندیشه بودم که چه فرجامی در انتظار من و همه نسل بشر خواهد بود...؟ اما حال، فرا رسیدن آن روز را به خوبی شاهدیم! دوران همویی را که به لطف او، همه ملل روی زمین، مورد تبرک قرار خواهند گرفت! لطف و عنایتی در حقیقت بسیار بزرگ، برای منی که به راستی سزاوار آن نیستم! منی که به شیوه‌ای ناروا و غیرمجاز، در جستجوی ۲۳۰ دانش ممنوعه بودم...! لیک، از درک نکته‌ای عاجزم! که چگونه با چنین الطاف و ۲۳۵ عنایاتی، خدای متعال به کسانی که مقرر است در زمین ساکن شوند، اوامری را به صورت شرایع و قوانینی چنین بی‌شمار و متنوع، وضع می‌فرماید؟!... حال آن که این مقدار قوانین زیاد در میان بشر، به معنای ارتکاب گناهانی به همان مقدار بی‌شمار از

۱- GIBEON یا به تلفظ فرانسوی GABAON. به بخش دهم سفر «یوشع» در عهد عتیق مراجعه فرمایید. مردمان شهر جبعون، جنگجویانی بسیار شجاع و دلیر بودند و با یوشع نبی و قوم اسرائیل پیمان صلح بسته بودند. این موجب شد که پنج پادشاه دیگر آن منطقه، علیه جبعون سر به شورش گذارند، تا اجازه ندهند اهالی جبعون به یوشع بپیوندند. بزرگان جبعون با شنیدن خبر لشکرکشی، به سرعت پیامی برای یوشع نبی فرستادند و او با تمام سربازان و جنگاوران شجاعش راهی جبعون شد تا به یاری آنها برخیزد. یوشع فرد خدا بسیار دعا کرد تا در آن نبرد پیروز شوند و در برابر قوم بنی‌اسرائیل گفت: «ای آفتاب، بر بالای جبعون، و ای ماه بر فراز دره ایلون از حرکت باز بایستید!» آفتاب و ماه از حرکت باز ایستادند تا بنی‌اسرائیل دشمن را نابود کردند. پس آفتاب، تمام روز، در وسط آسمان از حرکت باز ایستاد! نظیر چنین روزی که خدا آفتاب و ماه را به خاطر دعای یک انسان متوقف ساخته باشد، هرگز دیده نشده و در

پند ۳۰۶ - ۲۸۴

سوی بشرست : پس چگونه خدای متعال در میان این انسان‌ها، تجلی خواهد فرمود و با
 ۲۳۰ آنان خواهد بود؟...»

میکائیل پاسخ فرمود : « تردید نداشته باش که گناه، همواره در میان انسان‌هایی که
 زاینده تو خواهند بود، به حکومت خود ادامه خواهد داد...! بدینسان، قانون به آنها اعلام
 می‌شود تا فساد و آلودگی ذاتی‌شان، بر آنها ثابت گردد : فسادى که پیوسته به تحریک
 گناه می‌پردازد، تا علیه این قانون در جنگ و ستیز به سر برد. آن‌گاه، هنگامی که دریابند
 ۲۳۵ آن قانون به خوبی قادرست معرف گناه باشد، اما در دور ساختن آن از بشر
 ناتوان، (مگر با همین سایه‌های ضعیف و ناچیز توبه، که با فرو ریختن خونِ گاوِ نر و
 قوچان به عنوان قربانی به دست می‌آید...) و بدینسان، نتیجه خواهند گرفت که لازم است
 خونی ارزشمندتر و گرانبهاتر، برای پرداخت بدهی بشر، بر روی زمین جاری گردد...
 خونِ موجودی عادل، برای موجودی ناعادل و بدکردار، تا در این عدالت‌پیشگی که به
 ۲۴۰ یاری ایمان اعمال شده است، بتوانند حضوری بحق و شایسته در نزد خدای
 متعال بیابند، و نیز صلح و آرامش وجدانشان را به دست آورند که قانون، با وضع
 مراسم گوناگون، به آرام ساختن آن قادر نیست! زیرا بشر یارای این را ندارد که بخش
 اخلاقی این قانون را به اجراء در آورد و به ادای آن همت گمارد، و همزمان بدون اجرای
 آن، حق زیستن ندارد...!

۲۴۵ بدینسان این قانون، حالتی ناقص می‌یابد، و گونه‌ای است که گویا صرفاً
 ارزانی شده است تا انسان‌ها را در بهترین دوران‌ها، به اتکادی بهتر رهنمون باشد و
 آنان را با روحیه‌ای منضبط و مرتب، از سایه اشکال و نشانه‌هایی مبهم و نامشخص به
 سوی حقیقت، وز جسم به روح، وز تکلیف و تحمیل قوانین محدود به سوی پذیرش
 آزادانه رحمتی سخاوتمندانه و نامحدود، وز وحشتی برده‌وار، به چونان ترسی که
 ۲۵۰ فرزند به والد خود ابراز می‌دارد، و سرانجام از اعمال قانونی به سوی اعمالی
 معنوی که بر اساس ایمان است، رهنمایی فرماید.

بند ۳۲۹ - ۳۰۷

به این دلیل، موسی - هر چند حبیب خدای! - صرفاً مجری قانون به شمار خواهد رفت، و رهنمایی آن قوم به کنعان نخواهد بود! بلکه یوشع^۱، کز سوی کافران یسوع^۲ نامیده خواهد شد، عهده‌دار این تکلیف خواهد شد! یسوعی که با دارندگی این نام، وظیفهٔ ۲۶۵ رام کردن مار، دشمن بزرگ را خواهد داشت! تا بشری را که مدت‌های مدید در تنهایی و انزوای این دنیا آواره بوده است، به ساحل نجات، به بهشت جاوید بازگرداند...! با این حال، قوم بنی اسرائیل که در کنعان زمینی خود مستقر خواهند شد، تا مدت‌ها در آنجا باقی خواهند ماند، و در آنجا سامان خواهند یافت؛^۳ اما آن هنگام که گناهان قوم، موجب سلب آرامش و صلح عمومی گردد، غضب خدای متعال را برمی‌انگیزند تا ۲۷۰ دشمنانی برای آنها پدید آورد؛ و هر بار آنان را که دست به توبه بگیرند، از بند رهایی خواهد بخشید: نخست از طریق «داوران»^۴، آن‌گاه از طریق «شهریاران»^۵. در گروه دوم، شاهی سر رسد که به خاطر ایمان و اخلاق و انجام کارهایی بزرگ، وعدهٔ برگشت‌ناپذیری از خدا دریافت خواهد کرد، مبنی بر آن که تخت سلطنتش تا ابد، پایدار باقی خواهد ماند! در همهٔ پیشگویی‌ها نیز این نکته بیان خواهد شد، و این همان است که از ۲۷۵ خاندان سلطنتی داود^۶ (چنین می‌نامم این شهریار را...) پسری زاده خواهد شد: پسری کز نسل زن خواهد بود! همانی که به تو و ابراهیم پیش‌گویی می‌شود! همانی که همهٔ ملل دنیا، امیدشان را بدو خواهند سپرد! همانی که ظهورش برای همهٔ شهریاران،

۱- JOSHUA به تلفظ فرانسوی JOSUE خواهمند است با یوشع نبی (داماد حضرت موسی) اشتباه گرفته نشود؛ در اینجا

کنایه از حضرت یسوع یا عیسی مسیح (ع) است. ۲- JESUS حضرت عیسی مسیح (ع).

۳- کنایه از سرزمین موعود است. ۴- کنایه از سفر داوران در کتاب عهد عتیق است.

۵- کنایه از سفر «پادشاهان» که به دو قسمت، و در عهد عتیق جای دارد، است.

۶- DAVID داستان ماجراهای حضرت داود در کتاب‌های اول و دوم «شموئیل» و اول «پادشاهان» نقل شده است. در سورهٔ مبارکهٔ انبیاء آیهٔ ۱۰۵ آمده است: «بعد از تورات، در زبور نوشتیم که بندگان صالح من، وارثان این سرزمین خواهند بود...» و نیز در سورهٔ مبارکهٔ صی، آیهٔ ۱۷ آمده است: «و از بندهٔ ما، داود نیرومند یاد آور که همواره به درگاه ما روی می‌آورد. ما کوه‌ها را رام کردیم، که شامگاهان و صبحگاهان با او تسبیح می‌کردند، بندگان بر او گرد می‌آمدند، و جانب او باز می‌گفتند. فرمانروایی او را استوار کردیم، و فرزاندی و نفوذ کلام به او بخشیدیم...»

بند ۳۴۶ - ۳۳۰

پیشگیری خواهد شد! و میان شهریاران، واپسین خواهد بود زیرا حکومتش، هرگز پایان نخواهد گرفت!

۲۸۰ اما نخست، سلسله‌ای طولانی از شهریاران از ره خواهد رسید! نخستین فرزند از پسران داود^۱، که در ثروت و حکمت، آوازه بسیار خواهد داشت، صندوق عهد خدا را که با ابری پوشیده است، در معبدی باشکوه و زیبا جای خواهد داد؛ صندوقی که تا آن هنگام، در زیر چادر خیمه‌ها، در آوارگی به سر برده بود.

آنانی که پس ازین شهریار، بر تخت سلطنت جلوس خواهند کرد، برخی نامشان در شمار انسان‌های نیک، برخی نیز نامشان در شمار انسان‌های بدکردار ثبت خواهد شد، و طولانی‌ترین فهرست، از آن شاهان بد خواهد بود! بت‌پرستی‌هایی شرم‌آور، به همراه گناهانی دیگر از سوی شاهان، به شمار بدکرداری‌ها و اعمال ناپسند ملتشان اضافه خواهد گردید، و چنان موجب ناخشنودی و خشم خدای متعال خواهند شد که سرانجام از کنارشان دوری خواهد گزید، و سرزمین و شهر و عبادتگاه آنان، و نیز صندوق عهد مقدسی را که همه چیزهای مطهر و متبرک را در خود جای داده بود، و چون اشیایی تحقیرآمیز از سوی آنان محسوب می‌شد، ترک خواهد فرمود... اشیایی که همچون طمع‌های در دام آن شهر متکبر محبوس مانده بود، و تو حصارهای مرتفع آن را که در اوج اغتشاش و گم‌گشتگی بر جای مانده بود، و زان پس بابل نامیده می‌شد، مشاهده کردی...

۲۹۵ آنجا خدای متعال، ملت خود را به مدت هفتاد سال^۲، در حبس و اسارت بر جای می‌نهد! سپس، آنها را از اسارت می‌رهاند و نجات می‌بخشد، و شفقت و رحمت

۱- کنایه از حضرت سلیمان نبی است. در سوره مبارکه ص، آیه ۳۰ آمده است: «سلیمان را به داود عطا کردیم، چه بنده خوبی! همواره روی به درگاه ما داشت...»

۲- کنایه از اسارت قوم بنی‌اسرائیل به دست بابلی‌ها است. این به آن دلیل بود که قوم بنی‌اسرائیل دوباره خداوند را فراموش کرده و پیوسته مرتکب گناه می‌شدند و خدای متعال نیز آنان را اسیر بابلی‌ها ساخت. برای اطلاعات بیشتر، به سفرهای دوم «پادشاهان»، دوم «تواریخ» و نیز سفر «ارمیا نبی» مراجعه فرمایید.

بند ۳۶۶ - ۳۶۷

خود، و نیز پیمانی را که - چون ایام آسمانی، ماهیتی تغییرناپذیر و غیرقابل برگشت دارد! - و با داود بسته بود، یادآور می‌گردد. پس از موافقت شاهانِ بابل که چون اربابانشان به شمار می‌رفتند (خدا به حمایت از قوم بنی‌اسرائیل، آنان را برکنار می‌فرماید) آنجا را ترک می‌گویند، و نخست و پیش از هر کار، به بازسازی خانهٔ خدا همت می‌گمارند! چندی، در میانه‌روی و اعتدال، و چندی در فقر و سختی به سر خواهند برد: تا آن که شمار و ثروت و دارایی‌شان افزایش می‌یابد، و به موجوداتی فاسد و نفاق‌گر مبتدل می‌گردند... اما نفاق، نخست در بین روحانیان خودنمایی خواهد کرد: مردانی که به خدمت‌گزاری در محراب خدا مشغول خواهند بود، و موظف‌اند بیش از ۳۰۵ سایرین در جهت صلح و دوستی بکوشند... نفاق و اختلاف آنها، موجب بروز بدبختی و نکبت در همان معبد الهی می‌گردد! سرانجام بدون کوچک‌ترین احترامی به پسر داود، عصای سلطنت را از جای خود برمی‌دارند! سپس آن را از دست می‌دهند، تا به دست بیگانه‌ای می‌رسد، تا سرانجام شهریار حقیقی که مُنَجی عالم بشریت است، عاری از حقّ مشروع خود به دنیا بیاید...

۳۱۰ با این حال در هنگام ولادت او، ستاره‌ای که تا آن هنگام در آسمان مشاهده نشده بود، ظهور وی را در زمین اعلام می‌کند، و فرزاندانی را از مشرق زمین بدانجا رهنمود می‌گردد...^۱ آنها برای اهدای عود و صمغ درخت مرمری و طلا، به جستجوی اقامتگاهش می‌پردازند.^۲ سرانجام فرشته‌ای، محلّ تولّد او را به چوپانانی ساده‌دل، که شب را به بیداری سپری می‌کنند، رسماً اعلام می‌فرماید! آنها شادمانه به دویدن می‌پردازند، و

۱- خواهشمند است به کتاب انجیل (عهد جدید) مراجعه فرمایید و داستان ولادت حضرت عیسی مسیح (ع) را در اناجیل چهارگانه ملاحظه فرمایید. در انجیل متی در بخش دوم (باب ۲-۱) آمده است: «عیسی در زمان سلطنت هیروдіس در شهر بیت‌لحم یهودیه به دنیا آمد. در آن هنگام، چند مغ ستاره‌شناس از مشرق زمین به اورشالم آمده و پرسیدند: «کجاست آن کودکی که باید پادشاه یهود گردد؟ ما ستارهٔ او را در سرزمین‌های دوردست شرق دیده‌ایم، و آمده‌ای تا او را بپرستیم!»

۲- این قسمت، مربوط به بخش دوم (باب ۱۲-۱۱) انجیل متی یا سه انجیل دیگر به روایت لوقا، یوحنا و مرقس می‌باشد: «وقتی وارد خانه‌ای شدند که کودک و مادرش مریم در آن بودند، پیشانی بر خاک نهاد، کودک را پرستش کردند. سپس هدایای خود را گشودند، و طلا و عطر و مواد خوشبو به او تقدیم نمودند...»

بند ۳۸۸ - ۳۶۷

۳۱۵ نوای دل‌انگیز آوازی را که گروهی از فرشتگان آسمانی می‌سرایند می‌شنوند، که برای ولادتش ابران شادمانی می‌کنند! مادرش، دوشیزه‌ای باکره، اما پدرش قادر متعال است؛ او بر تخت سلطنتی که میراث اوست جلوس می‌فرماید، و حکومت خود را با محدوده وسیع و بیکران زمین، محدود و مشخص خواهد ساخت، و میزان افتخارش را با وسعت بیکران آسمان‌ها...!»

۳۲۰ میکائیل آن دم دست از سخن کشید و سکوت اختیار کرد، زیرا آدم را که تا چندی پیش، از شدت درد و رنج، چهره‌ای اشکریزان نمایان ساخته بود، حال، چنان آکنده از شادمانی و بهجت مشاهده می‌فرمود! این بار نیز آدم، نفس را در سینه حبس کرده، و بدون بیان هیچ سخنی ایستاده بود. سرانجام این سخنان را بیان داشت: «ای مژده‌دهنده خوش خبر...! ای توئی که والاترین امیدهای مرا جامه تحقق پوشاندی! اینک، ۳۲۵ آن چه را اغلب افکار و اندیشه‌های جدی و کوشا و دقیقم بیهوده به درک و فهم آنها می‌کوشیدند، با وضوح و روشنی کامل درمی‌یابم! مانند این که چرا مخلوقی که بی‌صبرانه در انتظار ظهورش خواهیم بود، فرزند نسل زن نامیده خواهد شد...! درود بر تو، ای مادر باکره! ای توئی که در عشق الهی، جایگاه والایی اشغال می‌فرمایی...! با این حال، تو نیز از صلب من بیرون خواهی آمد، و ز بطن تو نیز، پسر آسمانی زاده خواهد شد! ۳۳۰ بدینسان خدای متعال، با بشر وحدت خواهد یافت! بنابراین اینک ما، باید در انتظار خرد شدن سر خود با دردی مهلک و مرگبار باشیم...؟ اما این نبرد کی و در کجا صورت خواهد گرفت؟ و کدام ضربه، ساق پای آن فاتح پیروزمند را مجروح خواهد ساخت...؟»

میکائیل پاسخ فرمود: «مبارزه آنها را همچون نبردی تن به تن در نظر مپندار! و به همان اندازه، در اندیشه جراحاتی در سر یا ساق‌ها، مباش: پسر آسمانی به

۱- در سوره مبارکه مائده، آیه ۷۵ آمده است: «مسیح، پسر مریم، فرستاده‌ای بیش نیست که بیش از او نیز، فرستادگان دیگری بودند، و مادرش زنی راستگو بود...»

بند ۴۱۲ - ۳۸۹

هیچ وجه در نظر ندارد با پیوند و تلفیق بشریت با الوهیت، دشمن تو را با قدرت بیشتری مغلوب سازد! به همان میزان نیز، شیطان بدین شکل مغلوب نخواهد شد! همو که پس از سقوط از آسمان - که جراحی به مراتب مهلک تر به شمار می رفت! - بار دیگر موقوف شد جراحات مرگباری بر تو وارد آورد...! آن کس که ظهور خواهد فرمود: متجی تو، شفا بخش او نیز خواهد بود: نه با نابود ساختن شیطان، بلکه با انهدام کارهای او در وجود تو و نسل تو...! کاری که تنها با اطاعت از قانون الهی - که تو از انجام آن کوتاهی کردی! - مقدور، و با مجازات مرگ همراه خواهد بود، و نیز با رنج بردن در مراحل مرگ...! کیفری را که نافرمانی تو، و نیز کسانی که مقدرست از تو زاده شوند، به وجود آوردید...!

۳۴۵ تنها بدین شکل، جبران عدالت متعالی خواهد شد! و آن مُنجی با دقت تمام، قانون الهی را، دهم ر مقام اطاعت و فرمان‌گزاری از خدای، و هم به خاطر عشق عمیقی که در وجود خویش دارد، به انجام خواهد رساند! هر چند تنها عشق، مجری این قانون است... او کیفر تو را با پایداری تحمل خواهد آورد، و این کار را با حلول در کالبدی بشری، و داشتن حیاتی اهانت‌دیده و سراسر رنج و مشقت، و مرگی نفرین شده به تحقق خواهد رساند... برای همه آنانی که به رستگاری و نجاتی که وی برایشان به ارمغان آورده است ایمان خواهند آورد، همچون مُنادی حیاتِ راستین خواهد بود! بدانانی که باور خواهند داشت تسلیم و اطاعت محض او از فرمان الهی بر آنان نیز واجب است، (و به یاری ایمانی راسخ به فرمان‌گزاری آنان مبدل خواهد گشت) و تنها صفات نیک و لیاقت‌های او، و نه کارهایی که خود به انجام آنها مبادرت ورزیدند - هر چند ۳۵۵ مناسب با فرمان الهی! - موجب نجات و رستگاری آنها خواهد شد... ازین روی، مورد بی‌حرمتی و نفرت و انزجار دیگران قرار خواهد گرفت، و سرانجام با نیرویی ستمکار، دستگیر و مورد قضاوت قرار خواهد گرفت؛ و در نهایت همچون موجودی ناشایست و نفرین شده، به مرگ محکوم خواهد شد! ملت خود او، وی را که حیات و

بند ۴۳۸ - ۴۱۳

هستی جاودانه را به ارمغان آورده بود، بر صلیبی مصلوب خواهند کرد، و سرانجام به ۳۶۰ شهادت نائل خواهد آمد...! حال آن که او دشمنان تو را در همان صلیب خود، به دار خواهد آویخت! حکمی که علیه تو صادر شد، و نیز همه گناهان نسل بشر، همراه با او مصلوب خواهند شد! آنگاه دیگر هیچ چیز، موجب آزار و نابودی کسانی که خود را در رضایت و خشنودی او رها ساخته و بدو توکل کرده‌اند، نخواهد بود!

او به شهادت می‌رسد، اما به زودی دیگر بار زنده می‌گردد! زیرا مرگ در غلبه یافتن بر وجود او، به راستی ناتوان است! پیش از فرا رسیدن سحر سومین روز، ستارگان صبحگاهی، او را کز گور خود برخواید خاست مشاهده خواهند کرد، در حالی که همچون نوری خیره‌کننده و فروزان و تازه، شاداب و تندرست نمایان خواهد گشت! او خون‌بهای تو، و آن چه بشریت را از مرگ می‌رهاند، خواهد بود! و بدینسان خون‌بهای تو، تمام و کمال پرداخت خواهد شد! مرگ او به خاطر نجات بشر، موجب خواهد شد تا بشر ۳۷۰ اغلب اجازه ندهد چنین زندگی اهداشده‌ای به او بپهوده از میان رود، و لیاقت و ارزش این عمل را با ابراز ایمانی راسخ و آکنده از اعمال و کردار نیک، جبران خواهد کرد! این عمل الهی، ناسخ حکم مجازات تو خواهد بود! اشاره‌ام به مرگی است که می‌بایست آلوده به گناه، بدان تسلیم می‌شدی، و هرگز امید حیاتی دوباره را نمی‌یافتی! این عمل موجب خواهد شد تا سر شیطان در هم کوبیده شود، و نیروی او را با شکست گناه و ۳۷۵ مرگ، که دو سلاح اصلی وی به شمار می‌روند در هم شکند، و نیش آن دو را عمیق‌تر از هنگامی که مرگ موقت، ساق پای فاتح پیروزمند یا آنانی را که با مرگ متبرک خویش، گناهشان را خریداری فرموده است در هم خواهد شکست، در سر شیطان فرو خواهد کرد! و مرگ چونان خواب ناز، و انتقالی آرام به حیات جاودانه خواهد بود...!

پس از احیای فاتح، او تنها برای مدتی کوتاه در زمین درنگ خواهد فرمود، تا خود را ۳۸۰ در برابر حواریون خویش^۱، و یارانی که همراه در طول حیات جسمانی وی از

۱- در سوره مبارکه آل عمران، آیه ۵۲ آمده است: «هنگامی که عیسی از آنان احساس کفر (و مخالفت کرد)، گفت: «کیست که یاور

بند ۴۵۵ - ۴۳۹

پیروانش بودند، نمایان سازد. آنان را موظف خواهد کرد تا به سوی ملل دیگر ره سپارند، و آن چه را از خود او آموخته بودند، و نیز از رستگاری و نجاتی که برای نسل بشر به ارمغان آورد، به دیگران تعلیم دهند! و کسانی را که ایمان می‌آورند، در جریان آب روان، غسل تعمید دهند: نشانی که با پالایش لگه گناه از وجودشان، آنان را برای حیاتِ ناب و مطهر آماده می‌سازد، و آنها را از نظر روحی - چنانچه چنین واقعه‌ای روی دهد... - برای مرگی مشابه با مرگی که مُنجی عالم با آن به هلاکت رسید، آماده سازد... حواریون او^۱، همه ملل دنیا را ارشاد خواهند کرد! زیرا زان پس، نجات و رستگاری در همه جا تبلیغ خواهد شد، نه تنها برای پسرانی که صلب ابراهیم نبی به دنیا آمده‌اند، بلکه برای پسرانی هم که با ایمان ابراهیم نبی در سراسر دنیا می‌زیند! بدینسان، همه ملل در نسل ابراهیم، مورد تبرک و تقدس و بخشایش قرار خواهند گرفت...!

آن‌گاه مُنجی عالم بشریت، پیروزمندانه، دوباره به عرش اعلی عروج خواهد فرمود، و همچون پیروزمند فاتحی در میان آسمان‌ها، در برابر دشمنان تو و دشمنان خود، تجلی خواهد کرد: در آنجا، مار را به عنوان شهزاده هوا غافلگیر خواهد ساخت، و پس از به زنجیر کشیدنش، او را از تمام قلمرو خویش عبور خواهد داد، و با حالتی

(از صفحه پیش:) من به سوی خدا (برای تبلیغ آیین او) گردم؟ حواریان گفتند: «ما یاوران خداییم، به خدا ایمان آوردیم؛ و تونیز گواه باش که ما اسلام آورده‌ایم...» و در سوره مبارکه مائده آیه ۱۱۲-۱۱۱ آمده است: «آن‌گاه که به حواریون وحی فرستادم که به من و فرستادهم ایمان بیاورید، گفتند: «ایمان آوردیم، و گواه باش که ما تسلیم شده‌ایم.» حواریون گفتند: «ای عیسی، پسر مریم! آیا پروردگار تو می‌تواند سفره‌ای از آسمان نازل کند؟» گفت: «اگر ایمان دارید، از خدا بهره‌یزید!» گفتند: «می‌خواهیم از آن که تو می‌آوری، بخوریم تا دل‌هایمان آرام گیرد، و بدانیم به ما راست گفته‌ای و بر آن گواه باشیم.» عیسی پسر مریم گفت: «پروردگارا! برای ما سفره‌ای از آسمان بفرست که برای حاضران و آیندگان ما عیدی باشد، و نشانه‌ای از تو، به ما روزی ده، که تو بهترین روزی دهنگانی...!»

۱- در سوره مبارکه صف، آیه ۱۴ آمده است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یاوران خدا باشید، همان‌گونه که عیسی بن مریم به حواریون گفت: «چه کسانی در راه خدا، یاوران من هستند؟!» حواریون گفتند: «ما یاوران خداییم!» در این هنگام، گروهی از بنی‌اسرائیل ایمان آوردند، و گروهی کافر شدند؛ ما کسانی را که ایمان آورده بودند، در برابر دشمنانشان تأیید کردیم و سرانجام بر آنان پیروز شدیم...»

بند ۴۷۹ - ۴۵۶

مغلوب و شرمزده بر جای خواهد گزارد! آن گاه، دیگر بار به افتخاری شکوهمند قدم خواهد نهاد، و جایگاه خود را در سمت راست، و در جوار عرش خدای متعال، دوباره اشغال خواهد کرد، و نامش بیش از همه نام‌های آسمانی مورد تسبیح و تجلیل و ستایش قرار خواهد گرفت...! سپس، آن هنگام که زمان انحلال و نابودی این دنیا نزدیک گردد، در ۴۰۰ اوج شکوه و رفّ و افتخار و قدرت، به زمین خواهد آمد تا به قضاوت اعمال زندگان و مردگان و نیز کافرانِ مرده بپردازد، و به پرهیزگارانِ متقی پاداش اخروی عنایت فرماید و پذیرای آنها در سعادتِ الهی، خواه در آسمان، خواه در زمین گردد، و آنانِ استقبالی شایسته به عمل آورَد! زیرا آن هنگام، زمین به بهشتی کامل مبدّل خواهد شد! جایگاهی به مراتب سعادت‌آفرین‌تر از بهشتِ عدن، با روزگاری به مراتب ۴۰۵ سعادت‌بارتر...!»

چنین سخن فرمود میکائیل، و برای لحظه‌ای مکث کرد، چنان که گویی به پایان نهایی عصرِ بزرگِ تاریخ بشریت رسیده باشد... پدر ما آکنده از شادمانی و تحسین، فریاد برآورد: «ای خیر و رحمت بی‌انتها...! ای مهر بیکران! ای آن کز بدی، چنین خیری پدید خواهی آورد، که هر بدی به نیکی مبدّل خواهد شد...! به راستی واقعه‌ای باز هم ۴۱۰ خارق‌العاده‌تر از هنگامی است که برای نخستین بار و با کمک آفرینش، نور از میان ظلمت و تاریکی پدید آمد! اما اینک، آکنده از شک و تردید به سر می‌برم... آیا باید از گناهی که بدان مرتکب شدم، و موجب بروز آن گشتم، هم اینک زبان به توبه گشایم، یا باید بیش از پیش اظهار خرسندی و شادمانی کنم؟ زیرا ازین عمل، خیر و برکتی باز هم بیش‌تر به وجود خواهد آمد...؟ زیرا برای خدای متعال جبروتی باز هم بزرگ‌تر خواهد بود، و برای انسان‌ها، رضایت و اغمازی باز هم بیشتر از جانب پروردگار، ۴۱۵ ارزانی خواهد شد! و در آنجا که خشم و غضبی شدید وجود داشت، رحمتی فراوان جایگزین خواهد گشت...! اما به من بگوی! چنانچه مُنْجی ما ناگزیر از عروج به آسمان‌ها

بند ۵۰۳ - ۴۸۰

باشد، پس بر سرِ آن معدود یارانی که به او ایمان دارند، و در میان آن گلهٔ کافر و بی‌ایمان بر جای می‌مانند، چه خواهد آمد؟... آنانی که در میان دشمنانِ حقیقت حضور خواهند یافت؟ پس کیست که مردم را هدایت کند؟ کیست که به حمایت و دفاع از آنان برخیزد؟ آیا آن‌گونه که با خود وی بد رفتاری کردند، رفتاری بدتر با حواریون او نخواهند داشت...؟»

فرشته پاسخ فرمود: «ازین بابت تردیدی به دل ره مده، زیرا یقیناً این‌گونه خواهد بود! اما او از فراز آسمان، روح‌القدس را برای یارانش اعزام خواهد فرمود، که همانا وعدهٔ ۴۲۵ پدرِ آسمانی خواهد بود! و روح‌القدس در وجودشان ساکن خواهد شد، و عقیده و ایمان را در قلب‌های آنها خواهد نگاشت، و بتا بر عشقی که در وجود آنهاست، آنان را به سوی حقیقت، هدایت و رهنمایی خواهد فرمود!

همچنین آنان را به زرهٔ آهنینِ روحانیت، مجهز خواهد فرمود، گونه‌ای که یارای مقاومت علیه حملات شیطان را داشته باشند، و پیکان‌های آتشینِ او را خاموش سازند! ۴۳۰ آنها هرگز از کارهایی که بشر می‌تواند علیه ایشان به انجام رساند، و نه حتی از مرگ به وحشت نخواهند افتاد! آنها پاداش تحمّل این بی‌رحمی‌ها و شرارت‌ها را با آرامشی باطنی دریافت خواهند کرد، و اغلب به گونه‌ای حمایت خواهند شد که حتی مغرورترینِ ستم‌گران را نیز به حیرت و شگفتی خواهند افکند: زیرا روح‌القدس، که نخست بر وجود حواریونی که مُنْجیِ عالم، برای تبلیغ دین و آیین جدید، به سوی ملل و اقوام گوناگون اعزام فرموده بود فرود می‌آید، پس از آن نیز، در وجود همهٔ ۴۳۵ کسانی که غسل تعمید یافتند نیز تجلّی خواهد کرد، و این حواریون را به استعدادها و عطایای الهیِ خارق‌العاده‌ای مجهز می‌فرماید، تا به همهٔ زبان‌های دنیا سخن گویند، و به انجام کراماتی توفیق یابند که پیش از آنان، استاد و سرورشان در برابر آنان، به صورت معجزه به انجام رسانده بود! بدینسان، شمار زیادی از مردم هر سرزمین را ارشاد و

بند ۵۲۴ - ۵۰۴

۳۴۰ متقاعد خواهند ساخت تا شادمانه، الهاماتی آسمانی را در وجود خود پذیرا شوند! سرانجام پس از پایان بخشیدن به مأموریت خویش، و طیّ طریقِ مسیری که باید بپیمایند، و تعالیمی برجای مانده دربارهٔ شریعت و تاریخچهٔ مکتوبشان، بدرود حیات خواهند گفت...

اما به جای آنها، و همچنان که آنان پیشگویی کرده بودند، گرگانی جایگزین شبانان خواهند شد^۱: گرگانی فریب‌کار و حیل‌گر، که با سوءاستفاده از اسرار مقدّس آسمانی، به اهداف شخصی و پست خود، و دست یافتن به مال و جاه‌طلبی‌های دنیوی خویش نائل خواهند آمد...! آن گاه، حقیقتِ ناب را، که تنها در همان نوشته‌های مکتوب، سالم و پاک و مطهر باقی مانده است، و تنها به یاری روح‌القدس می‌توان به شنیدن آن توفیق یافت، با خرافاتی ناشی از آیین‌ها و سنت بشری، آلوده خواهند ساخت...

۳۵۰ آنها سعی خواهند کرد نام‌ها و عناوین و اماکن و القابی برای خود پدید آورند، و همراه آن، قدرت اجرایی را نیز به خود اعطا کنند، هر چند تظاهر خواهند کرد که قدرت و انگیزه‌ای روحانی، آنان را بدان امور سوق داده است: آنها حتّی تا بدان جا پیش خواهند رفت که «روح الهی» را نیز از آن خود خواهند ساخت: آن چه را یکسان، به همهٔ کسانی که ایمان و اعتقاد دارند، وعده و ارزانی شده است...! با چنین ادعاهایی، قوانینی روحانی **۴۵۵** با نیروی فانی و دنیوی، به اندیشهٔ مردمان تحمیل خواهد شد! قوانینی که هیچ کس در تومارهای مکتوبی که بر جای مانده است، و یا در آن چه روح‌القدس در باطن و بر قلب هر مؤمن حکّ می‌فرماید، مشاهده نخواهد کرد...!

۱- در سورهٔ مبارکهٔ حدید، آیهٔ ۲۸-۲۷ آمده است: «آن گاه از پی آنها رسولان دیگر خود را فرستادیم، و بعد از آنان عیسی پسر مریم را آوردیم، و انجیل را به او عطا کردیم، و در دل کسانی که از او پیروی کردند، رأفت و رحمت نهادیم، ولی رهبانیتی که به بدعت آوردند، ما بر آنها مقرر نداشته بودیم، گر چه هدفشان جلب خشنودی خدا بود؛ ولی حقّ آن را رعایت نکردند، لذا ما به آنان که ایمان آوردند، پاداش دادیم، ولی بسیاری از آنها فاسق‌اند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا بترسید و به رسولش ایمان بیاورید تا از رحمتش شما را دو بهره ببخشد، و برای شما نوری قرار دهد که با آن، راه بجوید و گناهان شما را بیامزد، که خداوند آمرزندهٔ مهربان است!»

بند ۵۵۰ - ۵۶۵

به راستی خواهان چه خواهند بود، مگر روحیه رحمت را تحت فشار قرار دهند، و آزادی را همچون همدم او، محبوس نگاه دارند؟! خواهان چه خواهند بود، مگر آن که معابد زنده خدا را که با ایمان - با ایمان خود آنان، و نه ایمان دیگری! - بنا شده بود، نابود سازند...؟ زیرا به راستی به سخنان چه کسی می‌توان علیه ایمان و وجدان، چونان سخنان زمینی و فناناپذیر، گوش فرا داد؟!

با این حال بسیاری، چنین جرئتی را به خویشتن خواهند داد! این موجب خواهد شد تا آزار و شکنجه‌ای سخت و تحمل‌ناپذیر، علیه همه آنان که همچنان با حقیقت‌گرایی به پرستش خدا در قلب و روح خویش مشغول خواهند بود، آغاز گردد... مابقی انسان‌ها - که مقدار آن بیش از اولی‌ها خواهد بود! - با انجام مراسمی ظاهری، و آیین و تشریفات سطحی و فریبنده، به غلط خواهند پنداشت که به رعایت دقیق قوانین مذهبی مشغول‌اند...! حقیقت با پیکان‌های افترا پاره‌پاره خواهد شد، و ز میان انسان‌ها رخت بر خواهد بست، و اعمالی حقیقتاً ناشی از ایمانی صادقانه، به ندرت مشاهده خواهد شد...

بدینسان، دنیا پیش خواهد رفت: با نیکان شرور و نابکار، و با اشرار، مساعد و خوش‌رفتار...! و دنیا همچنان در زیر وزن سنگین خود تالان خواهد بود، تا سرانجام روز استراحت برای مؤمنان عادل، و روز انتقامجویی برای اشرار فرا رسد! روز بازگشت آن کس که برای یاری رساندن به تو، ظهورش اخیراً وعده داده شد! همان پسر از نسل زن، که ظهورش به شیوه‌ای مبهم اعلام شده بود، و اینک با توضیحات بیشتر، به عنوان مُنَجی عالم بشریت، و ارباب و ولینعت تو معرفی می‌شود...!

سرانجام سوار بر ابرها، از فراز آسمان از ره خواهد رسید تا در اوج افتخار الهی دوباره آشکار گردد، و شیطان را به همراه دنیای فاسد و آلوده‌اش، منحل و نابود سازد! آن‌گاه، از آن توده مشتعل و گدازان، که آن هنگام به توده‌ای پالایش‌یافته و ناب‌مبدل شده است، آسمان‌هایی تازه، زمینی تازه، و اعصاری با تاریخی نامنتها، که بر اساس عدالت و صلح و عشق پایه‌ریزی خواهد شد افراشته خواهد ساخت، تا میوه‌های

بند ۵۷۷ - ۵۵۱

شادمانی و سعادت ابدی را بار دهند...!»

فرشته به سخنان خود پایان بخشید، و آدم برای واپسین بار پاسخ داد: «ای هاتف سعادت‌مندی که پیشگویی‌ات سریعاً، به قیاس این دنیای موقت و زودگذر پرداخت! و به راستی مسیرِ زمان را تا روزی کز حرکت باز ایستد، سریعاً محاسبه کرد! فراسوی آن، ۴۸۵ همه چیز، خلأ و ابدیتی است که دیدگانِ بشری هرگز یارای دست‌یافتن به انتهای آن را ندارد...! اینک با آگاهی کامل ازین جا خواهم رفت، در حالی که ذهنم عمیقاً در آرامش و صلح به سر خواهد برد، و تا آن جا که این کالبد جسمانی در توان داشت، سرشار از دانش و آگاهی گشتم! خواستن چیزی فراتر ازین، حاکی از جنون من خواهد بود! ازین نکات می‌آموزم که بهترین کار، اطاعت و فرمان‌برداری، و صرفاً دوست داشتن خدا با بیم و امید، و گام برداشتن به گونه‌ای است که گویی در محضر الهی حضور داریم، و پیوسته آماده پذیرفتن تقدیر و سرنوشتی که خدا برایمان تعیین فرموده است هستیم، و تنها خدا را به عنوان تکیه‌گاه دانستن و بدو توکل داشتن، و این که تنها خداست که در همهٔ امور، مهربان و رحمان و رحیم است، و همواره بدی را با نیکی پاسخ گفتن، و انجام دادن همهٔ کارهای بزرگ و ارزشمند با اعمالی کوچک، و خرید دنیوی ۴۹۵ را با سادگی و بی‌پیرایگی متواضعان، فروتنانه به کار بردن می‌باشد و بس... زین پس می‌دانم که رنج بردن برای هدفی چون حقیقت، به معنای اعتلای روحانی، بالاترین پیروزی قدرت است، و نیز آن که برای مؤمن پرهیزگار، مرگ، دروازهٔ حیات و هستی به شمار می‌رود! از همهٔ این حقایق، با اقتدار و پیروی از آن کس که اینک به عنوان مُنَجی رستگاردهندهام محسوب می‌شود، و تا ابد مورد تبرک و رحمت الهی است، آگاهی ۵۰۰ یافتم...!»

فرشته نیز برای آخرین بار، این‌گونه با آدم سخن فرمود: «اینک با آگاهی یافتن ازین حقایق، به نقطهٔ اوج خرد و فرزانی دست یافته‌ای...! دیگر چیزی بیش ازین انتظار نداشته باش، حتی آن هنگام کز نام همهٔ ستارگان آسمان نیز باخبر گردی، و ز همهٔ قدرت‌های

بند ۶۰۶ - ۵۷۸

اثیری، و همه اسرار آن گودالِ ژرف، و همه کارهای طبیعت، یا اعمال الهی در آسمان،
 ۵۰۵ هوا، زمین یا دریا آگهی یابی و آن هنگام کز همه ثروت‌های غنی این دنیا بهره
 بری، و همچون فرمانروایی یکتا و یگانه بر آن حکومت کنی، مطلع گشتی...! تنها بکوش
 به آگاهی و دانشت، چیزهایی را بیفزایی که بدان‌ها پاسخگو باشی! ایمان و پرهیزگاری و
 صفات نیک و شکیبایی و بردباری و فروتنی و میانه‌روی را نیز بدان بیفزای! و نیز عشق
 را که در آینده، شفقت و انفاق نام خواهد گرفت، و به راستی روح ناب همه چیزهای دیگر
 ۵۱۰ محسوب می‌شود...! آن‌گاه، کم‌تر تأسف و پشیمانی خواهی داشت ازین کاین
 بهشت را ترک گفته‌ای، زیرا در وجود خویش، بهشتی به مراتب سعادت‌مندانه‌تر خواهی
 داشت!

اینک، از ستیغ این کوه اندیشه فرود آییم! زیرا ساعتی دقیق برای عزیمت ما ازین
 مکان، مشخص و تعیین شده است...! به نگهبانانی که بر فراز آن تپه مستقر کرده‌ام بنگر!
 ۵۱۵ از حالا، در انتظار دریافت دستور حرکت به سر می‌برند: در پیش رویشان،
 شمشیری مشتعل، به نشانه تبعید شما ازین مکان، با خشونت شدید مشغول گردیدن
 در هواست! بیش ازین ماندن، جایز نیست...! بهشتاب، و حوّا را از خواب بیدار کن: او را نیز
 با رؤیاهایی ملایم و شیرین، کز وقایعی نیک پیشگویی می‌کردند آرامش بخشیدم، و
 روحیه‌اش را بر تسلیم‌پذیری متواضعانه و خاکسارانه‌ای هماهنگ ساخته‌ام. در وقتی
 ۵۲۰ مناسب، آن چه را شنیدی، با او نیز در میان گذار! بویژه آن چه را که برای
 تقویت ایمانش لازم است بداند، و نیز درباره نجات و رستگاری بزرگ نژاد بشر که باید
 از نسل او - از نسل زن! - به دست آید! باشد که در ایمانی واحد به زیستن ادامه دهید
 زیرا شمار روزهای عمرتان زیاد خواهد بود... - و هر چند از رنج‌ها و آلام گذشته،
 اندوهگین و ماتم‌زده‌اید، لیکن از وساطت و شفاعتی کز پایانی خوش و سعادت‌بار خبر
 ۵۲۵ خواهد داد، تسکین خاطر می‌یابید...»

به سخنان خود پایان بخشید، و هر دو از تپه فرود آمدند. با رسیدن به پایین کوه، آدم

بند ۶۳۳ - ۶۰۷

دوان دوان به سمت خوابگاهشان که حوّا در آنجا غنوده بود، شتافت؛ اما او را بیدار و هشیار یافت؛ حوّا با سخنانی که دیگر مطلقاً ماهیتی غم‌انگیز در بر نداشت، به استقبال از شوی خود شتافت و گفت: «این را کز کجا باز می‌گردد، و به کجا رفته بودی، به خوبی از ۵۳۰ آن آگهم، زیرا خدای متعال در رؤیای من نیز حضور یافت، و تعالیمی نیز به من ارزانی داشت! برایم نشانه‌هایی مساعد نازل فرمود کز خیری بزرگ حکایت داشت، بویژه پس از آن کز شدّت اندوه و نومیدی عمیقی که در قلب خود حسّ می‌کردم، ناتوان و خسته به خوابی ژرف فرو رفتم... اما اینک رهنمایم باش! دیگر تأخیر برایم جایز نیست! رفتن به همراه تو، به معنای ماندن در اینجا است! حال آن که ماندن بدون تو در اینجا، به ۵۳۵ منزله خروج غیرارادی ازین مکان خواهد بود... در زیر گستره آسمان، توئی همه چیز من، و تو همه اماكن به شمار می‌روی! توئی که به خاطر گناهی که داوطلبانه و آگاهانه خود را بدان آلوده ساختم، ازین جا تبعید می‌گردد... با این حال، این تسکین‌خاطر و اسپین را از اینجا همراه خود می‌برم! چیزی که خاطرم را آسوده، و ذهنم را آرامش می‌بخشد: این که هر چند همه چیز برایم از دست رفته محسوب می‌شود، لیکن ۵۴۰ علی‌رغم عدم لیاقت و حقیر بودنم، لطفی به من ارزانی شده است: منجی موعود، از طریق نسل من همه چیز را دوباره جبران خواهد کرد!..»

چنین سخن گفت مادرمان حوّا، و آدم به غایت خشنود، این مطالب را شنید، اما پاسخی بیان نکرد.

فرشته مقرب بارگاه الهی، در همان نزدیکی حضور داشت؛ از آن تپّه دیگر، کروبیان ۵۴۵ در نظام نورانی خود، از مواضعی که برایشان در نظر گرفته شده بود، فرود آمدند! چونان شهاب‌هایی بر روی زمین فرو می‌غلتیدند، بداتسان که مهی شبانه بر فراز رودی شناور باشد، و آنگاه بر روی مردابی می‌لغزد و به سرعت بر روی زمین پخش می‌گردد، و ساق‌های کشاورزی در شرف مراجعت به کلبه خویش را در برمی‌گیرد...! آنها پیش آمدند... در پیش روی آنها، شمشیر تیز و برّان خدای، خشمگینانه شعله‌ور بود،

دفتر دوازدهم ۱۱۶۳

بند ۶۴۹ - ۶۳۴

۵۵۰ و چون ستاره‌ای دنباله‌دار می‌نمود: گرمای بس شدید آن شمشیر و بخاری کز خود ساطع می‌کرد، چونان هوای سوخته سرزمین لیبی، هوای معتدل و مطبوع فضای بهشت را از حالا به خشکی گرایانده بود...! آن هنگام فرشته مقرب، گام‌های کند و دلتنگ نیاکانمان را به تسریع تشویق فرمود، و با گرفتن دستشان، آنها را مستقیماً به سمت دروازه شرقی باغ رهنمود شد. از آنجا نیز به سرعت تا پایین صخره، و به داخل دشتی پست، و آن‌گاه ناپدید گشت...

آنها به پس پشت خود نگاهی افکندند، و همه بخش شرقی باغ بهشت را که در گذشته‌ای نه چندان دور، اقامتگاه سعادت‌بار آنان بود، و آن دم به وسیله آن شمشیر مشتعل، رو به انهدام می‌رفت، مشاهده کردند... دروازه ورودی، با فرشتگانی ترسناک و سلاح‌هایی گداخته، مسدود، و مورد نگهبانی آنها قرار گرفته بود...

۵۶۰ بی‌اراده، قطرات اشکی قابل انتظار، از دیدگان آدم و حوا فرو چکید، که آنها به سرعت از چهره زدودند. سراسر دنیا، برای گزینش استراحتگاهی از برای خویش، با مشیت الهی که رهنمایی آنان را عهده‌دار بود، در پیش روی آنها گسترده بود...! آنها دست در دست هم، با گام‌هایی مردد و آهسته از میان عدن گذشتند، و مسیر منزوی و تنهای خویش را در پیش گرفتند...

پایان

۹ آذر ۱۳۷۹ - ۲۸ تیر ۱۳۸۱

۳۰ نوامبر ۲۰۰۰ - ۱۹ ژوئیه ۲۰۰۲

30 novembre 2000 - 19 juillet 2002





توضیحاتی کوتاه درباره برخی نکات دشوار:

سطر ۵-۱ - این پنج بیت آغازین، پس از نخستین چاپ کتاب، و بعد از آن که بخش دهم کتاب به سه قسمت ده، یازده و دوازده تقسیم شد، به متن اصلی اضافه گشت.

سطر ۲۰ - مردی با قلبی مغرور و جاه طلب: به بخش دهم (باب ۱۰-۸) سفر «پیدایش» مراجعه فرمایید: «یکی از فرزندان کوش، شخصی بود به نام نمرود^۱ که در دنیا، دلاوری بزرگ و معروف گشت. او با قدرتی که خداوند به وی داده بود، تیرانداز ماهری شد؛ از این جهت، وقتی می‌خواهند از مهارت تیراندازی کسی تعریف کنند، می‌گویند: «خداوند تو را در تیراندازی مانند نمرود گرداند!» قلمرو فرمانروایی او ابتدا شامل بابل، ارک، اکدوکلنه، در سرزمین شنعار بود...»

سطر ۲۸ - ۲۷ - بوش، مفسر میلتون شناس می‌نویسد که در آن دوران، نام نمرود اشتباهاً به عنوان هم‌خانواده فعل عبری «شورش کردن» در نظر گرفته شده بود.

سطر ۴۷ - ۲۷ - به بخش یازدهم (باب ۹-۱) سفر «پیدایش» مراجعه فرمایید.^۲ دقت فرمایید نمرودی که در بخش دوزخ «کمدی الهی» دانته حضور دارد (سرود

۱-NIMROD

۲- این قسمت چنین است: «در آن روزگار همه مردم جهان به یک زبان سخن می‌گفتند. جمعیت دنیا، رفته‌رفته زیاد می‌شد و مردم به طرف شرق کوچ می‌کردند. آنها سرانجام به دشتی وسیع و پهناور در بابل رسیدند و در آنجا سکنی گزیدند. مردمی که در آنجا (خواهشمند است به صفحه مقابل توجه فرمایید:)

سی و یکم (بند ۸۱-۴۶) حتی قادر نیست یک کلمه واضح بر زبان براند و می‌گوید: *RAPHEL MAY AMECH ZABI ALMI!*...! (جمله‌ای کاملاً نامفهوم که فاقد معنا است ...)

سطر ۶۸ - ۶۷ - آزادی، که خواهر همزاد منطق صحیح و راست به شمار

می‌رود: میلتن در جلد اول (بخش بیست و هفتم) کتاب «در باب آیین مسیحیت» خود می‌نویسد: «آزادی بر اساس موازین مسیحیت، همان چیزی است که با کمک آن موفق شدیم به یاری توانمندان حضرت مسیح (ع) که ناجی ما است، از یوغ بندگی و اسارت گناه رهایی یابیم، و در نتیجه از سلطه قانون و انسانها بیرون بیاییم! آن هم صرفاً با این هدف که با مبذل شدن به خدمتگزاران صادق، و از دوران کودکی تا نوجوانی و بزرگسالی بتوانیم همواره به خدمت خدای متعال کمر ببندیم و پیوسته با عشق الهی و زیر نظارت ذهنی حقیقت‌جو، به انجام دادن کارهایی در این عالم پردازیم...» به هر حال، به نظر می‌رسد که میلتن تا این قسمت از «بهشت گمشده»، «واژگانی همچون «رها»، «آزاد»، «رهایی» و «آزادی»، با مفهوم سیاسی آن را صرفاً برای شیطان به کار برده و همواره با لحنی تمسخرآمیز و طنزآلود از آنها استفاده کرده بود. اما تنها در بخش دوازدهم و در پایان کتاب تصمیم می‌گیرد بدون تمسخر و طنز، از آنها استفاده‌ای مناسب و شایسته به عمل آورد.

سطر ۸۲ - ۶۸ - میلتن در اینجا، بحثی را پیرامون رابطه منطق صحیح و

دکترین آیین مسیحیت نسبت به آزادی مدنی و مذهبی آغاز می‌کند. موضوع اصلی، درباره لیبرالیسم موجود در فرقه پروتستان در آیین مسیحیت است که بخش مهمی از نتیجه‌گیری

(از صفحه پیش): می‌زیستند، با هم مشورت کرده، گفتند: «پیاپی شهر بزرگ بنا کنیم و برجی بلند در آن بازیم که سرش به آسمان برسد تا نامی برای خود پیدا کنیم. بنای این شهر و برج مانع پراکندگی ما خواهد شد.» برای بنای شهر و برج آن، خشت‌های پخته تهیه نمودند. از این خشت‌ها به جای سنگ، و از قیر به جای گچ استفاده کردند. اما هنگامی که خداوند به شهر و برجی که در حال بنا شدن بود نظر فرمود، گفت: «زبان همه مردم یکی است و متحد شده، این کار را شروع کرده‌اند. اگر اکنون از کار آنها جلوگیری نکنیم، در آینده هر کاری بخواهند انجام خواهند داد. پس زبان آنها را تغییر خواهیم داد تا سخن یکدیگر را نفهمند.» این اختلاف زبان، موجب شد که آنها از بنای شهر دست بردارند. و به این ترتیب، خداوند ایشان را روی زمین پراکنده ساخت. از این سبب، آنجا را بابل (یعنی اختلاف) نامیدند، چون در آنجا بود که خداوند در زبان آنها، اختلاف ایجاد کرد و ایشان را روی زمین پراکنده ساخت.

نهایی این منظومه به شمار می‌رود. در این بخش پایانی است که میلتون سعی دارد از حالت طنزآلود همیشگی خود (مانند بخش‌های دهم، یازدهم و اوائل دوازدهم) بیرون بیاید و درباره آزادی با جدیت سخن بگوید.

سطر ۹۱ - ۸۹ - ملتی گز مردی سرشار از ایمان و تقوی به وجود خواهد آمد: به

بخش دوازدهم (باب ۲-۱) سفر «پیدایش» مراجعه فرمایید: «خداوند به ابرام^۱ فرمود: «ولایت، خانه پدری و خویشاوندان خود را رها کن و به سرزمینی که من تو را بدانجا هدایت خواهم کرد، برو! من تو را پدر امت بزرگی می‌گردانم! تو را برکت می‌دهم و نامت را بزرگ می‌سازم و تو مایه برکت خواهی بود...»

سطر ۹۰ - ۸۹ - که چنانچه در کناره ساحل رود فرات به زیستن ادامه داده بود: به

بخش یازدهم (باب ۳۱) سفر «پیدایش» مراجعه فرمایید: «تارح، پسرش ابرام، نوه‌اش لوط و عروسش سارای را با خود برداشت و اورکلدانیان را به قصد کنعان ترک گفت. اما وقتی آنها به شهر حران رسیدند، در آنجا ماندند. تارح در سن ۲۰۵ سالگی در حران درگذشت...»

سطر ۱۱۱ - ۱۰۶ - حران: به بخش یازدهم (باب ۳۱) سفر «پیدایش» مراجعه

فرمایید. همین‌طور هم به بخش دوازدهم (باب ۶-۵) آن رجوع شود.^۲

سطر ۱۱۶ - ۱۱۲ - سرزمین موعود از سمت شمال، با شهر حماة در کنار رود اُرنُت در

غرب سوریه، از جنوب با منطقه زین که لم‌یزرع بود، از شرق با کوه حرمون و از غرب با دریای مدیترانه محدود می‌شد.

سطر ۱۱۸ - قله کوه کرمَل: این کوه نزدیک هایفا واقع است.

سطر ۱۲۵ - ابراهیم وفادار: به بخش هفدهم (باب ۵) سفر «پیدایش» مراجعه

شود: «از این پس، نام تو ابرام نخواهد بود، بلکه ابراهیم، زیرا من تو را پدر قوم‌های بسیار می‌سازم...»

۱- کنایه از حضرت ابراهیم است. م.

۲- «او همسرش سارای و برادرزاده‌اش لوط، غلامان و تمامی دارایی خود را که در حران به دست آورده بود، برداشت و به کنعان کوچ کرد. وقتی به کنعان رسیدند، در آنجا ماندند. تارح در آن سرزمین ساکن بودند...» م.

 **سطر ۱۲۶ - پیری بر جای خواهد نهاد:** او کسی مگر اسحاق نیست. به همان اندازه، نوه اش کسی مگر یعقوب نیست.

 **سطر ۱۳۰ - پدر به دعوت یکی از جوان ترین فرزندان خویش بدانجاره خواهد سپرد:** به بخش چهل و پنجم تا پنجاهم سفر «پیدایش» مراجعه فرماید.

 **سطر ۲۵۷ - ۱۳۱۴ - داستان حضرت موسی (ع)** درست پس از مرگ یوسف آغاز می شود. سفر قوم بنی اسرائیل که با رهبری موسی صورت می گرفت، آنان را از اسارت و ذلت و بدبختی به سوی آزادی رهنمون می کرد. حضرت موسی، وعده «سرزمین موعود» را داده بود. این ماجرای جالب در سفر «خروج» در عهد عتیق آغاز می شود و در کتاب های غیرمعتبر باستانی (عبری)، با مرگ آن حضرت به پایان می رسد.

 **سطر ۱۴۳ - آن ظالم ستمگری که پذیرای هیچ قانونی نیست:** به بخش هفتم تا دوازدهم سفر «خروج» مراجعه فرماید.

 **سطر ۱۵۹ - اژدهای رود:** به بخش بیست و نهم (باب ۳) سفر «حزقیال نبی» مراجعه فرماید: «به ایشان بگو که خداوند می فرماید: «ای پادشاه مصر، ای اژدهای بزرگ که در وسط رودخانه های خوابیده ای، من دشمن تو هستم. چون گفته ای: «رود نیل مال من است! من آن را برای خود درست کرده ام! ...»

 **سطر ۱۶۳ - ۱۶۲ -** به بخش چهاردهم سفر «خروج» مراجعه شود.

 **سطر ۱۹۰ - ۱۸۰ -** به بخش های نوزدهم، بیستم و بیست و پنجم سفر «خروج» مراجعه فرماید.

 **سطر ۱۹۵ - ۱۹۴ -** کنایه از واژه ای فقهی در آیین مسیحیت است که به عنوان TYPES معروف است، و مقصود از اشخاص، اشیاء و وقایعی دقیق از داخل کتاب عهد عتیق است. به همان اندازه نیز استفاده از واژه SHADOWS، از همین چهره ها یا وقایع مهم خبر می آورند. برای توضیح بیشتر، می توان گفت که برای نمونه، در کتاب «در باب آیین مسیحیت»، میلتن حضرت موسی (ع) را به عنوان یکی از چهره هایی که به حضرت عیسی مسیح (ع) شباهت داشته است نام می برد، و کشتی نوح را به عنوان نوعی «غسل تعمید»

پیش از ظهور یحیای تمعیددهنده می‌داند؛ و همچنین نان مخصوص^۱ قوم بنی‌اسرائیل را به عنوان نوعی مائده الهی در شام آخر مسیح در نظر می‌پندارد و سرانجام انهدام و خرابی بیت‌المقدس را به عنوان دومین ظهور مسیح می‌داند. در واقع نوعی علامت‌گذاری فقهی، یا شاید بتوان گفت نوعی کاربرد غیرمعمول از استعاره و مجاز در مباحث دینی محسوب می‌شود.^۲

سطر ۲۰۲ - ۲۰۰ - اشاره به بخش هجدهم (باب ۱۹ - ۱۵) سفر «پیدایش» است: «او از میان قوم اسرائیل پیامبری مانند من برای شما خواهد فرستاد و شما باید به او گوش دهید و از او اطاعت کنید. روزی که در دامنه کوه حوریب جمع شده بودید، از خداوند خواستید که صدای مهیب او را بار دیگر نشنوید و آن آتش هولناک را در بالای کوه نبینید، چون می‌ترسیدید بمیرید. پس خداوند به من فرمود: «در خواست آنها بجا است. من از میان آنها پیامبری مانند تو برایشان خواهم فرستاد. به او خواهم گفت که چه بگوید و او سخنگوی من نزد مردم خواهد بود. فردی که به او گوش ندهد و به پیامش که از جانب من است توجه نکند، او را مجازات خواهم کرد.»

سطر ۲۱۲ - چراغدانی با هفت شاخه به نشانه منطقه البروج: به بخش چهارم (باب ۲۵-۲۴) سفر «خروج» مراجعه فرمایید: «چراغدان را مقابل میز، در سمت جنوبی خیمه نهاد و مطابق دستور خداوند، چراغهای چراغدان را در حضور خداوند روشن کرد. قربانگاه طلا را در خیمه، بیرون پرده گذاشت ...»

سطر ۲۱۴ - ابری در طول روز، بر فراز خیمه این معبد سایه می‌افکند: به بخش چهارم (باب ۳۴) سفر «خروج» مراجعه فرمایید: «آن‌گاه ابری، خیمه عبادت را پوشانید و حضور پر جلال خداوند آن را پر ساخت، به طوری که موسی نتوانست وارد خیمه شود.» و نیز به بخش چهارم (باب ۳۸-۳۷): «اما وقتی که ابر روی خیمه باقی ماند، قوم همچنان در

جای خود می‌ماندند. در روز، ابر روی خیمه عبادت قرار داشت و در شب، آتش در ابر پدیدار می‌شد و قوم می‌توانستند آن را ببینند. به این طریق، ابر، بنی‌اسرائیل را در تمام سفرهایش هدایت می‌کرد...»

سطر ۲۱۸ - اشاره به بخش بیست و دوم (باب ۱۸ - ۱۷) سفر «پیدایش» است: «تو را چنان برکت دهم که نسل تو مانند ستارگان آسمان و شن‌های دریا بی‌شمار گردند. آنها بر دشمنان خود پیروز شده و موجب برکت همه قوم‌های جهان خواهند گشت، زیرا تو مرا اطاعت کرده‌ای.»

سطر ۲۲۱ - ۲۲۰ - آفتاب بی‌حرکت در میان آسمان باقی خواهد ماند: به بخش دهم (باب ۱۳ - ۱۲) سفر «یوشع» (عهد عتیق) مراجعه فرمایید: «در حالی که سربازان اسرائیلی دشمن را تعقیب می‌کردند، و آنها را عاجز ساخته بودند، یوشع نزد خدا دعا کرد و در حضور بنی‌اسرائیل گفت: «ای آفتاب بر بالای جبعون، و ای ماه، بر فراز دره ایلون از حرکت باز بایستید!» آفتاب و ماه از حرکت باز ایستادند تا بنی‌اسرائیل دشمن را نابود کردند. این واقعه، در کتاب یاشر نیز نوشته شده است. پس آفتاب، تمام روز در وسط آسمان از حرکت باز ایستاد!»

سطر ۲۲۳ - بنی‌اسرائیل: اشاره به بخش سی و دوم (باب ۲۸) سفر «پیدایش» است: «به او گفت پس از این، نام تو دیگر یعقوب نخواهد بود، بلکه اسرائیل، زیرا نزد خدا و مردم مقاوم بوده و پیروز شده‌ای...»

سطر ۲۳۰ - ۲۲۹ - اینک برای نخستین بار: اشاره به بخش هشتم (باب ۵۶) انجیل یوحنا است: «جذ شما ابراهیم شادی می‌کرد از این که یک روز مرا ببیند. او می‌دانست که من به این جهان خواهم آمد، از این جهت شاد بود...»

سطر ۲۴۱ - ۲۳۷ - کنایه از قوانین موسوی است که اراده الهی را آشکار می‌ساخت و در سفر «خروج» به وضوح از آنها یاد شده است. سفرهای «لاویان»، «اعداد»، و «تثئیه» (در عهد عتیق) برای آموزش رفتارهای اجتماعی انسان در جامعه بشری در همه جنبه‌های زندگی، اعم از زندگی شخصی، مدنی و مذهبی ارائه شده است.

برای بررسی این قوانین از دیدگاه مسیحیت، به نامهٔ قدیس سن پل به رومیان در کتاب عهد جدید (بخش سوم (باب ۲۸ - ۱۹)^۱، و کتاب میلتن « در باب آیین مسیحیت » مراجعه فرمایید . دربارهٔ قربانی‌های مذهبی هم به بخش دهم (باب ۱) سفر « عبرانیان » مراجعه شود .^۲ داشتن ایمان به مسیح، کمکی است که با کمک آن، شخص گناهکار می‌تواند در پیشگاه الهی زبان به توبه بگشاید، و اظهار ندامت کند .

سطر ۴۱۴ - ۴۱۳ - تافساد و آلودگی ذاتی‌شان، بر آنها ثابت گردد: در جلد نخست (بخش بیست و ششم) کتاب « در باب آیین مسیحیت » میلتن نوشته است: « قانون موزائیک^۳، حکمی مکتوب بود که شامل چندین اصل مهم می‌شد و تنها برای اسرائیلیان در

۱- این قسمت چنین است: «بنابر این، خدا یهودیان را خیلی شدیدتر داوری و مجازات خواهد کرد، زیرا ایشان می‌بایست به جای این که مرتکب چنین گناهانی شوند، دستورات و احکام خدا را به جا آورند. به همین علت، هیچ یک از ایشان نخواهد توانست برای بی‌ایمانی و گناهان خود، عذر و بهانه‌ای بیاورد. در حقیقت، تمام مردم دنیا در برابر تخت داوری خدای قادر مطلق، مقصد و محکوم‌اند. پس ملاحظه می‌فرمایید که با اجرای شریعت، کسی هرگز نمی‌تواند رضایت خدا را حاصل کند. در واقع هر چه بیشتر شریعت را بدانیم، بیشتر پی می‌بریم که آن را زیر پا گذارده‌ایم. شریعت فقط چشم‌مان را باز می‌کند تا گناهان خود را ببینیم. اما اکنون خدا راه دیگری برای نجات به ما نشان داده است. ما تا به حال، سعی می‌کردیم با اجرای مقررات و تشریفات مذهبی، به این نجات و رستگاری دست یابیم، و در حضور خدا پاک و بی‌گناه شمرده شویم. اما در این راه نوین، دیگر چنین نیست، هر چند که این راه، چندان هم تازه نیست، زیرا کتاب آسمانی ما از زمان‌های گذشته، نوید آن را داده بود. اینک خدا مقرر فرموده است که اگر کسی به مسیح ایمان بیاورد، از سرِ تصریحات او بگذرد، و او را کاملاً «بی‌گناه» به حساب آورد. همهٔ انسان‌ها نیز بدون توجه به مقام و یا سوابقشان، می‌توانند از همین راه، یعنی «ایمان به عیسی مسیح» نجات پیدا کنند. زیرا همه گناه کرده‌اند، و هیچ کس به آن کمال مطلوب و یر جلالی که خدا انتظار دارد، نرسیده است. اما اکنون اگر به عیسی مسیح ایمان آوریم، خدا ما را کاملاً «بی‌گناه» به حساب می‌آورد، زیرا عیسی مسیح به لطف خود، و به طور رایگان، گناهان ما را برداشته است. خدا عیسی مسیح را فرستاد تا مجازات گناهان ما را متحمل شود، و خشم و غضب خدا را از ما برگرداند. خدا خون مسیح و ایمان ما را وسیله‌ای ساخت برای نجات ما از غضب خود. به این ترتیب، او عدالت خود را ظاهر نمود. اگر او کسانی را که در زمان‌های گذشته، گناه کرده بودند، مجازات نکرد، این هم کاملاً عادلانه بود، زیرا او منتظر زمانی بود که مسیح بیاید، و گناهان آنان را نیز پاک سازد. در زمان حاضر نیز، خدا از همین راه، گناهکاران را به حضور خود می‌پذیرد، زیرا عیسی مسیح گناهان ایشان را برداشته است. اما آیا این بی‌انصافی نیست که خدا گناهکاران را بی‌گناه شمارد؟ نه! زیرا خدا این کار را بر اساس ایمانشان به عیسی مسیح انجام می‌دهد، یعنی ایمان به کسی که با خون خود، گناهانشان را پاک فرموده است. آیا حالا دیگر کسی می‌تواند به خود بی‌بالد و تصوّر کند که با پرهیزگاری و اعمال نیک خود نجات یافته، و مقبول خدا گشته است؟ هرگز! چرا؟... زیرا نجات، نه از کارهای نیک ما، و انجام تشریفات مذهبی، بلکه از کارهایی که عیسی مسیح برای ما انجام داد، و از ایمانی که ما به او داریم، به دست می‌آید. پس ما به وسیلهٔ ایمان به عیسی مسیح نجات پیدا می‌کنیم، و در حضور خدا بی‌گناه به حساب می‌آییم، نه به سبب کارهای خوب خود یا انجام دادن تشریفات مذهبی...» م.

۲- این قسمت چنین است: «شریعت و تشریفات مذهبی یهود، فقط نمونه‌ای نارمّا از برکاتی است که بنا بود مسیح برای ما به ارمغان بیاورد. مطابق این شریعت، هر ساله، حیوانی قربانی می‌شود، اما این قربانی به هیچ‌وجه قادر نیست آنانی را که پایبند احکام شریعت هستند، رستگار سازد.» م.

نظر گرفته شده بود. در آن نوشته، وعدهٔ حیات جاویدان به کسی که همهٔ آن اصول و احکام را رعایت کند، داده شده بود. به همان اندازه، کسی که هیچ یک از آن احکام را محترم نمی‌شمرد، مورد لعن و نفرین ابدی قرار می‌گرفت. آنها با این شیوه، سعی داشتند بر فساد و آلودگی‌های موجود در نژاد بشر، غلبه کنند و در نهایت، خود را به عدل الهی و قضاوت عادلانهٔ منجی عالم تسلیم سازند ...»

 **سطر ۲۵۰ - ۲۴۹ - نادر این عدالت‌پیشگی که به یاری ایمان اعمال شده است:** به بخش دوم (باب ۱۶) سفر «غلاطیان» (عهد جدید) مراجعه فرمایید: «اما ناگهان همه چیز تغییر کرد! زیرا خدایی که مرا از شکم مادر برگزیده بود، از روی لطف و رحمتش، فرزند خود را بر من آشکار ساخت و او را به من شناساند تا بتوانم نزد اقوام غیریهودی رفته، راه نجات به وسیلهٔ عیسی مسیح (ع) را به ایشان بشارت دهم. وقتی این تغییر در من پدید آمد، با هیچ کس در این باره سخن نگفتم ...»

 **سطر ۲۶۲ - موسی:** در واقع این یوشع خواهد بود که به راهبری و هدایت قوم بنی‌اسرائیل ادامه خواهد داد و جانشین حضرت موسی (ع) خواهد بود. یوشع به عبری یعنی «ناجی».

 **سطر ۲۷۹ - ۲۶۲ -** اشاره به بخش سی و چهارم (باب ۶ - ۱) سفر «تثنیه» در عهد عتیق است: «آن گاه موسی از دشت‌های موآب به قلعهٔ پیشگاه در کوه نبو، که در مقابل اریحا است رفت و خداوند تمامی سرزمین موعود را به او نشان داد: از جلعاد تا دان، تمام زمین قبیلهٔ نفتالی، زمین‌های قبایل افرایم و منسی، زمین قبیلهٔ یهوذا تا دریای مدیترانه، صحرای نگب و تمام ناحیهٔ درهٔ اریحا (شهر تخلصان) تا صوغر. خداوند به موسی فرمود: «این است سرزمینی که من به ابراهیم و اسحاق و یعقوب وعده دادم، که به فرزندانشان بدهم. اکنون به تو اجازه دادم آن را ببینی، ولی پایت را در آنجا نخواهی گذاشت ...»

 **سطر ۳۰۹ - ۲۷۰ -** این داستان در سفر «داوران»، «سموئیل» و «پادشاهان» در عهد عتیق نقل شده است. نفر دومی که از آن سخن به میان آمده است، کسی مگر

حضرت داود نیست که خداوند به واسطه پیامبری به نام نیتان^۱ با او پیمانی بست. در کتاب دوم «سموئیل» بخش هفتم (باب ۱۶) آمده است: «بدان که خاندان تو تا به ابد باقی خواهد ماند، و در حضور من سلطنت خواهد کرد.» از سوی دیگر، کتاب پیامبران موجود در عهد عتیق بویژه سفر «اشعیاء نبی» (بخش نهم - باب ۷ - ۶)^۲، سفر «دانیال» (بخش هفتم - باب ۱۴ - ۱۳) به خوبی نام برده شده است.^۳

سطر ۲۷۱ - نخست از طریق داوران: به سفرهای «سموئیل ۱»، «سموئیل ۲»، «پادشاهان ۱» و «پادشاهان ۲» مراجعه فرمایید.

سطر ۲۷۲ - در گروه دوم، شاهی سر رسد: به سفر دوم سموئیل (بخش هفتم - باب ۱۶) مراجعه شود: «بدان که خاندان تو، تا به ابد باقی خواهد ماند و در حضور من، سلطنت خواهد کرد...»

سطر ۲۷۵ - ۲۷۴ - و این همان است که از خاندان سلطنتی داود، پسری زاده خواهد شد: اشاره به بخش هفتم (باب ۱۴ - ۱۳) سفر «دانیال نبی» است: «آن‌گاه در خواب، وجودی شبیه انسان دیدم که روی ابرهای آسمان به آنجا آمد. او به حضور آن «وجود ازلی» آورده، و اقتدار و جلال و قدرت سلطنت به او داده شد، تا همه قوم‌ها از هر زبان و نژاد، او را خدمت کنند. قدرت او ابدی، و سلطنتش بی‌زوال است...»

سطر ۲۸۱ - ۲۸۰ - نخستین فرزند از پسران داود: کنایه از حضرت سلیمان نبی است.

سطر ۲۸۶ - ۲۸۴ - به سفر اول «پادشاهان» بخش ششم و سفر دوم «تواریخ»

NATHAN - ۱

۲- این قسمت چنین است: «زیرا فرزندی برای ما به دنیا آمده است! پسری به ما بخشیده شده است! او بر ما سلطنت خواهد کرد، نام او «عجیب»، «مشیر»، «خدای قدیر»، «پدر جاودانی» و «سرور و سلامتی» خواهد بود! او بر تخت پادشاهی داود خواهد نشست، و بر سرزمین او تا ابد سلطنت خواهد کرد. پایه حکومتش را بر عدل و انصاف استوار خواهد ساخت، و گسترش فرمانروایی صلح‌پرور را از انتهای نخواهد بود! خداوند قادر متعال، چنین اراده فرموده است و این را انجام خواهد داد.» م -

۳- این قسمت چنین است: «آن‌گاه در خواب، وجودی شبیه انسان دیدم که روی ابرهای آسمان به آنجا آمد. او به حضور آن «وجود ازلی» آورده شد، و اقتدار و جلال و قدرت سلطنت به او اعطا شد تا همه قوم‌ها از هر زبان و نژاد، او را خدمت کنند. قدرت او ابدی، و سلطنتش بی‌زوال است.»

بخش سوم و چهارم مراجعه فرمایید .

 **سطر ۲۸۴ - آنانی که پس ازین شهریار، بر تخت سلطنت جلوس خواهند کرد:** برای شناخت نوادگان حضرت داود، به سفر اول «تواریخ» (عهد عتیق) بخش سوم مراجعه فرمایید.^۱

 **سطر ۲۹۸ - ۲۸۸ -** کنایه از اسارت و مشقاتی است که قوم بی‌اسرائیل در بابل متحمل شدند (در قرن ششم پیش از میلاد مسیح). شرح این وقایع در بخش بیست و پنجم سفر دوم «پادشاهان»، در بخش سی و ششم سفر دوم «تواریخ» و بخش سی و نهم و پنجاه و دوم سفر «ارمیا نبی» در عهد عتیق مراجعه فرمایید .

 **سطر ۲۹۵ - آنجا:** به بخش بیست و پنجم سفر دوم «پادشاهان» مراجعه شود.^۲

 **سطر ۳۰۵ - ۲۹۸ -** **پس از موافقت شاهان بابل آنجا را ترک می‌گویند:** کنایه از کورش و داریوش شهریاران سلسلهٔ هخامنشیان در ایران باستان است .

 **سطر ۳۰۵ - ۳۰۳ - اما نفاق نخست در بین روحانیان خودنمایی خواهد کرد:**

درست همان گونه که در کتاب غیر معتبر مذهبی مکابیس^۳ شرح آن داده شده است . در اینجا، کنایه از غریبه، همان آنتیپاتر^۴ است که از سوی ژولیوس سزار^۵ برگزیده شد تا فرماندار سرزمین یهودیه^۶ شود. پسر او هرود کبیر^۷، در زمان ولادت حضرت عیسی مسیح (ع) به حکومت مشغول بود.^۸

۱- از آنجا که در بخش سوم، فهرستی طولانی از نام‌های فرزندان و نوادگان حضرت داود آمده است، نیازی به نوشتن آنها مشاهده نمی‌شود. م.

۲- این قسمت نیز طولانی است، و دربارهٔ سقوط اورشلیم و قیام مردم علیه شاه یهودا است. نبوکدنصر، پادشاه بابل با سپاهیان بی‌شمار خود اورشلیم را محاصره کرد تا صدقیا (پادشاه آن سرزمین) را از میان بردارد. پس از چندی، شاه به همراه چند تن از دوستان خود، از دروازه‌ای که میان دو حصار، نزدیک باغ پادشاه واقع بود، راه گریزی برای خود گشودند و به سمت اردن گریختند. اما سربازان نبوکدنصر آنها را دستگیر کردند و دوباره به شهر بازگرداندند. پادشاه بابل، او را محاکمه و محکوم نمود. آنها پیران صدقیا را در برابر دیدگانش به قتل رساندند و سپس چشمان شاه را هم از حدقه در آوردند و او را با غل و زنجیر به بابل بردند... م.

۳- ANTIPATER

۴- JUDEA

۵- MACCCHABES

۶- JULIUS CESAR

۷- HERODE

۸- کسی که بعدها،

سطر ۳۵۸ - ۳۵۷ - عصای سلطنت به دست یگانهای می‌رسد: کنایه از حاکم منطقه فلسطین فعلی است. او کسی مگر هرود نبود که در زمان تولد حضرت عیسی مسیح (ع) فرمانروایی می‌کرد.

سطر ۳۱۱ - ۳۱۰ - در هنگام ولادت او، ستاره‌ای، ظهور وی را در زمین اعلام می‌کند: اشاره به بخش دوم انجیل متی و بخش دوم انجیل لوقا است.^۱

سطر ۳۱۴ - ۳۱۳ - آن کس که ظهور خواهد فرمود، منجی تو خواهد بود: اشاره به بخش سیزدهم (باب ۱۰) سفر «رومیان» است: «بلی، محبت به هیچ کس بدی نمی‌کند. پس اگر به انسان‌ها محبت نمایند، مانند آن است که همه دستورات و احکام الهی را به جا آورده‌اید! باری، تنها حکم و قانونی که لازم دارید، محبت است...»

سطر ۳۶۳ - ۳۶۱ - اشاره به بخش دوم (باب ۱۴) نامه قدیس سن پل به «کولسیان» است: «و سند محکومیت شما را که حاکی از نافرمانی شما بود، از میان برد. خدا نامه اعمالتان را بر صلیب مسیح می‌خکوب کرد، و همه گناهانتان را به حساب او گذاشت.»

سطر ۳۷۲ - ۳۶۹ - یعنی بسیاری پیشنهاد او را برای دنبال کردن مسیری راست و بر اساس فرامین الهی، خواهند پذیرفت.

سطر ۳۹۰ - ۳۸۰ - در برابر حواریون خویش: اشاره به بخش چهارم (باب ۱۶) سفر «رومیان» است: «پس نتیجه می‌گیریم که خدا برکات خود را از راه ایمان به ما عطا می‌فرماید، همچون یک هدیه. حال چه مراسم مذهبی را رعایت کنیم چه نکنیم. اگر ایمانی مانند ایمان ابراهیم داشته باشیم، بی‌شک آن برکات نصیب ما نیز خواهد شد، چون از لحاظ میزان ایمان، ابراهیم پدر همگی ما است!»

سطر ۳۹۹ - ۳۹۶ - آن‌گاه، دیگر بار به افتخاری شکوهمند قدم خواهد نهاد: روز قضاوت انسان‌ها به وسیله خدای متعال و فرشتگان مقرب بارگاه الهی، نخست از سوی خنوخ و سایر پیامبران باستانی پیشگویی شده بود. سپس حضرت عیسی مسیح (ع) و حواریونش

۱- این قسمت، درباره جستجوی ستاره‌شناسان برای یافتن حضرت مسیح (ع) می‌باشد زیرا آنها از مشرق زمین به اورشلیم آمده بودند. آنها ستاره‌ای را در آسمان دیدند که به آنها خبر می‌دهد... م.

پس از او، از این واقعه بزرگ سخن گفتند.

سطر ۴۰۵ - ۳۹۶ - برای عقاید میلتن درباره ظهور مجدد مسیح و فرا رسیدن هزاره بعدی و روز رستاخیز، به کتاب «در باب آیین مسیحیت» او مراجعه شود.

سطر ۴۰۷ - ۴۰۶ - **پایان نهایی عصر بزرگ تاریخ بشریت رسیده باشد:** کنایه از پایان هزاره و دوره آخرالزمان است.

سطر ۴۰۸ - **ای خیر و رحمت بی انتها:** بوش در اینجا، نهایتاً سقوط آدم را، «سقوطی سعادتبار» معرفی می‌کند، آن‌گونه که شاید میلتن نیز خواهان تشدید روی این نکته بوده است...

سطر ۴۰۹ - ۴۰۸ - **ای آن گز بدی، چنین خیری بدید خواهی آورد!**: اشاره به بخش پنجم (باب ۲۰) سفر «رومیان» است: «پس ده فرمان موسی چه نقشی در نجات انسان از گناه دارد؟ ده فرمان به این دلیل عطا شد تا بر تمام مردم مسلم شود که تا چه حد احکام خدا را زیر پا گذاشته‌اند. اما هر چه بیشتر به طبیعت گناهکار خود پی می‌بریم، بیشتر به درک لطف و بخشش بی‌پایان خدا نائل می‌آییم...»

سطر ۴۷۵ - ۴۱۸ - تاریخچه‌ای که میلتن درباره کلیسای مسیحیت به رشته تحریر در آورده است، از زمان حواریون تا دومین ظهور مسیح است و شامل بسیاری از توضیحاتی است که در عهد جدید نیز وجود دارد، بویژه در نامه‌های قدیس سن پل به اعضای اولیه کلیسای نوپای مسیحیت.

سطر ۴۲۴ - **روح القدس در وجودشان ساکن خواهد شد، اعزام خواهد فرمود:** اشاره به بخش پانزدهم (باب ۲۶) انجیل یوحنا است: «اما من آن تسلی بخش را که روح پاک خداست به کمک شما خواهیم فرستاد. او سرچشمه تمام حقایق، و از طرف «پدرم» آمده است، و همه چیز را درباره من به شما خواهد گفت...»

سطر ۴۲۷ - ۴۲۶ - **عقیده و ایمان را در قلب‌های آنها خواهد نگاشت:** اشاره به بخش پنجم (باب ۶) سفر «غلاطیان»^۱ و بخش هشتم (باب ۱۰) سفر «عبرانیان» است.^۲

۱- «برای ما که از مسیح حیات جاودانی یافته‌ایم، دیگر خسته شدن و یا نگاه داشتن رسوم مذهبی اهمیتی ندارد. مهم آن است که

دفتر دوازدهم ۱۱۷۷

سطر ۴۲۸ - زره آهنین روحانیت: اشاره به بخش ششم (باب ۱۱) سفر افسسیان «است:» خود را با تمام سلاح‌های خدا مجهز کنید تا بتوانید در برابر وسوسه‌ها و نیرنگ‌های شیطان ایستادگی نمایید...»

سطر ۴۳۱ - ۴۳۰ - هرگز از کارهایی که بشر می‌تواند علیه ایشان به انجام رساند: اشاره به بخش پنجاه و ششم (باب ۴) سفر «مزامیر» است: «وعده‌های خداوند را می‌ستایم و بر او توکل داریم، پس نخواهم ترسید انسان فانی به من چه می‌تواند بکند؟...»

سطر ۴۳۸ - ۴۳۷ - تا به همه زبان‌های دنیا سخن گویند: اشاره به بخش دوم (باب ۴) سفر «اعمال رسولان» است: «آن‌گاه همه از روح القدس پر شدند و برای اولین بار شروع به سخن گفتن به زبان‌هایی کردند که با آنها آشنایی نداشتند، زیرا روح پاک خدا، این قدرت را به ایشان داد...»

سطر ۴۳۱ - ۴۴۱ - اشاره به بخش دوازدهم (باب ۱) سفر «عبرانیان» است: «پس حال که در این میدان مسابقه، چنین گروه انبوهی از ایمانداران را داریم که برای تماشای ما گرد آمده‌اند، بیایید هر آن چه را که سبب کندی یا عقب افتادن ما در این مسابقه می‌شود، از مود دور سازیم، و با صبر و شکیبایی در این میدان به سوی هدف بدویم...»

سطر ۴۴۵ - ۴۴۴ - گرگانی جایگزین شبانان خواهند شد: اشاره به بخش بیستم (باب ۲۹) سفر «اعمال رسولان» است: «می‌دانم وقتی بروم، معلمین دروغین مانند گرگان دزنده به جان شما خواهند افتاد و به گله رحم نخواهند کرد!»

سطر ۴۴۹ - ۴۴۷ - یعنی در انجیل نوشته شده، و یا به وسیله روح القدس در قلب انسان‌ها نفوذ یافته است.

سطر ۴۶۰ - معابد زنده خدا: اشاره به بخش سوم (باب ۱۷) خطبه اول قدیس سن پل (پولس) به «قرنتیان» است: «اگر کسی خانه خدا را آلوده و خراب کند، خدا او را از

(از صفحه پیش): ایمانی داشته باشیم که از آن محبت یجوشد...» م -

۲- «اما این است آن پیمان جدیدی که در آن روز، با خاندان اسرائیل خواهم بست: احکام خود را در فکر ایشان خواهم نهاد، و در دل ایشان خواهم نوشت، تا بی آن که سخن گفته باشم، بدانند از ایشان چه می‌خواهم، و از من اطاعت کنند. آن‌گاه من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من...» م -

بین خواهد برد. زیرا خانه خدا مقدس و پاک است، و آن خانه، شما هستید...

سطر ۴۶۲ - ۴۵۹ - اشاره به بخش چهارم (باب ۲۴ - ۲۳) انجیل یوحنا است:

« عیسی پاسخ داد: « زمانی فرا می‌رسد که دیگر برای پرستش « پدر »، نه به این کوه رو خواهیم آورد و نه به اورشلیم.^۱ مهم نیست که ما کجا خدا را می‌پرستیم، بلکه مهم این است که چگونه او را پرستش می‌کنیم. آیا خدا را آن‌گونه که واقعاً هست می‌پرستیم؟ خدا روح حیاتبخش است و اگر بخواهیم او را عبادت کنیم، باید عبادت ما به یاری روح خدا باشد که زندگی جدیدی به انسان می‌بخشد. خدا این‌گونه عبادت را از ما می‌خواهد. ولی شما سامری‌ها درباره خدا چیزی نمی‌دانید، و کورکورانه او را می‌پرستید! در صورتی که ما یهودی‌ها خدا را می‌شناسیم، زیرا نجات به وسیله یهود به این دنیا می‌رسد... »

سطر ۴۶۵ - ۴۶۱ - اشاره به بخش سوم (باب ۱۷) نامه اول قدیس سن پل به

«قرنطیان» است: «اگر کسی خانه خدا را آلوده و خراب کند، خدا او را از بین خواهد برد. زیرا خانه خدا مقدس و پاک است، و آن خانه شما هستید.»

سطر ۴۸۱ - ۴۷۶ - **سرانجام، سوار بر ابرها از فراز آسمان از ره خواهد رسید:** به

بخش بیست و چهارم (باب ۳۰-۲۴) انجیل متی مراجعه شود: «چون از این مسیح‌ها و پیامبران دروغین زیاد خواهند آمد، و حتی معجزه نیز خواهند کرد، به طوری که اگر ممکن بود حتی برگزیدگان خدا را هم گمراه می‌کردند! من از ابتدا اینها را گفتم تا مواظب باشید. پس اگر بیایند و به شما بگویند که مسیح در بیابان دوباره ظهور کرده است، به سخنشان اهمیت ندهید، و اگر بگویند نزد ما مخفی شده است، باور نکنید! چون آمدن من یعنی مسیح، مانند برق آسمان خواهد بود که در یک لحظه از شرق تا غرب را روشن می‌سازد. هر جا لاشه‌ای باشد، لاشخورها نیز در آنجا جمع می‌شوند! بعد از آن مصیبت‌ها، خورشید تیره و تار شده، ماه دیگر نور نخواهد داد. ستارگان فرو خواهند ریخت و نیروهائی که زمین را نگاه داشته‌اند، به لرزه در خواهند آمد. و سرانجام، نشانه آمدن من در آسمان ظاهر خواهد شد. آن‌گاه مردم در سراسر جهان عزا خواهند گرفت و تمام مردم دنیا مرا خواهند دید که در میان ابرهای آسمان،

۱- در اینجا، کنایه از ظهور آیین پاک اسلام است، و این که کعبه به عنوان مکان اصلی پرستش انتخاب خواهد شد. -م-

با قدرت و شکوهی خیره کننده می آیم...!»

سطر ۴۷۹ - آسمان‌هایی تازه: به بخش بیست و یکم (باب ۱) سفر «مکاشفه» مراجعه فرمایید: «سپس آسمان و زمین تازه‌ای را دیدم، چون آن زمین و آسمان اول ناپدید شده بود. از دریا هم دیگر خبری نبود...»

سطر ۴۸۶ - ۴۸۴ - مسیر زمان را تاروژی‌گز حرکت باز ایستد: اشاره به بخش دهم (باب ۶ - ۵) سفر «مکاشفه» در عهد جدید است: «آن‌گاه فرشته‌ای که بر دریا و خشکی ایستاده بود، دست راست خود را به سوی آسمان بلند کرد، و به کسی که تا به ابد زنده است و آسمان و زمین و دریا را با تمام موجودات آنها آفرید، قسم یاد کرد که دیگر تأخیری پیش نخواهد آمد ...»

سطر ۴۸۸ - سرشار از دانش و آگاهی گشتم: به بخش پنجم و هفتم «بهشت گمشده» مراجعه فرمایید.

سطر ۴۹۵ - ۴۹۳ - اشاره به بخش صد و چهل و پنجم (باب ۹) سفر «مزامیر» است: «او به همه خوبی می‌کند، و تمام کارهایش توأم با محبت است.»

سطر ۵۰۷ - ۵۰۶ - تنها بکوش به آگاهی و دانست، چیزهایی را یی‌فزایی که بدان‌ها پاسخگو باش: به بخش نخست (باب ۷-۵) نامه اول پطرس مراجعه فرمایید: «و از آنجا که به خدا توکل و اعتماد کرده‌اید، او نیز با قدرت عظیم خود، شما را به سلامت به آسمان خواهد رسانید تا این ارث را دریافت کنید. بلی! در روز قیامت، شما وارث حیات جاودانه خواهید شد! پس حال که چنین ارثی در پیش دارید، واقعاً شاد باشید، حتی اگر لازم باشد در این دنیا برای مدتی سختی‌ها و زحماتی را متحمل گردید. این سختی‌ها، به منظور آزمایش ایمان شما پیش می‌آید، همان‌گونه که آتش نیز طلا را می‌آزماید و پاک می‌سازد. ایمان شما پس از آن که وارد کوره آزمایش گردید و سالم بیرون آمد، سبب خواهد شد که در روز بازگشت عیسی مسیح (ع)، مورد تحسین و تمجید و تکریم قرار گیرید...»

سطر ۵۳۷ - ۵۳۳ - اشاره به بخش نخست (باب ۱۶) سفر «روت» در عهد عتیق است: «اما روت به او گفت: «مرا مجبور نکن که تو را ترک گویم، چون هر جا بروی،

با تو خواهم آمد و هر جا بمانی با تو خواهم ماند . قوم تو، قوم من و خدای تو، خدای من خواهد بود ... »

 **سطر ۵۵۵ - ۵۴۹** - به بخش سوم (باب ۲۴ - ۲۳) سفر «پیدایش» مراجعه فرمایید: «پس خداوند او را از باغ عدن بیرون راند تا برود و در زمینی که از خاک آن سرشته شده بود، کار کند. بدینسان، او آدم را بیرون کرد، و در سمت شرقی باغ عدن، فرشتگانی قرار داد تا با شمشیر آتشی که به هر طرف می‌چرخید، راه «درخت حیات» را محافظت کنند ... »

 **سطر ۵۵۶ - ۵۵۵** - اشاره به بخش سوم (باب ۱۹) سفر «پیدایش» است: «تا آخر عمر، به عرق پیشانی‌ات نان خواهی خورد، و سرانجام به همان خاکی باز خواهی گشت که از آن گرفته شدی، زیرا تو از خاک سرشته شدی و به خاک هم باز خواهی گشت ... » و نیز بخش سوم (باب ۲۳) سفر «پیدایش» است: «پس خداوند او را از باغ عدن بیرون راند تا برود و در زمینی که از خاک آن سرشته شده بود، کار کند ... »

 **سطر ۵۵۹ - ۵۵۶** - اشاره به بخش سوم (باب ۲۴) سفر «پیدایش» است: بدین ترتیب، او آدم را بیرون کرد، و در سمت شرقی عدن، فرشتگانی قرار داد تا با شمشیر آتشی که به هر سو می‌گردید، راه «درخت حیات» را محافظت کنند .

 **سطر ۵۶۱ - ۵۶۰** - اشاره به بخش نوزدهم (باب ۱۶ - ۱۵) «پیدایش» است: «سپیده‌دم روز بعد، آن دو فرشته به لوط گفتند: «بشتابید! همسر و دو دخترت را که اینجا هستند، بردار و تا دیر نشده است فرار کن! در غیر این صورت، شما هم با مردم گناهکار این شهر، هلاک خواهید شد.» در حالی که لوط درنگ می‌کرد، آن دو مرد دست‌های او و زن و دو دخترش را گرفته، به جای امنی به خارج از شهر بردند، زیرا خداوند بر آنها رحم کرده بود.»

 **سطر ۵۶۳ - ۵۶۲** - **آنها دست در دست هم:** مکس و بر درباره این پایان، مطالب زیادی بیان کرده و آن را در مقایسه با «کمدی الهی» دانته قرار داده است. او می‌نویسد: «انسان بی‌درنگ احساس می‌کند حالت توجه جذبی و دقیقی که این پاک‌گرا با قدرت تمام به سوی دنیا معطوف ساخته است، و ارزشبندی زندگی در این کره خاکی، همچون «وظیفه‌ای» است که لازم است صورت گیرد؛ و چنین کاری، با قلم نویسنده‌ای

دفتر دوازدهم ۱۱۸۱

قرون وسطایی، بسیار غیرممکن می نمود...!» به هر حال آن چه مسلم به نظر می رسد این است که باید اعتراف کرد شاید اشعار میلتن، خمیره‌ای را درون خود گنجانده است که می تواند حتی اظهارات و نظرات و بر را نیز زیر سؤال گیرد...

در سالروز خجسته میلاد با سعادت حضرت مهدی (عج)
با عنایت بی پایان الهی، و با توسل به این دو مطهر باتوی بانوان دنیا و آخرت:
حضرت مریم عذراء و حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیهما،
ترجمه «بهشت گمشده» به قلم نارسای این کمترین
فریده مهدوی دامغانی به پایان رسید ...

۱۵ شعبان ۱۴۲۳

۳۰ مهر ۱۳۸۱

۲۲ اکتبر ۲۰۰۲

